لنین و لنینیسم

دیوید شوب ■ ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی



لنین و لنینیسم

این اثر ترجمه‌ای است از:

Lenin And leninism: A Biography by David Shub, 1996, New York, Published by The New American Library

لنین و لنینیسم

این اثر ترجمه‌ای است از:

Lenin And leninism: A Biography by David Shub, 1996, New York, Published by The New American Library

دیوید شوب

لنین و لنینیسم

ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی



انتشارات خجسته

Shub, David
شوب، دیوید، ۱۸۸۷
لنین و لنینیسم /دیوید شوب؛ ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی. تهران، انتشارات خجسته، ۱۳۷۹
ISBN 964 - 6233 - 24 - 4
۴۸۰ ص.: مصور، عکس. (آرا و عقاید سیاسی؛۲)
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا. عنوان اصلی: Lenin: a biography
۱. لنین، ولادیمیر ایلیچ، ۱۸۷۰ ـ ۱۹۲۴، Lenin, Vladimir Ilich الف. رفیعی مهرآبادی، محمد، ۱۳۲۰، مترجم.
ب. عنوان.
۹ ش ۹ ل / DK ۲۵۴ ۹۴۷ / ۰۸۴۱۰۹۲
۱۳۷۹ کتابخانه ملی ایران محل نگهداری: ۴۹۹۵ ـ ۷۹ م



دیوید شوب

لنین و لنینیسم

ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی

چاپ پژمان

شمارگان: دو هزار نسخه

چاپ اول: ۱۳۸۱

ارزش: ۳۷,۰۰۰ ریال

ناظر فنی چاپ: سروش یکرنگیان

نشانی: خیابان انقلاب، مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران، بازارچه کتاب
تلفن: ۶۴۶۰۲۸۳ صندوق پستی: ۵۹۹ ـ ۱۳۱۴۵

شابک: ۴ ـ ۲۴ ـ ۶۲۳۳ ـ ۹۶۴ ISBN 964 - 6233 - 24 - 4
ای.ای.ان: ۹۷۸۹۶۴۶۲۳۳۲۴۹ EAN 9789646233249

سخن ناشر

در تاریخ فلسفه، اندیشه‌ی سیاسی یکی از حوزه‌های تبعیِ متافیزیک یا اندیشه‌ی نظریِ محض است. از افلاطون تا کانت، فیلسوفان به تبعِ بنای متافیزیکی خود، به اندیشه‌ورزی در حوزه‌های عمل انسان از جمله سیاست پرداخته‌اند. به عبارت خلاصه‌تر، تا قرن هیجدهم میلادی، عقلِ محض بر عقلِ عملی مقدم بود. اما از قرن هیجدهم به بعد و به طور مشخص، از عصر روشن‌اندیشی به این سو، به دنبالِ قرار گرفتنِ انسان در محور جهان که خود ناشی از تحولات عظیم مادّی در قلمرو تکنولوژی و نیروهای تولیدی جوامع اروپایی بود، اندیشه‌پردازی در حوزه‌های عملی به ویژه در عرصه‌ی سیاست بر پرداختن به نظریه‌ی محض تقدم یافت و مکتب‌های سیاسی مدرن یکی پس از دیگری پا به عرصه‌ی وجود نهادند. موضوع این مکتب‌ها طرح ایجاد ساختارهای سیاسی مناسب برای تحقق اندیشه‌های عصرِ روشن‌اندیشی یا دوران پس از آن بود. همین مکتب‌های سیاسی بودند که زمینه‌ی فکری انقلاب‌های بزرگی چون انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه را فراهم کردند.

از آن زمان تاکنون، مکتب‌هایی چون لیبرالیسم، مارکسیسم، لنینیسم، استالینیسم، فاشیسم، نازیسم، مائوئیسم و... در عرصه‌ی اندیشه‌ی سیاسی طرح شده، مبنای ایجاد ساختارهای سیاسی قرارگرفته، و سپس بر اساس این تجربه‌ها به نقد کشیده شده‌اند. و این سیر انتقادیِ اندیشه‌پردازی سیاسی، خواه برای حفظ نظم موجود و خواه برای واژگونی آن و برپایی نظمی جدید همچنان ادامه دارد.

هدف از انتشار این مجموعه، شرح زندگی و اندیشه‌های برخی از متفکران سیاسیِ قرون نوزدهم و بیستم است که بر پایه‌ی مکتب‌های آنان حکومت‌هایی به وجود آمده که سپس یا از هم پاشیده و یا دچار تحول و تطور شده‌اند.

در گزینش این مجموعه، در حدّ توان سعی شده است که اثری انتخاب و ترجمه شود که پاسخ‌گوی نیازهای خوانندهٔ امروزین باشد. از همین رو، هنگام گزینش پیش از هر چیز محتوای اثر در نظر گرفته شده است و نه نام و آوازهٔ نویسندهٔ آن.

با این امید که این مجموعه بتواند در شکوفایی هر چه بیش‌تر روحیهٔ آزاداندیشی و انتقادپذیری در جامعهٔ بیدار ما نقشی ـ هر چند کوچک ـ ایفا کند.

ناشر

فهرست

فصل سوم ـ زندان و سیبری / ۶۷

فصل چهارم ـ زایش بُلشِویسم / ۷۷

فصل پنجم ـ نخستین انقلاب روسیه (۱۹۰۵) / ۱۰۳

فصل ششم ـ در اعماق

فصل هفتم ـ از جنگ تا انقلاب / ۱۶۵

فصل هشتم ـ آزادترین کشور در جهان / ۱۸۹

فصل نهم ـ راه لنین به سوی پتروگراد / ۲۱۳

فصل دهم ـ تُندَر بهاری / ۲۲۳

فصل یازدهم ـ قیام ژوئیه ۱۹۱۷ / ۲۴۳

فصل دوازدهم ـ اوضاع تغییر می‌کند / ۲۵۱

فصل سیزدهم ـ لنین بر مسند قدرت / ۲۶۷

فصل چهاردهم ـ دیکتاتوری لنین / ۲۸۷

فصل پانزدهم ـ لنین صدای مجلس مؤسسان را خاموش می‌کند / ۲۹۹

فصل شانزدهم ـ قرارداد صلح روسیه و آلمان / ۳۱۱

فصل هفدهم ـ حکومت وحشت و ارعاب / ۳۱۷

فصل هیجدهم ـ لنین در کرملین / ۳۲۳

فصل نوزدهم ـ تأسیس کمینترن / ۳۴۱

فصل بیستم ـ قیام کرونشتات / ۳۵۳

فصل بیست‌ویکم ـ لنین، دیکتاتور عاری از تکّبر / ۳۶۱

فصل بیست‌ودوم ـ وصیت‌نامه لنین / ۳۶۹

لنینیسم / ۳۸۵

لنینیسم از زبان لنین / ۳۹۹

بخش پیوست / ۴۱۵

دیباچه

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالمی دیگر بباید ساخت وزنو آدمی
حافظ

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف (لنین) چهره‌ای است سرشناس، برجسته و صاحب اندیشه در تاریخ سیاسی ـ اجتماعی قرن بیستم، و منشأ آثار بسیار مهمی در کشور خویش و نیز در بسیاری از دیگر کشورها. از این رو، عقاید گوناگونی درباره شخصیت او ابراز شده است. از یکسو، کمونیست‌های مکتبی و قشری، لنین را تا منزلت یک خدایگان در مذهب کمونیسم اعتلاء بخشیده‌اند و آموزه‌های او (در قالب مارکسیسم ـ لنینیسم) را همچون یک کتاب مقدس به شمار می‌آورند. از سوی دیگر، دست‌پروردگان نظام لیبرالیسم در جوامع سرمایه‌داری غرب، لنین را یک دیکتاتور بیرحم و خشن معرفی می‌کنند که برای نیل به هدف‌های استبدادی خویش، از هیچ کاری فروگذار نکرد. در این میان، روشنفکران واقع‌نگر بر این باورند که لنین شخصیتی برجسته و مفید در روند انقلاب‌های جهانی بود و آرمانی بزرگ داشت، اما راه و روشی را در پیش گرفت که به خودکامگی و استبداد مطلق حزب کمونیست شوروی انجامید و آزادی‌های عمومی و اساسی میلیون‌ها انسان را در مقیاس وسیعی سلب کرد؛ حاصل کلام، یک استبداد ایدئولوژیکی را در راستای اهداف انقلاب پرولتاریا، برقرار کرد. داوید شوب[1] ـ نویسنده کتاب ـ نیز در زمره‌ی این روشنفکران است.

داوید شوب، خود در جنبش سوسیال دموکرات روسیه عضویت داشت و در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شرکت کرده بود. او با سردمداران حزب بلشویک (و سایر احزاب غیربلشویک) آشناییِ شخصی داشت. داوری او درباره لنین، این چنین است: لنین از جمله رهبران مارکسیست جهان است که دل به سودای

---

1. David Shub

آرمانِ سازندگی جهانی نو ــ و آدمی نو ــ در راستای انقلاب سوسیالیستی، بسته بود. لنین در گذران سالیان دراز، به گونه‌ای خستگی ناپذیر و نستوه، آرمان خود را پی گرفت و سرانجام آن را به ثمر رسانید ــ اما به بهایی بسیار گران برای مردم روسیه. داوید شوب یادآور می‌شود که بلشِویسم خشن‌ترین شکل مارکسیسم اروپایی است، و ریشه این خشونت را باید در روند انقلاب روسیه از ۱۸۲۵ تا ۱۹۱۷، و نیز استبداد رأی و انعطاف ناپذیری شخص لنین دانست. لنین، خود را یک «اَبَرمارکسیست» به شمار می‌آورد؛ پایبند به مارکسیسم اصیل و مخالف با هرگونه تجدیدنظرطلبی در مارکسیسم. و هنگامی که به قدرت رسید (اکتبر ۱۹۱۷)، همین استبداد رأی باعث یک رشته مشکلات سیاسی و اقتصادی در داخل روسیه شد، و سترگی این مشکلات باعث شد تا لنین تعدیلی را در دیدگاه‌های خود به وجود آورد. داوید شوب معتقد است که لنین در عین استبداد رأی، شخصاً فردی بسیار متواضع و به دور از تظاهر بود.

□ برگردان فارسی این اثر ــ بی‌هیچ کم و کاست ــ انجام گرفت. اما لازم به یادآوری است که بنابر دلایلی (که شرح داده خواهد شد) بخش‌های الحاقی را بر اصل کتاب افزوده‌ام:

۱. عناوین داخلی هر فصل از مترجم است، با این هدف که مطالب مختلف را از یکدیگر تفکیک کرده و خوانندگان بتوانند مطالب مورد نظر خود را به سهولت بیش‌تری دنبال نمایند.

۲. سراسر کتاب، مملوء از واژگان و اصطلاحات فنی و تخصصی مربوط به تاریخ روسیه و ترمینولوژی مارکسیسم است. لذا بخش الحاقیِ «واژگان فنی و تخصصی و علامت‌های اختصاری» را بر متن اصلی افزوده و در بخش پیوست آورده‌ام. هدف این بوده است که تعاریف کلّی و موجزی از واژگان مزبور به خوانندگان ارائه شود. از سوی دیگر، گردآوری آن‌ها در یک قسمت مستقل، کارِ خواننده را سهل می‌کند و نیازی به مراجعه به زیرنویس‌های مکرر نمی‌باشد؛ نظیر واژگان بورژوازی، سوسیالیسم، مارکسیسم ـ لنینیسم و نظایر آن. تعاریف واژگان خاص کمونیستی را از منابع نسبتاً معتبری گرفته‌ام که به وسیله دست اندرکاران این مرام نگاشته شده است (نظیر «واژگان نو» تألیف خسرو روزبه و فرهنگ روزنتال). درباره سایر واژگان، از منابع عمومی استفاده کرده‌ام

(نظیر فرهنگ اصطلاحات اقتصادی و اجتماعی، ترجمه‌ی شادروان خلیل ملکی).

۳. در متن اصلی، فقط بخش «لنینیسم از زبان لنین» وجود داشت؛ در حالی که آگاهی‌های پراکنده‌ای درباره «لنینیسم» در سراسر کتاب مشاهده می‌شد. از این رو، با بهره‌گیری از منابع موجود، بخش «لنینیسم» را به متن اصلی افزودم (پس از فصل بیست و دوم). با توجه به اهمیّت و حساسیّت این مطلب، منابع مربوطه را نیز در پانویس‌ها ذکر کرده‌ام.

۴. «شخصیت‌های اصلی کتاب» یک بخش الحاقی دیگر است. این بخش شامل شرح حال مختصر کسانی است که نقش‌های کلیدی و اساسی را ایفا کرده‌اند (صرف نظر از گروه و حزب، یا گرایش‌های سیاسی‌شان) و یا کسانی که به عنوان یک الگوی تاریخی مدّ نظر بوده‌اند (نظیر فوکیه تنویل دادستان معروف در دوره حکومت روبسپیر). بخش مزبور نیز بر اساس منابع موجود تهیه شده است.

فهرست کامل این منابع در پایان کتاب آورده شده است.

□ □ درباره تاریخ رویدادهای روسیه، باید به این مطلب اشاره شود که تقویم قدیم روسیه به مدت ۱۲-۱۳ روز از تقویم اروپایی عقب بود. لذا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ را نویسندگان اروپایی انقلاب مارس هم می‌نامند. رویدادهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را نیز در ایام ماه نوامبر محاسبه می‌کنند. (دولت شوروی از سال ۱۹۱۸ سیستم تقویم اروپایی را به کار گرفت.) به طور مثال، روز ۲۴ اکتبر ۱۹۱۷ (که بلشویک‌ها قدرت را قبضه کردند) در تقویم اروپایی معادل ۷ نوامبر ۱۹۱۷ است.

□ □ □ اسامی روسی که به پسوند "ev" ختم می‌شود «اِف» تلفظ می‌شود، نظیر گورباچِف (Gorbachev)، خروشچِف، و اسامی که به پسوند "ov" ختم می‌شود «وُف» تلفظ می‌شود مانند مولوتوف، آنتونوف. معادل کلمه «جورج» و «ژرژ» در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی، در روسی «گیورگی» و میشل و مایکل در زبان‌های فرانسوی و انگلیسی، در روسی میخائیل تلفظ می‌شوند، و نظایر آن.

□ □ □ □ در کتاب حاضر، به قدرت رسیدن بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷، با دو اصطلاح «انقلاب اکتبر» و «کودتای اکتبر» بیان شده، و گاه به جای یکدیگر به

کار رفته‌اند. شایان ذکر است که از دیدگاه غیرکمونیستی، اقدامات کارگران و سربازان هوادار بلشویک برای سرنگون کردن رژیم کرنسکی[1]، نوعی کودتا بوده است چرا که شامل معنای عام انقلاب نمی‌شود (در «انقلاب» تمامی اقشار مردم شرکت دارند، نظیر انقلاب امریکا، انقلاب فرانسه و انقلاب ایران). از نظر کمونیست‌ها، کلیه انقلاب‌هایی که تا رویداد اکتبر ۱۹۱۷ صورت گرفته است، انقلاب ملی و بورژوازی هستند (به جز «انقلاب کمون پاریس») در حالی که انقلاب واقعی مبتنی بر قیام پرولتاریا است. به هر تقدیر، هر دو اصطلاح «انقلاب اکتبر» و «کودتای اکتبر» در متون سیاسی و تاریخی به طرز یکسانی به کار می‌روند و تقریباً معنای یکسانی دارند.

* * *

در این‌جا لازم می‌دانم که سپاسگزاری خود را از همه‌ی کسانی که نگارنده را یاری کرده‌اند ابراز دارم: از جناب آقای فتح الله دیده‌بان (مترجم فاضل زبان روسی) که کمک‌های ارزنده‌ای در برگردان فارسی برخی کلمات و عبارات روسی کردند. از دوست عزیز و فاضلم رضا یکونگیان که ویرایش ادبی متن کتاب را عهده‌دار شد و با صبر و حوصله این کار را به انجام رسانید. و بالاخره از تمامی مؤلفان و مترجمان دانشمند ایرانی که از آثار ارزشمندشان برای تهیه زیرنویس‌ها، یادداشت‌ها و بخش‌های الحاقیِ کتاب حاضر، استفاده شده است.

محمد رفیعی مهرآبادی

1. Kerenski

سُخنی با خوانندگان

داوید شوب در روسیه به دنیا آمد و در همان‌جا تحصیل کرد. در مدتی بیش‌تر از چهل سال، تماس‌های نزدیکی با رهبران تمامی فرقه‌ها در جنبش انقلابی روسیه داشت، خواه به عنوان یک انقلابی و خواه به مثابه یک پژوهنده واقعی مسائل روسیه.

در سال ۱۹۰۳ که لنین یکی از رهبران حزب سوسیال دموکرات روسیه به شمار می‌آمد، داوید شوب به عضویت آن حزب درآمد. از ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۵ در مراکز فعالیت انقلابیون روسیه در اروپای غربی (لندن، پاریس، ژنو) حضور داشت، و در آن‌جا غالباً با لنین و سایر رهبران سوسیال دموکرات (بلشویک و منشویک) ــ از جمله پلخانوف[1]، آکسلرود[2]، زاسولیچ[3]، بوگدانوف[4]، لوناچارسکی[5]، بونچ-برویویچ[6]، مارتوف[7]، پوتره‌سوف[8]، و دان[9] در تماس بود.

شوب، در سپتامبر ۱۹۰۵ به کشورش بازگشت و در انقلاب ۱۹۰۵ـ۱۹۰۶ روسیه شرکت کرد. در اواخر سال ۱۹۰۶ به جُرم فعالیت‌های انقلابی بازداشت و به سیبری تبعید شد، ولی یکسال بعد از آن‌جا گریخت.

در سال ۱۹۰۸ به ایالات متحده امریکا رفت [و تا پایان عمرش ــ سال ۱۹۵۵، در آن‌جا زندگی کرد]. با این حال، تماس‌های نزدیک با شخصیت‌های برجسته جنبش انقلابی روسیه را همچنان حفظ نمود و مطالب زیادی درباره امور و مسائل روسیه نوشت. وی شخصاً با بسیاری از رهبران بلشویک، از جمله لنین، تروتسکی، بوخارین، و نیز لیبرال‌ها و سوسیالیست‌های برجسته نظیر کرنسکی، میلیوکوف[10]، چرنوف[11]، کاترین برشکوفسکی[12] (معروف به «مادربزرگ»

1. Plekhanov
2. Axelrod
3. Zasulich
4. Bogdanov
5. Lunacharsky
6. Bonch - Bruyevich
7. Martov
8. Potresov
9. Dan
10. Miliukov
11. Chernov
12. Cahtherine Breshkovsky

انقلاب روسیه)، و سایرین، آشنایی داشت.

مقاله مهمّی که شوب دربارهٔ استالین نوشت و در بخش «ضمیمهٔ مقالات سیاسی» روزنامه نیویورک تایمز، شماره ۲۲ مارس ۱۹۳۰، به چاپ رسید، شاید نخستین مقاله‌ای بود که سیمائ قدرتمند استالین را در مطبوعات امریکا نشان می‌داد. این روزنامه از نویسنده مقاله با عنوان «یک خُبره و کهنه‌کار در امر جنبش انقلابی روسیه و یک مرجع در امور و مسائل روسیه» یاد کرد. داوید شوب سالیان دراز به ویراستاری و نشر آثاری در زمینه لیبرالیسم و مسائل کارگری، به چندین زبان خارجی، سرگرم بود.

شناخت لنین، بنیانگذار کمونیسم جهانی، کلیدی را برای گشودن معمای کنونی [کمونیسم] ارائه می‌دهد. برای ناشر کتابِ حاضر موجب خوشوقتی است که توانسته است نیاز به یک زندگینامه کامل و معتبر درباره این شخصیت تاریخی را برآورده سازد.

در این اثر، لنین به عنوان یک موجود انسانی ــ به آن‌گونه که از روابط او با افراد خانواده‌اش، دوستانش و دشمنانش، و شخصیت‌های برجسته در پیکار انقلابی روسیه، بر می‌آید ــ ظاهر می‌شود. نویسنده، زندگانی لنین را بر مبنای منابع اصلی ــ خواه در دوره پیش از انقلاب و خواه پس از آن ــ ردیابی می‌کند. اطلاعات شخصی و تماس‌های او با لنین و سایر رهبران، به این اثر اعتبار و سندیّتی می‌بخشد که هرگز نمی‌توان آن را از طریق تحقیق و پژوهش به دست آورد. در این کتاب، ما با فضا و محیطی آشنا می‌شویم که بر زندگانی لنین از دوران کودکی و نوجوانی‌اش تا زمان مرگ او در کرملین [۱۹۲۴] تأثیر گذارد.

با گنجاندن گزینه‌ای از افکار و اندیشه‌های او تحت عنوان «لنینیسم» در پایان کتاب، که برگرفته از نوشته‌ها و سخنرانی‌های متعدد لنین در طول حیاتش می‌باشد و در «مجموعه آثار لنین» به چاپ رسیده است، کتاب حاضر یک درک عمیق از اصول و خطوط فکريِ انگیزه‌های اصلی کمونیسم را که به مدت هفتاد و سه سال بر شوروی حکومت کرد و هنوز هم در برخی کشورهای کمونیستی به قوّت خود باقی است، به دست می‌دهد.

چون یک تاریخ کامل بلشویسم در پیرامون زندگی لنین تنیده شده است لذا نویسنده به ردیابی جنبش انقلابی روسیه از سال ۱۸۲۵ به آن سو، و به تشریح

انقلاب‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ و نقش لنین در هر دوی آن‌ها، و نیز روند تفکر انقلابی که به لنینیسم انجامید، می‌پردازد. سبک و سیاق نگارش سهل و روان نویسنده به گونه‌ای است که حتّی خوانندگان ناآشنا با تاریخ روسیه نیز قادر به درک رویدادهایی هستند که بر مسیر تاریخ جهانی تأثیر عمیقی داشته‌اند.

گفتار و کردار لنین، تا پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۹۱، تعیین‌کننده سرنوشت یک ششم مردم جهان بود. ژوزف استالین در ۹ آوریل ۱۹۴۷ به هارولد استاسن[1] گفت: «لنین آموزگار ما است، و ما مردم شوروی شاگردان او به شمار می‌آییم.»

از نخستین چاپ این کتاب (۱۹۴۸) تا آخرین چاپ آن (۱۹۹۶) تحولات وسیعی در اتحاد شوروی صورت گرفت. این دگرگونی‌ها در واقع بازتاب اندیشه‌ها و افکار غیرمارکسیستی بود که سرانجام توانست بُلشِویسم یا مارکسیسم ـ لنینیسم را از میدان بیرون کرده و خطاهایی از آن مکتب را به اثبات رسانید که داوید شوب سال‌ها پیش، و در قالب این کتاب، آن را یادآور شده بود. متن اصلی کتاب حدود هفتصد صفحه بود که توسط زنده‌یاد هیو گیبسون[2] تلخیص گردید. چاپ کنونی آن (۱۹۹۶) نیز بر مبنای همان تلخیص بوده و هیچ‌گونه تغییری در آن داده نشده است.

هارولد لاول[3]

---

۱. Harold Stassen (۱۹۰۷-۱۹۸۲) سیاستمدار امریکایی. م.
2. Hugh Gibson
3. Harold Lavelle

گاه‌شماری زندگانی لنین •

۱۸۷۰

۲۲ آوریل تولد ولادیمیر اولیانوف (لنین) در سیمبرسک.

۱۸۸۷

مه اعدام الکساندر اولیانوف (برادر لنین) به جرم توطئه قتل تزار (۸ مه)

اوت ورود لنین به دانشگاه غازان برای تحصیل در رشته حقوق (۲۵ اوت)

دسامبر شرکت لنین در تظاهرات دانشجویی و اخراج موقت او از دانشگاه (۴ دسامبر)

۱۸۸۸ لنین یک گروه کوچک مارکسیستی تشکیل می‌دهد.

۱۸۹۰ بازگشت به دانشگاه و ادامه تحصیلات.

۱۸۹۱ گذراندن امتحان نهایی (با درجه ممتاز) و عضویت در کانون وکلای دادگستری (سپتامبر)

۱۸۹۳ عضویت لنین در یک گروه مخفی سوسیال دموکرات‌ها به نام «پیش کسوتان»

۱۸۹۵

آوریل سفر لنین به اروپا و آشنایی با پلخانوف، آکسلرود، و پل لافارگ (داماد کارل مارکس) ــ پلخانوف و آکسلرود، لنین را برای رهبری جنبش مارکسیستی روسیه انتخاب می‌کنند.

سپتامبر بازگشت لنین به روسیه ــ تبدیل حوزه‌های آموزشی مارکسیستی به یک نهاد سیاسی ــ تأسیس اتحادیه نجات کارگران ــ چاپ غیرقانونی روزنامه «رابوچی دیلو» (آرمان کارگران)

دسامبر بازداشت لنین و انتقال او به زندان سن‌پترزبورگ (۲۰ دسامبر)

۱۸۹۶ رهبری اتحادیه نجات کارگران از داخل زندان

۱۸۹۷ از زندان مرخص می‌شود و به سیبری تبعید می‌گردد (ماه مه)

۱۸۹۸	ازدواج با نادژدا کروپسکایا در سیبری (۲۲ ژوئیه)
۱۹۰۰	
فوریه	پایان دوره تبعید و ورود لنین به پسکوف
مه	تهیه طرح انتشار روزنامهٔ «ایسکرا» (جرقه) در خارج از کشور و با جلب موافقت پلخانوف
ژوئیه	سفر لنین به سوئیس و گفتگو با پلخانوف در مورد انتشار روزنامه «ایسکرا»
دسامبر	انتشار نخستین شماره روزنامه «ایسکرا» در شهر لایپزیگ (آلمان) ـ اقامت لنین در مونیخ با نام مستعار «آقای می‌یر»
۱۹۰۲	نقل مکان به لندن برای انتشار روزنامه «ایسکرا» ـ آشنایی با تروتسکی در لندن
۱۹۰۳	
آوریل	نقل مکان از لندن به ژنو
ژوئیه ـ اوت	تشکیل کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه در ژنو و ایجاد دو جناح بُلشِویک و مِنشویک.
دسامبر	لنین از همکاری با روزنامه «ایسکرا» کناره‌گیری می‌کند.
۱۹۰۴	انتشار روزنامه مستقل «وِپرویَد» (به سوی آینده)
۱۹۰۵	انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و تشکیل شورای کارگران سنت پترزبورگ
ژانویه ـ فوریه	
آوریل ـ مه	برگزاری سومین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه در لندن (فقط با حضور بُلشِویک‌ها)
نوامبر	بازگشت لنین به روسیه ـ انتشار روزنامه «نووایاژیزن»
دسامبر	سرکوب شوراها توسط رژیم تزاری ـ شکست قیام بلشویک‌ها در مسکو ـ فرار لنین به فنلاند
۱۹۰۶	برگزاری چهارمین کنگره حزب سوسیال دموکرات در استکهلم (آوریل)
۱۹۰۷	
آوریل	برگزاری پنجمین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه در لندن ــ بازگشت لنین به روسیه ــ فرار لنین به فنلاند و سوئد پس از لو رفتن اسرار شبکه

	نظامی بُلشویک‌ها ـ ناامیدی لنین از برپایی انقلاب قریب‌الوقوع در روسیه، و درخواست از بلشویک‌ها برای شرکت در انتخابات «دومای سوم»
ژوئن	سرقت محموله پولِ بانک تفلیس به ارزش ۳۴۱/۰۰۰ روبل برای تأمین مخارج بُلشویک‌ها (۲۶ ژوئن)
دسامبر	اقامت لنین در سوئیس (ژنو)
۱۹۰۸	دورهٔ انزوای لنین در سوئیس و بی‌توجهی حزب بلشویک به او
۱۹۰۹	نقل مکان به پاریس
۱۹۱۰	شرکت لنین در کنگره بین‌الملل سوسیالیستی در کپنهاگ ـ روزنامه «رابوچایا گازتا» را دایر می‌کند.
۱۹۱۲	برگزاری کنگره بلشویک‌ها در پراگ (ژانویه) ـ اقامت در کراکوف (ژوئن) ـ اعتصاب معدنچیان معادن طلای «لِنا» و بازداشت گروهی از بلشویک‌ها
۱۹۱۳	تشکیل کنگره بلشویک‌ها در «زاکوپان» (اوت) ـ لنین تصمیم می‌گیرد که نمایندگان بلشویک‌ها در دوما از هیأت مختلط سوسیال دموکرات‌ها (در دوما) جدا شوند.
۱۹۱۴	
ژوئن	تشکیل کمیته مرکزی حزب بلشویک در کراکو (لهستان)
ژوئیه	برگزاری کنگره بین‌الملل سوسیالیستی در بروکسل برای آشتی دادن بلشویک‌ها و منشویک‌ها و تأسیس یک حزب سوسیال دموکرات جدید
اوت	شروع جنگ جهانی اول ـ بازداشت موقت لنین در اتریش (۱۰ اوت) و آزادی او (۱۹ اوت) ـ لنین به سوئیس می‌رود ـ مناظره لنین و پلخانوف در زوریخ دربارهٔ جنگ جهانی اول
۱۹۱۵	شرکت لنین در کنگره زیمروالد (۱۸ـ۲۱ سپتامبر)
۱۹۱۶	شرکت لنین در کنگره کِنتال (۲۴ آوریل ۱۹۱۶) ـ مرگ مادرِ لنین در روسیه
۱۹۱۷	انقلاب فوریه روسیه (۸ـ۱۲ مارس) ـ استعفای تزار از مقام سلطنت و
مارس	تشکیل حکومت موقت (۱۵ مارس)
آوریل	بازگشت لنین از سوئیس به روسیه (۱۶ آوریل) و اقامت در پتروگراد ـ برگزاری کنفرانس عمومی حزب سوسیال دموکرات روسیه در کاخ تورید برای وحدت مجدد بلشویک‌ها و منشویک‌ها ـ انتشار «تزهای آوریل» ـ

	تغییر نام حزب بلشویک به حزب کمونیست
مه	برگزاری هفتمین کنگره سراسری بلشویک‌ها
ژوئن	مناظره لنین و کرنسکی در کنگره سراسری شوراها (۱۷ ژوئن) ـ تظاهرات بلشویک‌ها برای سرنگون کردن حکومت موقت (۲۳ ژوئن)
ژوئیه	شبه کودتای بلشویک‌ها (۱۶ ژوئیه) ـ کرنسکی نخست وزیر می‌شود و دستور بازداشت سران بُلشویک را صادر می‌کند (۲۱ ژوئیه) ـ فرار لنین به فنلاند (۲۳ ژوئیه)
سپتامبر	کودتای نافرجام ژنرال کُرنیلوف برای سرنگونی حکومت کرنسکی (۷ سپتامبر) ـ بازداشت کُرنیلوف (۱۲ سپتامبر) ـ اعلام حکومت جمهوری در روسیه (۱۴ سپتامبر) ـ لنین خواستار یک قیام مسلحانه از سوی بلشویک‌ها می‌شود (اواخر سپتامبر)
اکتبر	خروج بُلشویک‌ها از «پارلمان موقت» (۲۰ اکتبر) ـ بازگشت لنین به پتروگراد ـ موافقت کمیته مرکزی حزب کمونیست با برپایی یک قیام مسلحانه
نوامبر	تأسیس کمیته نظامی انقلابی (۵ نوامبر) ـ قیام بلشویک‌ها و سرنگونی حکومت موقت (۷ نوامبر / برابر با ۲۴ اکتبر به تقویم قدیم) ـ برگزاری دومین کنگره سراسری شوراها و تأسیس شورای کمیسرهای خلق (۸ نوامبر) ـ آغاز سیاست سرکوب مطبوعات (۱۰ نوامبر)
دسامبر	تأسیس سازمان «چکا» (۲۰ دسامبر)
۱۹۱۸	
ژانویه	تشکیل مجلس مؤسسان (۱۸ ژانویه) ـ انحلال مجلس مؤسسان توسط شورای کمیسرهای خلق (۱۹ ژانویه) ـ اختلاف نظر سران بلشویک در مورد شرایط قرارداد صلح با آلمان (۲۱ ژانویه)
فوریه	اتمام حجّت آلمان و پیشروی نیروهای آلمانی در روسیه (۱۶ فوریه) ـ پذیرش شرایط صلح آلمان از سوی بلشویک‌ها (۲۲ فوریه) ـ انتقال پایتخت از پتروگراد به مسکو
مارس	امضای قرارداد صلح برست ـ لیتوفسک با آلمان (۳ مارس)

ژوئن-ژوئیه	قیام نافرجام جناح چپ حزب سوسیالیست انقلابی ـ اعدام گراندوگ میخاییل (۱۵ ژوئیه) ـ اعدام تزار نیکلای دوم و تمامی اعضای خانواده‌اش در «اکاترین‌بورگ» (۱۶ ژوئیه)
اوت	ترور اوریتسکی (رییس چکای پتروگراد) و سوء قصد به لنین توسط فانی کاپلان (۳۰ اوت)
۱۹۱۹	
مارس	تأسیس بین‌الملل سوم (بین‌الملل کمونیستی یا «کمینترن») در مسکو در ۲ مارس ـ برگزاری نخستین کنگره کمینترن ـ قیام ملوانان کرونشتات و سرکوب آنان (۵-۱۷ مارس) ـ معرفی برنامه جدید اقتصادی ـ نِپ ـ (۲۷ مارس)
۱۹۲۰	برگزاری دومین کنگره کمینترن در مسکو
۱۹۲۱	برگزاری سومین کنگره کمینترن در مسکو
۱۹۲۲	انتخاب استالین برای پُست دبیرکلی حزب ـ آغاز سیاست دین زدایی در روسیه (بهار ۱۹۲۲) ـ نخستین سکته مغزی لنین (۲۶ مه) ـ تعیین مجازات اعدام برای ضدانقلاب‌ها (ژوئیه) ـ دومین سکته مغزی لنین (۱۶ دسامبر) ـ وصیت نامه لنین (۲۵ دسامبر)
۱۹۲۳	پی‌نوشت وصیت‌نامه لنین (۴ ژانویه) ـ یادداشت لنین مبنی بر قطع روابط شخصی با استالین (۵ مارس) ـ سومین سکته مغزی لنین (۹ مارس)
۱۹۲۴	
۲۱ ژانویه	مرگ لنین

آثار مکتوب لنین

آثار مهم لنین در زمینه‌های فلسفه، اخلاق، سیاست، و اقتصاد، عبارتند از: «دوستان مردم چه کسانی هستند» و چگونه با سوسیال دموکرات‌ها پیکار می‌کنند (۱۸۹۴) در ردّ عقاید «نورودنیک‌ها»؛ چه باید کرد؟ (۱۹۰۲) در ردّ عقاید اکونومیست‌ها؛ یک گام به جلو، دو گام به عقب (۱۹۰۴) حاوی اصول تشکیلاتی حزب کمونیست و دیکتاتوری پرولتاریا؛ دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک (۱۹۰۵) در خصوص مبانی تاکتیک‌های انقلابی؛ ماتریالیسم و نقد تجربی (۱۹۰۸) که حاوی مباحثی درباره ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی است؛ امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری (۱۹۱۶) که تبیین تئوریکی از پیدایش و عملکرد استعمار و امپریالیسم است؛ یادداشت‌های فلسفی[1]، حاوی انتقادات لنین از ایده‌آلیسم، دین، و نیز تبیین وسیع‌تر ماتریالیسم دیالکتیک؛ دولت و انقلاب (۱۹۱۷) درباره دیکتاتوری پرولتاریا و گذار از کاپیتالیسم به سوسیالیسم، و سپس به کمونیسم؛ کمونیسم چپ‌گرا: یک بیماری کودکانه (۱۹۲۰) در خصوص کمونیست‌های تندرو (مخالف نِپ)، آنارشیست‌ها و مخالفان اقتدار حزب.

مجموعه آثار لنین در چندین مجلّد به چاپ رسیده و به زبان‌های اروپایی ترجمه شده است. همچنین، لنین برخی آثار ترجمه‌ای نیز دارد (مانند ترجمه روسی کتاب تئوری و عمل سندیکالیسم تألیف سیدنی وِب، با همکاری کروپسکایا).

۱. عدم ذکر تاریخ مربوطه، به آن دلیل است که یادداشت‌های مزبور پس از مرگ لنین جمع‌آوری و چاپ شد.

سرآغاز

میراث تلخ

ولادیمیر اولیانوف[1] دَوان دَوان از مدرسه به خانه آمد، نَفَس‌نَفَس می‌زد و وحشتزده به نظر می‌رسید. مادرش پرسید:

«چه خبر شده؟»

«الکساندر! او بازداشت شده.»

ماریا الکساندروونا[2] لبه میز را با دست‌هایش محکم چسبید و گفت:

«الکساندر بازداشت شده؟ برای چه؟»

«متهم به توطئه برای کشتن تزار شده.»

«از کجا می‌دانی؟»

«کاشکا داموو[3] به من گفت. از من خواست که از کلاس بیرون بیایم. نامه‌ای را به من نشان داد که چند دقیقه پیش از یکی از دوستان پدرش در سن پترزبورگ دریافت کرده بود.»

ماریا الکساندروونا تصمیم گرفت که با اوّلین قطار به پایتخت برود، ولی امیدوار بود که یکی از دوستان یا همسایگان را در این سفر در کنار خود ببیند. خانواده اولیانوف یکی از خانواده‌های بسیار محترم در سیمبرسک[4] بود. ایلیا نیکلایویچ[5]، همسر ماریا، که یکسال پیش مُرده بود یک «شخصیت فرهنگی فعّال در دستگاه دولت» به شمار می‌آمد. او ابتدا به تدریس ریاضیات و فیزیک

---

1. Vladimir Ulyanov 2. Maria Alexandrovna 3. Kashkadamova

۴. (Simbirsk): شهری در جمهوری فعلی روسیه، واقع در ساحل راست رودخانه ولگا و در فاصله ۴۸۰ مایلی مسکو. در سال ۱۹۲۴ که ولادیمیر ایلیچ اولیانوف (لنین) درگذشت، نام شهر مزبور به «اولیانوفسک» (Ulyanovsk) تغییر کرد. م.

5. Ilya Nikolaievich

در دبیرستان‌های شهرهای «پنزا[1]» و «نیژنی نووگورد[2]» پرداخت. چند ماه پیش از تولد ولادیمیر، وی به مقام بازرس کلّ مدارس در تمام این ایالت برگزیده شده بود. با این حال، هیچ یک از دوستان و همسایگان حاضر نشد ماریا الکساندروونا را تا پایتخت همراهی کند، چراکه فرزند او به جرم فعالیت سیاسی بازداشت شده بود. او به تنهایی به پایتخت رفت.

فعالیت انقلابی الکساندر اولیانوف در طول این سفر طولانی و ملال‌آور، ماریا الکساندروونا با خودش فکر می‌کرد که پسرش را به جُرم خیانت به کشور محاکمه خواهند کرد. الکساندر که بیست و یکسال از عمرش می‌گذشت، بزرگ‌ترین فرزندِ ذکورِ این خانواده بود[3] و ولادیمیر او را الگو و سرمشق خود قرار داده بود. الکساندر یک جوان ملایم به نظر می‌رسید، ولی مادرش می‌دانست که وقتی پای اصول فکری پیش بیاید، الکساندر آدم سرسختی می‌شود. الکساندر پیش از پیوستن به جنبش انقلابی، به کُندی و با احتیاط عمل کرده بود زیرا می‌خواست از این کارش مطمئن باشد. فقط یکسال پیش به مادرش گفته بود:

> «برای آدمی که هیچ درک و فهمی از علم طب ندارد، پرداختن به درمان بیماران یک کار نامعقول و حتّی غیراخلاقی است. درمان کردن بیماری‌های اجتماعی نیز، بدون پی بردن به علل آن‌ها، به مراتب نامعقول‌تر و غیراخلاقی‌تر است.»

در آن زمان، الکساندر به جانورشناسی علاقه داشت. او با نوشتن مقاله‌ای در

---

۱. (Penza): شهری در جمهوری روسیه فعلی، واقع در غرب «کوبیشِف». م.

۲. (Nizhni Novgord): شهری در جمهوری روسیه فعلی، واقع در ساحل رودخانه ولگا. در سال ۱۹۳۶، نام این شهر به گورکی (Gorki) تغییر یافت؛ به منظور تجلیل از مقام ماکسیم گورکی پس از وفات او. م.

۳. ایلیا نیکلایویچ (پدر لنین) که در سال ۱۸۷۳ فوت کرد و ماریا الکساندروونا (مادر لنین) که در سال ۱۹۱۶ فوت کرد، هفت فرزند داشتند: آنا (۱۸۶۴-۱۹۳۶)، الکساندر (۱۸۶۶- در ۸ ماه مه ۱۸۸۷ اعدام شد)، ولادیمیر (۱۸۷۰-۱۹۲۴)، اولگا (۱۸۷۱-۱۸۹۱)، ماریا (۱۸۷۲-۱۹۳۷)، نیکلا (۱۸۷۳- بیش از چند هفته زنده نماند)، دمیتری (۱۸۷۴-۱۹۳۸).

این باره، جایزه‌ای را نصیب خود کرده بود و حتّی ولادیمیر نیز فریب این دلمشغولی برادرش به علوم طبیعی را خورده بود. ولادیمیر برای دوستانش شرح داده بود:

«الکساندر هرگز یک انقلابی نخواهد شد. تابستان گذشته تمام اوقات خود را برای تهیه مقاله‌ای درباره کرم‌های حلقوی، سپری کرد. یک فرد انقلابی هرگز قادر نیست این مقدار وقت را برای مطالعه کرم‌های حلقوی اختصاص بدهد.»

اما چند ماه بعد، همین دانشمند جوان سرگرم ساختن بمب دستی بود. الکساندر به عنوان یکی از اعضای حزب انقلابی اراده مردم،[1] رهبری گروه دانشجویان تروریست سن پترزبورگ را به عهده داشت. در نشست‌های پنهانی که در خوابگاه دانشجویی او برگذار شد، نقشه‌هایی برای کشتن تزار الکساندر سوم در اوّل مارس ۱۸۸۷ کشیده شد؛ تاریخ مزبور مصادف با ششمین سالگرد ترور الکساندر دوم (پدر الکساندر سوم) بود.

الکساندر اولیانوف همچنین متن یک اعلامیه را تهیه کرد که می‌بایست بلافاصله پس از ترور تزار الکساندر سوم، منتشر شود. اعلامیه مزبور با عبارات زیر شروع می‌شد: «روح سرزمین روسیه زنده است و حقیقت در دل‌های فرزندان آن خاموش نشده است. در مارس ۱۸۸۷، تزار الکساندر سوم اعدام انقلابی شد.»

موقعی که تروریست‌ها باخبر شدند که تزار قصد دارد به کاخ تابستانی‌اش برود، تاریخ ترور را چند روز جلو انداختند. ترورکنندگان در میدان مجاور کلیسای جامع «سن ایزاک»[2] مستقر شدند. اما تزار ظاهر نشد و تروریست‌ها در هوای تاریک و روشن بامدادی به پناهگاه مخفی خود باز گشتند. سپس الکساندر اولیانوف با خبر شد که تزار قصد دارد در ۲۸ فوریه با درشکه‌اش از «نِوسکی پراسپکت»[3] عبور کند. تروریست‌ها یک بار دیگر کمین کردند ولی باز هم خبری از کالسکه تزار نشد. جریان از این قرار بود که دستگاه پلیس مخفی

---

1. (People's will) واژه‌ی «اراده خلق» نیز صحیح است. م.
2. St. Issac
3. Nevsky Prospect

روسیه [«اوخرانا»] که به فعالیت تروریست‌ها مشکوک شده بود به پادشاه روسیه توصیه کرد که کاخ زمستانی را ترک نکند.

در همان روز ۲۸ فوریه، تروریست‌ها در یک میخانه دور هم جمع شدند. یکی از آنان موسوم به آندره‌ی یوشکین[1] چند روزی بود که به وسیله کارآگاهان پلیس تعقیب می‌شد و او را تا میخانه تعقیب کرده بودند. افراد پلیس مخفی وارد میخانه شدند و آندره‌ی یوشکین و دوستانش را بازداشت کردند.

الکساندر اولیانوف و یکی از همکارانش به نام لوکاشِویچ[2] اکثر ساعات روز ۲۸ فوریه را در انتظار دوستان خود ماندند و چون از آنان خبری نشد به خوابگاه اولیانوف برگشتند. در آن جا، پلیس منتظرشان بود. در میان وسایل الکساندر اولیانوف، یک دفترچه رمز حاوی نام و نشانی عده‌ای از افراد مظنون به دست آمد.

در طول چند روز بعد، صدها فرد مظنون بازداشت شدند. زیرا پلیس با شکنجه کردن یکی از تروریست‌ها، کلید رمز آن دفترچه را به دست آورده بود. دستگاه پلیس روی پانزده نفر از آنان که می‌بایست محاکمه بشوند، انگشت گذارده بود، از جمله الکساندر اولیانوف که متهم به «توطئه‌چینی برای قتل تزار» شده بود.

اعدام الکساندر اولیانوف

ماریا الکساندروونا هفت روز پس از بازداشت پسرش، به سن پترزبورگ وارد شد. هفته‌ها تلاش کرد تا او را ببیند ولی تلاشش به نتیجه نرسید. بالاخره از فرط ناامیدی نامه‌ای به تزار نوشت و از او کمک خواست. تزار نیز در حاشیه نامه او چنین نوشت: «فکر می‌کنم مقرون به مصلحت است که به او اجازه داده شود تا پسرش را ببیند، شاید که خود این مادر متوجّه شود که پسر او چه موجود خطرناکی است.»

الکساندر مادرش را در آغوش گرفت، گریست، و از او خواست که وی را ببخشد. ولی در عین حال تأکید کرد که وفاداری به جنبش انقلابی را بر همه چیز مقدم می‌دارد، و راهی جز پیکار به خاطر نجات کشورش ندارد. مادرش گفت: «ولی این راهی که تو برای نیل به آزادی در پیش گرفته‌ای بسیار خطرناک است.»

---

1. Andrei Ushkin
2. Lukashevich

«راه دیگری وجود ندارد.»

در تحقیقات مقدماتی، اولیانوف از حرف زدن خودداری کرد. اما هنگامی که پی برد بسیاری از رفقایش با خطر مجازات اعدام روبه‌رو هستند، تصمیم گرفت که سکوت را بشکند و مسئولیت اصلی را خود به عهده بگیرد.

الکساندر در دادگاه از خودش دفاع کرد و نقش وکیل مدافع را ایفا نمود. دفاعیه او عجیب بود؛ او برای نجات جان دوستانش، به جرایمی اعتراف کرد که هرگز مرتکب نشده بود.

در آخرین دفاعیه‌اش، الکساندر اولیانوف فریاد زد: «من می‌خواستم به مردم تیره‌بخت روسیه کمک کنم. در یک نظام که حکومت هیچ‌گونه آزادی بیان را اجازه نمی‌دهد و هر نوع تلاش برای روشن کردن ذهن مردم از راه‌های قانونی را سرکوب می‌کند، ترور تنها وسیله‌ای است که باقی می‌ماند. از این رو، هر فردِ حسّاس به بی‌عدالتی، باید به ترور دست یازد. ترور در واقع پاسخ ما به خشونت دولت است. تنها راهی است که از آن طریق، می‌توان یک رژیم مستبد را ناگزیر کرد که به مردم آزادی سیاسی بدهد.»

وی به نمایندگی از جانب دوستانش که در نیمکت متهمّان نشسته بودند، اعلام کرد: «هیچ مرگی شرافتمندانه‌تر از مرگ به خاطر سعادت مردم نیست.» او محکوم به اعدام با چوبه‌دار شد. مادرش که از فرط ناراحتی به مرز جنون رسیده بود، از پسرش خواست که از تزار تقاضای عفو و بخشش کند. ولی الکساندر نپذیرفت. البته برخی از دوستانش این کار را کردند و در مجازات مرگ آنان تخفیف داده شد.

در سپیده‌دم روز ۸ مه ۱۸۸۷، الکساندر و چهار نفر از دوستانش در حیاط قلعه «شلوسل بورگ»[1] به دار آویخته شدند.

موقعی که روزنامه سن پترزبورگ که خبر اعدام الکساندر را چاپ کرده بود به دست ولادیمیر در سیمبرسک رسید، روزنامه را به کف اتاق پرتاب کرد و فریاد زد:

---

1. Schlusselburg

«کاری خواهم کرد که کفّاره این گناهشان را پس بدهند! سوگند می‌خورم!»
ماریا ساوِنکو[1]، یکی از همسایه‌ها، پرسید: «چه کسانی کفاره گناهانشان را پس بدهند؟»، و لنین پاسخ داد: «مهم نیست. خودم می‌دانم.»
و دنیا، ولادیمیر اولیانوف را به نام لنین می‌شناسد.

1. Maria Savenko

۱

بذرهای انقلاب

آن آرمان‌گرای شهید[۱] که سودای آزادی روسیه از راه ترور را در سر می‌پروراند [الکساندر اولیانوف]، و برادرش ولادیمیر که راه و روش عمل - گرایانه‌تری را برای رسیدن به هدف دیگری در پیش گرفت، هر دوی آنان از یک منبع الهام می‌گرفتند. هر دو نفرشان در یک سنّتِ انقلابیِ اختصاصی روسیه که روح آن در برگیرنده تضادهای باورنکردنی میان بزرگواری و فرومایگی، فضیلت و رذیلت، عشق و نفرت بود، پرورش یافتند.

هنگامی که الکساندر بر روی چوبه‌دار جان سپرد، عوامل و عناصری که مقدّر بود سرنوشت برادرش را رقم بزنند، از پیش آماده شده بود.

تاریخ جنبش انقلابی روسیه تاریخ جنبش انقلابی روسیه به عصر ناپلئون بر می‌گردد؛ زمانی که افسران روسی [پس از شرکت در جنگ‌های دولت‌های اروپایی با ناپلئون] با ذهنی سرشار از اندیشه‌های انقلاب فرانسه، به کشور خویش بازگشتند. نخستین اقدام آشکار آنان علیه قدرت خودکامه دولت روسیه، به وسیله یک گروه از افسران، موسوم به دکامبریست‌ها[۲]، صورت گرفت. این افسران با به سلطنت رسیدن دوک بزرگ نیکلا (پس از مرگ الکساندر اول) مخالفت کردند و از سلطنت برادرش کنستانتین جانبداری کرده و او را به عنوان پادشاه قانونی روسیه برگزیدند.

در ۲۶ دسامبر ۱۸۲۵، یعنی روزی که نیکلای اوّل می‌خواست تاجگذاری

---

۱. لازم به یادآوری است که کلمه «شهید» (و شهادت) اختصاص به ادیان و مذاهب نداشته و جنبش‌های انقلابی سراسر جهان نیز آن را به کار می‌برند، هرچند که در اصل جنبه مذهبی دارد. م.

۲. (Decamberists): در زبان روسی به ماه دسامبر «دکامبر» می‌گویند، و چون قیام افسران در ماه مزبور صورت گرفت، لذا به «دکامبریست‌ها» مشهور شدند. م.

کند، هنگِ گاردِ سلطنتی از اَدای سوگند وفاداری به نیکلای اوّل خودداری کرد و کنستانتین را به عنوان امپراتور قانونی اعلام نمود و خواستار یک قانون اساسی برای روسیه شد. نمایندگانی که نیکلا برای گفتگو به نزدِ افسران یاغی فرستاده بود، هدف گلوله آنان قرار گرفتند و کشته شدند. در این میان، مردم نیز شروع به پیوستن به این افسران کردند. پیش از این‌که قیام بتواند پا بگیرد، نیکلا دستور داد که آتش توپخانه را به روی شورشیان بگشایند. دکامبریست‌ها پا به فرار گذاشتند و تعداد زیادی کُشته و زخمی بجا گذاشتند. پنج نفر از رهبران آنان اعدام شدند، سی و یک نفر محکوم به حبس‌های دراز مدت با اعمال شاقّه گردیدند و سایرین به سیبری تبعید شدند.

در حالی که اروپای غربی به مدت چند سده، صحنه پیکارِ پادشاهان و شهرنشین‌ها علیه مالکان فئودال، و سپس ستیز مردمِ طبقه سوم با قدرت مطلقه سلاطین بود، روسیه در گذران این سده‌ها فقط شاهد بود که اطاعت مردم از سلاطین هر روز بیش‌تر می‌شود.

دهقانان از کسانی که در حق آنان ظلم می‌کردند نفرتی عمیق و درون سوز داشتند. از این رو، در اوایل سده نوزدهم، کشور روسیه به دو اردوگاه تقسیم شده بود: حکومت تزاری، دیوانسالاری توانمند آن و اشراف از یکسو، و چندین میلیون دهقان که زندگی برده‌واری داشتند از سوی دیگر.

پیروزی انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه، انگیزه تازه‌ای به اندیشه‌های انقلابی در روسیه داد. محفل‌ها و مجامع زیرزمینی و مخفی‌ای به وجود آمدند تا درباره مسائل سیاسی، ادبی و اجتماعی به گفتگو بنشینند. این پیشتازان، از افراد طبقه اشراف، استادان دانشگاه، نویسندگان و دانشجویان بودند. برجسته‌ترین شخصیت در میان آنان، الکساندر هرتسن [گِرتسن[1]] بود. گِرتسن و یارانش خواستار پایان یافتن نظام «سِرواژ»[2] و حکومت استبدادی روسیه بودند. انگشت شمار بودند آن

---

۱. روس‌ها کلمه آلمانی «هرتسن» (Herzen) را «گِرتسن» تلفظ می‌کنند. م.

۲. (Servage با املاء فرانسوی و Serfdom با ضبط انگلیسی) به نظام بنده‌وار ارباب ـ رعیتی در روسیه گفته می‌شد؛ دهقانان وابسته به زمین بودند، و همراه با زمین، خرید و فروش می‌شدند. م.

کسانی که از طلوع قدرت بورژوازی استقبال می‌کردند، زیرا اکثر آنان به طبقه بازرگان و نظام سرمایه‌داری با دیده‌ی دشمنی می‌نگریستند. تفکر دموکراتیک روسی مملوء از اصول سوسیالیسم بود. نخستین انقلابی‌های روسیه، افرادی نظیر فوریه[1]، سن سیمون[2] و سایر سوسیالیست‌های فرانسوی را الگو و سرمشق خود قرار دادند. مالکان تحصیل‌کرده، از حکومت تزاری جانبداری می‌کردند. بلینسکی[3] در سال ۱۸۴۷ می‌نویسد: «مردم روسیه آرزو دارند که مقداری سیب زمینی برای خوردن پیدا کنند، ولی اصلاً در فکرِ داشتنِ یک قانون اساسی نیستند؛ "قانون اساسی" آرزوی طبقات شهرنشینِ تحصیل کرده‌ای است که هیچ کاری از دستشان ساخته نیست.»

این روشنفکران روسی، از انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ اروپا استقبال کردند، ولی هنگامی که این انقلاب‌ها سرکوب شدند، در روسیه حتی یک واکنشِ منفیِ قوی‌تری نسبت به حکومت بورژوازی به وجود آمد. یک دانشمند آلمانی در این باره می‌نویسد که چون روسیه طبقه‌ی کارگر ندارد، و چون «کمون دهقانی» واقعاً زمین را در اختیار دهقانان می‌گذارد، لذا برپایی انقلاب در روسیه یک امر ناممکن است. ولی گِرتسن یک نتیجه‌گیری کاملاً مخالف آن را کرد. او گفت که دقیقاً به دلیل ضعف کاپیتالیسم روسی و وجود «کمون‌های دهقانی»، سوسیالیسم قادر است با سهولت بسیار بیش‌تری در روسیه عرضه شود. گرتسن افزود: «آن چه که در اروپای غربی تنها از راه یک رشته فاجعه‌ها [انقلاب‌های خونین] دست‌یافتنی است، می‌تواند در روسیه در خارج از شرایط مزبور پدید آید.»

وِجهه و محبوبیت فزاینده‌ای که این تفکرِ سیاسیِ نامتعارف[4] در روسیه پیدا کرد، سبب ساز سانسور شدیدتر و آزار و اذیت روشنفکران شد. تورگنیف در سال ۱۸۵۲ بازداشت شد زیرا آثار او به مذاق بازبینی‌های دولتی خوش نیامد. اعضای یک محفل ادبی، که جُرم اصلی آنان گفتگوهای شبانه درباره عقاید «فوریه» بود، همگی‌شان به طور گروهی محکوم به اعدام شدند. داستایوسکی نیز در میان آنان

---

1. Fourier
2. Saint-Simon
3. Byelinsky
4. heterodox

بود، آنان تا آستانه چوبه‌دار پیش رفتند، و فقط در آن لحظه بود که مجازاتشان به حبس‌های دراز مدت در سیبری، همراه با اَعمال شاقّه، تخفیف یافت.

پس از مرگ نیکلای اوّل در سال ۱۸۵۵، هیچ‌گونه تحول فوری در روسیه صورت نگرفت. اما پس از شکست روسیه در جنگ کریمه، الکساندر دوم که به «شورانش» تن در داده بود، کمیته‌ای را تعیین کرد تا فرمانی را درباره الغاء نظام سرواژ تحریر و تنظیم نماید. مطبوعات روسیه که از چرخش آشکار به سوی لیبرالیسم دلگرم شده بودند، بحث‌هایی را درباره مسائل سیاسی مطرح کردند.

فرمان تزار درباره الغای نظام سرواژ در سال ۱۸۶۱، برای دهقانان امیدوارکننده نبود؛ آنان امیدوار بودند زمین را به طور رایگان و کامل به دست آورند، ولی گرفتار رهن و مالیات‌های سنگین شدند، به طوری که از گرو در آوردن دوباره این زمین‌ها در یک آینده معقول، سلب امید کردند. اما این دهقانان نمی‌توانستند درک کنند که در شرایط مزبور، تزار به آنان نوعی آزادی داده است. دهقانانِ ناخشنود که زمینداران را مقصر می‌دانستند، دست به طغیان و آتش زدن املاک زمینداران زدند. دولت نیز متقابلاً نیروهای نظامی را برای سرکوب آنان گسیل کرد و به روستاها فرستاد.

در این میان، نشریات لیبرال، لحن و حالت انقلابی‌تری به خود گرفتند. جزوه‌هایِ غیرقانونی میان مردم توزیع شد. یکی از این جزوه‌ها، رژیم تزاری را متهم می‌کرد که با اجرای سیاست اصلاحات ارضی‌اش [واگذاری زمین به دهقانان] زمینه یک قیام «پوگاچِف»[1] گونه را فراهم می‌سازد. از «طبقه تحصیل‌کرده» روسیه می‌خواست که قدرت را به دست بگیرد، وگرنه «وطن دوستان» ناگزیر هستند از مردم بخواهند که انقلاب کنند. یک جزوه دیگر، خواستار تشکیل یک مجلس مؤسسان[2] شد تا یک رژیم دموکراتیک را به مردم

---

1. Pugachev

۲. مجلس مؤسسان (Constituent assembly) در اصطلاح حقوقی دو معنا دارد: (۱) تأسیس یک مجلس موقت در کشوری که فاقد پارلمان است، به منظور تهیه و تنظیم و تصویب یک قانون اساسی برای کشور؛ (۲) اجتماع نمایندگان دو مجلس برای اصلاح یک یا چند مادّه قانون اساسی. در اینجا، معنای اول مورد نظر است. م.

روسیه ارزانی دارد. یک جزوه سوم نیز این چنین نتیجه گیری کرده بود که اگر رژیم تزاری درصدد خشنود کردن مردم برنیاید، روسیه در تابستان سال ۱۸۶۳ شاهد یک قیام خواهد بود.

زایچنوسکی[1] در طول همان سال، نشریه‌ی «روسیه جوان»[2] این مطلب را عنوان کرد که شکستِ سوسیالیسم در اروپای غربی در سال ۱۸۴۸، تا جایی که به روسیه مربوط می‌شد، نمی‌توانست یک شکست به شمار آید. زیرا در روسیه، برخلاف غرب، کمون‌های دهقانی وجود داشت «و زمین‌های کافی موجود بود تا روند انقلاب به مدت ۱۰/۰۰۰ سال دوام بیاورد. ما مردم عقب مانده‌ای هستیم و انقلاب راه نجات ما است... ما باور داریم که سرنوشت و تقدیرمان چنین بوده است که اصل نوی را در تاریخ جهان وارد کنیم... و از افکار کهنه و پوسیده اروپایی تقلید نکنیم.»

در زمستان سال ۱۸۶۲، اعلامیه‌هایی مبنی بر ضرورت انقلاب، منتشر شدند. یکی از این اعلامیه‌ها، خواستار قیام مسلحانه و نابودی بیرحمانه دشمنان آزادی شد. نویسنده این اعلامیه، زایچنوسکی بود.

زایچنوسکی اعلام کرده بود: «بزودی روزی فرا خواهد رسید که ما پرچمِ بزرگِ آینده، پرچم سرخ را، برافراشته خواهیم کرد، و... به کاخ زمستانی [تزار] پا می‌نهیم... کاملاً امکان دارد که این ماجرا فقط با نابودکردن خانواده سلطنتی پایان یابد... ولی در عین حال ممکن است که تمامی سلطنت‌طلبان قد عَلم کرده... و از امپراتور خویش دفاع نمایند. در آن صورت... ما فریاد سر خواهیم داد تَبَر را بردارید. و سپس سلطنت‌طلبان را خُرد خواهیم کرد... با همان بیرحمی که اینک

---

1. Zaichnevsky

۲. نشریه «روسیه جوان» در زمره‌ی نشریات غیرقانونی بود که در سراسر سال‌های ۱۸۶۲ و ۱۸۶۳ انتشار می‌یافت. نشریه مزبور راگروهی از دانشجویان انقلابی مسکو منتشر می‌کردند و زایچنوسکی سردبیر آن بود. این نشریه از مردم می‌خواست که نظام موجود روسیه را نابود کرده و یک دیکتاتوری «حزب انقلابی» و «جمهوری دموکراتیک روسیه» را بنیان نهند. (نک: تاریخ روسیه شوروی، پیشین، صفحه ۳۰۹). م.

آنان با ما رفتار می‌کنند.

به خاطر داشته باشید که وقتی آن زمان فرا برسد، هرکس که با ما نیست، علیه ما است! ما متقاعد شده‌ایم که حزب انقلابی... باید سازمان متمرکز کنونی خود را همچنان حفظ کند تا بتواند بنیان یک نظم نو را در کوتاه‌ترین مدت بریزد. این سازمان باید قدرت را غصب کند، آن هم از راه یک حکومت دیکتاتوری... انتخابات مجلس ملی باید به وسیله حکومتی انجام بشود که هیچ یک از اعضای آن، در زمره‌ی هوادارانِ نظم موجود نباشند ـ اگر چنین اشخاصی هنوز هم زنده باشند.»

گِرتسن این اعلامیه‌ها را که لحن خشونت آمیزی داشتند، محکوم می‌کرد. وی دلیل می‌آورد که انتشار این نوع اعلامیه‌ها، موجب تقویت پیوندهای میان حکومت مستبد و مالکان شده و رژیم را ناگزیر به انجام اقدامات سرکوب‌گرانه شدیدتری می‌نماید. در واقع، بازداشت‌های گسترده [مخالفان] و محدودیت‌های سیاسی جدید معمولاً در پی یک چنین اعلامیه‌هایی می‌آمدند.

رایزنان امپراتور نیز با دامن زدن به ترس او، وی را اغوا می‌کردند تا اقدامات ارتجاعی پی درپی‌ای را تأیید کند. وزیر جدید آموزش و پرورش، برنامه درسی مدارس را تغییر داد. یک سیستم جاسوسی و خبرچینی در میان دانش‌آموزان برقرار شد.

دانشجویان دانشگاه‌ها یک بار دیگر در برپایی تظاهرات پیشقدم شدند. البته کیفر آن نیز سریع و اختصاری[1] بود. بسیاری از آنان از دانشگاه‌ها اخراج و به سیبری تبعید شدند.

باکونین[2]

در این میان، نام یک رهبر جدید ـ میخائیل باکونین، یک بزرگزاده و افسر پیشین رسته‌ی توپخانه ـ بر سر زبان‌ها افتاد. باکونین

---

۱. (Summary): اشاره به دادگاه‌هایی است که طبق دستور رژیم حاکم، و بدون رعایت حقوق قانونی مردم، آنها را (در کوتاه‌ترین دادرسی) محکوم می‌نماید؛ دادگاه‌های اختصاری یا فرمایشی. م.

2. Michael Bakunin

انکار و نفی دین را به عنوان نخستین گام به سوی پیشرفت، به شمار می‌آورد. او درباره الغای مالکیت موروثی موعظه می‌کرد. از واگذاری زمین به کمون‌های کشاورزی و انتقال کارخانه‌ها به مجامع کارگری جانبداری می‌نمود. بر برابری زن و مرد، از میان بردن نهاد ازدواج و تعلیم و تربیت رایگان برای همه‌ی کودکان، تأکید می‌ورزید. امحاء نهاد دولت، مضمون اصلی اندیشه‌های او را تشکیل می‌داد. اصول عقایدش[1] بر این اصل استوار بود که تمامی ساختار جامعه باید نابود شود تا بتوان یک ساختار نو و بهتر را جایگزین آن کرد.

نچایف[2]

برجسته‌ترین مُرید باکونین، سرگئی نچایف بود. وی که فرزند یک کشیش بود، آرمان انقلاب را با شوق و اشتیاق پذیرا شد. در سال ۱۸۶۹، انجمنی را در مسکو تأسیس کرد تا تدارک و مقدمات یک انقلاب را فراهم کند. برای جلب پیروانِ بیش‌تر، از هیچ کاری فروگذار نکرد؛ نیرنگ، تروریسم و قتل.

نچایف که در شورش‌های دانشجویان در سال ۱۸۶۹ دست داشت، به سوئیس گریخت، و در آن جا، از دانشجویان روسی خواست که به سازمان او به پیوندند. در این‌جا بود که باکونین دست دوستی و یاری به سوی او دراز کرد، و نچایف نیز که شخصیتی قوی و اندیشه‌های تعصب آمیز داشت، توانست در باکونین تأثیر بگذارد. نچایف با کمک باکونین نشریه‌ای موسوم به «عدالت مردم»[3] را دایر کرد. این نشریه از شدیدترین اقدامات علیه تزار، و نیز علیه نویسندگان و روزنامه‌نگاران لیبرال، جانبداری می‌کرد. نچایف و باکونین در «گزیده‌ی آموزه‌های»[4] خود، چنین نوشتند.

«یک فرد انقلابی، سرنوشتی محتوم و از پیش تعیین شده دارد. او فاقد هرگونه علاقه شخصی، امور شخصی، احساسات شخصی، روابط

---

1. credo 2. Sergei Nechaiev 3. People's Justice

۴. (Cathachism): در اصل به معنای «اصول دین» در مسیحیت است که به صورت پرسش و جواب در جزوه‌هایی به وسیله کلیسا منتشر می‌شد. م.

شخصی، مالکیت شخصی است، حتی نامی هم برای خود ندارد... قلب و روح او، چه در گفتار و چه در کردار، هرگونه پیوند با نظم اجتماعی و دنیای متمدن را بریده است... او دشمن بیرحم دنیاست. در این دنیا زندگی می‌کند، ولی تنها با یک هدف: نابود کردن آن. هر چیزی که موجب تقویت موقعیت انقلاب بشود یک امر اخلاقی به شمار می‌آید و هر چیزی که سدّ راه آن بشود غیراخلاقی است... خمیره یک فرد انقلابی واقعی به گونه‌ای است که هرگونه رمانتیسم [خیالپردازی]، نازک دلی، سرمستی روحی و عشق و محبت را نفی می‌کند.»

باکونین سندی را صادر کرد و طیّ آن تأیید نمود که نچایف رهبر شاخه روسی «اتحادیه انقلابی جهان»[1] است. نچایف با در دست داشتن این سند، به روسیه بازگشت و شروع به عضوگیری برای سازمان مخفی خود نمود.

نچایف رفقای خود را ترغیب کرد تا دانشجویی به نام «ایوانوف»[2] را به قتل برسانند، و به آنان گفت که ایوانوف یک خبرچین پلیس است. اما قتل ایوانوف باعث لو رفتن سازمان مخفی او شد و حدود سیصد نفر از افراد این سازمان، بازداشت شدند. نچایف به سوئیس گریخت و همچنان به انتشار اعلامیه‌هایی مشغول شد. ولی روش‌های خشن او (که در داستان جن زدگان، اثر داستایوسکی، بیان شده است) سرانجام باعث شد که باکونین که از عقاید وی پیروی می‌کرد، درباره‌اش این چنین داوری نماید:

«نچایف یکی از فعال‌ترین انسان‌هایی است که تاکنون شناخته‌ام. هر زمان که انجام خدمتی برای آن چه که وی آن را "آرمان" می‌نامد ضرورت داشته باشد، نسبت به شخص خودش و سایرین به یک اندازه بیرحم است. او متعصب... ولی بسیار خطرناک است. معاشرت با او ممکن است نتایج مرگباری داشته باشد. روش‌هایش نفرت‌انگیز هستند. او به این نتیجه رسیده است که برای ایجاد یک سازمان [انقلابی] پایدار،

---

1. Revolutionary Union of the World
2. Ivanov

> شخص باید فلسفه ماکیاول [نیرنگ و فریب] را پایه و شالوده کارِ خود قرار دهد واین شعار یسوعیون را به کار گیرد: "خشونت ورزیدن به جسم، و دروغ بافی برای روح".»

نچایف عقیده داشت که به جز رهبران [یک سازمان انقلابی]، سایر اعضای آن سازمان باید یک آلت دستِ محض برای رهبران آن باشند. فریب دادن اعضا، غارت کردن آنان، حتی قتل آنان نیز ـ در صورت لزوم ـ مُجاز است. چرا که اعضا فقط وسیله‌ای برای اجرای توطئه‌ها و دسیسه‌ها هستند. منافعِ "آرمان" ایجاب می‌کند که یک رهبر بتواند تسلط مطلق بر اعضا [سازمان] داشته باشد، هرچند که این امر خلاف میل اعضا باشد. نچایف از این جسارت بهره‌مند بود که بگوید: «خوب، این روشِ کارِ ما است. ما تمام آن کسانی را که این روش را نمی‌پسندید و از به کار بستن آن اجتناب دارند در شمار دشمنان خود می‌دانیم. به عقیده ما، فریب دادن و بی‌آبرو کردن تمام کسانی که حاضر نیستند در تمامی راه با ما همسفر بشوند، یکی از وظایف ما به شمار می‌آید.»

نچایف را به اتهام قتل ایوانوف، به روسیه برگرداندند [بر طبق قرارداد استرداد مجرمین میان روسیه و سوئیس]، محاکمه کردند و به بیست سال زندان با اعمال شاقّه محکوم شد. نچایف در سال ۱۸۸۳ در زندانِ قلعه «پتروپاولوسک»[1] مُرد.

لاوروف[2] یک شخصیت الهام‌برانگیز دیگر در میان مهاجران روسی در سوئیس، پیتر لاوروف بود. لاوروف پیش‌تر یک نظامی بود و در دانشگاه نظامی سن پترزبورگ تدریس می‌کرد. وی عقیده داشت که آموزش اصول انقلابی به مردم، باید به تدریج صورت گیرد. او می‌نویسد: «بازسازی جامعه روس، نه تنها به خاطر مردم، بلکه به وسیله خود مردم باید صورت گیرد؛ ولی این آمادگی در توده‌های مردم وجود ندارد. لذا پیروزی اندیشه‌های ما مستلزم تدارک و درک روشن آن چیزی [انقلاب اجتماعی سوسیالیستی] است

---

1. Peter and Paul   2. Peter Lavrov

که در زمان معیّنی امکان‌پذیر است.» بر طبق گفته لاوروف، نقش روشنفکران این است که آگاهی‌های انقلابی به مردم بدهند تا آنان را در دستیابی به «آرمان اخلاقی سوسیالیسم» یاری دهد.

از دیدگاه باکونین، تنها راه مطمئن به ثمر رساندن یک انقلاب، آزاد کردن خشم شدید و فرو خفته مردم روسیه از حکومت تزاری است. لاوروف و باکونین از جوانان روسی خواستند که «خود را به مردم نزدیک کنند.»

تِکاچِف[1]

یک شخصیت دیگر که عقاید انقلابی مشابه نچایف داشت، پیتر تِکاچِف بود. وی پس از این‌که چند سالی را در زندان‌های تزاری گذرانید، در ۱۸۷۴ به سوئیس رفت. تکاچف به دیکتاتوری یک اقلیت انقلابی معتقد بود و از قبضه کردن قهرآمیز قدرت جانبداری می‌کرد. وی تصویر زیر را از بهشتِ دهقانی (پس از پیروزی انقلاب اجتماعی) ترسیم می‌کند:

«دهقان از یک زندگی راحت و لذت‌بخش بهره‌مند خواهد شد. جیب او پُر از سکه‌های طلا خواهد بود. دام و طیور بی‌شمار خواهد داشت. تا جایی که شکم او گنجایش دارد، می‌خورد و می‌آشامد، هر وقت دلش بخواهد کار می‌کند. هیچ‌کس جرأت ندارد که اراده‌اش را به او تحمیل کند...»

لاوروف از چاپ مقاله‌ی [حاوی مطلب فوق الذکر] خودداری کرد و دلیل آورد که «علاقه‌ای به شتاب بخشیدن به انقلابی که می‌تواند توجیه‌کننده اقداماتی برای تحریک مردم به شهوت آزمندی و تن آسایی باشد، ندارد.»

تکاچف در سال ۱۸۷۵ [درباره فلسفه انقلابی خود] چنین می‌نویسد:

«یک فرد انقلابی همواره از این حق برخوردار است که از مردم بخواهد که طغیان کنند. او باید پیش خود تصور کند که مردم همیشه آماده یک انقلاب هستند. مردمی که در معرض ظلم و ستم یک حکومت جابر قرار

1. Peter Tkachev

دارند (و تمامی مردمان تحت چنین شرایطی زندگی می‌کنند) همواره قادر و آماده برای انقلاب کردن هستند.
یک انقلاب واقعی را فقط می‌توان به یک طریق به ثمر رسانید: از راه قبضه کردن قدرت. به عبارت دیگر، فوری‌ترین و مهم‌ترین وظیفه [یک انقلاب] باید سرنگون کردن حکومت موجود و انتقال دولت محافظه‌کار وقت به یک دولت انقلابی باشد. ساقط کردن یک حکومت، به خودی خود یک انقلاب محسوب نمی‌شود.
... انقلاب را یک حکومت انقلابی پدید می‌آورد، حکومتی که تمامی عناصر محافظه‌کار را نابود می‌سازد و تمامی نهادهایی را که مانع برقراری برابری و برادری است، حذف می‌کند و نهادهایی را ارائه می‌دهد که در خدمت اصول برابری و برادری باشند.»

ولی لاوروف نظریه‌ی تکاچف را درباره «دیکتاتوری یک اقلیّت انقلابی» کاملاً رد کرد. او می‌نویسد: «سیر تاریخ به ما نشان داده است که تملّک قدرتِ زیاد، حتّی بهترین افراد [رهبران] را فاسد می‌کند، و دیگر این‌که حتّی توانمندترین رهبران که هدفِ صدور فرمان‌ها را برای خدمت به مردم دنبال می‌کردند، در کار خود شکست خوردند. زیرا یک دیکتاتور باید وسایل اجباری دفاعی را در اطراف خود مستقر کند تا هرگاه که اراده کند، از آن استفاده نماید. از هر نظام دیکتاتوری توقع می‌رود که نه تنها مخالفان مرتجع خویش، که کسانی را که با روش‌ها و کردارهای آن سَرِ مخالفت دارند، نیز سرکوب نماید. هر زمان که یک حکومت دیکتاتوری موفق به استقرار رژیم خود بشود، ناگزیر است به جای این‌که قدرت خویش را در اجرای برنامه‌هایش به کار گیرد، آن را صرف حفظ و استمرار حکومت خویش در برابر رقبایش بنماید.»

لاوروف فقط منعکس کننده عقایدِ گرتسن بود، که سال‌ها قبل به وسیله خود او [گرتسن] نگاشته شده بود: «پیشرفت اجتماعی فقط در قالب آزادیِ، جمهوریخواهی کامل و برابری دموکراتیک امکان‌پذیر است. یک جمهوری که به سوسیالیسم نیانجامد چیزی نامعقول به نظر خواهد رسید... یعنی این‌که نظام

حکومتی را یک مرحله انتقالی برای هدف نهایی خویش می‌داند. از سوی دیگر، حکومت سوسیالیستی که احتمالاً بکوشد تا از آزادی سیاسی صرف نظر کند، به سرعت تبدیل به یک کمونیسم مستبد می‌شود.»

سازمان زمین و آزادی حکومت روسیه برای این‌که از نفوذ انقلابیون مهاجر بکاهد، به تمام دانشجویان روسی که در خارج از کشور به سر می‌بردند دستور داد که به روسیه باز گردند. اکثر این دانشجویان از این دستور پیروی کردند زیرا به آنان فرصت مناسبی می‌داد تا به میان مردم روسیه رفته و تئوری‌های سوسیالیسم را تبلیغ نمایند.

در سال ۱۸۷۶، انقلابیون روسیه که متأثر از افکار باکونین بودند، سازمانی به نام «زمین و آزادی»[۱] را تأسیس کردند. در برنامه این سازمان، یک انقلاب اجتماعی به وسیله قشرهای «پایین» اجتماع [انقلاب کوخ نشینان] از طریق برپایی قیام‌ها و ایجاد روحیه مقاومت منفی در میان دهقانان، و نیز برگزاری اعتصاب در میان کارگران، پیش بینی شده بود. «یگان‌های رزمی» به وجود آمدند تا قیام‌های آینده را رهبری کنند.

---

۱. Land and Freedom سازمان «زمین و آزادی» در سال ۱۸۷۶ به وسیله «پاپولیست‌ها» (مردم گرایان) انقلابی روسیه در سن‌پترزبورگ تأسیس شد. هدف این سازمان همانا برانگیختن توده‌های روستایی به پیکار با رژیم خودکامه تزاری بود. این سازمان در میان جوانان، دانشجویان،کارگران و به ویژه روستاییان به تبلیغ پرداخت. در این سازمان، افرادی بودند که از ترور شخصیت‌های دولتی رژیم تزاری پشتیبانی می‌کردند. در سال ۱۸۷۹، سازمان زمین و آزادی به دو سازمان (حزب) «اراده مردم» و «نوسازی گذشته» تجزیه شد. تأسیس حزب «نوسازی گذشته» با گسترش شایعه مبنی بر قریب‌الوقوع بودن تقسیم مجدد اراضی کشاورزی میان روستاییان، رابطه داشت. پلخانوف، آکسلرود، وِرا زاسولیچ، دویچ و برخی دیگر از رهبران جنبش سوسیال دموکرات روسیه، در شمار اعضای حزب مزبور بودند. حزب «اراده مردم» که در ماه اوت ۱۸۷۹ تأسیس شد، با حکومت استبدادی روسیه مبارزه می‌کرد. این سازمان مخفی خواستار تأسیس مجلس مؤسسان، برگزاری انتخاباتِ عمومی، آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی مطبوعات و نیز تأسیس سازمان‌های خودمختار اداری در استان‌ها و شهرستان‌ها بود. سازمان «اراده مردم» هفت بار برای ترور الکساندر دوم دست به اقدام زد و سرانجام در روز اوّل مارس ۱۸۸۱ او را به قتل رسانید (به یادداشت شماره ۳ «سرآغاز» مراجعه شود). (نک: منابع کمونیسم روسی و مفهوم آن، صفحات ۳۵۱ و ۳۵۳).

در سال ۱۸۷۹ انشعابی در سازمان زمین و آزادی به وجود آمد. جریان از این قرار بود که موقعی که کمیته اجرایی سازمان، سیاست عملیات تروریستی را توصیه کرد، یک گروه کوچک به ریاست پلخانوف سیاست مزبور را محکوم کردند و به «گروه [حزب] نوسازی گذشته»[1] معروف شدند. گروه بزرگ‌تر نیز نام «گروه اراده مردم»[2] را بر خود نهاد.

هر دو حزب در این باور سهیم بودند که جامعه دهقانی طبیعتاً تمایل زیادی به سوسیالیسم دارد. اما در حالی که بر طبق نظریه مارکسیستی، فقط کارگران شاغل در بخش صنایع قادرند سوسیالیسم را به ثمر برسانند، دو حزب مزبور باور داشتند که در روسیه فقط دهقانان قادر به اجرای این نقش هستند.

حزب اراده مردم معتقد بود که چون عملی شدن سوسیالیسم در آینده نزدیک مقدور نیست لذا باید هدف فوری مصادره املاک به سود دهقانان و برقراری آزادی‌های فردی را پی گرفت. این حزب تأکید می‌کرد که [پس از به قدرت رسیدن]، یک حکومت موقت را بر سر کار خواهد آورد، سپس انتخابات یک مجلس مؤسسان را برگزار خواهد کرد، و مجلس مزبور درباره نظام حکومتی دلخواه مردم تصمیم خواهد گرفت. حزب اراده مردم مدعی بود که تنها راه نیل به آزادی دموکراتیک در یک رژیم مستبد، دست یازیدن به ترور است.

روز یکشنبه، ۱۳ مارس ۱۸۸۱، تزار الکساندر دوم [به دست عوامل حزب اراده مردم] ترور شد. اگر تروریست‌ها فکر می‌کردند که این اقدام آنان موجب رُعب و وحشت امپراتور جدید (الکساندر سوم) خواهد شد، خیال باطلی را در سر می‌پروراندند. چرا که الکساندر سوم در تاریخ ۱۳ مه ۱۸۸۱ اعلام کرد: «با این‌که از مرگ پدرمان بسیار متأسفیم، ولی ندای الهی به ما حکم می‌کند که ضمن اتکاء به مشیّت الهی، لگام دولت را محکم در دست بگیریم و به قدرت و خصلت استبدادی حکومت همچنان ایمان داشته باشیم.»

پنج نفر از تروریست‌ها اعدام شدند، سایر رهبران حزب اراده مردم به حبس‌های طولانی و تبعید به سیبری محکوم شدند. تعداد زیادی از آنان، از

1. Black Repartition 2. People's Will

جمله ورا فیگنر[1]، در زندان دهشتناک «شلوسل بورگ» به مدت چندین دهه محبوس شدند. در سرداب‌های این زندان مخوف، برخی از آنان مُردند و سایرین نیز دیوانه شدند.

ولی حزب اراده مردم، به رغم اعتقادش به اقدامات تروریستی علیه تزار و وزیران مرتجع او، وجوه اشتراک اندکی با باکونین، نچایف و تکاچف داشت.

وِرا فیگنر در سال ۱۹۱۸ نوشت: «هیچ یک از ما [اعضای حزب اراده مردم] یک «ژاکوبَن» نبود. ما هرگز به موضوع تحمیل اراده اقلیت به اکثریت نیندیشیدیم، هرگز طرح حکومتی را نریختیم که مُجری تحولات انقلابی، سوسیالیستی، اقتصادی و سیاسی از طریق صدور فرمان باشد... چنانکه نمایندگان مردم از اقدامی جانبداری می‌کردند که مخالفت مستقیم با خواست‌های حزب انقلابی ما داشت، این حزب تحت هیچ شرایطی متوسّل به اَعمال خشونت‌آمیز و تروریسم برای اجرای برنامه‌اش نمی‌شد، بلکه خود را محدود به تبلیغات مسالمت‌آمیز می‌کرد...»

اعضای کمیته مرکزی حزب اراده مردم، از سرداب‌های زندانشان [شلوسل‌بورگ] در ژوئن ۱۸۸۲ پیامی را برای مردم روسیه فرستادند. این پیام، تحت عنوان «از مردگان به زندگان» بر محکوم کردن خشونت و خونریزی تأکید می‌ورزید.

این پیام می‌گفت: «برادران و خواهران، ما در حالی‌که در قبرهایمان خفته‌ایم، آن‌چه را که می‌تواند آخرین درود ما، وصیت‌نامه ما، به شمار آید، برای شما می‌فرستیم. آن روز که انقلاب ما شاهد پیروزی را در آغوش بِکشد، شُکوه این انقلاب را با کردارهای سنگدلانه یا بیرحمی نسبت به دشمن شکست خورده آلوده و بی‌اعتبار نسازید. شاید که قسمت و نصیب ما فقط این نبود که با مرگ ما انقلاب روسیه به ثمر برسد، بلکه در عین حال منشأ یک جامعه زیباتر و انسانی‌تر باشد. ما به کشورمان و به تمامی بشریت درود می‌فرستیم.»

1. Vera Figner

گروه‌نجات کارگران[1] پس از این‌که کادر رهبری حزب اراده مردم نابود شد، فقط چند انقلابی توانستند به خارج از روسیه بگریزند. در میان آنان افرادی نظیر گئورگی پلخانوف، پل آکسلرود، وِرا زاسولیچ و لئودیچ[2] از «حزب نوسازی گذشته» بودند. آنان در سال ۱۸۸۳ «گروه نجات کارگران» را تأسیس کردند، با این هدف که مرام مارکسیسم را در روسیه تبلیغ کنند. سازمان مزبور کتاب‌ها و جزوه‌هایی را منتشر کرد و این نظریه را که روسیه می‌بایست یک مسیر اختصاصی به سوی سوسیالیسم را (خواه از طریق یک قیام دهقانی و خواه کودتای یک اکثریت انقلابی) پشت سر بگذارد، مردود شمرد.

اعضای این سازمان معتقد بودند که پیکار به خاطر سوسیالیسم فقط موقعی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد که احزاب انقلابی از حمایت طبقه‌ی کارگرِ سازمان یافته و آگاه از وجود طبقه‌ی خویش بهره‌مند باشند. برای نیل به هدف نهاییِ ایجادِ یک جامعه سوسیالیستی، آزادی سیاسی یک وسیله پیشرفتِ ضروری به شمار می‌آمد.

رهبری مارکسیست‌ها را پلخانوف به عهده داشت و با راهنمای و ارشاد او، نخستین محافل سوسیال دموکرات بنیان نهاده شد.

الکساندر اولیانوف در سرتاسر روسیه هنوز هم سازمان‌هایی از انقلابی‌های جوان وجود داشت که تلاش کردند «حزب اراده مردم» را زنده کنند، از جمله یک گروه تروریست به رهبری الکساندر اولیانوف [برادر لنین] بود.

برنامه تروریست‌های سن پترزبورگ، به آن‌گونه که به وسیله اولیانوف طرح‌ریزی شده بود، شامل این پیام افشاگرانه زیر بود: «با اعتقاد به این‌که ترور کلاً ناشی از نبودِ یک حداقل آزادی است، ما می‌توانیم با اطمینان کامل بگوییم که اگر حکومت موجود این "حداقل" آزادی را بدهد فعالیت‌های تروریستی متوقف

---

۱. (Group For Emancipation of Labor). لازم به یادآوری است که برخی از مترجمان ما واژه مزبور را «گروه آزادی کار» ترجمه کرده‌اند، که تعبیر درستی نیست زیرا کلمه Labor در این‌جا به معنای «کارگران» است و نه «کار». م.

2. Leo Deutch

خواهد شد.»

موقعی که الکساندر اولیانوف مطمئن شد که تزار این حداقل آزادی را به آنان نخواهد داد، به اقدامات تروریستی روی آورد که سرانجام او را به پای چوبه‌دار فرستاد. برادر کوچک‌ترش، ولادیمیر، راه و روش ترور را در پیش نگرفت بلکه مارکسیسم را پذیرا شد. با این‌که ولادیمیر به آموزه‌های مارکس روی آورد، لیکن تمامی وجود او عمیقاً تحت تأثیر جریان‌های ضد و نقیض جنبش انقلابی [روسیه] قرار داشت. هنگام مرگ برادرش ــ و پیش از آن‌که حتی کلمه‌ای درباره مارکس بداند ــ لنین پیش‌تر با آموزه‌های نوعدوستانه گِرتسن و لاوروف، و بینش‌های اهریمنی باکونین، تکاچف و نچایف آشنا شده بود.

جریان فکری‌ای که از گِرتسن و لاوروف شروع شد و از طریق «حزب اراده مردم» به الکساندر اولیانوف رسید، بیش از هر جنبش دیگری در تاریخ [روسیه] سبب ساز آرمان‌گرایی و از خودگذشتگی شد. تئوری‌هایی را که افرادی نظیر نچایف برای ویران کردن دنیایی که در آن زیست می‌کردند ارائه دادند، هنوز هم می‌بایست در بوته آزمایش قرار بگیرد.

[از یکسو، حزب اراده مردم]، این مبلّغان روشنگری، به آزادی بشر چشم دوخته بودند. از این رو، حتی هنگامی که به تروریسم انفرادی [تروریسم کور و بی‌هدف] متوسل می‌شدند، باز هم خواستار یک توجیه اخلاقی برای این کردارشان بودند؛ هرگز هدف‌های واقعی خود را پنهان نمی‌کردند، و همواره فدا کردن جان خود را بر به کام مرگ فرستادن دیگران ترجیح می‌دادند.

از سوی دیگر، نچایف و پیروانش کاربستِ فریب، تهمت و افترا، و قتل به خاطر نیل به هدف را جایز می‌شمردند. از دیدگاه آنان، مردم روسیه اساساً در حُکم ابزار و وسیله‌ای برای دستیابی آنان به هدف ویرانگری‌شان بودند. آنان پیش‌بینی می‌کردند که سرانجام در روسیه یک وضعیت هرج و مرج مطلوب یا دیکتاتوری یک اقلیت زورگو و مرعوب‌کننده مردم، حکومت خواهد کرد.

نخستین احزاب انقلابی روسیه دارای هوادارانی از هر دو مکتب مزبور بودند. ولی هنگامی که الکساندر اولیانوف اعدام شد، جریان فکری نوعدوستانه

[حزب اراده مردم] بر روسیه حاکم بود. حُکم گِرتسن در سال ۱۸۶۷ مبنی بر این‌که «سوسیالیسمی که آزادی سیاسی را نادیده انگارد بزودی تبدیل به کمونیسم مستبد می‌شود» به عنوان یک امر بدیهی پذیرفته شده بود. به نظر می‌رسید که آیین‌های عقیدتی[1] نچایف برای همیشه به خاک سپرده شده است. هیچ کس، شاید به جز داستایوسکی، پیش‌بینی نمی‌کرد که امکان دارد این آیین‌ها زنده شده و نقش قاطعی را در تاریخ روسیه و جهان [به صورت بلشویسم و کمونیسم] ایفا نمایند.[2]

1. Doctrines

۲. داستایوسکی در رمان «جن‌زدگان»، روحیه و عقاید روشنفکرانِ اوایل قرن نوزدهم را که مبتنی بر خدا ناباوری و «نیهیلیسم» است، تشریح می‌نماید. م.



سال‌های جوانی لنین

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف[1] در ۲۲ آوریل ۱۸۷۰ در سیمبرسک، واقع در ساحل رودخانه ولگا، به دنیا آمد. مادرش، ماریا الکساندروونا، دختر یک پزشک به نام الکساندر بلانک[2] بود. این پزشک که در بیمارستان سن پترزبورگ کار می‌کرد، کارِ خویش را رها کرد تا در مِلک کوچکی در روستای «کوکوش کینو»[3]، واقع در ایالت کازان [غازان]، اقامت کند.

ماریا الکساندروونا در تابستان سال ۱۸۶۳ با ایلیا اولیانوف[4] [نیکلایویچ] ازدواج کرد، و به همراه همسرش به «پِنزا» رفت تا در آن جا زندگی کند. ایلیا «مردی با شخصیت و جدی بود و نسبت به زیردستانش با خشونتِ بسیار رفتار می‌کرد.» از لحاظ مَشیِ فکر، فردی محافظه‌کار به شمار می‌آمد و پایبندی زیادی به کلیسای اُرتُدکس روسیه داشت. ماریا در سال ۱۸۶۶ نخستین فرزند از شش فرزند خویش را به دنیا آورد. نام این فرزند، الکساندر بود که او را با نام خودمانی ساشا[5] صدا می‌کردند. در سپتامبر ۱۸۶۹ که ایلیا بازرس مدارس در سطح استان بود، خانه‌ای را در سیمبرسک اجاره کرد و در همان‌جا بود که ولادیمیر در بهار سال بعد (۱۸۷۰) به دنیا آمد.

آغازِ خدا ناباوری لنین

ولادیمیر ــ به معنای «ولودیای کوچولو» ــ بچه شرور و شیطانی بود. چشم‌های روشن و درخشان داشت. قدّش کوتاه بود ولی سَر بزرگی داشت. ولادیمیر دیر به راه افتاد [به علت سنگینی

---

1. Vladimir Ilich Ulianov [Ulyanov]
2. Alexander Blank
3. Kokushkino
4. Ilya Ulyanov [Nikolaiovich]
5. Sacha

بالاتنه‌اش]، یعنی تقریباً همان زمانی که خواهر کوچک‌ترش اولگا[1] شروع به راه رفتن کرد. اولگا همبازی او، و الکساندر الگو و سرمشق او بود. ولادیمیر تکالیف مدرسه‌اش را با دقت وسواس‌گونه‌ای انجام می‌داد. دِمیتری[2]، برادر کوچک‌تر او[3]، وسواس و دقت شدید ولادیمیر را در نوشتن یک انشاء برای مدرسه، این چنین بیان می‌کند:

«ابتدا یک برگ کاغذ را به چهار قسمت تقسیم می‌کرد و رئوس مطالب انشاء خود را بر روی یکی از این قسمت‌ها می‌نوشت، سپس پیش‌نویس انشاء خود را بر روی سه قسمت باقیمانده آن می‌نگاشت. آنگاه یک برگ کاغذ دیگر بر می‌داشت، آن را به دو قسمت تقسیم و تا می‌کرد. پیش‌نویس انشای خود را در سمت چپ کاغذ اخیر پاکنویس می‌کرد. در سمت راست یا حاشیه‌ی خالی آن، مطالب اضافی، توضیحات، اصلاحات و نیز منابع استفاده شده را ذکر می‌کرد.»

استعداد اولیه او برای انجام یک کار مرتب و منظم ـ که یکی از ویژگی‌های اساسی او در سال‌های آینده بود ـ نخستین بار به صورت مزبور ظاهر شد.

به طوری که از خاطرات افراد خانواده و دوستان دوران کودکی و نوجوانی او بر می‌آید، ولادیمیر دوران کودکی و بلوغ خود را تقریباً با خوشی و شادمانی سپری کرد.

با این‌که خانواده اولیانوف ثروتمند نبودند ولی طرز زندگی‌شان به خوبی قابل مقایسه با اشراف درجه سوم روسیه بود. مقام رسمی و دولتی ایلیا نیکلایویچ نیز همطراز با مقام اشراف مزبور به شمار می‌آمد. ولادیمیر شانزده ساله بود که پدرش درگذشت، و این نخستین ضربه روحی بود که به او وارد می‌شد. سپس در طول یکسال بعد، ماجرای مرگ دردناک برادرش [اعدام الکساندر] پیشامد کرد. ولی ماریا الکساندروونا زنی با اراده بود، و افراد خانواده

---

1. Olga　　　2. Dmitri

۳. دکتر دمیتری اولیانوف، در سال ۱۹۳۸ در شوروی درگذشت. وی از پزشکان بنام این کشور بود. م.

نیز همبستگی خود را همچنان حفظ کردند.

یک ماه پس از مرگ الکساندر، ولادیمیر دوره تحصیلات دبیرستانی را با موفقیت به انجام رسانید، و چون شاگرد اوّل شده بود یک مدال طلا به او داده شد. اما پذیرش او در [دانشکده حقوق] دانشگاه غازان بعید به نظر می‌رسید زیرا ولادیمیر برادرِ یک تروریستِ اعدام شده بود. جالب این‌جاست که فردی که امکان ورود ولادیمیر را به دانشگاه غازان فراهم کرد، پدرِ الکساندر کرنسکی بود، همان کسی که لنین در سال ۱۹۱۷ حکومت او را سرنگون کرد.

فئودور کرنسکی[1] علاوه بر این‌که رییس دبیرستان سیمبرسک بود، قیّم خانواده اولیانوف (طبق وصیت‌نامه ایلیا نیکلایویچ) نیز محسوب می‌شد.

فئودور کرنسکی می‌نویسد: «در داخل یا خارج از مدرسه، هیچ موردی مشاهده نشد که نشان بدهد ولادیمیر اولیانوف موجبات ناراحتی آموزگاران یا مسئولان مدرسه را فراهم کرده باشد.» کرنسکی می‌افزاید: «او را خیلی خوب تربیت کرده بودند... در حالی که دینداری و انضباط شالوده تربیت او را تشکیل می‌داد، و نتایج آن نیز در کردار بی‌نظیر اولیانوف مشهود است.»

این مطلب که ولادیمیر درباره گفته کرنسکی [مبنی بر دینداری ولادیمیر] در آن زمان چه نظری داشت، به درستی روشن نیست. ولی سال‌ها بعد در پاسخ به این سئوال (در یک پرسش‌نامه حزبی): «در چه زمانی ایمان به خداوند را از دست دادید؟» لنین نوشت: «در سنّ شانزده سالگی.»

آشنایی لنین با مارکسیسم

هنگامی که ولادیمیر در پاییز ۱۸۸۷ وارد دانشگاه غازان شد، احساس کرد که بی‌اختیار به سمت شورش‌های دانشجویی کشانده می‌شود. [در آن زمان] استادانی را که افکارِ لیبرالِ میانه‌رو داشتند پاکسازی می‌کردند و دانشجویانی را که مشکوک به شرکت در فعالیت‌های سیاسی بودند به [سیبری] تبعید می‌کردند. این اقدامات فقط باعث مقاومت بیش‌تر از جانب دانشجویان می‌شد. در ۴ دسامبر ۱۸۸۷، گروهی از

1. Fedor Kerensky

دانشجویان ضمن برپایی تظاهرات در محوطه دانشگاه، درخواست‌های خود را به رییس دانشکده حقوق دادند. ولادیمیر نیز که با مشت‌های گره کرده در صف اول تظاهرکنندگان ایستاده بود، همان شب (همراه با چهل دانشجوی دیگر) بازداشت و از دانشگاه اخراج شد.

طبق درخواست مادرش، از تبعید ولادیمیر صرف نظر کردند و به او اجازه داده شد تا تحت مراقبت پلیس، در ملک «کوکوش کینو» باقی بماند. در این‌جا، خانواده اولیانوف فصل زمستان را تقریباً در حالت انزوا سپری کردند. ولی ولادیمیر از این وضع ناراحت نبود. چرا که در خانه‌اش کتاب‌های زیادی برای مطالعه وجود داشت و هرگاه که حوصله‌اش سر می‌رفت به اِسکی و شکار می‌پرداخت.

در فصل پاییز [سال بعد] به ولادیمیر اجازه داده شد که یک بار دیگر در غازان اقامت کند، ولی درخواست او برای بازگشت به دانشگاه، رد شد. خانواده او یک خانه‌ی دو طبقه را که بالکن و باغچه قشنگی داشت اجاره کردند. یک آشپزخانه اضافی هم در آن خانه وجود داشت که به صورت اتاق مطالعه ولادیمیر درآمد. در این آشپزخانه بود که ولادیمیر در سن هیجده سالگی شروع به خواندن آثار کارل مارکس کرد.

خانواده اولیانوف در سال بعد به سامارا[1] نقل مکان کردند و ولادیمیر یک گروه کوچک مارکسیست را در آن جا تشکیل داد. در این میان، مادرش به شدت تلاش می‌کرد تا ولادیمیر دوباره به دانشگاه راه یابد. پرونده اولیانوف به رییس مدارس بخش غازان ارجاع شد ولی او گزارش بدی درباره ولادیمیر داد.

سپس ماریا الکساندروونا کار را پی گرفت و پرونده به وزیر آموزش و پرورش در سن پترزبورگ ارجاع شد. در اثر اصرار و پافشاری این مادر، بالاخره وزیر موافقت کرد که ولادیمیر در امتحانات نهایی برای کسب دانشنامه لیسانس در رشته حقوق، شرکت کند.

ولادیمیر پیش از رفتن به پایتخت، در طول تابستان با پشتکار زیادی درس

---

۱. (Samara) که نام کنونی آن «کوبیشِف» (Kuibyshef) است، شهری است در استان «نووسیبریسک» واقع در جمهوری روسیه فعلی.م.

خواند. امتحانات را با درجه‌ی ممتاز [شاگرد اوّلی] در سال ۱۸۹۱ به پایان رسانید و به عضویت کانون وکلا پذیرفته شد. آن چه که شادمانی این کامیابی را زایل کرد، مرگ خواهرش اولگا ـ همبازی دوران کودکی‌اش ـ بود. اولگا که در پایتخت به تحصیل مشغول بود، در اثر بیماری تب روده (تیفوئید) درگذشت.

شاید فقط به خاطر مادرش بود که ولادیمیر به سامارا بازگشت. او علاقه‌ای به کارِ وکالت دادگستری نداشت زیرا بیش‌تر اوقاتش در یک گروه مارکسیستی مخفی (که خود تأسیس کرده بود) سپری می‌شد. نخستین پیروان واقعی او، خواهرانش آنا و ماریا، و برادرش دِمیتری بودند. دو عضو جوان‌تر خانواده اولیانوف، دمیتری و ماریا، از لحاظ ریخت و قالبِ صورت، شباهت زیادی به الکساندر داشتند: چشم‌های کاملاً فرو رفته در صورت، پیشانی‌های بلند، رنگ پریده و خوش قیافه. ولادیمیر بینی کوچک و کلفت و استخوان‌های بلند و برجسته در ناحیه آرواره داشت. صورتش نسبتاً صاف بود، ولی یک برق هوشمندی در چشم‌های نافذ او می‌درخشید. او در سن بیست و یک سالگی، موهای سرش را به سرعت از دست می‌داد.

شهر سامارا در اوایل سال ۱۸۹۲ دچار یک قحطی شد. هنگامی که دهقانان گرسنه، برای یافتن نان به شهرها روی آوردند، کمیته‌ای از مردم شهر تشکیل شد تا به این افراد تهیدست کمک کند. ولی ولادیمیر موضعی غیرمنتظره را در این مورد اتخاذ کرد. او گفت:

«این قحطی نتیجه‌ی مستقیم یک نظم اجتماعیِ خاص است. مادام که آن نظم وجود دارد، قحطی‌ها اجتناب‌ناپذیرند. فقط با از میان بردن آن نظم اجتماعی، می‌توان قحطی را ریشه‌کن کرد. قحطی در مفهوم اجتناب‌ناپذیر آن، امروزه یک سِیر پیشرَوَنده دارد. به راحتی می‌توان درک کرد که چرا «جامعه» می‌کوشد تا به یاری قحطی زدگان برخیزد و از اِدبار آنان بکاهد. زیرا ادامه‌ی قحطی، این خطر را به همراه دارد که طغیان‌های [دهقانی] جدّی روی داده و شاید که تمامی نظم بورژوازی را فروپاشد. بنابراین، تلاش‌های افراد مرّفه در راستای کاهشِ تأثیرات قحطی، یک امر کاملاً

طبیعی است... از لحاظ روانی، این حرف‌هایی که درباره کمک به مردم گرسنه به زبان می‌آید، چیزی جز احساسات ساخارین گونه‌ای[1] [غیر واقعی] نمی‌باشد که صفتِ بارزِ روشنفکران ما به شمار می‌آید.»

لنین برای نخستین بار، کلام استوار خود را به گوش دیگران رسانده بود.

لنین، رهبر گروه «پیش‌کسوتان» در پاییز سال ۱۸۹۳، ولادیمیر اولیانوف عازم سن‌پترزبورگ شد و به عضویت یک گروه [سازمان] مخفی سوسیال دموکرات‌ها به نام «پیش‌کسوتان»[2] درآمد. ورود او به سن پترزبورگ در زمانی صورت گرفت که رشد صنعتی روسیه به تازگی آغاز شده و تعداد زیادی از دهقانان به شهرها روی می‌آوردند تا در کارخانه‌ها به کار مشغول شوند. سوسیال دموکرات‌ها تبلیغات خود را روی گروه‌های کوچک کارگران متمرکز کرده بودند و «مانیفست کمونیست» [بیانیه اشتراکی] را به آنان تعلیم می‌دادند.[3] ولی این تبلیغات در یک سطح بسیار هموار و کاملاً به دور از دردسر، صورت می‌گرفت زیرا هدف این بود که با کمک این تبلیغات، کارگران را از توده مردم دور کنند.

به کارگرانی که از این سمینارها [جلسات بحث و تحقیق][4] «فارغ‌التحصیل شدند» دستور داده شد که از هرگونه دردسر احتمالی اجتناب کنند؛ و آنان نیز عملاً هرگز در اعتصاب‌ها یا شورش‌های کارگری شرکت نکردند.

اولیانوف پیشنهاد کرد که این کارگران پس از گذراندن دوره آموزشی مارکسیسم، به شورانش عمومی کارگران بپردازند. پیشنهاد او از سوی اعضای محافظه‌کار این گروه رد شد، ولی در سال ۱۸۹۵، آن کسانی که در کنار اولیانوف

---

۱. (Saccharine): ماده سفید و متبلور و محلول در آب، ۴۰۰ بار شیرین‌تر از شکر، که به جای قند (برای بیماران مبتلا به بیماری قند) تجویز می‌شود. م.

۲. برگردان انگلیسی آن (Elders) در متن آمده است. واژه روسی آن، به احتمال زیاد، «پیرِه داریکی» است. م.

3. Communist Manifest

۴. «حوزه‌های آموزشی» در اصطلاح کمونیست‌ها. م.

باقی ماندند، پیشنهاد او را عملی کردند.

اولیانوف رهبر گروه «پیش‌کسوتان» شد و اوّلین اعلامیه آن گروه خطاب به کارگران یکی از کارخانه‌های سن پترزبورگ را اولیانوف شخصاً نوشت.

دستگاه پلیسِ مستبّد تزاری از تبلیغ درباره‌ی آثار مکتوب مارکسیسم استقبال می‌کرد. زوولیانسکی[1]، رییس پلیس مخفی [اوخرانا]، می‌گفت: «از دستِ یک گروه کوچک مارکسیستی هیچ کاری بر نمی‌آید، دست کم به مدت پنجاه سال.» آن سازمان انقلابی که رژیم روسیه هنوز هم از آن می‌ترسید، سازمان تروریستی حزب اراده مردم بود. طبق محاسبه سیاسیِ مقامات دولتی، گروه کوچک مارکسیست بیش‌تر از آن‌که برای رژیم خطرآفرین باشد، باعث تضعیف نفوذ حزب اراده مردم می‌شد. وانگهی، نوشته‌های مارکسیستی به قدری عمیق و علمی بود که آثار و عوارض انقلابی آن به سختی می‌توانست خطرآفرین باشد. در این زمان، دو اثر مارکسیستی، با موافقت اداره بازبینی [سانسور]، به چاپ رسید: یکی متعلق به پلخانوف، و دیگری از پیتر استرووه[2] بود.

در یک نشست که در روز کریسمس سال ۱۸۹۴ برگزار شد، اولیانوف مقاله‌ای را که درباره‌ی دو اثر مزبور نگاشته بود قرائت کرد. او با لحن تقریباً احترام‌آمیزی از پلخانوف تجلیل کرد ولی از استرووهِ به خاطر رویگردان شدن از مارکسیسم مکتبی، به شدت انتقاد نمود. در همین نشست بود که یکی از اعضای اولیه جنبش سوسیال دموکرات موسوم به الکساندر پوتره سوف، با اولیانوف آشنا شد. پوتره سوف، سال‌ها بعد، درباره این دیدار، این چنین نوشت:

«حتّی تا به امروز نیز قوّت کلام و شدت انتقادهای اولیانوف را فراموش نکرده‌ام... عقیده من این بود که او بی‌شک از یک قدرت بزرگ برخوردار است... صورت او شکسته و پیر می‌نمود؛ سرش کاملاً طاس بود و فقط چند تار مو بر روی شقیقه‌اش دیده می‌شد، ریش کوتاه مایل به قرمز داشت. با چشم‌های بادامی و مورّب خود، به گونه‌ای موذیانه می‌نگریست.»

---

1. Zvolianski 2. Peter Struve

در حالی که اولیانوف فقط بیست و چهار سال داشت، او را به عنوان یک «پیرمرد» به حساب می‌آوردند.

آشنایی لنین با پلخانوف و آکسلرود

اولیانوف در اوایل سال ۱۸۹۵ به یک سینه پهلوی شدید مبتلا شد، و به نظر می‌رسید که فعالیت بسیار زیاد او نیز در ایجاد این بیماری بسیار مؤثرتر بوده است. در آوریل سال ۱۸۹۵، برای یک درمان پزشکی به خارج از روسیه سفر کرد. این سفر دست کم به او فرصت داد تا تماس‌های بسیار نزدیکی را با پلخانوف و آکسلرود ــ بنیان‌گذاران مارکسیسم در روسیه ــ و نیز با رهبران سوسیالیست خارجی برقرار سازد. در پاریس با پل لافارگ[1] (داماد مارکس) آشنا شد.

هنگامی که پلخانوف و اولیانوف در اوایل سال ۱۸۹۵ در نزدیکی ژنو با یکدیگر دیدار کردند، پلخانوف نقش آموزگار را داشت و اولیانوف شاگرد او.

پلخانوف مردی بود با ریشه‌های عمیق انسانگرایی. خلق و خویی به روال «مَشرب فیلسوفان» داشت. با این حال، چون فقط قدرت نگارش او را راضی نمی‌کرد، از این رو یک رهبر سیاسی شد. هنگامی که قادر نبود با احساس سنگدلی یک مردِ عمل در وجودش، رویارویی کند، دست به دامان کلام مکتوب می‌شد.

لونا چارسکی می‌نویسد: «پلخانوف تحت تأثیر یک آرزوی اصیل برای دفاع از فرهنگ و پیشبردِ بیش‌ترِ آن از سطح بربریت تزاریسم و بورژوازی، کوشید تا نقش یک مبارز سیاسی را به عهده بگیرد. از سوی دیگر، لنین اساساً یک مبارز سیاسی بود... او هرگونه بقایای ناسیونالیسم را به کناری می‌نهاد. از لحاظ تفاوت بنیادی که در کارِ هر دوی آنان، رفتارشان، قیافه و چهره‌شان وجود داشت، این تفاوت عمدتاً در تاکتیک و سرنوشت سیاسی آنان بود.»

موقعی که موضوع صحبت به ادبیات یا هنر رسید، پلخانوف متوجّه شد که

---

1. Paul Lafargue

لنینِ جوان عاری از نیروی تخیّل و قریحه ادبی است. ولی به محض این‌که پای سیاست به میان آمد، یک شخصیت دیگر از اولیانوف ظاهر شد، «او مرد دیگری شد، کاملاً بیدار و آگاه، و دارای یک ذهن با استعداد و توانمند. هر اظهارنظر او نشانگر یک تفکر عمیق بود. این احساس را در مخاطب خود به وجود می‌آورد که عقاید او از پشتوانه تجربی زندگی بهره‌مند است؛ و در حالی که تجربه زیادی از زندگی نداشت، ولی همین قدر داشت که او را به صورت یک خبره در کار انقلاب درآورد.»

پلخانوف احساس کرد آن کسی را که برای رهبری حزب [در روسیه] نیاز داشت در وجود اولیانوف یافته است. او مردی را می‌دید که آتشین مزاج و توانمند بود و این قدرت را داشت که اعتصابات کارگری را به یک پیکار انقلابی علیه استبداد [تزاری] تبدیل کند. اولیانوف، او را به یاد الکساندر میخائیلوف[1]، رهبر بزرگ حزب اراده مردم می‌انداخت. اولیانوف نیز در کار تشکیلات و سازمان‌دهی یک استاد بود. ولی پوتره سوف «این احساس مبهم را داشت که هر دو مرد [اولیانوف و میخائیلوف] با این‌که آشکارا به هدف واحدی معتقد بودند، اما به زبانی متفاوت سخن می‌گفتند.»

اولیانوف از ژنو به زوریخ رفت تا با در دست داشتن معرفی نامه پلخانوف، با آکسلرود دیدار کند. آکسلرود چیزی درباره این مرد جوان نمی‌دانست، از این رو گفتگوی آنان در ابتدا حالت رسمی و خشک داشت. اولیانوف یک جلد از مقالات مارکسیستی به تازگی چاپ شده را به او داد.

آکسلرود مجذوب مقاله‌ای شد که نشانگر ذهن اصیل و توانمند نویسنده آن بود، ولی از خصومت نویسنده با لیبرال‌ها، ناراحت شد. این مقاله به قلم ک. تولین[2] بود.

آکسلرود پرسید: «تولین کیست؟»

«اسم مستعار من است.»

سپس یک بحث داغ آغاز شد. آکسلرود گفت: «ما باور داریم که... منافع

---

1. Alexander Mikhailov

2. K. Tulin

مستقیم کارگران روسیه مشابه منافع سایر نیروهای پیشرو در جامعه است. در روسیه، کارگران و لیبرال‌ها رویاروی وظیفه واحدی قرار دارند که همانا سرنگون کردن استبداد است.»

اولیانوف لبخندی بر لب آورد و گفت: «پلخانوف هم همین حرف را زد... ولی او عقیده‌اش را در قالب استعاره و مجاز بیان کرد. پلخانوف به من گفت: "تو به لیبرال‌ها، پُشت کن، و ما صورتمان را به طرف آنان بر می‌گردانیم." »

اولیانوف و آکسلرود چندین روز را به بحث درباره این مسأله گذراندند. بالاخره اولیانوف اعلام کرد که متقاعد شده است. این گفتگوهای اوّلیه، به همان اندازه تأثیر عمیقی در آکسلرود گذارد که در پلخانوف. جنبش [مارکسیستی روسیه] هیچ کسی را نداشت که بتواند برداشت تئوریک مارکسیسم را با سازمان‌دهی درهم آمیزد. آکسلرود گفت: «حالا ما آن مرد را پیدا کرده‌ایم، او اولیانوف است...»

اولیانوف در سپتامبر ۱۸۹۵ به روسیه بازگشت.

بازداشت اولیانوف اولیانوف پس از بازگشت به سن پترزبورگ با یولیوس مارتوف آشنا شد، در حالی که دست تقدیر چنین می‌خواست که مارتوف در سال‌های آینده به صورت یکی از رقیبان او درآید. مارتوف در دانشگاه سن پترزبورگ تحصیل کرده و در همان‌جا تبدیل به یک انقلابی و یک مارکسیست شده بود. مارتوف را به جُرم شرکت در تظاهرات انقلابی، از دانشگاه اخراج کرده بودند. چند سالی را در تبعید گذرانید. او نقش فعالی را در قیام جنبش کارگری در «ویلنا»[1] ایفا کرده بود.

این دو مرد جوان عادت داشتند که در کتابخانه‌ی عمومی شهر با یکدیگر دیدار کنند، غافل از آنکه مأموران پلیس مخفی روسیه [اوخرانا] مراقب آنان هستند. مارتوف می‌گوید: «در آن زمان، ولادیمیر اولیانوف در مرحله‌ای از رشد قرار داشت که معمولاً طی آن، یک شخص بسیار با استعداد درصدد یادگیری

---

۱. (Vilna) پایتخت جمهوری کنونی لیتوانی. م.

است، و نه آموختن به دیگران...»

در پاییز و زمستان آن سال، لنین تحت مراقبت شدید اوخرانا قرار داشت. او که دردسر احتمالی را پیش بینی می‌کرد، به خواهرش آنا هشدار داد که چنان که بازداشت شد، اجازه ندهد که مادرش برای نجات او به سن پترزبورگ بیاید، زیرا زندگی در زندان، فقط خاطرات تلخ مرگ الکساندر را در ذهن مادرش زنده می‌کند.

این بازی قایم باشک به مدت چند ماه ادامه یافت، در حالی که پلیس مخفی همچنان او را تعقیب می‌کرد. برای افراد پلیس ناممکن بود که کاملاً آگاه بشوند اولیانوف چه نوع فعالیت‌هایی دارد یا همکاران توطئه‌گر او چه کسانی هستند. لذا «اوخرانا» به یک ترفند تازه متوسل شد: بی‌شک یک یهودا [خائن] باید در این سازمان وجود داشته باشد. این یهودا، در موقعِ خود پیدا شد؛ و با دریافت چند روبل، زبانش را باز کرد. در ۲۰ دسامبر ۱۸۹۵، اولیانوف و مارتوف بازداشت شدند؛ نمونه‌های غلط‌گیری شده اوّلین شماره روزنامه مخفی که می‌خواستند آن را چاپ کنند، توقیف شد.[1]

---

۱. ولادیمیر اولیانوف پس از بازگشت از سوئیس، پیرو گفت وگوهای خود با پلخانوف و آکسلرود به چند اقدام جدی دست زد. (الف) در پائیز ۱۸۹۵ حوزه‌های آموزشی مارکسیستی را در سن‌پترزبورگ به صورت یک نهاد سیاسی درآورد. (ب) «اتحادیه نجات کارگران» را بنیان نهاد. (ج) درصدد چاپ غیرقانونی روزنامه‌ای موسوم به «رابوچی دیلو» (آرمان کارگران) برآمد که منتشر نشده، توقیف شد.



زندان و سیبری

مقررات زندان سن پترزبورگ چندان سخت نبود. هفته‌ای دو بار اجازه ملاقات داده می‌شد؛ یک بار در سلّول زندان، و بار دیگر در سالن عمومیِ ملاقات. اوّلی در حضور یک نگهبان انجام می‌گرفت و مدت آن نیم ساعت بود. دوّمی، به مدت یکساعت کامل و با حضور دو ردیف نگهبان ـ یک ردیف که پشت سر ملاقات‌کنندگان و ردیف دیگر پشت سر زندانیان می‌ایستادند ـ صورت می‌گرفت، ولی به قدری سر و صدا وجود داشت که هر موضوعی را می‌شد مطرح کرد. اقوام یک زندانی اجازه داشتند که هفته‌ای چند بار کتاب و مواد غذایی برای او بیاورند. نگهبانان، کتاب‌ها را به طور سَرسری وارسی می‌کردند. بنابراین زندانیان [سیاسی] می‌توانستند تماس خود را با مسائل سیاسی خارج از زندان همچنان حفظ کنند.

با وجود اعتراض‌های مکرّر اولیانوف، ماریا الکساندروونا مرتب به دیدار او می‌آمد. او به همراهی آنا، هفته‌ای دو بار به دیدار پسرش می‌آمد و بسته‌های حاوی کتاب را برای او می‌آورد. اولیانوف به آنا یاد داده بود که پیام‌های وی را با رمز خط و نقطه[1] و به صورت بسیار ریز بنویسد تا به راحتی بتواند از وارسی نگهبانان در امان باشد. به این ترتیب بود که اولیانوف از این طریق، و سایر وسایل، به مکاتبه با رفقای حزبی‌اش در خارج از زندان ادامه می‌داد.

اتحادیه نجات کارگران

پس از بازداشت لنین، گروه‌های متعدد سوسیال دموکرات در قالب «اتحادیه نجات کارگران»[2] به یکدیگر پیوستند. این نیرنگی بود با هدف قانع کردن حکومت به این‌که آن کسانی که در زندان به سر

---

1. dot-dash Code
2. League For The Liberation of Labor

می‌بردند رهبران واقعی سوسیال دموکرات‌ها نیستند. اما نیرنگ کارساز نبود. چون پس از یک ماه، بسیاری از اعضای اتحادیه، از جمله پوتره سوف، بازداشت شدند. البته افراد جدیدی جای آنان را گرفتند و تبلیغات انقلابی ادامه یافت.

اولیانوف هنگامی که در زندان به سر می‌برد، به عنوان رییس واقعی این اتحادیه به رسمیت شناخته شد، و بسیاری از فعالیت‌های آن را هدایت می‌کرد.

در سال ۱۸۹۶، اولیانوف جزوه‌ای را درباره اصول تحریک کارگران به اعتصاب، به رشته تحریر درآورد. این جزوه که درباره اعتصاب ۳۵/۰۰۰ کارگر صنعت نساجی بود، کارساز افتاد و به صورت یک وسیله تبلیغاتی مؤثر درآمد. او همچنین شروع به نگارش نخستین اثر بزرگ خویش به نام رشد سرمایه‌داری در روسیه[1] کرد و از تمامی کتاب‌های مربوط به علم اقتصاد و مالیه، در این زمینه بهره گرفت.

بعد از چهارده ماه که از زندان سن پترزبورگ آزاد شد، از سلامتی کامل برخوردار بود و فقط کمی لاغر شده بود. او دوران حبس خود را به بیهودگی نگذرانده بود.

به محض آزاد شدن از زندان، اولیانوف به مدت سه سال به روستای شوشنسکویه[2]، واقع در شرق سیبری، تبعید شد. در ماه مه ۱۸۹۷ وارد شوشنسکویه شد. دولت هر ماه به او هفت روبل و چهل کوپک[3] به عنوان مستمری می‌داد، و این مبلغ برای هزینه اجاره یک اتاق، پانسیون شدن و شستشوی لباس کفایت می‌کرد.

اولیانوف زندگی در سیبری را تحمل پذیر یافت. زندگی‌اش آرام و از سلامتی خوبی برخوردار بود. شکار، ماهی‌گیری و شنا، وقت ـ گذرانی‌های او را تشکیل می‌داد؛ انزوای اجباری نیز یک فرصت عالی را برای او فراهم کرد تا به کارِ مطالعه و نوشتن بپردازد. شب‌ها موقعی که احساس خستگی می‌کرد، با گیتاری که متعلق به دهقانِ همسایه‌اش بود قطعاتی را می‌نواخت. به جز در دسترس نبودن فوری

---

1. The Development of Capitalism in Russia
2. Shushenskoe

۳. کوپک (Copeck یا Kopeck): معادل $\frac{۱}{۱۰۰}$ روبل، یک مسکوک قدیمی روسیه بود. کلمه «کوپک» از «کوپیکا» گرفته شده که به معنای نیزه است؛ در دوران حکومت خاندان رومانوف، تصویر تزار با نیزه‌ای در دست، بر روی سکّه «کوپیکا» دیده می‌شد. م.

روزنامه‌ها، ارتباط او با دنیای متمدن به هیچ رو قطع نشده بود. خشنودی نسبی او از زندگانی‌اش، در نامه‌هایی که برای خانواده‌اش می‌فرستاد مشهود است.

غذایش ساده بود ـ مقدار زیادی شیر و یک رژیم غذایی گوشت. دهقانان یک قوچ را سر می‌بریدند و گوشت یک هفته را تأمین می‌کردند. موقعی که ذخیره گوشت رو به کاهش می‌نهاد، یک قوچ دیگر را سر می‌بریدند و برای هفته بعد ذخیره می‌کردند. گوشت را در یک تغار بزرگ که مخصوص علوفه دام‌ها بود، تکّه‌تکّه می‌کردند و سپس از آن همبرگر درست می‌کردند و هفته‌ای دوبار می‌خوردند.

اکثر مردم ساده‌دل آن ناحیه به اولیانوف خیلی علاقه‌مند شده بودند. دهقانی به نام زاورتکین[1] نقل می‌کند که یک روز که در منزل اولیانوف با او سرگرم نوشیدن چای بود، ناگهان متوجّه شد که مردان یونیفرم‌پوش در اطراف پنجره‌های خانه پرسه می‌زنند. طولی نکشید که سه نفر وارد آن خانه شدند ـ معاون دادستان محلی، یک سروان و یک گروهبان ژاندارمری. یکی از آنان بدون این‌که حتی سلام بکند یا کلاهش را بردارد، با لحن آمرانه‌ای پرسید: «اتاق مطالعه‌ی اولیانوف کجاست؟»

اولیانوف به میزی که روی آن پر از کتاب و کاغذ بود، و به چند قفسه پر از کتاب اشاره کرد. جستجو شروع شد، و در پی آن یک بازجویی. امّا در مدت چند دقیقه، نقش‌ها عوض شد؛ نظامیان کلاه‌های خود را از سر برداشتند، و این اولیانوف بود که به آنان فرمان می‌داد.

ماه عسل در سیبری در ماه مه ۱۸۹۸، کروپسکایا[2] وارد شوشنسکویه شد. آنان در سن پترزبورگ با یکدیگر آشنا شده بودند، و در آن زمان کروپسکایا در یک مدرسه شبانه، اصول مارکسیسم را به کارگران تعلیم می‌داد. دوستی آنان ادامه یافت و با یکدیگر مکاتبه می‌کردند تا این‌که اولیانوف به زندان

1. Zavertkin
2. Krupskaya

افتاد. موقعی که خود کروپسکایا به «اوفا»[1] تبعید شد، شخصاً درخواست کرد که به شوشنسکویه منتقل شود. او می‌نویسد[2]: «در درخواست خود قید کردم که قصد دارم به نامزدم ملحق بشوم [و با او ازدواج کنم].»

اولیانوف در وجود کروپسکایا، زنی را یافت که ضمن این‌که یک دوست کمال مطلوب بود، یک منشیِ تمام عیار نیز بود که خود راکاملاً وقف کارهای او کرده بود. آنان ازدواج کردند و این ازدواج تا پایان عمرشان ادامه یافت.

ماه عسل عجیبی بود. از صبح تا ظهر، اوقات آنان صرف ترجمه‌ی کتاب تئوری و عمل سندیکالیسم[3] اثر سیدنی و بیتریک وِب[4] می‌شد. بعداز ظهرها به مدت دو ساعت متن کامل «رشد سرمایه‌داری در روسیه» را رونویسی می‌کردند. این اثر در سال ۱۸۹۹ در سن پترزبورگ با نام مستعار ولادیمیر ایلین[5] [یکی از نام‌های مستعار اولیانوف[6]] به چاپ رسید و باعث اشتهار او در میان تندروهای روسی به عنوان یک نظریه‌پردازِ برجستهِ مارکسیست شد.

در روزهای یکشنبه، اولیانوف یک دفتر حقوقی را اداره می‌کرد و به کار وکالت می‌پرداخت. طولی نکشید که شهرت زیادی در این کار پیدا کرد، به خصوص پس از این‌که به یک کارگر معدن طلا کمک کرد تا در دعوای حقوقی علیه کارفرمایانش پیروز شود.

خانه اولیانوف به صورت پاتوق زندانیان سیاسی تبعید شده درآمد. در آن جا، مکاتبات زیادی صورت می‌گرفت. کتاب‌ها، روزنامه‌ها و مجلات به زبان‌های روسی و خارجی، مبادله می‌شد. با این‌که تشکیل جلسات ممنوع بود، ولی به بهانه‌های مختلف دور هم جمع می‌شدند.

پُست، هفته‌ای دو بار می‌رسید و نامه‌ها، روزنامه‌ها و کتاب‌ها را از بخش اروپایی روسیه می‌آورد. آنا (خواهر اولیانوف) غالباً به آنان نامه می‌نوشت،

---

۱. (Ufa) یا «باشکیری» فعلی، شهری است در شرق روسیه و در منطقه اورال. م.
۲. در کتاب «خاطرات لنین» به قلم کروپسکایا. م.
۳. عنوان صحیح این کتاب «تاریخ سندیکالیسم در انگلستان» است. م.
4. Sidney and Beatric Webb
5. Vladimir Ilin
۶. سایر نام‌های مستعار او عبارت بودند از: نیکلای پتروویچ، یاک تولین. م.

همچنین چند نفر از دوستانشان در سن‌پترزبورگ با آنان مکاتبه داشتند. نامه‌هایی از ماتروف (که به تروخانسک[1] تبعید شده بود) و از پوتره سوف (که به اورلوف[2] تبعید شده بود)، و سایر تبعیدی‌هایی که در نزدیکی شوشنسکویه به سر می‌بردند، دریافت می‌شد.

به گفتهٔ کرژایژنوفسکی[3]، یکی از دوستان قدیمی اولیانوف: «ولادیمیر ایلیچ برجسته‌ترین شخصیت در جامعه‌ی تبعیدیان سوسیال دموکرات بود. زندگی فعال و زنده او که سرشار از معنای درونی بود، به صورت یک الگو و سرمشق برای همه‌ی ما تبعیدیان درآمد و مانع از آن می‌شد که عمر خود را به تنبلی و بیهودگی بگذرانیم.» تحت تأثیرِ طرزِ زندگیِ اولیانوف: «نه بی‌حوصلگی ناشی از بیکاری، نه احساس افسردگی و نه توطئه‌چینی وجود داشت. هرکس به کاری مشغول بود و خود را برای آینده آماده می‌کرد: آموزش مارکسیسم به کارگران و دنبال کردن حوادث روسیه. همه، احساس زنده بودن، آگاهی و سعادتمند بودن را می‌کردند.» حتی سرمای گزنده سیبری نیز قادر نبود که جمع آنان را پریشان کند.

برنامه‌هایی برای آینده

اولیانوف در آخرین سال تبعیدش در سیبری، یک طرح بلندپروازانه را ریخت، که بعداً آن را در جزوه چه باید کرد؟ و نامه‌ای به یک رفیق، به تفصیل شرح داد. این طرح عبارت بود از پیشنهاد دایر کردن یک روزنامه رسمی حزب سوسیال دموکرات در خارج از روسیه. به این ترتیب می‌توانست فعالیت مارکسیست‌های روسیه را از خارج هدایت کرده و نسخه‌های روزنامه را از طریق یک شبکه مخفی قاچاقچیان به روسیه رسانده و به دست عوامل حزب برساند. اولیانوف درباره این پیشنهاد شب‌های متوالی با کرژایژنوفسکی گفتگو کرد، و موضوع سفر به خارج از روسیه پس از پایان دوره تبعید [برای تأسیس روزنامه مزبور] را با مارتوف و پوتره سوف از طریق مکاتبه در میان گذاشت.

---

1. Turukhansk [در سیبری]
2. Orlov [در سیبری]
3. Krzhizhanovski

چند ماه پیش از پایان دوره تبعید اولیانوف در سیبری، او اخبار ناگواری را از پوتره سوف شنید. یک مجلّه که به وسیله «مارکسیست‌های مجاز به فعالیت»[1] در سن پترزبورگ چاپ می‌شد، مقاله‌ای را به قلم پیتر استرووه و پروفسور توگان بارانووسکی[2] چاپ کرد که طیّ آن برخی از اصول مارکسیسم را زیر سئوال برده بود. اولیانوف وقتی شنید که ادوارد برنشتین[3]، یکی از اعضای برجسته حزب سوسیال دموکرات آلمان، به تازگی در یکی از آثارش این مطلب را عنوان کرده است که بازنگری در تئوری و عمل مارکسیسم ضرورت دارد، بسیار ناراحت شد. او بی‌درنگ به این مرتّدها اعلان جنگ داد.[4]

اولیانوف، پوتره‌سوف و مارتوف که آخرین روزهای تبعید خود را می‌گذراندند، به برنامه‌ریزی مبارزات خود در آینده پرداختند. آنان توافق کردند که اولیانوف و پوتره سوف به پسکوف[5] بروند، و از آن جا عازم اروپای غربی بشوند.

بزرگ‌ترین مشکلی که در پیش بود، مسأله سازمانِ [حزب] بود. اولیانوف در این باره نوشت: «کاملاً ضرورت دارد که ما سازمان انقلابی و انضباط حزبی را گسترش داده و روش‌های مرموز و مخفی کاری خود راکامل کنیم. ما باید آشکارا بپذیریم که در این زمینه از سایر احزاب انقلابی عقب هستیم و لازم است که هر تلاش ممکن را به عمل آوریم تا از آنان سبقت و پیشی بگیریم.»

پیش از این‌که دوران تبعید اولیانوف به سر برسد، وی اثر خود تحت عنوان وظایف سوسیال دموکراسی روسیه را تکمیل کرد[6] و این اثر با نام مستعار ن. لنین در سوئیس انتشار یافت. برای نخستین بار بود که وی از نام لنین استفاده می‌کرد؛

---

1. legal Marxists 2. Tugan-Baranovsky 3. Eduard Berenstein

۴. برنشتین، وصیّ آثار مکتوب اِنگلس بود. وی سعی کرد تا تعدیلی در مارکسیسم پدید آورد. وی اصول عقایدش را در کتابی به نام «شرایط مقدماتی سوسیالیسم و وظایف سوسیال دموکراسی» انتشار داد که موجب برانگیخته شدن خشم مارکسیست‌های تندرو شد. لنین، بعد از مطالعه‌ی کتاب مذکور، به این نتیجه رسید که تئوری‌های برنشتین سُست می‌باشد، لذا درصدد برآمد که با اندیشه‌های وی مبارزه کند. م.

5. Pskov [شهری در نزدیکی سن‌پترزبورگ]

۶. این اثر، یکی از رساله‌های معروف لنین است. محور اصلی آن، لزوم تشکیل یک جنبش کارگری نیرومند به وسیله سوسیال دموکرات‌ها برای سرنگون کردن رژیم تزاری است. م.

نامی برگرفته از رودخانه «لِنا»[1] که در حوزه تبعیدگاهش قرار داشت. در مارس سال ۱۹۰۰، سفر طولانی و طاقت فرسای [اولیانوف و کروپسکایا] به بخش اروپایی روسیه آغاز شد.[2]

آنان در «اوفا» توقف کردند و لنین همسرش را به رفقای حزبی سپرد و سپس به تنهایی عازم پسکوف شد. لنین از رییس شهربانی درخواست کرد که اجازه بدهد همسرش در پسکوف به او ملحق بشود ولی این درخواست رد شد و فقط به او اجازه دادند که مدت یک هفته را در نزد مادرش در مسکو به سر ببرد. لنین تا پایان آن سال، موفق به دیدار همسرش در «اوفا» نشد.

تأسیس حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه

جنبش سوسیال دموکرات روسیه در طول غیبت لنین، قدرت چشمگیری یافته بود. تحت تأثیر اعتصاب‌های کارگری که در سن‌پترزبورگ و سایر شهرها صورت گرفت، یک فرقه جدید به نام «اکونومیست‌ها»[3] به وجود آمد. آنان معتقد بودند که کارگران از راه پیکار به خاطر منافع اقتصادی‌شان، نتایج بیش‌تری را در مقایسه با اقدام انقلابی به دست می‌آورند. اینان استدلال می‌کردند که سوسیال دموکرات‌ها باید از دستمزدهای بیش‌تر برای کارگران، ساعات کار کمتر برای آنان و ایجاد شرایط بهتر کار در کارخانه‌ها حمایت کنند. برخی اکونومیست‌ها تا آن حد پیش رفتند که می‌گفتند رهبری سیاسی انقلاب از وظایف روشنفکران لیبرال است، و دیگر این‌که کارگران نیازی به یک حزبِ از آنِ خود ندارند؛ اینک تنها وظیفه سیاسی کارگران همانا حمایت از طبقه متوسط در پیکار با استبدادِ تزاری است.

در سال ۱۸۹۷، حوزه‌های مخفی سوسیال دموکرات‌های روسیه در لهستان و لیتوانی یک کنفرانس سرّی را در شهر «ویلنا» برگزار کردند و اتحادیه کارگران

---

1. Lena

۲. لنین در مارس ۱۹۰۰ آزاد شد و دوره تبعید وی به سَر آمد. م.

3. Economists

یهودی را بنیان نهادند. این سازمان که به «بوند»[1] معروف است، نخستین سازمان سوسیال دموکرات‌های روسیه در سطح گسترده بود. اکثر اعضای آن را کارگران شاغل در کارخانه‌ها و کاردان‌های فنّی تشکیل می‌دادند.

در مارس ۱۸۹۸ نخستین کنگره سراسری سازمان‌های سوسیال دموکرات روسیه در شهر مینسک[2] برگزار شد. در این کنگره، سه نماینده از گروه «بوند» و شش نماینده از تشکیلات روسی در آن شرکت داشتند. کنگره مزبور تأسیس حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه را اعلان کرد، اعضای یک کمیته مرکزی سه نفره را برگزید و بیانیه‌ای را درباره هدف‌های این حزب صادر کرد. این بیانیه که به وسیله استرووه نگاشته شده و کمیته مرکزی آن را ویرایش کرده بود، مدعی شد که این حزب جدید در واقع نوعی تجدید حیات حزب اراده مردم است.

کنگره مینسک با زحمت زیاد توانست یگان‌های مجزّایی را که مستقل از یکدیگر فعالیت می‌کردند یکپارچه و متحد کند. قرار شد که دومین کنگره حزب پس از شش ماه تشکیل شود، ولی در طول چند هفته بعد، همگی نمایندگان شرکت کننده در کنگره مینسک بازداشت، زندانی و سپس تبعید شدند.

در همان سال ـ ۱۸۹۸ ـ «اکونومیست‌ها» حزب «آرمان کارگران»[3] را تأسیس کردند و از سازمان‌های سوسیال دموکرات خواستند که تبلیغات مارکسیستی خود را محدود به پیکار برای حق اعتصاب و آزادی بیان، آزادی مطبوعات و اجتماعات نمایند. لنین که از سیبری به مبارزه با این گروه برخاسته بود، اینک خود را آماده‌ی یک یورش تمام عیار علیه آنان می‌کرد.

انتشار روزنامه «ایسکرا»

در ماه مه ۱۹۰۰، لنین و مارتوف و پوتره‌سوف، و سایر مارکسیست‌ها، در یک نشست مخفی که در پسکوف برگزار شد، طرح نهایی مربوط به انتشار یک روزنامه متعلق به خودشان در خارج از

---

1. Bund

۲. (Minsk) پایتخت جمهوری روسیه سفید (بیلاروس) فعلی. م.

3. Worker's Cause

کشور را بررسی کردند. نخستین وظیفه آن روزنامه این بود که با اکونومیست‌ها و سایر کسانی که از خط فکری مارکسیسم منحرف شده بودند پیکار کند. کلمه «ایسکرا»[1] به معنای جرقّه را برای نام این روزنامه برگزیدند. قرار شد که لنین و پوتره سوف به خارج از روسیه سفر کرده و حمایت پلخانوف را در این زمینه جلب نمایند.

کوتاه زمانی پس از آنکه لنین از مرز روسیه عبور کرده و وارد آلمان شد، پوتره‌سوف نیز به او پیوست [و هر دوی آنان عازم سوئیس شدند.] پس از مشورت با پلخانوف و آکسلرود در سوئیس، قرار شد که حزب سوسیال دموکرات آلمان امکانات فنی چاپ این روزنامه را فراهم سازد. پوتره سوف با کمک دو عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان موسوم به کلارا زتکین[2] و آدولف براون[3]، ترتیبی داد که این روزنامه در شهر لایپزیگ چاپ شود ولی هیأت تحریریه آن در شهر مونیخ اقامت داشته باشند.

یک نشست نهایی در ژنو برگزار شد، و بیانیه‌ای که ظهور این ارگان انقلابی جدید را در آینده نزدیک اعلام می‌کرد، حکایت از آن داشت که نخستین رسالت این روزنامه همانا گرد آوردن تمامی نیروهای حزبی در پیرامون آن است. کسانی که این روزنامه را به طور مخفی توزیع می‌کردند، در عین حال نقش رابطه‌های شبکه حزب را نیز به عهده داشتند. در این بیانیه آمده بود که پیکار سازش ناپذیر با تمامی «فرصت طلبان» و عناصر بوقلمون صفت تا تحقق تأسیس یک حزب انقلابی قدرتمند، ادامه خواهد یافت.

اینک «ایسکرا» آماده جرقّه زدن بود.

---

1. Iskra
2. Clara Zetkin
3. Adolf Braun

۴

زایش بُلشِویسم

در ۲۱ دسامبر ۱۹۰۰، نخستین شماره روزنامه «ایسکرا» در شهر لاپیزیگ برروی ماشین چاپ غلت زد. این شماره‌ی روزنامه با حروف ریز و بر روی کاغذ ساخته شده از پوست پیاز چاپ شد تا حمل و توزیع غیرقانونی آن توسط متصدیان توزیع که مخفیانه به این کار اشتغال داشتند به سهولت انجام گیرد.

نسخه‌های روزنامه به برلین فرستاده شده و در سرداب‌های روزنامه «فورویرز»[1] ارگان رسمی حزب سوسیال دموکرات آلمان، انبار می‌شد. در این انبار زیرزمینی، چند نفر از افراد مورد اعتماد حزب سوسیال دموکرات آلمان نسخه‌های چاپ شده روزنامه را در بسته‌های کوچک به دقت بسته‌بندی کرده و آن‌ها را در جعبه‌های مخصوص پنهان می‌نمودند. سپس این جعبه‌ها را به شهرهای مجاور مرز روسیه می‌فرستادند، و در آن‌جا، قاچاقچیان حرفه‌ای این جعبه‌ها را از راه‌های غیرقانونی مرزی به دست متصدیان توزیع در داخل روسیه می‌رساندند.

کسانی که در این زنجیره مخفی فعالیت می‌کردند ناگزیر بودند که از حیطه‌ی عمل پلیس آلمان که غالباً با مأموران مخفی اوخرانا همکاری می‌کرد بگریزند. بسته‌های بزرگ روزنامه غالباً توقیف می‌شد، قاچاقچیان بازداشت شده و به سیبری تبعید می‌شدند.

نقش انقلابی روزنامه ایسکرا

روزنامه ایسکرا، از شروع کارش، چیزی بیش‌تر از یک روزنامه انقلابی بود. این روزنامه به صورت یکی از سرچشمه‌های جنبش سوسیال دموکرات روسیه درآمد. از محلّ هیأت تحریریه

1. Vorwaers

ایسکرا [در مونیخ] دستورات به صدها حوزه حزبی در سراسر روسیه صادر می‌شد. اصول عقیدتی حزب که در صفحات روزنامه ایسکرا [به شکل مقالات] منعکس می‌شد، تعیین‌کننده برنامه‌ی پیکاری بود که گروه‌های حزبی در همه جا [ی روسیه] به آن دست می‌زدند. ایسکرا آموزه‌های خود را بسط می‌داد و بر ارتدادها مُهر بُطلان می‌زد.

لنین در نخستین شماره روزنامه ایسکرا، نوشت: «اگر ما یک حزبِ دارایِ تشکیلاتِ قوی داشتیم، یک اعتصاب واحد می‌توانست تبدیل به تظاهرات سیاسی و نهایتاً به پیروزی نهایی بر رژیم بشود. اگر ما یک حزب دارای تشکیلات قوی داشتیم، یک شورش در یک نقطه واحد، می‌توانست به یک انقلاب پیروزمند بیانجامد.»

سازندگی آن «حزب دارای تشکیلات قوی» هدف اصلی لنین به شمار می‌آمد. او به مارتوف، پوتره سوف، و زاسولیچ اجازه داد که به ویرایش مقالات روزنامه بپردازند، در حالی که خود او همّ خویش را مصروف فعالیت‌های ایسکرا در داخل روسیه کرده بود. هواداران ایسکرا در کمیته‌های سرّی سوسیال دموکرات و سازمان‌های کارگری سرگرم پیکار با «اکونومیست‌ها» و سایر گروه‌های تجدیدنظر طلب مارکسیسم بودند. ایسکرا همچنین با اِعمال ترور انفرادی به عنوان یک حربه سیاسی، به شدت مخالفت می‌کرد. ولی متقاعد کردن کسانی که با سنّتِ [تروریسم] حزب اراده مردم خو گرفته بودند و واداشتن آنان به ترک این کار، کار سهل و آسانی نبود.

برای پیکار با تمامی شکل‌های ارتداد مارکسیستی، مسئولان ایسکرا در داخل روسیه یک مبارزه فشرده، تبلیغاتی و شورانش را در میان کارگران و دانشجویان آغاز کردند. لنین بین تبلیغات و شورانش تفاوت قائل بود:

«یک تبلیغات‌چی باید انبوهی از افکار را [به مردم] ارائه دهد؛ لذا در حالی که افراد عادی قادر نیستند بخش اعظم این افکار را درک کنند، عده انگشت‌شماری هستند که تمامی آن‌ها را درک می‌کنند.

از سوی دیگر، یک شورانشگر باید یک جنبه کم و بیش آشناتر و

واقعی‌تر تمامی یک مسأله را برگزینند... تلاش‌های او باید در راستای این هدف باشد که یک فکر واحد را در ذهن‌های اقشار مردم وارد کند... او باید بکوشد که روحیه‌ی ناخشنودی و طغیان مردم علیه بی‌عدالتی را برانگیزد، ولی توجیه کامل تعارض میان منافع مردم و رژیم را به عهده‌ی تبلیغات‌چی‌ها بگذارد.»

متصدیان ایسکرا از هر فرصتی برای توزیع جزوه‌های حزبی و نیز روزنامه ایسکرا در میان مردم، استفاده می‌کردند. معمولاً کمیته‌های سوسیال دموکرات در برپایی تظاهرات پیشقدم می‌شدند. تبلیغات فشرده‌تر در گروه‌های کوچک و موسوم به «محافل»[1] انجام می‌گرفت.

ولی انجام یک کارِ منظم و پیوسته‌ی تبلیغات انقلابی، ناممکن بود. چرا که یافتن مکان‌های امن دشوار می‌نمود، افراد بارها بازداشت می‌شدند و تبلیغات اصولاً کار خطرناکی بود. وانگهی، تبلیغات چی‌های تحصیل کرده نادر بودند؛ موقعی که یک تبلیغات چی تحصیل کرده بازداشت می‌شد محفل او معمولاً منحل می‌شد، زیرا شخص دیگری وجود نداشت تا جای او را بگیرد. با این‌که برنامه محفل تبلیغاتی این بود که بین شش تا ده خطابه را ایراد نمایند، ولی این برنامه به ندرت کامل می‌شد. در موارد زیادی، ایراد خطابه شامل قرائت روزنامه ایسکرا برای اعضای محفل بود. هر شماره این روزنامه حاوی مواد و موضوعاتی قابل بحث و مطرح کردن از سوی تبلیغات چی‌ها برای جلب هواداران جدید بود. کارگرانی که تبلیغات‌چی‌ها چند شماره ایسکرا را برای آنان می‌خواندند، غالباً به قدر کافی علاقه‌مند می‌شدند تا به نوبه خود مطالب آن روزنامه را برای رفقای خود بخوانند. به این ترتیب، ایسکرا دست به دست می‌گشت تا این‌که به قدری کمرنگ می‌شد که دیگر قابل خواندن نبود.

شورانش به وسایل مختلف صورت می‌گرفت. در برخی موارد، یک شخص

---

۱. (Circles): این واژه بارِ حزبی ندارد؛ زیرا به طوری که در سطور آینده ملاحظه خواهید کرد، مقصود از «محفل» یک گردهمایی با هدف آموزشی است. واژه محفل در هیچ یک از احزاب (راست و چپ) رایج و مرسوم نیست. ظاهراً مقصود، «حوزه» است. م.

دوره دیده آخرین شماره یک روزنامه قانونی و مجاز را برای کارگران همکار خود می‌خواند و تفسیرهای خود را به آنان تزریق می‌کرد. در عین حال، او می‌کوشید تا در میان شنوندگانش افراد مستعدی را بیابد. سپس آنان را زیر نظر می‌گرفت و کتاب‌های «مجاز» درباره مسائل جاری را به آنان می‌داد تا مطالعه کنند. چنان‌که شخص مطالعه کننده برای کسب آگاهی‌های بیش‌تر، ابراز علاقه می‌کرد، مطالب مخفی حزب را در اختیار او می‌گذاردند. این شخص پس از گذراندن یک دوره‌ی آزمایشی، به عضویت حزب در می‌آمد.

نسخه‌هایِ جزوه‌هایِ ایسکرا نه تنها در کارخانه‌ها، که در سربازخانه‌ها نیز از طریق پست توزیع می‌شد. در شهرهای بزرگ، این جزوه‌ها را به مقدار زیاد در سراسر خیابان‌ها پخش می‌کردند. در شهرهای کوچک و روستاها، آن‌ها را با چسب به دیوار می‌چسباندند. در بخش‌های کارگری، این جزوه‌ها را در حیاط کارخانه یا در نزدیکی تلمبه‌های آب می‌ریختند.

ولی جالب‌ترین شکل توزیع آن، در تماشاخانه‌های مسکو، سن پترزبورگ، خارکوف، کی یف و اودسا بود. گروهی از افراد حزب در بالکن تماشاخانه می‌نشستند و مطالب چاپی مورد نظر را روی سر تماشاچیان می‌ریختند. پخش و توزیع منظّم مطالب انقلابی سرّی به هیچ رو در انحصار ایسکرا نبود؛ تنها ویژگی یگانه‌اش در این بود که متصدیان پخش ایسکرا به صورت هسته‌ای از یک گروه قوی از انقلابیون حرفه‌ای در می‌آمدند. و این شخصِ خود لنین بود که از افراد مزبور به عنوان «متصدیان ایسکرا» یاد می‌کرد تا بر عملکردِ انقلابیِ اختصاصی آنان تأکید ورزد.

لنین در پوشش آقای می‌یر

لنین که برای اقامت در آلمان رسماً در اداره پلیس [اداره اقامت اتباع خارجی] ثبت نام نکرده بود، در پوشش یک آلمانی به نام می‌یر[1]، در شهر مونیخ در اتاق کوچکی زندگی می‌کرد که صاحب یک آبجوفروشی (که عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان بود) در اختیار او

---

1. Meyer

گذارده بود.

با این‌که لنین مجذوب فعالیت انقلابی بود ولی خانواده‌اش را در روسیه فراموش نکرد. در ۲۰ فوریه ۱۹۰۱، در نامه‌ای به مادرش، چنین می‌نویسد:

مادر عزیزم:

چند روز پیش بود که جشن کارناوال در این‌جا به پایان رسید. این نخستین بار بود که من شاهد آخرین روز یک کارناوال در خارج از کشور بودم. جماعتی از مردم ماسک دار در خیابان‌ها راه می‌رفتند؛ یک کارِ کاملاً احمقانه؛ انبوهی از کاغذهای «کان فتی»[1] را به سمت یکدیگر پرتاب می‌کردند، کاغذهایی که به شکل بادبادکِ کوچک بود. در این‌جا، مردم می‌دانند که چگونه در خیابان‌ها شادی کنند!... دوره‌ی تبعید نادیا به زودی تمام می‌شود و در یکی از همین روزها، درخواست صدورِ گذرنامه را برای او می‌فرستم. می‌خواستم از مانیشا[2] خواهش کنم که یک جعبه کوچک از «نوکِ قلم‌های مرا» برایم بفرستد. برایت قابل تصور نیست که من نتوانسته‌ام این نوکِ قلم‌ها را در هیچ جا پیدا کنم. این چک‌ها و آلمانی‌ها آدم‌های احمقی هستند. نوکِ قلمِ انگلیسی هم در این جا پیدا نمی‌شود. فقط نوکِ قلمِ آلمانی وجود دارد که به مفت نمی‌ارزد...»

منظور از نادیا، کروپسکایا بود که دوره اقامت اجباریش در روسیه، تقریباً در حال تمام شدن بود.

کروپسکایا هنگام ورود به اروپای غربی، ناگزیر شد برای پیدا کردن لنین چندین شهر را زیر پا بگذارد. او به مدت دو روز نمی‌دانست که آیا وی همسر مُدرازک[3] و ریت می‌یر[4] است، یا این‌که نام خودش لنینا، اولیانوفا[5]، کروپسکایا،

---

۱. (Confetti): کاغذهای رنگیِ که آن را به شکل‌های مختلف درآورده و در جشن کارناوال به سوی یکدیگر پرتاب می‌کنند. م.

2. Manisha 3. Modracczek 4. Rit Meyer

5. Ulyanova

یا نام دیگری است. کروپسکایا ابتدا به پراگ رفت و شروع به جستجوی مُدراژک کرد؛ نام مستعاری که به تصور او، لنین با آن نام در پراگ زندگی می‌کرد. با این‌که ورود خود به پراگ را تلگرافی اطلاع داده بود، ولی هیچ‌کس به دیدارش نیامد.

کروپسکایا در خاطراتش می‌نویسد: «مدت زیادی صبر کردم، سپس با سردر گُمی به نشانی مُدراژک رفتم. به یک خیابان باریک در محله کارگران رسیدم و در برابر خانه بزرگی که چند تشک را از پنجره آویزان کرده بودند تا هوا بخورد، توقف کردم. به طبقه چهارم عمارت رفتم. یک زن مو خرمایی در را گشود. من از او سراغ آقای مُدراژک را گرفتم. در همان لحظه، یک کارگر ظاهر شد و گفت: «من مُدراژک هستم.» گیج شده بودم و مِن مِن‌کنان گفتم: «نه! این آقا شوهرم نیست!» مُدراژک بالاخره مقصود مرا فهمید و گفت: «آه! شما باید همسر آقای ریت می‌یر باشید. او در مونیخ زندگی می‌کند.»

و به این ترتیب بود که کروپسکایا عازم مونیخ شد. این بار سوار تراموای شهری شد تا به آن قسمتی از شهر برود که امیدوار بود ریت می‌یر را در آن‌جا پیدا کند. خانه‌ای را که به او نشانی داده بودند یک مغازه آبجو فروشی بود. به طرف صاحب مغازه که یک آلمانی فربه بود رفت و از او سراغ آقای ریت می‌یر را گرفت، در حالی که احساس می‌کرد دوباره اشتباهی آمده است. مرد آلمانی گفت: «بله. خودم هستم. چه کار دارید؟» کروپسکایا که گیج شده بود، مِن‌مِن کنان گفت: «نه، من دنبال شوهرم می‌گردم.»

کروپسکایا می‌نویسد: «مثل این‌که این کلاف سردرگم را پایانی نبود.» بالاخره سر و کلّه همسر ریت‌می‌یر پیدا شد و پیش خودش حدس زد که کروپسکایا کیست، «آه! این زن باید همسر آقای می‌یر باشد. او منتظر است که همسرش از سیبری بیاید. من شما را به نزد او می‌برم.» کروپسکایا دنبال آن زن به راه افتاد تا به حیاط آن خانه بزرگ رسیدند. در آن‌جا، لنین را دید که همراه با خواهرش آنا و مارتوف، دور میزی نشسته‌اند.

لنین و همسرش به یک آپارتمان پر جمعیت سه خوابه نقل مکان کردند. دو

اتاق دیگر آن به وسیله یک کارگر، همسر و شش فرزندشان اشغال شده بود. تنها اتاقی که لنین و همسرش در اختیار داشتند، هم اتاق خواب بود، هم اتاق پذیرایی، هم آشپزخانه و هم اتاق مطالعه.

پس از سپری شدن یک ماه، آن دو به آپارتمان جدیدی در بخش «شوابینگ»[1] مونیخ نقل مکان کردند.

کروپسکایا در نامه‌ای که به تاریخ ۲ اوت ۱۹۰۱ برای مادر لنین نوشت، چنین می‌نگارد:

«ولودیا [لنین] این روزها با جدّیت کار می‌کند و من از این وضع خیلی راضی هستم. موقعی که او کاملاً سرگرم انجام کاری است، روحیه‌ای عالی دارد؛ این خمیره و طبیعت اوست. او کاملاً سالم است، هیچ اثری از سرماخوردگی در او به چشم نمی‌خورد و از بیخوابی نیز رنج نمی‌برد. هر روز صبح یک حمام آب سرد می‌گیرد و سپس بدنش را با حوله کاملاً خشک می‌کند، و به این ترتیب بنیه‌اش را تقویت می‌کند. علاوه بر آن، ما هر روز حمام می‌گیریم.»

دیدار تروتسکی و لنین در بهار سال بعد [۱۹۰۲] لنین و کروپسکایا به لندن رفتند. جریان از این قرار بود که مالک چاپخانه‌ای که روزنامه ایسکرا در آن‌جا چاپ می‌شد (در لایپزیگ) حاضر نبود خطر این کار را تحمل کند. پلخانوف و آکسلرود پیشنهاد کردند که چاپ روزنامه به سوئیس منتقل شود، ولی اکثریت اعضا رأی به انتقال آن به لندن دادند.

موقعی که لنین و کروپسکایا در آوریل ۱۹۰۲ وارد لندن شدند، مِه غلیظی این شهر را فراگرفته بود. هر دوی آنان بیدرنگ متوجه شدند که آن چه را از زبان انگلیسی در روسیه یادگرفته بودند هیچ شباهتی به زبان رایج و مرسوم انگلیسی ندارد. لنین که آدم با پشتکاری بود، درصدد برآمد که زبان انگلیسی رایج را یاد

---

1. Schwabing

بگیرد. دو معلم انگلیسی را استخدام کرد که به او زبان انگلیسی را می‌آموختند و متقابلاً زبان روسی را به آنان تعلیم می‌داد. طولی نکشید که زبان انگلیسی را به خوبی یاد گرفت، گو این‌که آن را به طرز سلیسی تکلّم نمی‌کرد.

کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا به صورت گنجینه‌ای برای پژوهش‌های او در آمد؛ همان‌گونه که کارل مارکس نیز پیش‌تر همین کار را کرده بود.

لنین هنگام اقامت در لندن، برای نخستین بار با تروتسکی آشنا شد. دوستان لنین در «سامارا» قبلاً درباره تروتسکی مطالبی را برای لنین نوشته بودند: او به تازگی از سیبری گریخته و معروف به «عقاب جوان» شده بود. چون آثار متعددی را تألیف کرده بود لذا به او لقب «قلم»[1] داده بودند.

خودِ تروتسکی با ضربه‌ی محکمی که به درِ خانه آنان زد، وارد آن‌جا شد. کروپسکایا در خاطراتش می‌نویسد:

> «با صدای ضربه محکمی که به درِ خانه خورد متوجه شدم که یک نفر به ملاقات ما آمده است، و با شتاب از پله‌ها پایین رفتم. این ملاقات‌کننده، تروتسکی بود. من او را به آپارتمان‌مان راهنمایی کردم. ایلیچ تازه از خواب بیدار شده بود ولی هنوز از رختخواب بیرون نیامده بود.
>
> حرف‌هایی که درباره‌ی او به عنوان یک «عقاب جوان» می‌زدند موجب شد که ولادیمیر او را به دقت وراندازکند... آشکار بود که از این آزمون سربلند بیرون آمده است زیرا بعداً هر دوی آنان برای پیاده‌روی از خانه خارج شدند و مدت زیادی درباره مسائل حزب صحبت کردند.»

حتی موقعی که تروتسکی باخبر شد که باید به روسیه بازگردد، لنین از او خواست که در لندن بماند و ضمن آشنایی با مسائل حزبی، به عضویت هیأت تحریریه ایسکرا درآید. سایر اعضای هیأت تحریریه با این کار مخالف بودند ولی لنین به شدت از او دفاع کرد.

واکنش اولیه پلخانوف نسبت به تروتسکی، به صورت بدگمانی ظاهر شد؛

---

۱. نویسنده، برگردان انگلیسی «قلم» (Pen) را آورده است ولی واژه روسی آن «پِرو» است. م.

او را یک هم پیمان لنین و مارتوف و پوتره سوف به شمار آورد. موقعی که لنین مقالات تروتسکی را برای پلخانوف فرستاد، او درباره تروتسکی این چنین نظر داد: «قلمِ "قلم" ما، مرا راضی نمی‌کند.» و لنین پاسخ داد: «سبک نگارش، یک موضوعِ تمرین و ممارست است. این مرد استعداد زیادی برای یاد گرفتن دارد و ثابت خواهد کرد که وجود او خیلی سودمند و مفید خواهد بود.» در مارس ۱۹۰۳، لنین پایان دوره کارآموزی تروتسکی را اعلام کرد و پیشنهاد نمود که او به عضویت هیأت تحریریه ایسکرا درآید.

زمینه‌های اختلاف نظر در حزب سوسیال دموکرات

روزنامه ایسکرا گروهی از «انقلابیون حرفه‌ای» را تربیت کرده بود که وظیفه آنان، به گفته‌ی لنین، «وقف کردن تمامی زندگی‌شان برای انقلاب بود.» در اواخر سال ۱۹۰۲، اکثر کمیته‌های حزب سوسیال دموکرات در روسیه در شبکه ایسکرا ادغام شده بودند. آهنگ شتابان تحولات اجتماعی روسیه نیز به این فرایند کمک کرد. پس از اولین اعتصاب‌های کارگری در بخش صنایع، یک رشته اعتصاب‌های دانشجویان، تظاهرات خیابانی و طغیان‌های دهقانان صورت گرفت. در ۱۹۰۳، شورش‌های دانشجویی و دهقانی شدت بیش‌تری یافت.

در این میان، لنین اثر معروف خود به نام چه باید کرد[1] را عرضه کرد. این اثر بیانگر دیدگاه‌های لنین درباره روابط روشنفکران حزب و نیز روابط نخبگان انقلابی با توده مردم که به لحاظ سیاسی به طرز بالقوه‌ای بی‌سر و زبان[2] بودند، می‌باشد. مقدّر بود که اثر مزبور بعدها به صورت یک «انجیل» انقلابی برای هواداران لنین درآید. در این اثر، آیین «انقلابی‌های حرفه‌ای» برای نخستین بار به گونه‌ای آشکار بیان شده بود. لنین در این اثر نوشته بود:

«تاریخ هر کشور به ما می‌آموزد که طبقه کارگر بر اساس توانایی‌اش، فقط قادر است یک خود ـ آگاهی از نوع اتحادیه کارگری داشته باشد، یعنی

---

1. What is to Be Done

2. Inarticulate

این‌که ضرورت پیکار با کارفرمایان را درک کرده و این یا آن حکومت را وادار کند که قانونی را به سود کارگران از مجلس بگذراند. از سوی دیگر، آیین سوسیالیسم ثمره‌ی آن نظریه‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی است که به وسیله نمایندگان قشر مرّفه ــ روشنفکران ــ به وجود آمده است. چنانکه خاستگاه اجتماعی را در نظر بگیریم، مارکس و اِنگلس ــ این بانیان سوسیالیسم نوین ــ نیز در زمره‌ی روشنفکران بورژوا بودند. لذا در روسیه نیز اصول نظری سوسیال دموکراسی، مستقل از تلاش‌های ناآگاهانه‌ی طبقه کارگر به وجود آمد. این اصول، یک نتیجه‌ی طبیعی و گریزناپذیر رُشد [قشر] روشنفکرانِ سوسیالیستِ انقلابی بود.»

لنین در اثر مزبور ابراز عقیده کرده بود که فقط روشنفکران انقلابی، یعنی «انقلابی‌های حرفه‌ای» قادرند طبقه کارگر را از تسلّط بورژواها نجات داده و نظام بورژوازی را به نظام سوسیالیسم تبدیل نمایند.[1]

در طول این دوره زمانی، لنین به گونه‌ای پویا می‌کوشید تا نظریه‌ی ایجاد یک دستگاه حزبی از «انقلابیون حرفه‌ای» را مطرح کرده و آن را به مرحله اجرا درآورد. این دیدگاه لنین که نوعی رویگردانی از خط فکری مرسوم در مارکسیسم بود[2]، به تدریج زمینه‌ی شکاف و نفاقی را فراهم کرد که سرانجام در سال ۱۹۰۳ صورت گرفت. پوتره سوف و مارتوف احساس کردند که لنین سودای فرقه‌گرایی و انشعاب در حزب را در سر می‌پروراند؛ و در نخستین دیدارشان با لنین، همین روحیه را در او یافته بودند. از سوی دیگر، لنین نسبت به همفکری انقلابی همکارانش بدگمان شده بود. اختلاف رأی و نظر در میان اعضای هیأت تحریریه ایسکرا شدت می‌گرفت، از جمله پلخانوف تاب تحمّل سبک نگارش لنین را نداشت.

پلخانوف و لنین به لحاظ سبک و سیاق نگارش، یک تفاوت اساسی

---

۱. هدف لنین از تألیف «چه باید کرد» ارائه‌ی یک اثر تئوریک در برابر پلخانوف بود. این اثر قویاً متأثر از نچایِف و پیسارِف است و پیوند زیادی با اندیشه‌های مارکس ندارد. م.
۲. به بخش لنینیسم (تفکّر سیاسی لنین) مراجعه شود.

داشتند. پلخانوف جملات خود را بر اساس تأثیر نوشتاری آن می‌سنجید، در حالی که لنین فقط به این منظور می‌نوشت که با یاری کلمات، اشتیاق به عمل را در دیگران بیدار کند. این تفاوت، در یک مباحثه کاملاً مشهود بود. در برابر شنوندگان بسیار روشنفکر، لنین به هیچ رو نمی‌توانست با پلخانوف کوس برابری بزند. در حالی که قشر روشنفکران از کلمات لنین با سردی استقبال می‌کرد، همین کلمات می‌توانست توده‌های مردم را تحریک کند، و از طریق تکرار همیشگی شعارهای ساده‌ای که رنگ و بوی ناسزا را داشت، آنان را به جنبش وادارد. به بیان دیگر، لنین ذاتاً یک رهبر سیاسی بود. در حالی که رقیبان او ــ حتی در مرحله اول پیکار در داخل حزب ــ این چنین نبودند.

موقعی که استرووه صفوف مارکسیست‌ها را ترک گفت و به اردوگاه لیبرال‌ها پیوست، لنین مقاله‌ای در روزنامه ایسکرا نوشت و او را یک مرتّد و خائن نامید. تاختارِف[1] که در آن زمان دوستی نزدیکی با لنین داشت، از او پرسید که چگونه می‌تواند به خودش اجازه بدهد که یک چنین لحنِ ناسزاگونه‌ای را در مقاله‌اش به کار گیرد، زیرا هر کارگری که این مقاله را بخواند ممکن است این تصور در او پدید آید که وظیفه دارد استرووه را به عنوان یک «خائن» به قتل برساند.

«او مستحق مرگ است،» این بود پاسخ لنین. گفت‌وگوی مزبور در سال ۱۹۰۳ صورت گرفت، در حالی که تاختارف و سایر همکاران او در حزب سوسیال دموکرات این حرف لنین را جدّی نگرفتند و کلام قوی و غالباً ناسزاگونه او را صرفاً نوعی لفّاظی تعبیر می‌کردند. اختلاف نظرهای جدّی میان اعضای هیأت تحریریه ایسکرا از سال ۱۹۰۲ شروع شد، از زمانی که برنامه حزب سوسیال دموکرات به‌گونه‌ای بود که لنین، مارتوف و آکسلرود و هیچ کس دیگر را راضی نمی‌کرد.

لنین خواستار آن بود که این برنامه به وضوح بگوید که حزب به خاطر دیکتاتوری پرولتاریا پیکار می‌کند. پلخانوف نیز با لحن خشمگین پاسخ می‌داد که [طبق اصول مارکسیسم] طبقه متوسط [بورژوا] باید نقش بزرگ‌تری را در انقلاب

---

1. Takhtarev

ایفا نماید.[۱] مارتوف و زاسولیچ و تئودور دان متن پیش‌نویس یک سازش جدید را تهیه کردند که هدف از آن، نزدیک کردن دیدگاه‌های پلخانوف و لنین به یکدیگر بود. متن جدید با این‌که بالاخره پذیرفته شد ولی لنین را راضی نکرد.

اختلاف‌نظرهای دیگری در پی آن آمد، و شکاف میان دفتر روزنامه ایسکرا در لندن و مقرّ پلخانوف ـ آکسلرود در سوئیس عمیق‌تر شد. بالاخره در آوریل ۱۹۰۳، دفتر روزنامه ایسکرا به ژنو منتقل شد. در آن‌جا، تصویب مقالاتِ بحث‌برانگیز می‌بایست به رأی شش عضو هیأت تحریریه گذارده شود: لنین، پلخانوف، مارتوف، پوتره سوف، زاسولیچ و آکسلرود. این رأی‌گیری غالباً به بن‌بست سه رأی موافق در برابر سه رأی مخالف می‌رسید؛ یعنی لنین، مارتوف و پوتره سوف در برابر سه سوسیال دموکرات با سابقه‌تر جبهه‌گیری می‌کردند.

لنین در آوریل ۱۹۰۳ انگلستان را به مقصد ژنو ترک گفت و در خانه کوچکی در «سه شِرون»[۲] (یک منطقه کارگری در اطراف ژنو) اقامت کرد. مبارزه و پیکار در داخل روزنامه ایسکرا اینک بیش‌تر و انفجار آمیزتر شده بود. پوتره سوف که غالباً جانب لنین را می‌گرفت، گزارش کرد که «همکاری با لنین ناممکن است.»

او چنین نتیجه‌گیری کرد که لنین دنیا را به دو بخش تقسیم کرده است: کسانی که با او هستند و کسانی که علیه او هستند، و هیچ حد وسطی وجود ندارد.

با وجود جمع شدن ابرهای توفان زا، سایر اعضای هیأت تحریریه ایسکرا به اهمیت آثار دامنه‌دار کشاکش‌های روزانه خود با لنین پی نبردند، بلکه آن را به عنوان یک دعوای خانوادگی به شمار آوردند و به فکر آنان نرسید که لنین می‌خواهد یک سازمان رقیب را ایجاد کند که فقط در برابر خود او مسئول باشد. لنین نیز دقیقاً در همین فکر بود. این سازمانی که لنین به آن می‌اندیشید و رضایت تعصب آمیز سایر رهبران سوسیال دموکرات نیز مایه‌ی قوت آن می‌شد،

---

۱. به بخش لنینیسم (تفکّر سیاسی لنین) مراجعه شود.

2. Secheron

در واقع نطفه‌ی دستگاه حزب کمونیست به شمار می‌آمد. چراکه لنین حتی در این زمان نیز کسانی را در اطراف خود قرار داده بود که نسبت به او وفاداری مطلق و بدون چون و چرا داشتند.

لنین که یک سازمان دهنده‌ی عالی به شمار می‌آمد، هوادار انضباط شدید در درون حزب بود. به گفته پوتره سوف، «در سازمان مورد نظر لنین، انضباط به مرحله‌ای می‌رسد که تقریباً مشابه اطاعتِ امر در ارتش بود. در طرح این سازمان، فرمانده عالی و «عوامل» اجرایی حزب یکی می‌شدند... سازمانی بود از اقلیت انقلابی؛ و این اقلیت می‌بایست در لحظه مناسب، بقایای قدرت را قبضه کند...»

پی‌ریزی سازمان مزبور در راستایِ اجرایِ نظریه لنین بود. این نظریه حکایت از آن داشت که در پیکار به خاطر کسب قدرت، توده‌های مردم به مثابه ابزاری رام و مطیع در دستان یک گروه مصمّم از «انقلابی‌های حرفه‌ای» هستند.

چون اندیشه‌های لنین با نظریه او درباره «انقلابی‌های حرفه‌ای» پیوندی آشکار داشت لذا یک قدرت نمایی در درون حزب اجتناب ناپذیر می‌نمود. در نوامبر ۱۹۰۲ که به ابتکار روزنامه ایسکرا کمیته‌ای در داخل روسیه تشکیل شد تا زمینه برگزاری یک کنگره حزبی را فراهم سازد ــ اولین کنگره‌ای که لنین در آن شرکت می‌کرد ــ صحنه برای قدرت نمایی لنین آماده شد.

تشکیل کنگره دوّم حزب سوسیال دموکرات روسیه

در اوایل تابستان سال ۱۹۰۳ نمایندگان حزب سوسیال دموکرات در سراسر روسیه، در شهرِ ژنو گرد آمدند. در میان نمایندگانی که زودتر از سایرین وارد شدند، یک کارگر اهل سن پترزبورگ به نام شاتمان[1] وجود داشت. شاتمان از فرصت استثنایی دیدار با رهبران در تبعید حزب برخوردار شد، چراکه آنان مشتاق بودند اخبار دست اولی را درباره روسیه بشنوند.

شاتمان درباره نخستین برداشت خویش از لنین، چنین می‌نویسد: «به خاطر

---

1. Shotman

نمی‌آورم که در این نشست کنگره، درباره چه موضوعی بحث شد... ولی کاملاً به یاد دارم که بلافاصله پس از اولین سخنرانی لنین، من جانب او را گرفتم زیرا سخنانش بسیار ساده، روشن و متقاعدکننده بود. موقعی که پلخانوف رشته سخن را به دست گرفت، از زیبایی و برازندگی چشمگیر کلام او لذت بردم. اما هنگامی که لنین از جایش برخاست تا با پلخانوف مخالفت کند، من باز هم جانب او را گرفتم. چرا؟ قادر نیستم علت آن را تشریح کنم. ولی به هر حال تأثیر سخنان لنین در من و سایر رفقای کارگرم این چنین بود.»

با وجود اختلاف نظرهای فزاینده‌ای که میان پلخانوف و لنین وجود داشت، نشست‌های مقدماتی کنگره نشانگر یک توافق اساسی میان نمایندگان بود؛ گویی که نشست‌های اصلی کنگره نیز هماهنگ و کوتاه مدت خواهد بود. نمایندگان با برخورداری از این روحیه، ژنو را به قصد بروکسل ترک گفتند تا کنگره را در ۳۰ ژوئیه ۱۹۰۳ بگشایند. محل تشکیل جلسات کنگره را به خاطر ملاحظات امنیتی تغییر می‌دادند، ولی بیش‌تر در سالن‌های اتحادیه‌های کارگری در مناطق کارگرنشین بروکسل تشکیل می‌شد. پس از چهار یا پنج نشست، که طی آن بحث شدیدی در باره برنامه‌ی حزب درگرفت، پلیس بلژیک به چهار نماینده‌ی شرکت کننده در کنگره اخطار کرد که این شهر را ظرف بیست و چهار ساعت ترک کنند. در حالی که خبرچین‌های پلیس مراقب حرکات تمامی نمایندگان بودند، کنگره رأی داد که تشکیل جلسات بعدی در لندن تشکیل شود.

یک روز پس از ورود نمایندگان حزب به لندن، نشست‌های کنگره از سر گرفته شد. از ۴۳ نماینده‌ی شرکت کننده در کنگره، فقط سه یا چهار نفر آنان کارگر بودند، بقیه آنان را «انقلابی‌های حرفه‌ای» تشکیل می‌دادند. این نمایندگان که تعداد کل آراء آنان به پنجاه و یک رأی می‌رسید[1]، نماینده سه گرایش اصلی بودند: ایسکرا، سوسیالیست‌های یهودی «بوند» و اکونومیست‌ها. اختلاف نظرهای آنان نیز جنبه اساسی داشت. گروه «بوند» یک اتحاد سست از

---

۱. با احتساب ۸ رأی برای رهبران در تبعید. م.

گروه‌های حزبی را ترجیح می‌دادند[1]. اکونومیست‌ها نیز تمایلی به تَن در دادن به فرماندهی عالی هیأت تحریریه روزنامه ایسکرا نداشتند.[2]

لنین پی برد که موفقیت طرح او مبنی بر ایجاد یک سازمانِ حزبیِ دارای نظم و انضباط، بستگی به درجه‌ی انضباطی دارد که او می‌تواند از همان آغاز کار، قادر به اجرای آن باشد. لذا کوشید این طرح را بقبولاند که هیأت رییسه [کمیته مرکزی حزب] فقط باید متشکل از کارکنان روزنامه ایسکرا باشد؛ پلخانوف به عنوان رییس، و خود او و پاولویچ کراسیکوف[3] در مقام نوّاب رییس. با وجود اعتراض‌های مارتوف، لنین توانست طرح خود را به تصویب کنگره برساند، و همین امر زمینه‌ساز آغاز درگیری میان لنین و مارتوف شد.

لنین بعدها اعتراف کرد که هدف او از ارائه طرح مزبور این بود که «مشت آهنینی» را به دهان گروه‌هایی از حزب که در برابر تسلط ایسکرا بر حزب ایستادگی می‌کردند، بکوبد.

با این حال، در مورد تحریر مقررات مربوط به عضویت در حزب، بازی را به مارتوف باخت. لنین می‌خواست که عضویت در حزب را محدود به کسانی کند که علاوه بر این‌که از برنامه‌ی حزب حمایت می‌کردند، در یکی از سازمان‌های حزب نیز فعال بوده باشند. از سوی دیگر، مارتوف پیشنهاد می‌کرد که همه‌ی کسانی که برنامه‌ی حزب را پذیرفته و همکاری شخصیِ «منّظمی با حزب، تحت هدایت یکی از سازمان‌های آن داشتند» بتوانند به عضویت حزب درآیند.

از نظر بسیاری از نمایندگان، تفاوت میان نظریات لنین و مارتوف فقط در الفاظ بود. امّا واقعیت این است که این اختلافِ جزییِ لفظی، یک عنصر قابل انفجار را در خود نهفته داشت که می‌بایست در آینده، حزب سوسیال دموکرات روسیه را بالاخره به دو جناح بُلشِویک و مِنشِویک تجزیه کند. بر طبق یک

---

۱. به منظور حفظ استقلالِ عملِ خود. م.

۲. به دلیل باورِ مسلکی اکونومیست‌ها مبنی بر نقش غیرمستقیم و محدود کارگران در یک انقلاب اجتماعی؛ در حالی که فرماندهی عالی ایسکرا بر دیکتاتوری پرولتاریا تأکید می‌ورزید. م.

3. Pavlovich Krasikov

تفسیر رسمی در سال ۱۹۳۷،[1] خطای خیانت آمیز مارتوف و هوادارانش در سال ۱۹۰۳ این بود که آنان خواستار حزبی بودند «که پس از سرنگون شدن رژیم استبداد تزاری، مبارزات خود را کاملاً در چارچوب دموکراسی بورژوایی انجام دهد.» اگر مِنشِویک‌های سال ۱۹۰۳ قادر بودند اتهام مزبور را مبنی بر این‌که آنان قصد داشتند پیکار خود را «فقط در درون چارچوب دموکراسی بورژوازی انجام دهند» بشنوند بی‌شک ناراحت می‌شدند. آنان نیز همچون لنین به اصول عقیدتی مشابهی اعتقاد داشتند، ولی در هر وضعیت بحرانی از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷، کردار آنان با گفتارشان تطبیق نمی‌کرد. گذشته از نظریه‌های تئوریک ایشان، آنان آمادگی نداشتند و مایل نبودند که دموکراسی «بورژوایی» را به خاطر نیل به سوسیالیسم فدا کنند. این تضاد میان گفتار و کردار منشویک‌ها، شاخص ضعف سیاسی آنان بود.

با این‌که مارتوف توانست در مورد بندِ مربوط به تعریف «عضویت در حزب» امتیاز کوچکی به دست آورد لیکن لنین تقریباً در سایر مسائل مهم پیروز شد و حرف خود را به کرسی نشاند؛ و این پیروزی‌ها را، بیش‌تر از هر چیز، مدیون پلخانوف بود.

اکثریت اعضایی که از لنین در سال ۱۹۰۳ حمایت کردند به «بُلشِویک‌ها»[2] (برگرفته از کلمه "بُلشِینستوو"[3] به معنای اکثریت) و طرفداران مارتوف به «مِنشِویک‌ها»[4] (برگرفته از کلمه «مِنشِینستوو»[5] به معنای اقلیت) موسوم شدند.

پلخانوف از نظریه لنین درباره مسأله یکپارچگی و استحکام حزب، جانبداری کرد. کنگره به انحلال تمامی سازمان‌های مستقل حزب و ادغام آنها در دستگاه یک حزب واحد رأی داد. در پی این رأی‌گیری، گروه «بوند» و برخی گروه‌ها در اعتراض به تصمیم مزبور، ازکنگره خارج شدند. همین امر موجب شد

---

۱. اشاره به «تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی» تألیف ژوزف استالین است. م.

۲. (Bolshevic) به معنای گروه اکثریت. م.

3. Bolshinstvo

۴. (Menshevik) به معنای اقلیت. م.

5. Menshininstvo

که ایسکرا تسلط کامل بر حزب بیابد. ولی در مورد حذف گروه‌های معترض، وحدت نظر وجود نداشت. پیکار مارتوف و لنین ادامه یافت، در حالی که پلخانوف از لنین جانبداری می‌کرد. لنین در طرح خود برای محدود کردن هیأت تحریریه ایسکرا به سه نفر ـ خودش، پلخانوف و مارتوف ـ پیروز شد. این پیروزی به معنای حذف آکسلرود، پوتره سوف و زاسولیچ بود که همگی آنان در زمره‌ی طرفداران مارتوف بودند. لنین مطمئن بود که قادر به اِعمال قدرت در این هیأت سه نفره است.

سخنان سرنوشت ساز پلخانوف نیز این اطمینان او را تقویت کرد. بنا به اصرار لنین، پلخانوف پیش‌تر در پیش نویس برنامه حزب نوشته بود که مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا شامل «سرکوب تمامی جنبش‌های اجتماعی است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم منافع پرولتاریا را تهدید می‌کنند.»

پلخانوف در سال‌های واپسین عمرش عمیقاً ابراز تأسف و ندامت می‌کرد که چرا در کنگره لندن مطلب فوق را ایراد کرده و آن را در پیش نویس برنامه حزب نوشته بود. چند هفته پس از پایان کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه، هنگامی که پلخانوف به تدریج حمایت خود از لنین را پس می‌گرفت، مارتوف کوشید تا سخنرانی فوق‌الذکر پلخانوف را به نوعی توجیه نماید. او گفت: «حرف‌های پلخانوف موجب رنجش بعضی نمایندگان شد، در حالی که امکان جلوگیری از این وضعیت وجود داشت اگر رفیق پلخانوف اضافه کرده بود که نمی‌توان وضعیتی را تصور کرد که پرولتاریا به منظور تحکیم پیروزی خود، متوسّل به چنین روش‌هایی بشود.»[۱]

توجیه مارتوف از گفته‌ی پلخانوف، در واقع تلاشی دلیرانه برای تأویل کلماتی بود که سرکوب آزادی را موجّه جلوه می‌داد، لیکن پلخانوف ارج زیادی

---

۱. این موضوع در تاریخ جنبش سوسیال دموکرات (و به ویژه در تاریخ حزب بلشویک و حزب کمونیست) اهمیت زیادی دارد. سرکوب جنبش‌های غیربلشویکی در سال ۱۹۱۸ به وسیله لنین، و نیز سیاست سرکوب گروه‌های مخالف به وسیله استالین در سال‌های بعد، با استناد رسمی به گفته پلخانوف صورت گرفت. م.

به آن ننهاد و آن را فقط در حدّ یک «علاج واقعه بعد از وقوع»[1] دانست. هنگامی که به پلخانوف یادآوری می‌کردند که لنینیسم می‌تواند یک نتیجه‌ی مشروع سخنرانی او [پلخانوف] باشد، وی می‌کوشید تا توجیه کند که مقصودش «منحل کردن یک پارلمان دموکراتیک فقط به عنوان "یک فرض تئوریک" بود و نه یک امر مطلوب یا ضروری.» به هر حال، این گفته اخیر پلخانوف نیز یک عذر بدتر از گناه بود. سوابق و مدارک کنگره نشان می‌دهد که پلخانوف از لنین حمایت کرد، و بعدها بود که دست از حمایت او برداشت و از مارتوف جانبداری نمود.

برای اثبات این مطلب که پلخانوف تا چه اندازه از لنین حمایت کرد، مورد زیر را نقل می‌کنیم. در یکی از نشست‌های کنگره، پلخانوف به قدری تحت تأثیر سخنان لنین قرار گرفت که فریادزنان به آکسلرود گفت: «روبسپیرها از چنین خمیره‌ای ساخته شده‌اند!» مقصود پلخانوف این بود که لنین را همطراز با روبسپیر دانسته و از او تمجید کند. یا هنگامی که آکیموف[2] کوشید تا شکاف عقیدتی میان پلخانوف و لنین را به وجود آورد، پلخانوف با لحنی خشمگین پاسخ داد:

«ناپلئون همواره می‌خواست کاری کند که ژنرال‌هایش از همسرانشان دور بمانند. رفیق آکیموف نیز در این مورد مثل ناپلئون عمل می‌کند. او می‌خواهد کاری کند تا مرا از لنین جدا سازد ولی من قصد این جدایی را ندارم ــ و امیدوارم که او قصد ترک کردن مرا نداشته باشد.»

ولی این جدایی فرا رسید؛ کنگره دوم که با هماهنگی و همفکری آغاز شده بود، با غوغا و جنجال پایان یافت.

رویارویی بُلشِویک‌ها و مِنشِویک‌ها

پس از پایان کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه، مارتوف و هوادارانش عازم پاریس شدند، در حالی که لنین و افراد گروه او به ژنو رفتند. دو گروه با یکدیگر قهر کرده

---

1. afterthought
2. Akimov

بودند. مارتوف حاضر نشد در هیأت تحریریه سه نفره ایسکرا کار کند و استدلال کرد که برای او قابل قبول نیست که آکسلرود، پوتره سوف و زاسولیچ در آن هیأت حضور نداشته و رأی ندهند.

چندی بعد، یک کنگره دیگر در ژنو برگزار شد، و این بار شکاف موجود را عمیق‌تر کرد. پلخانوف هنوز هم جانب لنین را می‌گرفت، گو این‌که مارتوف می‌کوشید تا او را متقاعد سازد که لنین قصد دارد بر ایسکرا مسلط بشود. در کنگره ژنو، تروتسکی به مارتوف ملحق شد و به مبارزه با لنین پرداخت. بالاخره پلخانوف تلاش کرد که با بازگرداندن آکسلرود، پوتره سوف و زاسولیچ به هیأت تحریریه ایسکرا، نظم و هماهنگی پیشین را از نو برقرار کند، ولی لنین حاضر به پذیرش آن نشد. هنگامی که پلخانوف تأکید کرد که راه دیگری جز وحدت دو گروه وجود ندارد، لنین استعفای خود از هیأت تحریریه ایسکرا را اعلام کرد. او در استعفانامه‌اش نوشت: «من کاملاً متقاعد شده‌ام که خود شما [پلخانوف] به این نتیجه خواهید رسید که همکاری با مِنشِویک‌ها ناممکن است. من از هیأت تحریریه ایسکرا استعفا می‌دهم. خودِ شما مسئول رویدادهای آینده هستید.»

این جدایی، بالاخره صورت گرفته بود. از نظر لنین، تصمیم او مبنی بر کناره‌گیری از ایسکرا و قطع مشارکت در قدرت در جوار رفقای قدیمی سوسیال دموکرات، یکی از دشوارترین تصمیم‌گیری‌های او در سرتاسر حیات سیاسی‌اش بود. او می‌دانست که مدّتی تنها و منزوی مانده و سلاحِ کارسازی را در جنگ تبلیغاتی برای به ثمر رساندن افکارش نخواهد داشت.

این موضع‌گیری لنین باعث شد که سیلِ انتقادات از جانب رفقای قدیمی به سوی او سرازیر شود. رفقای قدیمی او عناوین و برچسب‌هایی نظیر «مستبد»، «دیوانسالار»، «فُرمالیست» [ظاهربین]، «مرکزگرا»، «کلّه‌شق»، «لجوج و یکدنده» و «کوته نظر» را به او داده بودند. در جزوه‌ای که لنین در سال ۱۹۰۴ تحت عنوان یک گام به جلو، دو گام به عقب[1] تألیف کرد، عناوین و برچسب‌های مزبور را ذکر

---

1. One Step Forward, Two Steps Back

کرده است.[۱] شدیدترین حمله از جانب تروتسکی صورت گرفت؛ لنین را به عنوان یک فرد مستبّد و خونخوار که می‌خواهد کمیته مرکزی حزب را به «کمیته امنیت عمومی» [در انقلاب فرانسه] تبدیل کرده و خود او نقش روبسپیر را ایفا نماید» توصیف نمود.

تروتسکی در پاسخ به جزوه «یک گام به جلو، دو گام به عقب» لنین، یادآور شد که اگر لنین به قدرت برسد «یک دادگاه انقلابی پایبند به اصول میانه‌روی[۲]، می‌تواند تمامی جنبش بین‌المللی پرولتاریا را در معرض اتهام قرار دهد، و کلّه کارل مارکس که به بزرگی کلّه شیر است، نخستین سری خواهد بود که به زیر گیوتین خواهد رفت.»

تروتسکی گفت که وقتی لنین از دیکتاتوری پرولتاریا سخن می‌گوید مقصودش «دیکتاتوری بر پرولتاریا است.»

طولی نکشید که این دعوای خانوادگی فراتر از چارچوب خانه رفت. اختلاف نظرهای اولیه میان دو گروه بُلشویک و مِنشِویک، شرایط مناسبی را برای ایجاد کردن یک شکاف عمیق میان لنین و منشویک‌ها فراهم کرد.

هنگامی که لنین به خانه‌اش در «سه شِورن» بازگشت، در اثر ماه‌ها تلاش نیرنگ آمیز برای کسب قدرت [و دست نیافتن به هدف خویش] سیستم عصبی او به شدت آسیب دیده بود. کروپسکایا تصمیم گرفت «تا جایی که ممکن است، لنین را از مردم دور نگهدارد تا چند صباحی فعالیت‌های حزبی و نگرانی‌های ناشی از آن را به دست فراموشی بسپارد.» مدت یک ماه را به پیاده‌روی و گردش

---

۱. این جزوه، به استناد صورت مذاکرات کنگره‌ی دوم نوشته شده است. در حالی که در کتاب «تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی» ادعا شده است که هدف لنین از تألیف این اثر، طرح‌ریزی اصول سازمانی یک حزب سازمان یافته از پرولتاریای واقعی بود، لنین در این مقالات، می‌کوشد تا از خود در برابر مخالفانش (که آنان را «احمق‌ها»، «مغلطه کنندگان» می‌نامید) دفاع کند. م.

2. moderatism

در مناطق ییلاقی سوئیس گذرانیدند؛ از ژنو به لوزان و از «اینترلاکین»[1] به لوسرن رفتند، در حالی که کوله‌پشتی‌ای را با خود حمل می‌کردند. کروپسکایا در نامه‌ای که در ۲ ژوئیه ۱۹۰۴ به مادر لنین نوشت، این چنین می‌نویسد: «ولودیا و من پیمان بسته‌ایم که درباره مسائل سیاسی حرفی نزنیم. هر روز به مدت ده ساعت می‌خوابیم، شنا و پیاده‌روی می‌کنیم. ولودیا حتی روزنامه‌ها را هم به طور کامل نمی‌خواند.»

لنین با روحیه‌ای شاداب به ژنو بازگشت و از تصمیم آ.آ. بوگدانوف (یک نویسنده مارکسیست که درباره اقتصاد و فلسفه قلم می‌زد) برای پیوستن به گروه بلشویک در سوئیس، بسیار دلگرم شد. گفتگو با بوگدانوف، همان انگیزه‌ای بود که لنین به آن نیاز شدید داشت. آنان سراسر ماه اوت را صرف طرح ریزی نقشه‌های جدید کردند.

لنین با کمک بوگدانوف یک گروه از نویسندگان جوان مارکسیست را برای انتشار یک روزنامه جدید که بتواند با ایسکرا (که اینک در دست منشویک‌ها بود) رقابت کند، گرد آورد و بسیج کرد.

در پاییز [۱۹۰۴] لنین یک گروه بیست و دو نفره بلشویک را در ژنو گرد آورد تا طرح کلّیِ نهایی خود را در زمینه انتشار این روزنامه، عرضه کند. از جمله کسانی که در آن همایش حضور داشتند، باید از لِپشینیسکی[2]، اولمینسکی[3]، لونا چارسکی و وروسکی[4] نام برد.

لنین اعلام کرد که این روزنامه جدید «ارگان واقعی جنبش طبقه‌ی کارگر روسیه خواهد بود.»

نخستین شماره آن در دسامبر ۱۹۰۴ چاپ شد. نام این روزنامه «وِپروید»[5] (به معنای «به سوی آینده») بود؛ بعداً نام آن به «پرولتاری»[6] (به معنای «پرولتاریایی») تغییر یافت. اعضای هیأت تحریریه آن را بوگدانوف، لونا چارسکی، اولمینسکی و وروسکی تشکیل می‌دادند، آنان تحت فرماندهی عالی

---

1. Interlakin
2. Lepeshinsky
3. Olminsky
4. Vorosky
5. Vperoid
6. Proletari

لنین به انجام وظیفه مشغول بودند.

انتشار این روزنامه باعث شد که روحیه‌ی فعال لنین از نو زنده شود. فضای حاکم بر هیأت تحریریه این روزنامه، هیچ شباهتی با روزنامه ایسکرا نداشت؛ به جای مجادله شدید، روحیه همکاری و هماهنگی کامل وجود داشت. هنگامی که نخستین شماره روزنامه آماده شد، برق شادی در چشم‌های لنین می‌درخشید. اینک مردانی در پیرامون او بودند که می‌توانست روی آنان حساب کند.

تکامل دیدگاه‌های انقلابی لنین

روحیه‌ی خوش بینی که اینک در لنین به وجود آمده بود، علاوه بر جوّ مساعد روزنامه «وِپِرِوید»، بر دلایل اساسی‌تری نیز استوار بود. در فوریه ۱۹۰۴، حکومت تزاری اشتباه بزرگی را مرتکب شد و به جنگ با ژاپن پرداخت. در بهار و تابستان آن سال، ارتش تزاری شکست‌های متعددی را متحمل شد. همراه با این شکست‌ها، غرّش‌های طغیان در داخل کشور نیز به گوش رسید. در ژانویه ۱۹۰۵، ژاپنی‌ها شهر بندری «پورت آرتور»[1] را تصرف کردند.

لنین در این باره می‌نویسد: «این مردم روسیه نیستند که شکست خفّت بار [از ژاپن] را تحمل کرده‌اند، بلکه نظام استبدادی روسیه است که آن را تحمل می‌کند. مردم روسیه از شکست [نظامی] استبداد سود بردند. تسلیم شدن تزاریسم به پُرت آرتور مقدمه تسلیم تزاریسم به [انقلاب] است.»[2]

بذرهایی که نسل‌های انقلابی کاشته بودند، می‌رفت تا نخستین محصول خود را بدهد: روسیه در آستانه انقلاب بود.[3]

در آستانه اغتشاش بزرگ سال ۱۹۰۵، لنین سی و چهار سال داشت. یک دهه، تجربه انقلابی را پشت سر گذارده بود: یک الگوی آشنای توطئه چینی، دوران محبس، تبعید در سیبری، و شخصیت یک مهاجر سیاسی که از این سوی

---

1. Port Arthur

۲. مجموعه آثار لنین، جلد ۸، صفحه ۵۳ (متن روسی). م.
۳. اهمیت مطلب مزبور را باید با توجه به این گفتهٔ معروف کارل مارکس درک کرد: «جنگ، مامای انقلاب است». م.

اروپا به سوی دیگر آن می‌رفت. چهار سال زندان پر تکاپو در خارج از کشور، از او یک فردِ دارای فرهنگ اروپای غربی نساخته بود. او زبان‌های این جهان بیگانه را فرا گرفت ولی دیدگاهش همچنان عمیقاً روسی باقی ماند. هسته‌ی سختِ اصولِ سیاسی‌اش قویاً جا افتاده بود. با این‌که تحصیلات مارکسیستی و اروپایی داشت لیکن وجوه مشخص فلسفه‌اش عبارت بودند از یک انقلابِ دارای خصلت استبدادی در روسیه و احساس این‌که خود او رسالتی یگانه در این مورد دارد. از دیدگاه آموزگاران مارکسیست او[1] و رفقای سوسیال دموکرات پیشین اش، این اصول سیاسی، خودسرانه و دیکتارمآبانه بود. ولی لنین به مخالفت «بورژوامسلک» آنان با حزب بلشویک که سازمانی منسجم از توطئه‌گران انقلابی بود، و نیز به خاطر دلمشغولی مداوم آنان با جنبه‌های اخلاقی انقلاب، با دیده تحقیر می‌نگریست.

اگر هم تردیدهایی در دلش وجود داشت، به خودش اجازه نمی‌داد که آن‌ها را بر زبان بیاورد. در آثار نوشتاری خویش، تاب تحمل عقاید مخالف را نداشت و هرچه بیش‌تر جزم‌اندیش‌تر و ناشکیباتر می‌شد. و در حالی که شخص خود او در باب بسیاری از مسائل انقلاب، دیدگاه‌هایش را تغییر می‌داد، ولی می‌کوشید تا این رویگردانی را صرفاً به عنوان «تغییرات تاکتیکی» توجیه کند؛ و در همان زمان، حمله‌های شدیدی به مخالفانش می‌کرد که به علت تغییرات اندکی که در دیدگاه‌هایشان داده بودند، آنان را «فرصت طلبان» و «خائن‌ها» می‌نامید.

لنین در محفلِ خودش [حزب بلشویک] از چندی پیش خواستار حرمت گذاردن به رهبر و وفاداری مطلق به او شده بود. در میان رهبران سیاسی بزرگ در تاریخ نوین جهان، هیچ کسی را نمی‌توان یافت که به اندازه لنین کَم تکبّر بوده و بیش‌تر از آن‌که خود را به رُخ دیگران به کِشَد خواستار حرمت گذاردن به افکارش باشد. ولی با وجود تواضع شخصی و مردمداری او، خود او نیز به خوبی آگاه بود که وجود وی منشأ یک ارزش سیاسی عظیم است. در سال ۱۹۰۵، هرگز به ذهن پیروانش نرسید که لنین را «پیشوا» بنامند، با این حال نام پدری و محترمانه

---

۱. اشاره به پلخانوف و آکسلرود است. م.

«ایلیچ»[1] که بر او نهاده بودند، وی را از معاصرانش متمایز می‌کرد.

به سختی می‌توان گفت که آیا لنین پیش‌بینی می‌کرد که دیکتاتور آینده روسیه است یا نه. در سخنرانی‌های متعددش هرگز مطلب مزبور را به زبان نیاورد، مگر هنگامی که قدرت در دست‌هایش قرار گرفت. در آن زمان بود که کارت‌هایش را با صراحت چشمگیری رو کرد.

لنین در سال ۱۹۲۰ گفت: «طبقات اجتماعی را احزاب هدایت می‌کنند، و هدایت احزاب به عهده کسانی است که رهبر نامیده می‌شوند... این الفبای کار است. اراده یک طبقه گاهی اوقات به وسیله یک دیکتاتور تحقّق می‌یابد... سوسیال دموکراسی شوروی هیچ‌گونه تعارضی با حکومت فردی و دیکتاتوری ندارد... آن چه که ضرورت دارد همانا حکومت فردی است، یعنی به رسمیت شناختن اختیارات دیکتاتورمآبانه یک فرد... تمامی حرف‌هایی که درباره‌ی حقوق برابر انسان‌ها می‌زنند چرند و مزخرف است.»[2]

با این‌که لنین هنگام اقامت در ژنو یک چنین کلماتی را بر زبان جاری نکرد ولی دیدگاه عمومی او درباره انقلاب، در گذشته نیز به قدر کافی روشن بود.

به طور مثال، والنتینوف[3] هنگامی که با لنین درباره پیکار خیابانی در شهر کی‌یف که خود در ژوئیه ۱۹۰۳ شاهد آن بود سخن می‌گفت، از علاقه لنین به جنبه خشونت‌آمیز آن رویداد، حیرت زده شد. لنین که شگفتی او را می‌دید، با لحن پر هیجانی گفت:

«ولی تو باید درک کنی که لحظه‌ای فرا خواهد رسید که دست یازیدن به پیکار، ضرورت دارد؛ نه تنها در معنای مجازی و سیاسی آن، که در

۱. به معنای «پسر ایلیا» (پدر لنین). م.

۲. مطلب مزبور در مجموعه آثار لنین به زبان روسی (جلد ۲۵، صفحه ۱۱۹) موجود است. شایان ذکر است که مطلب مذکور در بحبوحه‌ی کشاکش حزب کمونیست شوروی و سایر احزاب مخالف، در سال ۱۹۲۰ بیان شده است. دیکتاتوری مورد نظر لنین نیز همانا دیکتاتوری پرولتاریا است. به هر تقدیر، این آموزه لنین، خود بیانگر استبداد استالینیستی است که در سال‌های بعد در شوروی به وجود آمد. م.

3 Valentinov

ساده‌ترین معنای آن که همانا جنبه فیزیکی و واقعی آن است. آن زمانه که تظاهرکنندگان پرچم سرخ را بر می‌افراشتند و فریاد بر می‌آوردند "مرگ بر استبدادا" و سپس پراکنده می‌شدند، سپری شده است. آن چه [اینک] ضرورت دارد همانا نابودی فیزیکی و واقعی استبداد از راه دست زدن به یک حمله عمومی، وارد آوردن ضربات مادّی و فیزیکی به دستگاه استبداد و مدافعان آن است... آن چه که اینک ضرورت دارد، دلیل تراشی به شیوه‌ی روشنفکران سست عناصر[1] ما نیست، بلکه باید بیاموزیم که مشت‌های پرولتاریایی را به چانه استبداد بکوبیم. ما باید بدانیم که چگونه پیکار کنیم و تمایل به پیکار نیز در ما وجود داشته باشد.»

لنین در کتاب ماتریالیسم و نقد تجربی[2] اعلام کرد:

«نظریه مارکس [درباره ماتریالیسم دیالکتیک] یک حقیقت عینی است. در پیروی از این نظریه، رهیافت ما از حقیقت عینی[3] نیز در نهایت دقت می‌باشد؛ درحالی که اگر هر روش دیگری را پیش گیریم، قادر نخواهیم بود به چیزی جز سردرگمی و کذب دست یابیم. فلسفه مارکسیسم همچون یک تکّه فولاد است و حذف هر یک از قضایای اصلی آن [بخش‌های اساسی آن] باعث خواهد شد که از حقیقت عینی آن منحرف شده و به دامانِ کاذب بورژوا ــ ارتجاع بیفتیم...»

لنین که خود را با سلاح ایمان پُر شور به مشت پرولتاریایی و به «حقیقت عینی» مارکسیسم مجهز کرده بود، آماده بازگشت به صحنه‌ی کارزار روسیه شد.

---

۱. در برابر واژه انگلیسی namby-Pamby آورده‌ایم؛ با الهام از یک بیت غزل مولانا در دیوان شمس (با مطلع: بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست):

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت   شیرِ خدا و رستم دستانم آرزوست

2. Materialism and Empiro-Criticism

۳. حقیقت استوار بر ماتریالیسم دیالکتیک، که تنها روش تحلیل عقلانی و علمی در مکتب مارکسیسم به شمار می‌آید. لنین حتی در کتاب «ماتریالیسم و نقد تجربی» کوشید تا ماتریالیسم دیالکتیک را به یک ماتریالیسم علمی تبدیل کند. م.

● ۵

نخستین انقلاب روسیه

پیدایش حزب سوسیالیست انقلابی هنگامی که کشاکش در صفوف حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه شدیدتر شد، یک حزب جدید به صحنه سیاسی پا گذارد و گرایش تازه‌ای را در میان مردم روسیه پدید آورد. نام آن «حزب سوسیالیست انقلابی»[1] [معروف به «اُسرها»] بود. رهبران این حزب را شخصیت‌های زیر تشکیل می‌دادند: کاترین برشکوفسکی که شش بار به زندان افتاده و متجاوز از بیست سال را به حالت تبعید در سیبری گذرانده بود؛ میخائیل گوتز[2]، پسر یک میلیونر اهل مسکو و یکی از تبعیدی‌های مشهور روسیه؛ گریگوری گِرشونی[3] که گروه [بریگاد] تروریست او، مسئول ترور وزیران و فرمانداران نظامی مرتجع تزاری بودند؛ ویکتور چرنوف؛ و یک عضو قدیمی حزب «اراده مردم». تروریسم، چشمگیرترین مرحله در اقدامات حزب سوسیالیست انقلابی بود ولی هرگز مهم‌ترین جنبه آن را تشکیل نمی‌داد.

افراد این حزب مایه‌ی چندانی را از تئوری مارکسیسم در زمینه انقلاب نمی‌گرفتند. رهیافت عمومی آنان از مسائل اجتماعی به صورت «از پایین به بالا» بود.[4] از این رو [در ایده‌ئولوژی انقلابی خود] بر «میر»[5] [کمون‌های دهقانی] و همکاری میان مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان در قالب تعاونی‌ها تأکید می‌کردند. [از دیدگاه آنان] انقلاب آینده روسیه می‌بایست خصلت ملّی داشته و بیانگر آمال کارگران، دهقانان و روشنفکران باشد. [در ایده‌ئولوژی این حزب]

---

1. Socialist Revolutionary Party

2. Mikhail Gotz

3. Gregory Gershuni

۴. یعنی این‌که یک انقلاب اجتماعی باید از قشرهای پایین اجتماع آغاز شده و سایر اقشار و طبقات بالاتر را هم در خود بگنجاند و منحصر به پرولتاریا نباشد. م.

۵. (Mir) سازمانی که زمین‌ها در مالکیت جمعی («اُبشینا») آنان قرار داشت، یعنی مجموعه دهقانان یک دهکده. م.

پرولتاریا یک تافته جدا بافته نبود؛ بلکه دانشجویان، آموزگاران، دهقانان، دانشمندان و نویسندگان از اهمیت یکسانی در یک جامعه دموکراتیک برخوردار بودند. از نظر این حزب جدید، آزادی به همان اندازه که یک هدف به شمار می‌آمد، یک وسیله هم تلّقی می‌گردید. سازندگی سوسیالیسم بدون وجود آزادی فکر و عقیده، مثل این بود که تمامی بشریت را در سربازخانه‌ها مستقر کنند. هدف نهایی این حزب، بازسازی نظام تولید و تمامی نظم اجتماعی بر طبق اصول سوسیالیسم بود، ولی در عین حال باور داشتند که کشور روسیه هنوز هم برای اجرای کامل این هدف آمادگی ندارد. با وجود این، بر طبق سنت‌های جامعه دهقانی و اعتقاد آن مبنی بر این‌که زمین متعلق به هیچ فرد واحدی نمی‌باشد، اجتماعی کردن[1] فوری زمین‌ها را در برنامه حزب گنجانیده بودند.

جناح مارکسیست روسیه قادر نبود این عقیده سوسیالیست‌های انقلابی را که می‌گفتند کمون‌های دهقانی را می‌توان به عنوان یک نقطه حرکت برای سوسیالیسم در بخش‌های روستایی به شمار آورد، بپذیرد. این حزب قدیمی‌تر، معتقد بود که دهقانان یک نیروی انقلابی بالقوه به شمار می‌آیند، ولی نه یک نیروی سوسیالیستی[2]. سوسیال دموکرات‌ها در واقع «میر» [کمون‌های دهقانی] را یک نهاد ارتجاعی[3] تلّقی می‌کردند «که در آغوش آن، پیکار طبقاتی از چندی پیش در حال رشد بود.»

سوسیال دموکرات‌ها همچنین سیاست حزب سوسیالیست‌های انقلابی را به صورت ترور انفرادی شخصیت‌ها، محکوم می‌کردند. جناح مارکسیست روسیه، سیاست ترور انفرادی را فقط «یک وسیله پیکار از سوی خرده بورژواها می‌دانست، سیاستی که با تفهیم این مطلب به مردم که "بازوی یک قهرمان قادر

---

۱. (Socialization): تملّک اجتماعی یک مالکیت یا یک صنعت؛ انتقال یک مالکیت یا یک صنعت از بخش خصوصی به بخش عمومی و دولتی. م.

۲. مقصود این است که دهقانان یک نیروی اصلی در کار انقلاب اجتماعی سوسیالیستی به شمار نمی‌آمدند (بر اساس نظریه مارکس درباره نقش پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی). م.

۳. واژه «ارتجاعی» (reactionary) در هر نظام مرامی و سیاسی به گروهی از افراد گفته می‌شود که به روابط و نهادهای اقتصادی و اجتماعی کنونی یا گذشته وابسته‌اند و در برابر هرگونه تحول ایستادگی می‌کنند. م.

است آزادی را به ارمغان بیاورد"، توده‌های مردم را به خواب می‌برد.»

سوسیالیست‌های انقلابی، در مقایسه با سوسیال دموکرات‌های معاصر خود، به طور کلی رؤیایی‌تر و احساساتی‌تر بودند. در حالی که سوسیالیست‌های انقلابی و سوسیال دموکرات‌ها به لحاظ تأسیس یک مجلس مؤسسان و ایجاد یک جمهوری دموکراتیک همعقیده بودند، لیکن سوسیالیست‌های انقلابی بر مسائل زیر تأکید خاصی داشتند: به رسمیت شناختن حقوق انتقال ناپذیر یک انسان شهروند؛ اعطاء خودمختاری وسیع به جوامع شهری و روستایی و مناطق مختلف کشور؛ کاربَست هر چه گسترده‌تر اصول فدرالیست[1] به منظور مجزّی کردن اقلیت‌های ملی[2]، و شناسایی حقوق اقلیت‌های مذهبی به لحاظ حق تعیین سرنوشت خود.

تأسیس حزب دموکراتیک مشروطه‌خواه ("کادت") تفکر سیاسی در روسیه، به تئوری‌های سوسیالیسم محدود نمی‌شد، بلکه لیبرالیسم نیز شروع به سازمان‌دهی عملیات سیاسی کرد. هنگامی که نیکلای دوم در سال ۱۸۹۴ بر تخت سلطنت نشست، «زِمِستوِو»[3] [شورای دهقانان] ایالت «تِوِر»[4] به تزار متوسل شد «با این امید که صاحب تخت و تاج روسیه به خواست‌ها و آمال دهقانان گوش فرا داده و به آن‌ها ترتیب اثر بدهد.» ولی تزار پاسخ داد که «زِمستوِو» پا را از گلیم خود فراتر نهاده است.

تزار به پابدونوستِف[5] ـ دادستان کلّ سینود مقدس[6] ـ اختیارات قانونی داد تا

---

۱. یعنی خودمختاری در قالب یک فدراسیون؛ در این سیستم، کلیّه ایالات دارای حق خودمختاری هستند و صرفاً به لحاظ دفاعی و سیاست خارجی است که فدراسیون از طرف سایر اعضا تصمیم می‌گیرد. م.

۲. در کشورهایی که چندین قوم و ملیت وجود دارند (نظیر روسیه و شوروی سابق) یک نظام فدرال می‌تواند حقوق خودمختاری آنان را تدوین و تضمین کند. م.

۳. Zemstvo : به انجمن‌های ویژه‌ی اداره‌ی امور روستاها‌ی استان‌های مرکزی امپراتوری روسیه گفته می‌شد.

4. Tver
5. Pobedonustsev

۶. (Synod): در زبان روسی به معنای مجمع عالی روحانی کلیسای اُرتدکس و پروتستان است که از سال ۱۷۲۱ تا ۱۹۱۷ دایر بود. م.

به صلاحدید خود، سیاست سرکوب زِمِستووها و ایذاء مداوم اقلیت‌های مذهبی و قومی را به اجرا درآورد. پابدونوستِف نیز زِمِستووها را درهم شکست و به آزار و اذیت اقلیت‌های مذهبی و قومی پرداخت. تزار که بر رأی مشاورش [پابدونوستِف] اتکاء داشت، به عواقب این سیاست نیندیشید و جمع شدن ابرهای توفان‌زا را نادیده گرفت.

آ. آ. پُلووتزف[1]، وزیر مشاور و عضو شورای سلطنتی روسیه، می‌گوید: «امپراتور [نیکلای دوم] فاقد تربیت سیاسی یا تجربه عملی و واقعی در اداره امور کشور است، و مهم‌تر از آن، از یک شخصیت قوی برخوردار نیست. آدم دهن‌بینی است و هرکس قادر است عقیده او را تغییر بدهد. سرگئی[2]، عموی امپراتور، بیش‌ترین نفوذ را در او دارد، ولی خود سرگئی نیز به طور کلی یک فرد بی‌شخصیت است...»

پابدونوستِف نیز در داوریش درباره تزار، دست کمی از پلووتِزف نداشت؛ او می‌گوید: «نیکلای دوم یک ذهن طبیعی روشن دارد، زیرک است، مقصود مخاطب خود را به سرعت درک می‌کند، ولی اهمیت یک حقیقت را فقط در قالب مجرّد آن درک می‌کند و ارتباط آن با سایر حقایق و رویدادها و جریان‌ها و حوادث مرتبط با آن حقیقت را متوجه نمی‌شود. همواره از دیدگاه تنگ و محدود خویش پیروی می‌کند. این طرز تفکر نتیجه‌ی تعلیم و تربیت نظامی اوست، و شاید هم نتیجه‌ی نفوذ ندیمه‌های مادرش[3] در او باشد.»

در حالی که دربار روسیه به طرز اسفباری غرق در دسیسه‌ها و توطئه‌چینی‌ها [علیه یکدیگر] شده بود، لیبرال‌ها برای ایجاد تغییراتی در راستای مشروطه کردن حکومت، فشار می‌آوردند. در سال ۱۹۰۳، شاهزادگانی به اسامی پل و پیتر دالگورکوف[4]، ایوان پترونکویچ[5]، فئودور کوکوشین[6] و ولادیمیر نابوکوف[7]، تحت

---

1. A. A. Polovtzef

۲. دوک بزرگ سرگئی، عموی نیکلای دوم. م.

۳. امپراتوریس ماریا فئودورنا، همسر الکساندر سوم و مادر نیکلای دوم. م.

4. Paul and Peter Dolgorukov
5. Ivan Petrunkevich
6. Feodor Kokoshkin
7. Vladimir Nabokov

رهبری پروفسور پل میلیوکوف[1] سازمان «اتحاد برای آزادی»[2] را تأسیس کردند. این گروه جدید، روزنامه‌ای را در شهر اشتوتگارت [آلمان] به سردبیری پیتر استرووه (مارکسیست پیشین) انتشار دادند. در تابستان سال ۱۹۰۵، سازمان مزبور به «حزب دموکراتیک مشروطه خواه» ("کادت")[3] تغییر نام داد و ریاست آن همچنان با پروفسور میلیوکوف بود.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه

در بحبوحه‌ی شکست نظامی روسیه [از ژاپن]، فون پلهف[4]، وزیر کشور مرتجع روسیه، به وسیله یکی از اعضای گروه تروریست حزب سوسیالیست انقلابی ترور شد؛ تظاهرات خیابانی صورت گرفت و آهنگ مخالفت با رژیم از هر سو برخاست. تزار برای نخستین بار یک عقب نشینی سیاسی کرد و شاهزاده سِویا توپُلک میرسکی[5] را که یک فرد لیبرال به شمار می‌آمد در مقام وزیر کشور گمارد. وزیر جدید کشور از شدت سانسور مطبوعات کاست و وعده اصلاحاتی را داد. در نوامبر ۱۹۰۴، یک کنگره بزرگ از «زِمِستووِها» در سن‌پترزبورگ برگزار گردید و خواستار آزادی بیان و مطبوعات، محترم شمردن حقوق قانونی مردم، برابری اقلیت‌های ملی و تشکیل یک مجلس مؤسسان شد.

در این ضمن، وزارت کشور و دستگاه پلیس سیاسی [اوخرانا] که می‌کوشیدند کارگران را از پیوستن به «رادیکالیسم» [مارکسیست‌ها] باز دارند، یک اتحادیه از کارگران روسیه را سازمان‌دهی کردند. برنامه این اتحادیه ضمن دفاع از حقوق اقتصادی کارگران، وفاداری به تزار نیز بود. یک کشیش به نام گاپون[6] در رأس این اتحادیه گمارده شد. ولی سیر حوادث باعث شد که این اتحادیه، از هدف‌های تعیین‌شده‌ی آن به‌وسیله دستگاه پلیس‌سیاسی، فراتر برود.

در روز یکشنبه، ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ [۹ ژانویه به تقویم روسی]، اتحادیه مزبور یک راهپیمایی را به سوی کاخ زمستانی تزار [کاخ تورید] برای تقدیم

---

1. Paul Miliukov　2. The Union of Liberation
3. Constitutional Democratic Party (Cadet)　4. Von Plehve
5. Svia Topolk Mirsky　6. Gapon

درخواست‌های کارگران به او، ترتیب داد. راهپیمایان که تعدادشان به چندین هزار کارگر غیرمسلح بالغ می‌شد، همراه با همسر و فرزندانشان، شمایل‌هایی از قدّیسین مسیحی و پلاکارت‌هایی را حمل می‌کردند. تزار و وزیران او حاضر به پذیرفتن نمایندگان آنان نشدند. حتّی به سربازان دستور داده شد که اجازه ندهند راهپیمایان به محوطه کاخ نزدیک شوند. هنگامی که جمعیت به افراد تیپ ترویتسکی[1] نزدیک شد، سربازان به روی آنان آتش گشودند و به کوچک و بزرگ رحم نکردند. متجاوز از هفتصد نفر کشته شدند و صدها نفر زخمی شدند. این کشتار موجب شد که آخرین ذرّه اعتماد مردم به رژیم از میان برود. رویداد «یکشنبه خونین» خشم تمامی مردم را برانگیخت و موجی از اعتصابات اعتراض‌آمیز را به همراه آورد.

در ۱۹ اوت ۱۹۰۵، تزار با صدور فرمانی، تشکیل یک مجلس مردمی موسوم به «دومای سلطنتی» را که فقط جنبه مشورتی داشت و فاقد اختیارات قانون‌گذاری بود اعلام کرد. این اقدام نیم بند، همانند بسیاری امتیازات دیگر که تزار در اثر فشار اعطاء کرده بود، نه تنها هیچ کس را راضی نکرد بلکه اشتهای مردم را برای آزادی سیاسی، بیش‌تر کرد.

اعتصاب‌ها، تظاهرات و شورش‌ها شدت بیش‌تری یافت و گسترده‌تر شد. در نیمه سپتامبر [۱۹۰۵] اتحادیه کارگران چاپخانه‌های مسکو دست به اعتصاب زد. نانوایان و سپس متصدیان پست و تلگراف به آنان پیوستند. این اعتصاب‌ها ابعاد ملی پیدا کرد، بدون این‌که دستوری از یک حزب خاص بگیرند. در این اعتصاب‌ها که به خاطر کسب آزادی صورت گرفت، رهبران متعددی وجود داشتند، و خود مردم نیز از جای خاصی هدایت نمی‌شدند.

در ۲۲ اکتبر ۱۹۰۵، کنت ویته[2] (وزیر پیشین مالیه) به تزار هشدار داد که روسیه در آستانه یک انقلاب خونین قرار دارد.

در اواخر ۱۹۰۵، اتحادیه کارگران راه آهن سراسری روسیه خواستار برگزاری یک اعتصاب عمومی شد. در ۲۵ اکتبر، حمل و نقل از طریق راه آهن در سراسر

---

1. Troitski
2. Count Witte

این امپراتوری به حال توقف درآمد. این اعتصاب، دولت را فلج کرد.

در همان زمان، یک حکومت عجیب در سن پترزبورگ ظاهر شد، یعنی حکومت شورای نمایندگان کارگران ["سوویت"[1]]. ثبت نام برای عضویت در این سازمان جدید از ۲۶ اکتبر در کارخانه‌ها آغاز شد. یک وکیل دادگستری جوان به نام خروستالِف نوسار[2] به ریاست «شورا» برگزیده شد، در حالی که تروتسکی و نیکلای آوکستیف[3] (شخص اخیر از «حزب سوسیالیست انقلابی» بود) به عنوان نوّاب رییس انتخاب شدند.

جناح مِنشِویک حزب سوسیال دموکرات روسیه در سن پترزبورگ، از این ابتکار در راستای تأسیس یک پارلمان کارگری، حمایت کرد. اعتصاب عمومی کارگران نیاز به یک هیأت مدیره‌ی غیرحزبی داشت تا آن را در مسیر سیاسی قرار بدهد، و شورای سن پترزبورگ نیز یک سازمان مناسب برای این کار به شمار می‌آمد. در ۲۶ اکتبر، نخستین نشست شورا در مدرسه‌ی [اسمولنی] برگزار شد. فقط چهل کارگر به نمایندگی از سوی ۲۰۰/۰۰۰ کارگر، در نشست مزبور شرکت کردند؛ چرا که کارخانه‌های سن پترزبورگ فرصت کافی برای انتخاب نمایندگان خود نداشتند.

نخستین اقدام شورا این بود که از تمامی افراد طبقه کارگر درخواست کرد که به اعتصاب ملحق شوند. در این درخواست آمده بود: «در طول چند روز آینده، حوادث سرنوشت سازی در روسیه روی خواهد داد، که پس از سال‌ها، سرنوشت طبقه‌ی کارگر را رقم خواهد زد. ما باید با حفظ اتحادمان در شورا، آماده رویارویی با این حوادث باشیم.» شورا آشکارا دست به اقدام زد. در طول یک شب، نامش مشهور شد و همه جا به عنوان یک نهاد قدرتمند در دست توده‌ها، شناخته شد.

خروستالف نوسار نقش سخنگوی مردم را به عهده گرفت، ولی رهبری سیاسی او در سومین روز تأسیس شورا، تحت الشعاع قدرت تروتسکی قرار گرفت. استعدادهای تروتسکی به عنوان یک سخنران، او را بی‌درنگ به جلو صحنه کشاند.

---

1. Soviet
2. Khrustalev Nosar
3. Nikolai Avkseniev

با این‌که شورا فقط به عنوان یک کمیته مرکزی برای هدایت اعتصاب‌ها عمل می‌کرد ولی رهبران آن به زودی پی بردند که شورا قادر است به صورت یک ارگان کارساز برای شورانش سیاسی مردم درآید. لذا در طول چند روز، شورا به صورت یک ابزار قدرتِ انقلابی درآمد.

در بیست و هشتم اکتبر [۱۹۰۵] شورا دستور داد که همه‌ی مغازه‌ها تعطیل شوند؛ فقط بقّالی‌ها اجازه داشتند که صبح‌ها باز باشند. در همان روز، شورا به مالکان کارخانه‌ها و مغازه‌داران هشدار داد که اگر دست از کار نکشند در معرض «انتقام مردم» قرار خواهند گرفت. دو روز بعد، زندگی در سن‌پترزبورگ به حالت توقف کامل درآمد.

با این‌که حتی یک گلوله هم شلیک نشده بود، این یک انقلاب بود، و مشاوران تزار نیز از آن آگاه بودند. قیصر ویلهلم [دوم] از برلین به پسر عمویش نصیحت کرد که یک قانون اساسی را به مردم اعطاء کند. او همچنین پیشنهاد کرد که می‌تواند به تزار پناه بدهد. آن کسانی که با اعطاء امتیازات حکومت مشروطه به مردم مخالفت می‌کردند از کناره‌گیری تزار از قدرت جانبداری می‌نمودند. از سوی دیگر، ویته استدلال کرد که کناره‌گیری تزار به معنای پایان عمر سلسله رمانوف است.

نیکلا که می‌دید تأخیر بیش‌تر، مرگبار خواهد بود، پابدونوستف را از مقام نخست‌وزیری برکنار کرد و کنت ویته را جانشین او نمود. تزار در ۳۰ اکتبر [۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ به تقویم روسی] با صدور یک فرمان جدید، حقوق مربوط به آزادی بیان و عقیده و اجتماعات، حق کارگران برای تشکیل اتحادیه و یک قانون دموکراتیک‌تر برای انتخابات مجلس دوما را اعطاء نمود. نیکلا همچنین برای نخستین بار قول داد که هیچ قانونی بدون تصویب دوما وضع نخواهد شد. موقعی که تره‌پوف[1]، فرماندار [نظامی][2] سن‌پترزبورگ، این خبر را شنید با لحنی حیرت‌زده گفت:

«خدا را شکر که این فرمان صادر و به مردم آزادی داده شده است؛ مردم

1. Trepov

۲. در منابع روسی، این مقام را رییس پلیس (رییس شهربانی) ذکر کرده‌اند. م.

نمایندگان خود را انتخاب خواهند کرد. یک حیات جدید آغاز شده است.»

موقعی که نخستین شماره روزنامه «ایزوستیا»[1] (ارگان شورای سن‌پترزبورگ) منتشر شد، تروتسکی درباره وعده‌های تزار گفت: «یک "ویته" به ما داده شده ولی تره‌پوف سر جایش باقی است؛ یک قانون اساسی به ما داده شده ولی استبداد همچنان باقی است. همه چیز داده شده و در عین حال هیچ چیز داده نشده است.»

شورا رأی داد که اعتصاب ادامه یابد. در سی و یکم اکتبر [۱۹۰۵] تظاهرات عظیمی برپا شد، همراه با پرچم‌ها و سرودهای انقلابی، در حالی که سه عضو شورا این تظاهرات را رهبری می‌کردند. ولی هیچ سرباز یا ملوانی در آن شرکت نکرد؛ نظامیان هنوز هم به رژیم وفادار بودند.

اعتصاب در ۳ نوامبر [۱۹۰۵] پایان یافت ولی ایزوستیا همچنان به جنگ روانی ادامه می‌داد: «پرولتاریا می‌داند که چه می‌خواهد و چه نمی‌خواهد: خواستار تره‌پوف، این پلیس رذل، و ویته که یک میانجی "لیبرال" است، نیست ــ نه دندان‌های گرگ و نه دُم یک روباه. آن چه که نمی‌خواهد این است که شلاق‌های قزاق‌ها در یک قانون اساسی پنهان شده باشد.»

نخست وزیر جدید به سیاست بازی با جناح‌های راست و چپ پرداخت؛ با خروستالِف نوسار گرم گرفت و او را از تره‌پوف ترساند، در حالی که به تره‌پوف القاء کرد که خروستالف نوسار یک خطر بزرگ به شمار می‌آید. در حالی که حکومت درنگ می‌کرد، شورا با شعار «خلع سلاح کردن استبداد و تسلیح انقلاب» به میدان آمد. شورا درخواست کرد که ساعات کار روزانه کارگران حداکثر به مدت هشت ساعت باشد و دستمزدهای تمامی کارگران سن پترزبورگ نیز باید افزایش یابد. این اقدام شورا باعث شد که سرمایه‌داران و طبقه متوسط به حمایت از رژیم ادامه دهند، در حالی که دهقانان هیچ واکنش مثبت یا منفی در برابر شورا نشان ندادند و به اصطلاح منفعل باقی ماندند.

---

۱. (Izvestia) در زبان روسی به معنای «اطلاعات» است و به همان صورت اسم جمع به کار می‌رود. م.

در ۸ نوامبر [۱۹۰۵] طغیانی در میان ملوانان پادگان کرونشتات[1] بروز کرد. این طغیان به سرعت سرکوب شد و رهبران آن با مجازات احتمالی اعدام روبرو شدند. کارگران سَن پترزبورگ دوباره خواستار برپایی یک اعتصاب شدند؛ آنان، انحلال دادگاه‌های نظامی و لغو مجازات مرگ را درخواست کردند. در همان زمان، شورا تصمیم گرفت که شورانش در ارتش را آغاز کند. اعتصاب‌های کارگران موفق‌تر از آن بود که مقامات دولتی برآورد کرده بودند. کنت ویته ناگزیر شد به زبانی با کارگران سخن بگوید که هرگز به وسیله یک وزیر تزار به کار نرفته بود.

نخست‌وزیر با لحنی التماس آمیز به کارگران گفت: «ای برادران کارگر، به سرِ کارهایتان برگردید. به اندرز کسی گوش فرا دهید که به شما علاقه‌مند است و فقط خیر شما را می‌خواهد.» کمیته اجرایی شورا نیز بی‌درنگ پاسخ داد: «نمایندگان کارگران در شورا؛ از این‌که وزیر تزار، تشریفات را کنار گذارده و به خودش اجازه می‌دهد که کارگران سن پترزبورگ را "برادر" بنامد، کمال تعجب خود را ابراز می‌کنند. ولی پرولتاریا هیچ نسبت خویشاوندی با کنت ویته ندارد.»

لنین و انقلاب ۱۹۰۵

برگزاری سومین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه

در حوالی همین زمان، یعنی در نوامبر ۱۹۰۵ بود که لنین به روسیه بازگشت. پس از رویداد «یکشنبه‌خونین» [۲۲ ژانویه ۱۹۰۵]، لنین به چه کاری سرگرم بود؟ لنین که باور داشت به زودی یک قیام برپا خواهد شد، عازم روسیه شد تا کنترل حزب را از دست مِنشِویک‌ها بیرون آورد. در ماه آوریل ۱۹۰۵، لنین هوادارانش را جمع کرد تا به اصطلاح سومین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه را تشکیل دهد. در این کنگره که از ۲۵ آوریل تا ۱۰ مه ۱۹۰۵ در لندن برگزار شد، فقط بلشویک‌ها حضور داشتند، از جمله لیتوینوف[2]،

---

۱. (Kronstadt)، یک پادگاه نظامی در «کوتلین» (واقع در انتهای خلیج فنلاند) و در شمال غربی سن پترزبورگ. م.

2. Litvinov

کامنف[1]، ریکوف[2]، کراسین[3] و لونا چارسکی.

لنین به راحتی توانست برنامه‌اش را به تصویب برساند. نمایندگان کنگره او را به عنوان رهبر خود پذیرفتند و به وی اختیار تامّ[4] دادند. کنگره اعلام کرد که وظیفه فوری حزب همانا سازمان‌دهی و برپایی یک قیام مسلحانه است. [در قطعنامه کنگره] منشویک‌ها را تکفیر کردند؛ ولی چون منشویک‌ها در این کنگره شرکت نکردند و مرجعیت آن را به رسمیت نمی‌شناختند، و چون این کنگره نخستین کنگره بلشویک‌ها بود، لذا تکفیر مزبور عملاً تأثیری نداشت.

فلسفه‌ی یک قیام مسلحانه

در تابستان سال ۱۹۰۵، یک بلشویک جوان از اهالی غازان به نزد لنین آمد تا از او بپرسد که مردم عادی روسیه چه باید بکنند؟ و لنین در پاسخ گفت: «چه کاری باید بکنند؟ فقط یک چیز ـ یک قیام مسلحانه ـ یک قیام مسلحانه قوی.» آن رفیق جوان به کنایه گفت که بلشویک‌ها تردید دارند که برپایی یک قیام در یک چنین شرایطی، به پیروزی بیانجامد. لنین لحظه‌ای سکوت کرد و سپس به لحن گوشخراشی گفت: «پیروزی؟ ما هیچ اهمیتی به پیروزی نمی‌دهیم!» مرد جوان هاج و واج مانده بود. لنین که گویی در یک اجتماع بزرگ سخنرانی می‌کند، خطاب به مرد جوان گفت:

«ما بر اساس خیالبافی زندگی نمی‌کنیم، این مطلب را از طرف من به رفقا بگو. ما افراد واقع‌بین و عاقلی هستیم. بگذار هیچ‌کس باور نکند که ما لزوماً پیروز خواهیم شد. ما هنوز خیلی ضعیف هستیم و طبیعتاً شکست خواهیم خورد. ولی ما خواستار برپایی یک قیام در راستای متزلزل کردن نظام استبدادی و به حرکت درآوردن توده‌های مردم هستیم. وظیفه بعدی ما این است که توده‌های مردم را وادار به پذیرش مرام خود کنیم. این است نکته اصلی! خود قیام مهم است [نه پیروزی یا شکست آن]. این حرف که "ما نمی‌توانیم پیروز بشویم" و لذا نباید قیام کنیم، از

1. Kamenev 2. Rykov 3. Krassin
4. Carte blanche

دهان افراد بُزدلی خارج می‌شود که ما باید رابطه‌مان را با آنان قطع کنیم.»

هنگامی که آن بلشویک جوان لنین را ترک می‌کرد، شعار «قیام مسلحانه» در گوشش طنین‌انداز بود.

تمامی فعالیت‌های بلشویک‌ها که به وسیله شخص لنین هدایت می‌شد، بر محور شعارهای یک قیام مسلحانه، تشکیل یک ارتش انقلابی و تأسیس یک حکومت انقلابی موقت [پس از پیروزی] دور می‌زد. لنین اقدامات وسیعی را برای خریداری اسلحه و قاچاق آن به داخل روسیه انجام داد. او با شورشیان اس.اس. پوتمکین[1] [ناوی‌های ناو پوتمکین که در کرونشتات طغیان کرده بودند] تماس گرفت و به درس‌هایی که می‌توان از قیام آنان گرفت،اشاره کرد.[2] او گفت: «ما نیاز به یک ارتش انقلابی داریم زیرا مسائل تاریخی بزرگ را فقط می‌توان با کمک زور حل کرد، و در عصر پیکار نوین، یک نیروی سازمان یافته به معنای داشتن سازمان و تشکیلات نظامی است.»

در نامه‌ای خطاب به شبکه نظامیِ کمیته حزب سوسیال دموکرات در سن پترزبورگ، لنین دستورالعمل‌هایی را درباره این پیکار داد:

«این پیکار نیازمند یک توان خستگی‌ناپذیر و نستوه است. وقتی می‌بینیم که متجاوز از شش ماه است که درباره ساختن بمب‌های دستی صحبت می‌شود و هنوز حتی یک بمب دستی هم ساخته نشده است وحشت می‌کنم، واقعاً وحشت می‌کنم.»

... به سراغ جوانان بروید. بریگادهای [گروه‌های] رزمی را در میان دانشجویان، و به ویژه بین کارگران، بی‌درنگ تشکیل دهید. بگذارید هر سلاحی که می‌توانند به دست آورند ــ یک چاقو، یک تپانچه، یک تکه

---

1. S. S. Potemkin

۲. در ۱۶ ژوئن ۱۹۰۵، خدمه ناو «پرنس پوتمکین» در بندر اودسا طغیان کردند. طغیان خدمه‌ی ناو مزبور در واقع دنباله‌ی اعتصاب عمومی کارگران اودسا بود. که یک اسکادران از نیروی دریایی روسیه در دریای سیاه به مقابله با ناو «پرنس پوتمکین» پرداخت و آنان را وادار به تسلیم نمود. م.

کُهنه آغشته به نفت سفید برای آتش زدن ــ و با آن، خود را مسلّح کنند.
با اصرار از آنان نخواهید که به حزب سوسیال دموکرات ملحق بشوند. به خاطر عیسی مسیح، تمامی طرح‌های قبلی خود را دور بریزید، تمامی حقوق و مزایا [ی عضویت در حزب] را به شیطان واگذارید... اجازه بدهید که جوخه‌ها شروع به یادگیری عملیات نظامی کنند. بعضی‌ها می‌توانند مسئولیت ترور یک جاسوس یا منفجر کردن یک کلانتری را به عهده بگیرند. سایرین نیز می‌توانند به یک بانک حمله کنند و پول‌های آن را به خاطر یک قیام، مصادره کنند.[1] بگذارید جوخه‌های رزمی این آموزش را فراگیرند، حتی اگر از طریق لَت و پار کردن افراد پلیس باشد. نتیجه‌ی این عملیات آن خواهد بود که در آینده صدها رزمنده با تجربه به وجود خواهند آمد که قادرند صدها هزار نفر را رهبری کنند.»

سیاست لنین نسبت به شورای سن پترزبورگ

اعتصاب عمومی کارگران سن پترزبورگ باعث تعجب بسیار زیاد لنین شد. چرا که نه منطبق با شعارهای روزنامه او [«نووایا ژیزن»[2]] و نه قعطنامه‌های سومین کنگره حزب سوسیال دموکرات بود. با این حال، اعتصاب مزبور در سرتاسر سرزمین روسیه با چنان ابهتی جلوه‌گری کرد که لنین ناگزیر شد اهمیت آن را به رسمیت بشناسد و این شورای نوبنیاد نمایندگان کارگران را به حساب آورد. در ابتدا، این نهادِ انقلابیِ نوین، او را حتی بیش‌تر از حکومت تزاری نگران می‌کرد. موقعی که منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی، «شورا» را تشکیل دادند لنین این نهاد عاری از نظم را همچون رقیبی برای حزب خود به شمار آورد؛ یک همایش خود-جوش پرولتاریایی که گروهی کوچک از

---

۱. بُلشِویک‌ها واژه «مصادره کردن» (expropriate) را برای سرقت بانک‌ها و تهیه پول به هر وسیله ممکن، به کار می‌بردند. آنان معتقد بودند که چون حکومت تزاری پول مردم را به زور ضبط کرده است، لذا دزدیدن آن پول نوعی مصادره اموال رژیم تزاری است. این موضوع یکی از اختلاف نظرهای عمده میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها را تشکیل می‌داد. م.

2. Novaya Zhizn [«زندگی جدید»]

«انقلابیون حرفه‌ای» قادر به مهار کردن آن نبودند.

هنگامی که لنین در نوامبر [۱۹۰۵] به روسیه بازگشت، «شورا» به صورت یک نهاد پابرجای انقلابی درآمده بود. یک روزنامه ارتجاعی موسوم به «نووایا وِرِمی یا»[1] نوشت که در روسیه «دو حکومت وجود دارد: حکومت نخست وزیر ویته و حکومت خروستالِف نوسار [رییس «شورا»]، و این وضعیت به توقیف یکی از آنان خواهد انجامید.»

تصویری که روزنامه مزبور از قدرت «شورا» در سال ۱۹۰۵ ترسیم کرده بود تا حدی مبالغه‌آمیز بود، ولی به وضوح نشان می‌داد که دشمنان شورا، قدرت بالقوه آن را درک کرده بودند. طولی نکشید که نگرانی روزنامه «نووایا وِرِمی‌یا» برطرف شد زیرا خروستالف نوسار توقیف شد و رهبری شورا در دست یک کمیته سه نفره به ریاست لئون تروتسکی قرار گرفت.

لنین که خیلی زود متوجه شده بود مخالفت اولیه او با شورا یک سیاست اشتباه بوده است، حال از گسترش نقش آن به عنوان هسته‌ای برای یک حکومت موقت جانبداری می‌کرد.

الیزابت ک.[2] و لنین دوره‌ی زودگذر آزادی‌های فردی باعث انتشار نخستین روزنامه‌ی یومیه‌ی بلشویک‌ها در سن‌پترزبورگ موسوم به «نووایا ژیزن» شد و لنین برای نخستین بار یک محفل قانونی داشت. ولی این حربه را کافی نمی‌دانست؛ چراکه ذهن او متوجه یک قیام مسلحانه بود و اوقات خود را بین دفتر روزنامه و نشست‌های مخفی حزب برای طرح ریزی یک قیام سپری می‌کرد.

لنین، زندگی به دور از همسرش، و برخورداری از نام جعلی در گذرنامه او به نام ویلیام فری[3] را، چند صباحی اَمن‌تر و مطمئن‌تر می‌دید. یک شب که «فِری» با یکی از همکاران نزدیکش[4] در یک رستوران «تاتار» در سن پترزبورگ شام

---

1. Novaya Vremya [«عصر جدید»]
2. Elizabeth K.
3. William Ferry

۴. میخائیل رومیانتسف، همکار لنین در روزنامه «نووایا ژیزن». م.

می‌خورد حضور یک زن جوان و تنها که در میز مجاور آنان نشسته بود نظر لنین را جلب کرد. همکار لنین که متوجه موضوع شده بود به آن زن (که او را می‌شناخت) نزدیک شد و گفت:

«اگر منتظر کسی نیستید، چرا به ما ملحق نمی‌شوید؟ من شما را با مرد بسیار جالبی آشنا خواهم کرد» ــ به میز لنین اشاره کرد و افزود: «او خیلی مشهور است، ولی از من نخواهید که توضیح بیش‌تری درباره او بدهم.»

الیزابت ک. که زن جوان و نسبتاً ثروتمندی بود، به قدر کافی کنجکاو شده بود تا از معرفی شدن به «ویلیام فری» استقبال کند.

الیزابت از لنین پرسید: «آیا شما انگلیسی هستید؟»

لنین با لحن کنایه‌آمیزی پاسخ داد: «نه کاملاً.»

آنان مدتِ متجاوز از یک ساعت را با شوخی‌های دلپذیر سپری کردند و سپس از یکدیگر جدا شدند. پس از چند روز، الیزابت برای ملاقات با یکی از نویسندگان روزنامه «نووایا ژیزن» به دفتر آن روزنامه رفت. آقای «فِری» مرموز نیز در آن‌جا بود و با لبخند تصنّعی همیشگی خود از او استقبال کرد. لنین از او پرسید: «حالتان چطور است؟ خوشوقتم که شما را دوباره می‌بینم. شما دیگر به رستوران "تاتار" نمی‌روید؟»

الیزابت به درستی فهمید که این حرف به معنای دعوت از اوست. موقعی که الیزابت این ماجرا را برای بلشویکی که وی را به لنین معرفی کرده بود [میخائیل رومیانتسف] تعریف کرد، او خندید و گفت: «دوستِ خوب من، "فِری" البته به مسأله زنان توجه دارد، ولی اساساً از یک دیدگاه جمعی، اجتماعی و سیاسی. من هرگز تصور نمی‌کردم که در سطح شخصی نیز توانایی پرداختن به مسأله زنان را داشته باشد. به من اجازه بدهید تا این جمله را هم اضافه کنم: "پس از این‌که آن شب هر سه ما در رستوران شام خوردیم، او از من پرسید که آیا قادرم عقیده‌ام را درباره شما به او بگویم." او آدم بدگمانی است و از یافتن دوستان جدید اجتناب می‌کند تا گرفتار خبرچین‌ها نشود. من ناگزیر شدم به او بگویم که شما چه کسی هستید، و این‌که آپارتمان شما یک مکان عالی برای گردهمایی‌های سرّی است.»

دو روز بعد، هر سه نفر آنان یک بار دیگر در رستوران «تاتار» جمع شدند. مادام الیزابت ک. موافقت کرد که «فِری» هفته‌ای دوبار از آپارتمان او برای برگزاری جلسات سرّی حزب استفاده کند. در روز تعیین شده، الیزابت به کُلفت خود مرخصی داد و شخصاً مهمانانی را که «اسم شب» را می‌دانستند به خانه‌اش راه می‌داد. خود او هرگز در اتاقی که جلسه تشکیل می‌شد حضور نمی‌یافت بلکه به قسمتی از آپارتمانش می‌رفت که در آن‌جا صدای بلشویک‌ها شنیده نمی‌شد.

لنین چندین شب به تنهایی به آپارتمان الیزابت رفت. به او کمک کرد تا سماور[1] را آماده کرده و آن را به اتاق نشیمن ببرد. الیزابت گاهی اوقات برای او پیانو می‌زد، ولی از علاقه‌ی عجیب لنین به یک قطعه از سونات آپاسیوناتا[2] بتهوون در شگفت بود. چرا که لنین بارها از او خواسته بود که این قطعه را بنوازد. هنگامی که الیزابت آن سونات را می‌نواخت و به قطعه مزبور می‌رسید، لنین به وجد می‌آمد. یک شب لنین از او خواست نُتی را که قطعه مزبور با آن شروع می‌شود مشخّص کند. الیزابت ک. بعداً از زبان لنین شنید که علت علاقه‌ی او به قطعه‌ی مزبور این بود که خاطره‌ی یک سرود انقلابی گروه سوسیالیست‌های یهودی «بوند» را در ذهن او زنده می‌کرد. ولی مادام الیزابت که علاقه‌ی خود را محدود به پرداختن به موسیقی و ادبیات کرده بود و از مارکسیسم سر در نمی‌آورد، با شنیدن حرف لنین خنده تحقیرآمیزی کرد.

سرکوب انقلاب ۱۹۰۵

این موج بلند انقلاب اینک از سَرگذشته و مرتجعان یک ضد حمله قوی را آغاز کرده بودند. دورنوو[3] (وزیر کشور) سیاست نخست‌وزیر ویته را نادیده گرفت و در ملاقات‌های خصوصی با تزار،

---

۱. سماور (Samovar) یک واژه روسی و مرکب از دو کلمهٔ "Samo" به معنای «خود» و "varit" به معنای جوشیدن (خودجوش) است. م.

۲. (Sonata appasionata) یا «سونات پُر شور» یکی از آثار معروف بتهوون در دوران کَری اوست. سونات به قطعه‌ای در موسیقی گفته می‌شود که برای ساز و بدون آواز تصنیف شود، نظیر سونات پیانو و سونات ویولن. م.

3. Durnovo

موافقت او را برای اجرای نقشه‌هایش جهت برقراری مجدد اختیارات مطلق مقام سلطنت به دست آورد.

نیکلای دوم به او گفت: «یا جای آنان است یا جای من... من به تو اجازه می‌دهم که هر اقدامی راکه لازم می‌دانی را به عمل آوری.»

چندین قیام بَدْبرنامه‌ریزی و هدایت شده سربازان و ملوانان در نقاط مختلف کشور صورت گرفت. یک اعتصاب کارگران پست و تلگراف نیز بار دیگر موجب قطع ارتباطات در داخل کشور شد. صاحبان کارخانه‌ها شبح یک انقلاب اجتماعی را دیدند و از دولت خواستند که اقدام شدیدی در این مورد به عمل آورد.

در این میان، شورای سن پترزبورگ بیانیه‌ای منتشر کرد و خواستار تحریم پرداخت مالیات‌ها، سرنگون کردن رژیم و تشکیل یک مجلس مؤسسان شد. در ۱۶ دسامبر ۱۹۰۵، یعنی یک روز پس از انتشار بیانیه مزبور، کلیّه اعضای کمیته اجرایی شورا بازداشت گردیدند و کلیّه روزنامه‌هایی که متن آن بیانیه را منتشر کرده بودند تعطیل شدند.

در شرایط مزبور، بلشویک‌ها به تمهیدات خود ادامه می‌دادند؛ اسلحه قاچاق می‌خریدند و یگان‌هایی مرکب از بیست و پنج مرد مسلح را در قالب گروه‌های رزمی تشکیل می‌دادند. لنین امید زیادی به مسکو داشت زیرا در سن پترزبورگ هیچ گروه سیاسی از قیام عمومی حمایت نمی‌کرد، در حالی که به نظر می‌رسید مسکو آماده قیام باشد.

موقعی که یک اعتصاب جدید برای بیستم دسامبر ۱۹۰۵ برنامه‌ریزی شد، سن پترزبورگ به آن پاسخ مثبت نداد، ولی در مسکو این اعتصاب به سرعت تبدیل به یک قیام گردید. گروه‌های رزمی حزب بلشویک که از حمایت گروهی از مردم بهره‌مند بودند، با عجله شروع به ساختن سنگرهایی در شهر کردند. دیوارهای شهر مسکو را اعلامیه‌هایی پُر کرده بود که حاوی دستورالعمل‌های تاکتیکی برای برپایی یک قیام بود: در گروه‌های سه و چهار نفره پیکار کنید ـ ناگهان حمله کنید و به سرعت پراکنده شوید.

به نظر می‌رسید که پایتخت [سن پترزبورگ] در اعزام نیروهای امدادی دولتی

برای کمک رساندن به دوباسوف[1] (فرماندار نظامی مسکو) هیچ عجله و شتابی به خرج نمی‌داد، در حالی که نیروهای نظامی مستقر در مسکو ناکافی بود. پس از این‌که اجازه دادند قیام در طول یک هفته به نقطه جوش خود برسد، دولت بالاخره نیروهای ضربتی [هنگ] سیمنوفسکی[2] و یگان‌های توپخانه را از سن پترزبورگ به مسکو گسیل داشت. در بیست و نهم دسامبر ۱۹۰۵، دوباسوف توانست سنگرهای انقلابیون را درهم بشکند. آخرین سنگر در بامداد روز سی و یکم دسامبر سقوط کرد.

از تاریخ بیست و چهارم دسامبر تا زمان سرکوب قیام، لنین در فنلاند به سر می‌برد. شکست قیام مسکو موجب شد که برای نخستین بار بلشویک‌ها به مخالفت شدید و آشکار با او بپردازند. لنین را متهم به «نچایفیسم»[3]، «اتخاذ تاکتیک‌های ماجراجویانه» و «کاربست یک سیاست عامدانه برای خونریزی» کردند. ولی خود لنین این قیام ناکام را به عنوان یک درس و تجربه مهم برای اقشار مردم و کادر رهبری حزب تفسیر می‌کرد. قیام مسکو در واقع تمرینی برای قیام سال ۱۹۱۷ بلشویک‌ها بود.

مسأله انتخابات مجلس دوما هنگامی که تزار اعتماد به نفس خود را بازیافت، وزیران او تمامی تضمین‌های قانونی مربوط به آزادی‌های فردی را نقض کردند. روزنامه‌های افراطی تعطیل شدند و رهبران سوسیال دموکرات‌ها بازداشت گردیدند.

در این مرحله، یعنی زمانی که استبداد از نو عرض اندام می‌کرد ولی جادوی اعتصاب عمومی ماه اکتبر و فرمان تزار هنوز هم به طور کامل از بین نرفته بود، مسأله بسیار مهم همانا نقشی بود که مجلس دوما باید ایفا می‌کرد. زیرا با این‌که رژیم توانسته بود تندروها را سرکوب کند ولی هنوز هم آن قدر قدرت نیافته بود که فرمان تزار مبنی بر تشکیل مجلس دوما را لغو نماید. لیبرال‌ها همچنان

---

1. Dubassov
2. Semionovsky
۳. (Nechaievism): پیروی از عقاید نچایف؛ افراط‌گرایی انقلابی. م.

امیدوار بودند که دوما از قدرت کافی برخوردار باشد تا بتواند با تصویب قوانینی، رژیم روسیه را به صورت یک حکومت سلطنتی مشروطه درآورد.

تمامی احزاب سوسیالیست روسیه با این نظریه لیبرال‌ها که «نیکلای دوم در برابر قوانین محدودکننده اختیارات او، سر تسلیم فرود می‌آورد» مخالف بودند؛ اما در عین حال، خود آنان نیز به لحاظ تاکتیک‌های مربوط به انتخابات مجلس دوما، با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. منشویک‌ها از یک مبارزه‌ی فعال انتخاباتی، به عنوان یک روش کارساز برای عرضه کردن برنامه‌شان به مردم، جانبداری می‌کردند. نمایندگان آنان در مجلس دوما می‌توانستند با بهره‌گیری از مصونیت پارلمانی خود، آزادانه از رژیم انتقاد کرده و از مجلس دوما به عنوان یک تریبون و مرکز استراتژیک پیکار استفاده نمایند.

از سوی دیگر، لنین مجلس دوما را یک فریب‌کاری کامل می‌نامید و خواستار تحریم انتخابات بود. این عقیده لنین از سوی شوراهای کارگری تمامی احزاب سوسیالیست انقلابی پذیرفته شد. او به یک پیکار بی‌امان ادامه داد و در نشست‌هایِ متعدد که در مخالفت با مجلس دوما تشکیل شد، سخنرانی کرد. لنین با اعلام این مطلب که شکست قیام مسکو به معنای پایان تلاش انقلابی نیست، به لیبرال‌ها به خاطر «چانه زدن با تزاریسم در بالای سر جنازه‌های کارگران» حمله کرد. منشویک‌ها را متهم کرد که قادر نیستند جنبه عبرت‌انگیز قیام ناکام مسکو را درک کنند. لنین در عین حال گفت که عرضه کردن سوسیالیسم به روسیه [در زمان حاضر] ناممکن است.

او افزود که برای درهم شکستن بقایای فئودالیسم و اجرای اصلاحات ارضی ریشه‌ای، به یک انقلاب بورژوازی نیاز است. چراکه در چارچوب یک جمهوری دموکراتیک، طبقه کارگر تشکل یافته و قوی می‌شود. انقلاب پرولتاریایی ابتدا در بریتانیای کبیر و فرانسه صورت خواهد گرفت. لنین درباره نکته فوق با لحن بسیار محکمی سخن می‌گفت، و بر این اصل مارکسیستی تأکید می‌کرد که چنین انقلاب‌هایی باید ابتدا در کشورهای صنعتی پیشرفته به وجود آید.

در حالی که سوسیالیست‌ها تصمیم به تحریم انتخابات دوما گرفته بودند،

نتایج انتخابات دومای اول نشانگر پیروزی کادت‌ها بود. همچنین متجاوز از یکصد دهقان تندرو به عضویت دوما درآمده بودند؛ اینان یک فراکسیون مستقل را به نام «ترودوویک‌ها»[1] تشکیل دادند. چند نماینده‌ی کارگرِ منفرد نیز بعداً یک فراکسیون سوسیال دموکرات را در دوما تأسیس کردند.

برگزاری چهارمین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه

در آستانه گشایش دومای اول [آوریل ۱۹۰۶] بُلشویک‌ها و مِنشِویک‌ها یک کنگره سرّی را در استکهلم برگزار کردند. در اثر اصرار بلشویک‌ها، لنین به آشتی کردن با منشویک‌ها تن در داد. مانورهای پیش از برگزاری کنگره، بر محور تلاش‌های هر دو طرف برای به دست آوردن اکثریت در کنگره استکهلم دور می‌زد. در این مورد، لنین با لحنی صریح به لوناچارسکی گفت:

«اگر ما یک اکثریت در کمیته مرکزی حزب به دست آوریم، خواستار اجرای شدیدترین انضباط در دستگاه حزب خواهیم شد. ما پافشاری خواهیم کرد که منشویک‌ها به وحدت حزب تن در دهند. اگر سرشت بورژوازی‌شان به آنان اجازه ندهد تا با ما همراهی کنند، این کار برای خود آنان خیلی گران تمام خواهد شد. بگذار مسئولیت تجزیه حزب به گردن آنان بیفتد.»

لونا چارسکی پرسید: «ولی اگر ما در اقلیت قرار بگیریم چه باید بکنیم؟ آیا ما ناگزیریم تسلیم رأی و نظر آنان بشویم؟»

لنین لبخندزنان پاسخ داد: «ما اجازه نمی‌دهیم که اندیشه‌ی وحدت حزب حلقه طنابی را در اطراف گردن ما بپیچید، ما تحت هیچ شرایطی به مِنشِویک‌ها اجازه نخواهیم داد که طنابی به گردن ما بیاندازند و ما را بِکشند.»

امیدهای لنین برای به دست آوردن اکثریت در کمیته اجرایی، جامه‌ی عمل

---

1. Trudoviks [«زحمتکشان»]

نپوشید. در ظاهر امر، لنین ملزم به پیروی از تصمیمات کنگره استکهلم بود و وحدت حزب اسماً وجود داشت. ولی او عملاً بر مبنای آن‌چه که به لوناچارسکی گفته بود عمل می‌کرد. او با حفظ سازمان بلشویکی خود، مطمئن شد که این وحدت صوری مانع اجرای برنامه‌های او نخواهد شد.

تجدید دیدار لنین و الیزابت ک. لنین در طول اقامتش در استکهلم، یک بار دیگر موفق به دیدار الیزابت ک. شد. الیزابت بر طبق ترتیبات قبلی با یک سوسیال دموکرات سوئدی، ردّ لنین را دنبال کرده بود. موقعی که الیزابت به استکهلم رسید با میانجی سوئدی تماس برقرار کرد و وی یک تماس تلفنی با لنین گرفت. لنین موافقت کرد که روز بعد، الیزابت را در یک رستوران خودکار[1] ملاقات کند، با این هشدار که اگر سایر روس‌ها در آن جا حضور داشتند الیزابت ابراز آشنایی نکند تا آنان از آن جا بروند. الیزابت در زمان معیّن شده به آن رستوران رفت و منتظر آمدن لنین شد. در این ضمن، دو گرجی [قفقازی] را دید که با یکی از ماشین‌های خودکارِ غذا کلنجار می‌روند. موقعی که سر و کلّه‌ی لنین ظاهر شد آن دو قفقازی به طرف او دویدند و یکی از آنان با صدای بلندی گفت:

«رفیق ایلیچ، لطفاً به ما نشان بده که این دستگاه بورژوازی جهنّمی چطور کار می‌کند. ما ساندویچ ژامبون می‌خواهیم ولی فقط شیرینی بیرون می‌آید.»

لنین که با این «دستگاه بورژوازی جهنمی» آشنایی داشت آن را به کار انداخت و آن دو نفر قفقازی به ساندویچ‌های ژامبون خود رسیدند. در این فاصله زمانی، لنین و الیزابت به روی خود نیاورند که یکدیگر را می‌شناسند. پس از رفتنِ آن دو قفقازی، لنین به الیزابت گفت: «آنان نمایندگان ما در قفقاز هستند. بچه‌های خیلی خوبی هستند، ولی کاملاً وحشی.»

این کنگره به لنین وقت آزاد بسیار کمی را داد، ولی بالاخره در یک روز یکشنبه او توانست چند ساعتی را با الیزابت در حومه شهر استکهلم بگذارند. در طول سواحل یک دریاچه، قایقی یافتند و آن را کرایه کردند. لنین پاروها را به

---

۱. (automat): رستورانی که غذاها به صورت خودکار از داخل یک ماشین خارج می‌شود. م.

دست گرفت و طولی نکشید که با توانمندی آن را هدایت کرد.

الیزابت با لحن تمسخرآمیزی گفت: «تو برای اجرای یک نقش انقلابی آفریده نشده‌ای. تو می‌بایست یک کشاورز، یک ماهیگیر، یک ملوان یا یک حلبی ساز می‌شدی.» لنین با شنیدن این حرف، از ته دل خندید. موقعی که قایق یک پیچ را پشت سر گذارد و صحنه‌ای از زیبایی دریای شمال را به روی آنان گشود، الیزابت گفت که این منظره خاطره رمان‌های کنوت هامسون[1] را در ذهن او بیدار می‌کند.

لنین پاسخ داد: «بله، همین طور است که می‌گویی. هامسون نویسنده فوق العاده‌ای است. در رمان گرسنگی[2] تصویر جالبی را از نشانه‌های جسمانی و روانی یک شخص که از گرسنگی رنج می‌برد ترسیم می‌کند ــ یک قربانی تیره بخت نظام سرمایه‌داری.»

الیزابت شانه‌هایش را بالا انداخت و خندید. در آن لحظات، او به یک رمان رمانتیک هامسون به نام پان و ویکتوریا[3] می‌اندیشید. الیزابت همچون زمانی که سونات آپاسیوناتا [بتهوون] را برای لنین نواخته بود، یک بار دیگر پی برد که او و لنین در دو دنیای متفاوت زندگی می‌کنند. چون ادامه کار کنگره تمام اوقات لنین را اشغال کرده بود و فرصتی برای دیدار با الیزابت نداشت، الیزابت بی‌قرار شد و بدون این‌که با لنین خداحافظی کند استکهلم را ترک گفت.

الیزابت پس از این‌که به سن پترزبورگ بازگشت، بعد از چند هفته یادداشتی را از لنین دریافت کرد ولی به آن پاسخی نداد؛ او تصمیم گرفته بود روابطش با لنین را برای همیشه قطع کند ــ دست کم در آن زمان این طور فکر می‌کرد.

ولی در سال بعد، هنگامی که الیزابت در پاریس بود، نتوانست در برابر وسوسه شرکت در یک گردهمایی که لنین در آن سخن می‌گفت ایستادگی کند. در فاصله میان سخنرانی، او به پشت صحنه رفت تا لنین را ببیند. به روال همیشگی، ستایش کنندگان اطراف او حلقه زده بودند. موقعی که لنین او را دید چشم‌هایش از فرط تعجب گِرد شد ولی به سرعت بر خودش مسلط شد و با

---

1. Knut Hamson [نویسنده انسان‌دوست نروژی]
2. Hunger
3. Pan and Victoria

لحن آرامی پرسید: «چه چیزی تو را به این‌جا آورد؟»

الیزابت پاسخ داد: «آمدم تا سخنرانی تو را بشنوم. وانگهی یک پیغام از جانب شخصی برای تو دارم.» بلافاصله پاکتی را به او داد که حاوی نشانی و تلفن و ساعت تماس تلفنی با او بود.

بامداد روز بعد، به جای مکالمه‌ی تلفنیِ مورد انتظار، سر و کلّه‌ی خود لنین ظاهر شد، در حالی که کمی شرمگین به نظر می‌رسید.

لنین گفت: «فکر می‌کردم که تو دیگر زنده نیستی.» موقعی که با یکدیگر دست می‌دادند، لنین خواست او را در آغوش بگیرد ولی الیزابت از او فاصله گرفت و گفت: «متأسفم دوست من، همه چیز بین ما تمام شده است.» لنین خندید و گفت: «تو کاملاً درست می‌گویی که همه چیز تمام شده است. تو هنوز هم زن جذّابی هستی، ولی حیف که یک سوسیال دموکرات نیستی.»

پاسخ الیزابت سریع بود: «تو هم آدم جالبی هستی، ولی حیف که فقط یک سوسیالِ دموکرات هستی.» و لنین خنده بلندی را سَر داد.

این گفتگو باعث شد که تمامی کدورت میان آن دو از بین رفت. چند ساعت پی در پی با شوق و اشتیاق گَپ زدند. الیزابت خاطره‌ی گردش در اطراف استکهلم را به یاد آورد و لنین گفت: «در همان زمان بود که برای نخستین بار پی بردم که تو اصلاً یک سوسیال دموکرات نیستی چون تمام آثار هامسون را خوانده بودی جز "گرسنگی" را.» الیزابت در پاسخ گفت: «من هم پی بردم که راه ما دو نفر چقدر تفاوت دارد و به نظرم رسید که از میان تمامی آثار هامسون فقط "گرسنگی" را خوانده بودی.» لنین و الیزابت از یکدیگر جدا شدند، با این تفاهم که بار دیگر در سوئیس دیدار کنند.

حمایت غیرمستقیم رژیم تزاری از بلشویک‌ها

در ۱۰ مه ۱۹۰۶، موقعی که لنین هنوز در استکهلم بود، مجلس دوما خواست‌های زیر را عنوان نمود: اعطای آزادی سیاسی کامل [به مردم]؛ عفو زندانیان سیاسی و ناراضی‌های مذهبی؛ لغو مجازات اعدام؛

اعطاء حقوق برابر به اقلیّت‌های ملّی و قومی؛ اعطای خودمختاری به لهستان و فنلاند؛ تصویب یک قانون در راستای حق رأی گسترده‌تر به مردم؛ مردمی کردن ارگان‌های خودمختار ملّی؛ مصادره املاک دولتی و اشراف به سود دهقانان؛ تصویب قوانینی در زمینه کارِ کارگران با شرایط انسانی بهتر و نیز وضع قوانین اجتماعی گسترده‌تر.

تزار چند صباحی مردّد بود که در مورد این درخواست‌ها چه باید بکند. حتّی در یک مرحله تا آن اندازه پیش رفت که با میلیوکوف به گفتگو نشست و موضوع ایجاد یک حکومت مشروطه در روسیه را مطرح نمود. شخصِ میلیوکوف در واقعی بودن ژست تزار تردید داشت؛ یک عامل تعیین‌کننده در محاسبات نیرنگ‌آمیزِ تزار همانا میزان حمایت مردم از مجلس دوما بود. اگر دوما از سوی تمامی ملّت حمایت نمی‌شد، و بخصوص اگر کارگران شهری نیز در این مورد اختلاف نظر داشتند، پس دلیلی وجود نداشت که تزار در برابر اراده دوما تسلیم بشود.

در این زمانِ سرنوشت ساز، پلخانوف و مِنشویک‌ها از قشرهای کارگر درخواست کردند که اختلافات خود را کنار گذارده و از دوما حمایت کامل بنمایند. از سوی دیگر، لنین و روزنامه ارگان بلشویک‌ها [«نوواپاژیزن»] که به پیکار بی‌امان خود با دوما ادامه می‌دادند، معتقد بودند که مبرم‌ترین وظیفه سوسیال دموکرات‌ها این است که «نقاب از چهره‌ی کادت‌های لیبرالِ ضدانقلابی بردارند» و از توده‌های مردم می‌خواستند که دوباره خود را برای قیام مسلحانه آماده کنند.

پس از انقلابِ فوریه ۱۹۱۷، اسنادی در میان آرشیو پلیس مخفی روسیه [اوخرانا] به دست آمد که افشا می‌کرد اوخرانا به مأمورانش دستور داده بود که مانع آزادیِ عملِ بلشویک‌ها در پیکار با دوما نشوند. هر نشست پر جمعیت و مهمّ بلشویک‌ها، از حمایت ضمنی و همکاری غیرمستقیم عوامل اوخرانا برخوردار بود. حکومت تزاری از سیاست بلشویک‌ها در زمینه‌ی شورانش مردم به یک قیام عمومی، هراسی نداشت؛ چرا که خطر واقعی را در دوما می‌دید. از دیدگاه تزار، این پیکار لنین، یک کامیابی برای رژیم محسوب می‌شد، زیرا باعث

می‌شد که از اطمینان مردم نسبت به مجلس دوما کاسته شود. به طوری که هفتاد و دو روز پس از گشایش دوما [ی اول]، این امکان برای نیکلای دوم به وجود آمد که بدون این‌که با خطر یک اعتصاب عمومی روبرو بشود، مجلس دومای اوّل را منحل کند[1]. برگزاری انتخابات دومای دوم به شش ماه بعد موکول شد.

ماجرای میراث موروزوف

پس از انحلال دومای اوّل، تشکیلات بلشویک‌ها همچنان در راستای یک قیام مسلّحانه فعالیت می‌کرد. کراسین ـ یک انقلابی از سال ۱۸۸۷ و یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات پس از دومین کنگره حزب ـ تماس‌های وسیعی با قشر ثروتمند روسیه داشت. او که با ماکسیم گورکی دوست بود، در سال ۱۹۰۳ از طریق گورکی با یک میلیونر ساکن مسکو به نام ساوا‌موروزوف[2] آشنا شد. این میلیونر روسی یک کارخانه پارچه‌بافی داشت و به انقلابیون تندرو ابراز علاقه می‌کرد. موقعی که کراسین به عنوان «نماینده مالی» لنین برای دریافت یک وام از موروزوف با او تماس گرفت و شروع به مقدمه‌چینی درباره صفات لنین به عنوان یک رهبرِ تندرو کرد، موروزوف حرف او را قطع کرد و گفت: «من همه‌ی این حرف‌ها را می‌دانم. موافقم؛ لنین مرد بصیری است. او چقدر پول می‌خواهد؟»

کراسین پاسخ داد: «هر قدر که ممکن باشد.»

«درآمد سالانه من حدود ۶۰/۰۰۰ روبل است. یک سوم آن برای کارهای جزیی بورس تحصیلی به دانشجویان و نظایر آن به کار می‌رود. من می‌توانم هر ماه هزار روبل به لنین کمک کنم.»

پس از این‌که موروزوف در سال ۱۹۰۵ خودکشی کرد، میراث بزرگ خود را

---

۱. علت انحلال این بود که نمایندگان «گروه ترودوویک» درخواست کردند که مالکیّت خصوصی اراضیِ کشاورزی لغو شود و تمامی زمین‌ها و املاک اجاره‌ای دهقانی، بر اساس اصل تساوی، ملّی گردد و به هر خانواده قطعه زمین مناسب برای کِشت داده شود. دولت که مایل نبود حتّی درباره این درخواست بحث و گفت و گویی صورت گیرد، مجلس دومای اول را منحل کرد. م.

2. Savva Morozov

در اختیار همسر ماکسیم گورکی گذارد تا به مصرف حزب بلشویک برساند. در سال ۱۹۰۶، کراسین برای ماکسیم گورکی یک سفر به امریکا را ترتیب داد تا پول چشمگیری را برای حزب فراهم سازد.

کراسین علاوه بر فعالیت‌های مزبور، بر کارگاه‌های مخفی مهمات‌سازی که به وسیله بلشویک‌ها تأسیس شده بود نظارت مستقیم داشت. دوست نزدیک او، پاپاشا[1] (که بعدها ماکسیم لیتوینوف نامیده شد) در قاچاق اسلحه از بالکان به روسیه کمک می‌کرد.

لنین و مجلس دومای دوم

برای پیشدستی کردن بر پیروزی نیروهای ارتجاعی در مبارزات انتخاباتی مجلس دومای دوم، منشویک‌ها خواستار اتحاد با نامزدهای لیبرال در بخش‌هایی شدند که احتمال می‌رفت نامزدهای مزبور در آن نقاط به پیروزی دست یابند. برای تصمیم‌گیری درباره این مسأله، کنگره‌ای از سازمان حزب سوسیال دموکرات سن پترزبورگ در اول ژانویه ۱۹۰۷ تشکیل شد. بلشویک‌ها به رهبری لنین پافشاری کردند که موضوع مهم همانا تعریف و توجیه موضع منشویک‌ها در مسأله اتحاد با لیبرال‌ها است. منشویک‌ها که احساس ناامنی می‌کردند، کوشیدند تا این موضوع را از دستورِ کار کنگره حذف کنند. موقعی که بر سر مسأله اختیارات نمایندگان در همکاری با لیبرال‌ها، برخورد شدیدی میان چهل و دو نماینده بلشویک و سی و یک نماینده منشویک صورت گرفت، منشویک‌ها به عنوان اعتراض، سالن کنگره را ترک کردند.

نمایندگان باقی مانده در کنگره، شنیدند که لنین از سیاست استقلال کامل حزب در انتخابات مجلس دوما جانبداری می‌کند. از نظر بلشویک‌های جوان، جاذبه سخنان لنین تطابق کامل با شعارهای «قیام مسلحانه» و «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان» داشت. با این حال، یک گروه کوچک از بلشویک‌ها به رهبری ولادیمیر وُیتینسکی[2] این پیشنهاد را مطرح کردند که بلشویک‌ها باید در

---

1. Papasha
2. Vladimir Woytinsky

مقیاس محدودی با «احزابِ چپِ مؤتلف با کادت‌ها» متحد شوند.

با ظهور این گروه از بلشویک‌ها، لنین به سرعت از عقیده‌ی قبلی خود رویگردان شد. او پس از پانزده دقیقه تفکر، به طرز غیرمنتظره‌ای پیشنهاد گروه مزبور را پذیرفت.

با این‌که شخصِ خود لنین از عقیده‌ی پیشین خود کاملاً رویگردان شده بود ولی در جزوه‌ای که تحت عنوان درباره‌ی ریاکاری ۳۱ منشویک[1] تألیف کرده بود، منشویک‌ها را متهم به خیانت [به آرمان حزب سوسیال دموکرات] کرد. منشویک‌ها اصرار کردند که لنین در برابر یک دادگاه حزبی حاضر شده و به جُرم تهمت و افترا، محاکمه شود. لنین پس از شنیدن خبر محاکمه‌اش، اعتراف کرد که به رهبران منشویک تهمت زده است ولی مدعی شد که حق این کار را داشته است زیرا قصد داشت که سیاست‌های منشویک‌ها را در نزد مردم بی‌اعتبار کند:

«من عمداً آن لحن افتراآمیز را به کار بردم تا احساس نفرت، بیزاری و تحقیر نسبت به مجریان یک چنین تاکتیکی را در خوانندگان پدید آورم. آن لحن افتراآمیز را نه برای متقاعد کردن شنوندگان، که برای درهم شکستن صفوف مخالفان؛ نه برای اصلاح یک اشتباهِ یک مخالف، که برای نابود کردن او و حذف کردن نامش از صفحه‌ی گیتی به کار بردم... روا نیست که انسان با زبانی که بذر نفرت و انزجار و تحقیر را در میان کارگران می‌کارد، از کسانی سخن گفت که متفاوت از ما فکر می‌کنند، ولی این چنین سخن گفتن از سازمانی که از حزب منشعب شده است، یک امر واجب به شمار می‌آید.»

به رغم این پیکارهای مرگبار [درون حزبی]، انتخابات دومای دوم یک شکست دیگر را نصیب رژیم کرد: این بار نیز لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها اکثریت نمایندگان دوما را تشکیل می‌دادند. ولی در بعضی بخش‌ها، اعضای «باند سیاه»[2]

---

1. On the Hypocrisy of 31 Mensheviks

۲. Black Hundreds: باند سیاه یا دسته‌های سیاه. یک سازمان سیاسی بود که از پشتیبانی دولت برخوردار بود. اعضای این سازمان را جنایتکاران و ولگردان تشکیل می‌دادند. م.

ـ یک سازمان نژادپرست که از حمایت اوخرانا برخوردار بود، و در دومای اول هیچ کُرسی به دست نیاورده بودند ـ توانستند در انتخابات پیروز شوند.

رژیم تزاری یک بار دیگر بر سر این دو راهی قرار گرفت که آیا تسلیم خواست‌های مردم برای انجام اصلاحات گسترده بشود یا این‌که مجلس دوما را منحل کند. نخست وزیر استولیپین[1] درصدد برآمد که بهانه‌ای برای انحلال دوما بیابد، و بلشویک‌ها نیز این بهانه را به دست او دادند. لنین پافشاری می‌کرد که نمایندگان [حزب سوسیال دموکرات در مجلس دوما] باید از مصونیت‌های پارلمانی خود برای شورانش مردم به یک قیام مسلحانه استفاده کنند. لنین می‌گفت که در غیر این صورت، وجود نمایندگان منشأ اثر نخواهد بود. تشکیلات بلشویکی شروع به سازمان دهی نمایندگانی از سربازان و ملوانان کرد که خواستار آن بودند که دوما «کار واقعی» خود را شروع کند. این نمایندگان که به وسیله نمایندگان [بلشویک‌ها در دوما] و گروه‌های نظامی مخفی آنها تشکل یافته بودند این زمزمه را سر دادند که مردم خواستار «عمل» هستند و نه حرف و سخنرانی.

سالها بعد [در ۱۹۱۷] کشف شد که عوامل نفوذی اوخرانا در شبکه‌های نظامی مخفی بلشویک‌ها کاملاً رخنه کرده بودند. این جاسوسان پلیس با زیر نظر گرفتن دقیق نمایندگان سوسیال دموکرات در دوما، توانستند با بهانه قرار دادن اتهام «تحریک به شورانش مردم» برای آنها پرونده سازی کنند. بنابراین، استولیپین بهانه لازم برای انحلال دوما را به دست آورد.

یک جاسوسِ زنِ پلیس به نام شورنیکوا[2] (که به وسیله اوخِرانا در شبکه نظامی حزب سوسیال دموکرات رخنه کرده بود) بعدها اعتراف کرد:

«من با تمامی اعضای کمیته مرکزی حزب در سن پترزبورگ و نیز کلیّه اعضای سازمان نظامی حزب در آن زمان، آشنایی داشتم. من همه‌ی مکان‌های نشست‌های سرّی و اسم‌های شب و حوزه‌های "سپاه انقلابی"

1. Stolypin
2. Shornikova

در سراسر روسیه را می‌دانستم. من با یگان سازمان سپاه انقلابی بودم؛ در تمامی همایش‌های بخش[1]، گردهمای‌های تبلیغاتی و کنگره‌های حزبی حضور داشتم؛ من همواره همه چیز را می‌دانستم. اطلاعاتی را که به دست می‌آوردم از روی وظیفه‌شناسی به اوخرانا گزارش می‌کردم.»

پنجمین کنگره حزب سوسیال دموکرات و انحلال دومای دوم

در کنگره بعدی حزب که در آوریل ۱۹۰۷ در لندن برگزار شد، لنین توانست بر کمیته مرکزی مسلط شود. در نشست‌های این کنگره، نمایندگان منشویک‌ها، بلشویک‌ها، سوسیالیست‌های یهودی «بوند»، احزاب سوسیال دموکرات لهستان، لاتویا و لیتوانی حضور داشتند. تمامی شخصیت‌های برجسته احزاب مزبور نظیر لنین، پلخانوف، آکسلرود، مارتوف، پوتره سوف، تروتسکی، بوگدانوف، کراسین، رزا لوکزامبورگ، تسرتلی[2] و ماکسیم گورکی، و نیز شخصیت‌هایی که در سال‌های آینده به شهرت رسیدند: زینوویف[3] و کامنف، که نقش برجسته‌ای را در سال‌های نخستین رژیم شوروی ایفا کردند؛ تومسکی[4] که بعدها رهبر اتحادیه‌های کارگری شوروی شد؛ یاروسلاوسکی[5] رییس گروه‌های مبارزه با دین؛ وروشیلوف[6]، که بعدها وزیر دفاع شوروی شد؛ داوید زاسلاوسکی[7]، تبلیغات چی طراز اول حکومت شوروی در مسکو؛ فوئر استن برگ گانتسکی[8] که نقش بسیار مهمی را در حوادث سال ۱۹۱۷ ایفا کرد؛ و بالاخره استالین؛ همگی آنان در این کنگره شرکت کرده بودند.

نمایندگان حزب سوسیال دموکرات [در دوما] پس از شرکت در کنگره لندن، به روسیه بازگشتند. اما طولی نکشید که شبکه نظامی حزب بلشویک تصمیم گرفت

---

۱. تشکیلات حزب بلشویک (و حزب کمونیست بعدی) شامل حوزه، بخش، شهرستان، استان و سازمان مرکزی بود. یک «بخش» از چند حوزه تشکیل می‌شد و در برابر «شهرستان» مسئولیت داشت. م.

2. Tsretelli
3. Zinoviev
4. Tomski
5. Yaroslavsky
6. Voroshilov
7. David Zoslavski
8. Fuerstenberg Ganetsky

که از طریق نمایندگان سربازان [در شبکه مزبور] نمایندگان حزب را زیر فشار بگذارد تا مردم را علیه حکومت بشورانند. لذا نمایندگان سربازان قطعنامه‌ای را در این باره تهیه کردند که می‌بایست به نمایندگان حزب در دوما تحویل داده شود. شورنیکوا [جاسوس اوخرانا] نیز در تهیه پیش نویس این قطعنامه مشارکت داشت. در حالی که پلیس می‌توانست اعضای شبکه نظامی را، هر وقت که مایل باشد، دستگیر کند، ولی این کار را نکرد زیرا بازداشت نمایندگان حزب در دوما، هدف اصلی پلیس بود. شورنیکوا دو نسخه از قطعنامه مزبور را تهیه کرده بود؛ یک نسخه را برای بایگانی شبکه نظامی حزب، و نسخه دیگر را برای «اوخرانا» فرستاده بود. استولیپین (نخست وزیر روسیه) که تمامی رشته‌های پرونده سازی به او ختم می‌شد، نخستین کسی بود که متن قطعنامه را خواند.

به محض این‌که نمایندگان سربازان قطعنامه مزبور را [در مجلس دوما] به نمایندگان حزب دادند، سر وکلّه ژاندارم‌ها در مجلس پیدا شد. با این حال، جستجوی آنان برای یافتن این سند به نتیجه نرسید. یک نماینده آن را در کیف دستی خود گذارد و چون پلیس حق بازرسی او را نداشت لذا تمامی توطئه نخست وزیر در آستانه شکست قرار گرفت. با این وصف، پلیس همان نسخه‌ای را که شورنیکوا در اختیار «اوخرانا» گذارده بود به عنوان یک سند رسمی تلقی کرد و بر اساس آن، مبادرت به بازداشت و محاکمه نمایندگان سوسیال دموکرات در دوما کرد. این نمایندگان متهم به خیانت به کشور شدند و مجلس دومای دوم نیز در ۱۶ ژوئن ۱۹۰۷ منحل شد. تسرتلی و اکثر نمایندگان حزب سوسیال دموکرات به حبس با اعمال شاقّه در سیبری محکوم شدند. اینک حزب سوسیال دموکرات در انحصار بلشویک‌ها بود.

لنین به سوئد می‌گریزد بنا به گفته‌ی پشینسکی، لنین در تابستان سال ۱۹۰۶ شکست انقلاب را پیش‌بینی کرده و بر لزوم آمادگی برای عقب‌نشینی استراتژیک تأکید نموده بود. با این حال، او خواستار حفظ و استمرار «روحیه انقلابی» کارگران شد زیرا به گمان او، داشتن یک چنین روحیه‌ای هرگز ضرری

نداشت؛ اگر فرصتی برای یک پیروزی نیم‌بند به دست می‌آمد، آن پیروزی فقط از طریق بیدار کردن غریزه انقلابی توده‌ها امکان‌پذیر بود. از سوی دیگر، اگر عقب نشینی یک امر اجتناب ناپذیر بود، در این صورت می‌توانست در قالبِ عملیات نظامی اجرا شود و نیروهای ارتجاع را بترساند.

مادام کریژا نوفسکایا[1] ادعا می‌کند که لنین هنوز هم چشم‌انتظار یک قیام مسلحانه دیگر بود. طبق ادعای او، لنین امیدوار بود که دهقانان به نجات کارگران بیایند، و دیگر این‌که یک موج جدید انقلاب سراسر کشور را فرا گیرد. لنین به منظور رهبری قیام دهقانان، پیشنهاد کرد که یگان‌های آموزش دیده‌ای مرکب از پنج تا ده مرد مصمّم تشکیل شود. او انتظار داشت که طغیان‌های گسترده دهقانی در پاییز ۱۹۰۶ آغاز شود، ولی دهقانان در برپایی این قیام کوتاهی کردند.

پس از ماجرای شورانیکوا، زندگی در سن‌پترزبورگ برای لنین بسیار خطرناک شد. در آن شبی که لنین از سن‌پترزبورگ گریخت (زیرا پلیس به محل اقامت او نزدیک می‌شد) او نتوانست رفتن خود را به کروپسکایا خبر بدهد. کروپسکایا تمامی ساعات آن شب را در انتظار بازگشت شوهرش بیدار ماند زیرا قرار بود که لنین همان شب در یک نشست حزبی شرکت کند. لنین موفق شد که به فنلاند فرار کند.

در فنلاند بود که سردردها و بیخوابی‌های شبانه‌اش آغاز شد، و این ناراحتی‌ها تا پایان عُمرش دست از سر او برنداشت. هر بامداد، پس از خوردن صبحانه، بلافاصله به مدت پنج یا شش ساعت مداوم به‌کار نوشتن مشغول بود. اواخر شب به یک پیاده‌روی طولانی می‌رفت تا جسم او خسته شده و خوابش ببرد. صبح‌ها دیر از خواب بر می‌خاست و چهره خسته و گرفته او حکایت از آن داشت که یکی از شب‌های کم خوابی را سپری کرده است.

ماندن در فنلاند خطرناک بود. در حالی که پلیس در جستجوی او بود، ناگزیر

---

1. Madame Krzhizhanovskaya

شد به استکهلم فرار کند. اگر می‌خواست در بندر «آبو»[1] سوار کشتی بشود و به سوئد برود، امکان داشت که بازداشت بشود. لذا تصمیم گرفت که شب هنگام از میان یخ‌ها عبور کرده و به یک جزیره واقع در کنار خلیج فنلاند برود، که در آن‌جا یک کشتی منتظر او بود. لنین همراه با دو دهقان فنلاندی که راهنمای او بودند، راه خود را در شب هنگام از میان یخ به سوی جزیره طیّ کرد. ناگهان یخ‌ها در زیر پای او شروع به شکستن کرد و به سختی توانستند به ساحل مقابل برسند. لنین بعدها نقل کرد که وقتی او صدای شکستن یخ‌ها را شنید، این فکر بلافاصله در ذهنش درخشید: «چه روش احمقانه‌ای برای مُردن.»

۱. (Abo یا Turku) یک شهر بندری در استان «یاپُری» فنلاند. م.

۶

در اَعماق[1]

لنین اینک شاید دشوارترین دوره‌ی زندگانی سیاسی‌اش را می‌گذراند. دوره‌ی انقلاب [۱۹۰۵] سپری شده و آینده‌ی پیش رو نیز روشن نبود. تسلط او بر دستگاه حزب، سلطه بر کمیته مرکزی حزب را به او ارزانی داشته بود لیکن در کمیته مزبور اکثریت بلشویک ناپایدار بود. وانگهی کنگره لندن [کنگره پنجم حزب، آوریل ۱۹۰۷] نیز رأی به انحلال تمامی یگان‌های رزمی حزب و جوخه‌های قدرتمندِ «مصادره»[2] داده و تهیه پول برای حزب از طریق سرقت‌های مسلحانه (معروف به «مصادره‌ها») را ممنوع کرده بود.

سرقت‌های مسلحانه بلشویک‌ها

ولی لنین به هیچ رو قصد نداشت که یگان‌های رزمی و جوخه‌های «مصادره» را منحل کند. او، بیش‌تر از گذشته، به مقدار زیادی پول نیاز داشت تا بتواند در شرایط نامساعد کنونی و تا زمانی که یک موج شدید انقلابی در میان توده‌ها به وجود نیامده است، همچنان به کارش ادامه بدهد؛ با این هدف که جنبش بلشویک و شور و اشتیاق برای انجام عملیات صعب را زنده نگه دارد. او نمی‌توانست اجازه بدهد که آدم‌های نازک دلی مثل پلخانوف و مارتوف، او را در تنگنا قرار دهند. سازمان بلشویکی می‌بایست به هر قیمتی حفظ شده و پول مورد نیاز از هر طریق ممکن به دست آید.

در میانه سال ۱۹۰۷، لنین از یک قیام مسلّحانه قریب الوقوع سلب امید کرد

---

۱. (The Lower Depths)؛ برگرفته از عنوان نمایشنامه‌ای از ماکسیم گورکی که در سال ۱۹۰۲ نوشته شده. م.

2. boyeviki (expropriation)

و از رفقایش در روسیه درخواست نمود که در انتخابات دومای سوم شرکت کنند، ولی در عین حال حملات جوخه‌های قدرتمند «مصادره» همچنان ادامه یافت.

از کنگره لندن تا سال ۱۹۱۰، سازمان بلشویکی کمک‌های مالی به میزان ماهانه یک هزار روبل را در اختیار کمیته مرکزی بلشویک سن پترزبورگ و نیز پانصد روبل ماهانه در اختیار کمیته مرکزی بلشویکی مسکو گذارد ــ و این کمک‌ها در زمانی صورت گرفت که درآمدِ آشکارِ کمیته مرکزی متحده[1] از رقم یکصد روبل در ماه تجاوز نمی‌کرد.

لنین این مبالغ کلان را از چند منبع به دست می‌آورد. ماکسیم گورکی اعاناتی را برای حزب جمع آوری می‌کرد. گارین میخائیلوسکی[2] که یک مهندس ثروتمند و در عین حال یک نویسنده بود، ده‌ها هزار روبل را در اختیار لنین گذارد. این مبالغ سوای ۱۲/۰۰۰ روبل کمک مالی سالانه‌ای بود که به وسیله موروزوف صورت می‌گرفت.

ولی سرقت‌های مسلحانه به وسیله جوخه‌های بلشویکی، پولِ به مراتب بیش‌تری را فراهم می‌کرد. بزرگ‌ترین آن‌ها، در شهر تفلیس در ژوئن ۱۹۰۷ صورت گرفت.

در ساعت ۱۰ و سی دقیقه بامداد ۲۶ ژوئن، اداره پست تفلیس یک محموله بزرگ از پول نقد را دریافت کرد. تاریخ نویسان شوروی معتقدند که مبلغ آن ۲۵۰/۰۰۰ روبل بود؛ مطبوعات روسیه تزاری مبلغ آن را ۳۴۱/۰۰۰ روبل ذکر کرده‌اند. هنگامی که مأموران پست این کیسه‌های پول را داخل یک کالسکه دولتی گذاردند و به طرف بانک تفلیس حرکت کردند، یک کالسکه پر از سرباز پشت سر آنان حرکت می‌کرد و قزاق‌های مسلّح نیز هر دو کالسکه را بدرقه می‌کردند. موقعی که این قافله به مرکز شهر نزدیک شد، از پشت‌بام خانه‌ای در آن حوالی، یک بمب دستی به داخل خیابان پرتاب شد. آن بمب با چنان شدّتی منفجر شد که شیشه‌های پنجره‌ها در شعاع یک مایلی آن شکست. و در همان

---

۱. کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات مرکب از منشویک‌ها و بلشویک‌ها. م.

2. Garin-Mikhailovsky

زمان، بمب‌های دستی دیگری از داخل خیابان به سوی قزاق‌ها پرتاب شد، در حالی که عابران به ظاهر بیگانه با تپانچه‌های خود به روی سربازان آتش گشودند. کیسه‌های پول ناپدید شد.

پس از چند ماه، تعدادی از بلشویک‌های برجسته در برلین، مونیخ و پاریس بازداشت شدند زیرا آنان می‌خواستند اسکناس‌های پانصد روبلی مسروقه را که جزو سری اسکناس‌های بانک تفلیس بود نقد کنند. در ژانویه ۱۹۰۸، یک زن که قصد نقد کردن یکی از این اسکناس‌ها را داشت بازداشت شد. در حوالی همان زمان، ماکسیم لیتوینوف نیز که دوازده اسکناس پانصد روبلی مزبور را در اختیار داشت [در پاریس] توقیف گردید.

کلیّه کسانی که اسکناس‌های مسروقه در نزد آنان یافت شده بود بازداشت شدند ولی دولت‌های آلمان و فرانسه از تحویل این اشخاص به مقامات روسی خودداری کردند.[۱]

در تحقیقات بعدی فاش شد که لیونید کراسین بمب‌های دستی را در اختیار بلشویک‌ها [در جریان سرقت محموله بانک تفلیس] گذارده بود.

در جوخه سرقت مسلحانه قفقاز، «کامو»[۲]، لومیدزه[۳] و تزینتساز[۴] شرکت داشتند. رفیق «کوبا»[۵] که نام مستعار یوزف جوگاشویلی[۶] (که بعدها به استالین[۷] معروف شد) بود، نماینده لنین در قفقاز بود و رهبری بلشویک‌ها را به عهده داشت. «کامو» عملیات سرقت را فرماندهی می‌کرد و استالین نماینده عالی لنین در قفقاز بود.[۸] چون کنگره حزب سوسیال دموکرات در لندن، این عملیاتِ

---

۱. شاید به این دلیل که «قرارداد استرداد مجرمان» میان روسیه و کشورهای مزبور وجود نداشت. م.

۲. (Kamo) نام مستعار حزبی تِرپتروسیان است. م.

3. Lomidze

4. Tzintsadze

۵. (Koba) نام یکی از قهرمانان ملی گرجستان است. م.

6. Joseph Djugashvili

۷. (Stalin) در زبان روسی به معنای «فولادین» و لقبی بود که لنین بعدها به یوزف جوگاشویلی داد. م.

۸. نک: استالین و استالینیسم، آدان وود، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات خجسته، فصل دوم (مبارزات سیاسی).

جوخهِ سرقت مسلحانه را ممنوع کرده بود لذا کلیه اعضای جوخه قفقاز و از جمله شخص استالین، از حزب اخراج شدند.

تعریف و تمجید پارتیزان‌های قفقاز از لنین هنگامی بیشتر شد که استالین و سایر نمایندگان بلشویک قفقاز در کنگره‌های استکهلم و لندن، پس از بازگشت به روسیه به رفقایشان گفتند که لنین مظهر انقلاب بوده و حرف او در حکم قانون است.

طرح بلشویک‌ها برای چاپ اسکناس روبل تقلبی

قبل از ماجرای سرقت مسلحانه در تفلیس، پلیس آلمان یک انبار پُر از کاغذ تَه نقش[1] را که می‌بایست برای چاپ اسکناس‌های روبل تقلّبی به کار می‌رفت، کشف نمود. چند بلشویک در همین رابطه بازداشت شدند.

هنگامی که اعضای حزب سوسیال دموکرات آلمان از موضوع با خبر شدند خشمگین گردیدند زیرا این کاغذها بدون اطلاع آنان به نشانی انبار روزنامه «فورویرتز» فرستاده شده بود.

آکسلرود پس از شنیدن خبر مزبور، به مارتوف نوشت: «اگر موضوع حقیقت داشته باشد، پس چگونه می‌توان در یک حزب واحد در کنار بلشویک‌ها باقی ماند.» و پلخانوف اعلام کرد: «کلّ ماجرا به قدری وحشتناک است که اکنون بهترین موقع برای قطع کلیه روابط با بلشویک‌ها است.»

ولی لنین از اعتراض‌های آکسلرود و پلخانوف زیاد ناراحت نشد. او اعلام کرد: «وقتی من می‌بینم که سوسیال دموکرات‌ها با غرور و رضایت خاطر اعلام می‌کنند که "ما آنارشیست نیستیم، ما دزد نیستیم، ما راهزن نیستیم، شأن ما بالاتر از اینهاست، ما با مبارزه چریکی مخالفیم" از خودم می‌پرسم که آیا این آدم‌ها می‌فهمند که چه می‌گویند؟»

با این وصف، بسیاری از بلشویک‌ها درخواست کردند که درباره کاغذهای مزبور تحقیق شود. «دفتر خارجی حزب»[2] به گئورگی چیچرین[3] (که بعدها کمیسر

---

۱. (Watermark Paper): کاغذ مخصوص چاپ اسکناس. م.

۲. (Foreign Bureau of the Party): دفتر مسئول فعالیت‌های خارج از کشور. م.

امور خارجی حکومت شوروی شد) مأموریت داد تا این تحقیق را انجام بدهد. چیچرین عکس‌های بلشویک‌های معروف را به مدیر کارخانه سازنده کاغذ ته نقش نشان داد تا ببیند کدام یک از آنان سفارش آن کاغذ را داده است. مدیر کارخانه نیز شخص کراسین را شناسایی کرد. لنین که از این موضوع نگران شده بود کمیته مرکزی را واداشت تا وظیفه تحقیق را به دفتر خارجی حزب محوّل کند. در این‌جا بود که بلشویک‌ها مدارک مربوط به این موضوع را از بین بردند. به پیشنهاد لنین، اکثریت بلشویک در کمیته مرکزی حزب مبادرت به عضویت مجدّد چریک‌های قفقاز و شخص استالین در حزب کرد. آنان چنین تقاضا کردند که مارتوف به جُرم شهادت نادرست علیه بلشویک‌ها [در ماجرای چاپ اسکناس‌های روبل تقلّبی] در یک دادگاه حزبی محاکمه شود.

بعدها بر اساس یک یادبودنامه[4] که پس از مرگ کراسین [۱۹۲۶] در مسکو انتشار یافت، با لحن افتخارآمیزی نوشته شده بود که چگونه او نقشه سرقت مسلحانه بانک تفلیس را کشید و «کامو» آن را اجرا کرد. موقعی که کراسین در سال ۱۹۰۷ در فنلاند بازداشت شد لنین مطمئن بود که پلیس سن پترزبورگ مدارک کافی در اختیار دارد تا کراسین را محکوم به اعدام نماید. در حالی که بلشویک‌ها سرگرم کشیدن نقشه‌ای برای فراری دادن کراسین بودند، خود او بدون هیچ علت مشخّصی آزاد شد. کراسین به برلین رفت و در آن‌جا شغلی را در مؤسسه صنایع الکتریکی «زیمنس شوورت»[5] به دست آورد. او با تغییر دادن شماره اسکناس‌های مسروقه در تفلیس (با کمک مواد شیمیایی) توانست یک بسته پانصد روبلی را نقد کند.

ماجرای رفیق ویکتور و ارثیه‌ی اِشمیت به محض این‌که ماجرای رسوایی کراسین فروکش کرد ماجرای رفیق ویکتور پیش آمد و حزب را درگیر بحران تازه‌ای کرد. ویکتور که نام واقعی او تاراتوتا[6] بود، یکی از اعضای حزب

3. George Chicherin 4. memorial Volume 5. Siemens-Schuert
6. Taratuta

بلشویک به شمار می‌آمد، گو این‌که به مدت سه سال به او بدگمان بودند که مأمور اوخرانا است. اما هیچ تحقیقی در این مورد صورت نگرفت، در حالی که تعهدات حزبی ویکتور فقط برای معدودی از سردمداران بلشویک آشکار و معلوم بود. موقعی که بوگدانوف در روزنامه «پرولتاری» [«پرولتاریا»؛ ارگان حزب بلشویک] این موضوع را مطرح کرد که ویکتور مأمور «اوخرانا» است، حزب دستور تحقیق در این باره را داد ولی حقایق کشف شده هرگز فاش نگردید. با این‌که ویکتور علناً تبرئه نشد لیکن بلشویک‌ها در کنگره حزب سوسیال دموکرات در لندن، او را به عضویت کمیته مرکزی حزب درآوردند، پُست مهم ریاست دفتر خارجی حزب به او داده شد و در عین حال مدیر مالی تشکیلات بلشویکی شد. ویکتور در شغل اخیرالذکر، استعداد درخشانی را از خود نشان داد.

یک کارخانه دارِ ساکن مسکو موسوم به اشمیت[1] ارثیه بزرگی به شکل پول نقد را برای حزب سوسیال دموکرات باقی گذارده بود. لنین درخواست کرد که این پول در اختیار تشکیلات بلشویکی قرار گیرد. اما قیّم اموال اشمیت پافشاری کرد که کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات تنها وارث قانونی آن به شمار می‌آید. لذا جلسه‌ای با حضور اعضای سازمان بلشویک ــ که همگی آنان در کمیته مرکزی حزب عضویت داشتند ــ و قیم اموال اشمیت برگزار شد. در این نشست، قیّم مزبور شکایت کرد که ویکتور کوشیده بود تا با توسّل به زور، این پول را برای سازمان بلشویک وصول نماید. رهبران بلشویک قول دادند که در این زمینه تحقیق کرده و تا هنگامی که مطلب روشن نشود، از مطالبه پول خودداری نمایند.

منشویک‌ها و اعضای گروه «بوند» در کمیته مرکزی هیچ اطلاعی از ماجرای ارثیه اشمیت نداشتند و فقط موقعی از آن باخبر شدند که موضوع در نشست کمیته مرکزی به طور اتفاقی مطرح شد. آنان، بلشویک‌ها را ملامت کردند که چرا موضوع را به کمیته مرکزی اطلاع نداده‌اند و بلشویک‌ها در پاسخ گفتند که چون هنوز مسأله دارایی اشمیت حل نشده است لذا «به دلیل مخفی بودن موضوع»

---

1. Schmidt

باید مسکوت بماند.

یک سال بعد کاشف به عمل آمد که ویکتور قبلاً قسمت بزرگی از این ارثیه را به سازمان بلشویکی تحویل داده است.

ولی ماجرای ارثیه‌ی اشمیت در واقع به همین جا ختم نشد. اشمیت، برادرش و دو خواهرش وارث یک کارخانه مُبل سازی در مسکو بودند. در ژانویه ۱۹۰۵ که کارگران کارخانه او اعتصاب کردند، اشمیت نه تنها با اعتصاب آنان موافقت کرد بلکه از آنان خواست که کارگران سایر کارخانه‌ها را نیز تشویق نمایند که دست به اعتصاب بزنند. اشمیت مبلغ زیادی را صرف تأسیس مدرسه‌ای در کارخانه‌اش کرد و طرح مشارکت کارگران در سهام این کارخانه را ارائه داد.

در طول شورش مسکو در دسامبر ۱۹۰۵، بلشویک‌های یاغی در آن کارخانه سنگر گرفتند و لذا ساختمان کارخانه در اثر آتش توپخانه ویران شد. خود اشمیت بازداشت شد و زندانی شد. پس از این‌که یکسالی را در زندان گذرانید، خود را حلق آویز کرد. وی قبل از مُردن، وصیت کرد که بیشتر دارایی‌اش به حزب سوسیال دموکرات داده شود. خواهران او با این‌که با بلشویک‌ها همدردی می‌کردند ولی کوشیدند تا انتقال ارثیه به آنان را به تأخیر بیندازند. لنین که در آن زمان در سوئیس به سر می‌برد، پس از با خبر شدن از موضوع، به یک بلشویک به نام آندره‌ی کانیاس[1] مأموریت داد که به مسکو برود و یکی از دو خواهر اشمیت را متقاعد سازد که سهم‌الارث خود را به تشکیلات بلشویکی واگذارد. آندره‌ی کانیاس با دادن وعده ازدواج به یکی از دو خواهر موسوم به کاترین، او را تشویق به این کار کرد. پس از این‌که ازدواج صورت گرفت، آندره‌ی کانیاس درصدد برآمد که این پول را بالا بِکشد. ولی رفقای حزبی با توسل به تهدید و ارعاب، او را وادار کردند که پول را به حزب منتقل نماید. بالاخره تشکیلات بلشویکی توانست یکصد هزار روبل را صاحب بشود.

لنین سپس ویکتور را به مسکو فرستاد تا دست روی سهم خواهر دیگر بگذارد. ویکتور نیز همان روش آندرهٔ کانیاس را دنبال کرد و با خواهر دیگر

1. Andre Kanias

موسوم به الیزابت ازدواج نمود، ولی پول به خزانه سازمان بلشویک نرسید. بوگداتوف، لونا چارسکی، و سایر رهبران بلشویک دوباره این اتهام را مطرح کردند که ویکتور یک مأمور اوخرانا است. لنین در ابتدا از ویکتور حمایت کرد و با محاکمه حزبی او مخالفت نمود. ولی بالاخره یک دادگاه حزبی تشکیل شد و از ولادیمیر بورِتزِف[1]، معروف به «نمزیس» الهه انتقام[2]، دعوت شد تا کارِ تحقیق در این زمینه را به عهده بگیرد. دادگاه حزبی هیچ دلیلی را برای مُجرم شناختن ویکتور نیافت ولی رأی داد که ویکتور شایسته انجام فعالیت‌های حزبی نمی‌باشد. ویکتور از تشکیلات حزب اخراج شد.

این جریان می‌بایست پایان زندگانی سیاسی ویکتور باشد. اما این طور نبود. پس از پیروزی انقلاب بلشویکی [اکتبر ۱۹۱۷] ویکتور با بهره‌مندی از لطف لنین، به حزب بازگشت. این بار با نام واقعی خود یعنی «تاراتوتا» نماینده «کمینترن» در فرانسه شد. سپس پست مهمی در شورای عالی اقتصاد شوروی به او داده شد. هنگامی که ویکتور در دههٔ ۱۹۲۰ مُرد، مطبوعات شوروی درباره او تقریباً سکوت کردند.

استانیسلاو وُلسکی[3] (یک بلشویک قدیمی که بعدها جزو هیأت تحریریه روزنامه «پیروگراد»[4] ـ متعلق به ماکسیم گورکی ـ شد) از جمله کسانی بود که از اقدام لنین برای نامزد کردن ویکتور در کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات در کنگره لندن (۱۹۰۷) شگفت زده شد و لنین را ملامت کرد. لنین در پاسخ گفت: «کاملاً روشن است که چرا من این کار را می‌کنم! یک کمیتهِ مرکزیِ کارساز باید دارای نویسندگان با استعداد، سازمان دهندگان با لیاقت، و چند نفر آدم رذل باشد. من رفیق [ویکتور] را به عنوان یک رذل هوشمند توصیه می‌کنم.»

---

1. Vladimir Burtzev

۲. (Nemesis): نمزیس از الهه‌های یونان باستان و الهه انتقام (برای محو هر نوع زیاده روی و ایجاد اعتدال)؛ به طور مثال، کرزوس (پادشاه لیدیا) راکه زیاده از حد به ثروت و قدرت خود می‌بالید، اغوا کرد و به جنگ با کوروش وادار نمود، تا شکست بخورد و از میان برود. م.

3. Stanislav Volsky 4. Peirograd

موقعی که پروفسور روژکوف[1] (یکی از رهبران قدیمی بلشویک) اظهار داشت که همه می‌دانستند ویکتور یک آدم رذل است، لنین خندید و گفت:

«دقیقاً به همین دلیل است که وجودش برای ما سودمند است. دقیقاً به این علت که او یک فرد از جان گذشته است. حالا رکّ و راست به من بگو که آیا رضایت می‌دهی که یک مرد جوان سبکسر و جلف باشی؟ و یا یک میراث‌خوار پول‌دوست، به خاطر پول او ازدواج کنی؟ حتماً این کار را نمی‌کنی! خود من هم قادر به این کار نیستم. ولی ویکتور این کار را کرد، و بنابراین آدم بسیار مفیدی است که جایگزین ندارد.»

دوره‌ی تنهایی و انزوای لنین در حزب

عقیده‌ی لنین درباره بسیاری از همکاران نزدیکش که مقدّر بود نقش به مراتب بزرگتری را در تاریخ شوروی بازی کنند، بهتر از داوریش درباره ویکتور نبود. عدمِ رعایتِ کاملِ «تعصّبات بورژوازی»[2] به وسیله لنین، به آن گونه که در حمایت او از رفیق ویکتور مشاهده شد، طرح چاپ اسکناس‌های روبل تقلّبی و ادامه فعالیت‌های مخفی جوخه سرقت مسلحانه قفقاز، همگی این‌ها به صورت یک تُف سربالا درآمده بود؛ عده زیادی از نویسندگان و نظریه‌پردازان برجسته نظیر ماکسیم گورکی، بوگدانوف، لونا چارسکی، پروفسور روژکوف، آلکسینسکی[3] لنین را متهم کردند که اراده اکثریت را در گروه خود [بلشویک] نادیده می‌گیرد، صندوق حزب و مطبوعات آن را به طور غیرقانونی به تصرف خود درآورده و می‌کوشد تا هر عقیده مستقل را سرکوب کند. کراسین نیز به دلایل شخصی لنین را ترک گفت. در طول سال‌های بعد، بعضی از این افراد دوباره به اردوگاه بلشویسم بازگشتند. ولی در سال ۱۹۰۸، لنین تقریباً تنها مانده بود. دو بلشویک قدیمی که در سراسر این دوره‌ی بحرانی با وفاداری کامل در

---

1. Rozhkov

۲. اشاره به رعایت اصول اخلاقی نظیر پاکدامنی و شرافت است. م.

3. Alexinsky

کنار لنین باقی ماندند، گئورگی زینوویف و لئو کامِنِف بودند ــ در حالی که مقدر بود هر دوی آنان در سال ۱۹۳۶ به دست استالین اعدام شوند.

در داخل روسیه نیز انقلابیون قدیمی و دانشجویان، ایمان و اشتیاق انقلابی خود را به یک اندازه از دست می‌دادند. با اقدامات قوی نخست وزیر استولیپین ــ توانمندترین سیاستمدار مرتجعی که از اعتماد تزار برخوردار بود ــ موج انقلابی متوقف شد. از طریق بازنگری در قانون انتخابات و تحمیل محدودیت‌های جدید طبقاتی به لحاظ حق رأی، مجلس دومای سوم به مراتب محافظه‌کارتر از دو دومای پیشین بود[1]. و تحت ارشاد و هدایت بسیار استوار استولیپین، اقدامات انقلابی و تروریستی را با بی‌رحمی کامل سرکوب کردند. روشنفکران و کارگران، به یک اندازه صفوف انقلابی را ترک گفتند.

لنین پس از بازگشت به ژنو[2]، خود را با ویرایش انتشارات بلشویکی، به ویژه روزنامه «پرولتاری»، سرگرم می‌کرد ولی به طور کلی از زندگی‌اش خشنود نبود. او در ۱۴ ژانویه ۱۹۰۸ در نامه‌ای به خواهرش ماریا، می‌نویسد: «چند روزی است که به این دخمه‌ی لعنتی وارد شده‌ایم، ولی چاره‌ای نداریم و ناگزیریم به آن عادت کنیم. از افراد خانواده چه خبر؟ آیا تو هم افسرده هستی؟ حال مادر چطور است؟ از طرف من او را ببوس.»

در یکی از این روزهای تردید و بدبینی که لنین در خیابان‌های متروک ژنو قدم می‌زد، به همسرش گفت: «احساس می‌کنم که گویی به این‌جا آمده‌ام تا دفن بشوم.»

لنین هنگام اقامت در سوئیس، یک بار دیگر الیزابت ک. را دید. او در نزدیکی ژنو زندگی می‌کرد و لنین غالباً برای رفتن به محل اقامت الیزابت از دوچرخه استفاده می‌کرد. گاهی اوقات یک صفحه شطرنج کوچک را همراه خود می‌برد تا

---

۱. پس از انحلال «دومای دوم» در سوم ژوئن ۱۹۰۷، یک قانون جدید انتشار یافت. قانون مزبور با این هدف انتشار یافته بود که از اختیارات مجلس دوما کاسته و نمایندگانی به مجلس راه یابند که هوادار رژیم تزاری باشند. بر طبق این قانون، مردم آسیای مرکزی قزاقستان به کلّی از حق شرکت در انتخابات محروم شدند. م.

۲. لنین در دسامبر ۱۹۰۷ از استکهلم به ژنو رفت. م.

بازی شطرنج را به الیزابت بیاموزد ولی وی به سختی و به کُندی آن را یاد می‌گرفت. بالاخره لنین با کمی ناشکیبایی به او گفت: «من هنوز با زنی برخورد نکرده‌ام که بتواند سه کار را انجام دهد: مارکس را بفهمد؛ شطرنج بازی کند، یا این‌که از برنامه زمان‌بندی شده حرکت قطارها سر در بیاورد.»

در پاییز ۱۹۰۹، لنین به پاریس نقل مکان کرد تا در آن‌جا شاید دشوارترین سال‌های تبعیدش را سپری سازد. خانواده لنین یک آپارتمان چهار اتاقه در حومه شهر اجاره کردند. اتاق‌های آپارتمان آنان بزرگ و آفتابگیر بودند و آینه‌هایی روی طاقچه‌ها قرار داشت. یک اتاق برای مادر کروپسکایا [مادرزن لنین]، دیگری برای ماریا خواهر لنین که در پاریس تحصیل می‌کرد، سومی برای لنین و کروپسکایا، و چهارمی یک اتاق پذیرایی بود. کتابخانه ملی پاریس[1] فاصله نسبتاً زیادی از محل اقامت او داشت و ناگزیر بود که این مسافت را با دوچرخه طی کند.

برای استفاده از کتابخانه ملی نیز تشریفات زیادی وجود داشت.[2] این کتابخانه در وقت ناهار تعطیل می‌شد. لنین همواره به کتابخانه ملی و پاریس لعنت می‌فرستاد.

در سال ۱۹۱۰، لنین به محله آرام «رو ماری رُز»[3] که فاصله زیادی با بلوار «مون پارناس»[4] نداشت، نقل مکان کرد. در آن‌جا، دو اتاق داشتند که پنجره‌هایشان به باغی باز می‌شد. در این‌جا، لنین یک برنامه تغییرناپذیر را به وجود آورد: ساعت هشت بامداد از خواب بیدار می‌شد و به کتابخانه ملی می‌رفت، و حدود ساعت دو بعدازظهر بر می‌گشت. بقیه اوقات خود را در خانه به مطالعه می‌گذارنید؛ کروپسکایا نیز ترتیبی داده بود که رفقای لنین کمتر مزاحم او بشوند.

---

1. Bibliothéque Nationale

۲. طبق مقررات کتابخانه ملی پاریس در آن زمان، امانت گرفتن کتاب توسط مستأجر، مشروط به این بود که مالک تضمین کند که مستأجر در شرایط مالی خوبی قرار دارد. مالک آپارتمان اجاره‌ای لنین نیز ابتدا حاضر به ضمانت او نشد ولی وقتی از موجودی کلان بلشویک‌ها در بانک «کردیت لیونه» آگاه شد ضمانت مزبور را به عمل آورد. م.

3. rue Marie Rose [خیابان ماری رُز]

4. Boulvard Montparnasse

لنین در تصمیم خود مبنی بر آشتی نکردن با مخالفانش، همچنان پابرجا ماند. در کنگره بین‌الملل سوسیالیستی در کپنهاگ در تابستان سال ۱۹۱۰، اختلاف نظرهایی که گروه‌های مختلف [بلشویک و منشویک] را از یکدیگر جدا می‌کرد کاملاً آشکار شد و دشمنی عمومی عمدتاً متوجه شخص خود لنین شد. «او یک آدمِ تنها در برابر تمام حزب است. او دارد حزب را ویران می‌کند. حزب چقدر خوشبخت خواهد شد اگر او ناگهان ناپدید بشود، سر به نیست بشود، بخار بشود و به هوا برود، بمیرد!»، این‌ها کلماتی بودند که مادام کرژایژنوفسکایا در طول جلسات کنگره، از هر گوشه‌ای می‌شنید. موقعی که او از یکی از مخالفان لنین سئوال کرد که چگونه یک نفر قادر است تمامی حزب را نابود کند، آن شخص پاسخ داد: «برای این‌که شخص دیگری وجود ندارد [که همچون لنین] در بیست و چهار ساعتِ یک شبانه‌روز فقط به انقلاب بیندیشد.»

ورود مالینوفسکی به صحنهِ سیاستِ حزبِ بلشویک

جنبش انقلابی روسیه همچنان وجهه خود را در داخل کشور از دست می‌داد. جاسوسان پلیس و عوامل نفوذی اوخرانا[1] در صفوف ضعیف شده آن رخنه می‌کردند.

با این‌که سال ۱۹۱۰ سالِ افول سوسیالیسم انقلابی بود، روسیه نسبت به سال ۱۹۰۵ پیشرفت چشمگیری کرده بود. در محدوده‌ی تحمیل شده به وسیله استولیپین، آزادی بیشتری برای مطبوعات وجود داشت؛ گاه‌گاه نشریات سوسیالیستی نیز ظاهر می‌شدند. موقعی که دستگاه بازبینی [سانسور] یک روزنامه را تعطیل می‌کرد، روز بعد همان روزنامه با نام دیگری منتشر می‌شد. کارگران اینک از حق تشکیل اتحادیه‌های کارگری و مجامع کمک‌های متقابل بهره‌مند بودند. تا وقتی که اتحادیه‌های کارگری در سیاست دخالت نمی‌کردند رژیم نیز کاری به کار آنان نداشت.

منشویک‌ها که به امکانات اتحادیه‌های کارگری پی برده بودند تمامی تلاش

---

1. agents Provocateurs

خود را برای جلب نظر آنان به کار می‌گرفتند. ولی لنین این گرایش تازه را خطری برای حزب سوسیال دموکرات به شمار می‌آورد. او با لحنی پُر تشویش یادآور شد که کارگران علاقه‌ای به فعالیت مخفی انقلابی نداشته و رغبتی به پذیرش رهبری انقلابیون حرفه‌ای ندارند. حزب با خطر تبدیل شدن به یک وسیله‌ی کمکیِ فاقدِ قدرت برای جنبشِ قانونیِ اتحادیه‌های کارگری روبروست. لِنین، رهبران منشویک در روسیه را متهم کرد که به آرمان انقلاب خیانتِ می‌کنند، و به آنان اتّهام زد که می‌کوشند حزب سوسیال دموکرات را «متلاشی سازند».

در حالی که جنبش اتحادیه کارگری از نفوذ بیشتری برخوردار می‌شد، لنین به این مبارزه دست یازید که بر اتحادیه‌های کارگری مهم تسلط یابد و از آنان خواست که از حزب تبعیت کنند. یکی از نیرومندترین سازمان‌های کارگری، اتحادیه کارگران فلزکار سن‌پترزبورگ بود.

در سال ۱۹۰۶، کارگری به نام رومان مالینوفسکی[1] به عنوان دبیرکل اتحادیه مزبور برگزیده شد. هوش زیاد و شُور و شوق وافر او، همچنین توانایی‌اش در سخنرانی، موجب شده بود که سایر کارگران فلزکار از او پیروی نمایند. مالینوفسکی در سال ۱۹۰۹ بازداشت شد و از سن‌پترزبورگ تبعید گردید. او به مسکو رفت و در آن‌جا به سازمان محلی منشویک پیوست، لیکن در آوریل ۱۹۱۰، مالینوفسکی و گروهی از رفقایش بازداشت شدند. خود مالینوفسکی به زودی آزاد شد، در حالی که منشویک‌های همکارش همچنان در زندان باقی ماندند. آزادی مالینوفسکی موجب شکّ و بدگمانی نسبت به او شد زیرا تمامی دستگیر شدگان، به اتهام ایراد سخنرانی‌های انقلابی در یک همایش پرجمعیت بازداشت شده بودند و سخنرانی مالینوفسکی از همه‌ی آنان تحریک‌آمیزتر بود. طولی نکشید که مالینوفسکی به فرقه بلشویک‌ها پیوست.

کوتاه زمانی پس از ملحق شدن مالینوفسکی به بلشویک‌ها، موجی از بازداشت‌ها در میان بلشویک‌ها در مسکو صورت گرفت. از جمله بازداشت‌شدگان، نیکلای بوخارین بود. (که مقدر بود در آینده به صورت یکی از مقامات بلند پایه

---

1. Roman Malinovsky

حکومت شوروی درآید و در ۱۹۳۸ به دست استالین تیرباران بشود.) بوخارین که در آن زمان در کمیته مرکزی حزب بلشویک در مسکو عضویت داشت، از همان ابتدا به مالینوفسکی بدگمان بود، در حالی که مالینوفسکی تلاش زیادی می‌کرد تا اعتماد او را نسبت به خود جلب کند. بدگمانی بوخارین از این موضوع ناشی می‌شد که او متوجه شده بود هرگاه وی یک ملاقات مخفی با یکی از رفقای حزبی را ترتیب می‌داد عوامل اوخرانا قبلاً در محل ملاقات حضور داشتند تا او را بازداشت کنند. در این موارد، مالینوفسکی از این ملاقات‌ها باخبر بود و شخصی که مالینوفسکی می‌خواست با او ملاقات کند قبلاً بازداشت می‌شد.

موقعی که بالاخره خود بوخارین به چنگ پلیس افتاد، او یقین کرد که مالینوفسکی او را لو داده است تا وی را از کمیته مرکزی در مسکو حذف کند. بوخارین در زندان نیز با چند نفر از بلشویک‌ها آشنا شد و آنان نیز بدگمان بودند که مالینوفسکی آنان را لو داده است. ولی هیچ‌گونه مدارک و شواهد قطعی در این مورد وجود نداشت. در حالی که بوخارین و سایر رهبران بلشویک در زندان به سر می‌بردند، مالینوفسکی یک پیشرفت برق‌آسا در سازمان حزب را آغاز کرد.

برگزاری کنگره پراگ (۱۹۱۲)

با وجود وقفه‌ای که در اقدام انقلابی پدید آمده بود، جنبش اتحادیه کارگری روسیه پیشرفت‌های بزرگی می‌کرد. حکومت تزاری هنوز هم کاملاً بر اوضاع مسلط بود، ولی کارگران اعتصاب‌های کارسازی را در شهرهای سن‌پترزبورگ، مسکو و برخی شهرستان‌ها برگزار کردند. هیأت نمایندگان حزب سوسیال دموکرات در دومای سوم سخنگوی جنبش کارگریِ احیاء شده بود. حتی تاریخ نگاران حکومت شوروی نیز اذعان دارند که این نمایندگان کمک بزرگی به تحریک کارگران روسی برای از سر گرفتن پیکار به خاطر کسب حقوق سیاسی و اقتصادی، کردند.

با این حال، شکاف در حزب سوسیال دموکرات همچنان رو به افزایش بود. موقعی که کمیته مرکزی متحده حزب در سال ۱۹۱۰ در پاریس برگزار شد، بلشویک‌ها مدعی شدند که با توجه به اکثریت‌شان در کنگره لندن، اینک نیز

اکثریت کمیته مرکزی متحده را در دست خود دارند. ولی منشویک‌ها و سوسیالیست‌های گروه «بوند» از پذیرش رهبری لنین خودداری کردند.

سازمان بلشویکی (که در آن زمان به وسیله لنین و زینوویف و کامنف اداره می‌شد) از پول‌های زیادی که در اختیار داشت برای فعالیت‌های آشکار و مخفی در روسیه استفاده کرد. لنین با بهره‌گیری از عوامل خود در روسیه، یک هفته نامه بزرگ موسوم به «زِوِزدا»[1] («ستاره») را در سن‌پترزبورگ دایر کرد. اعتبار این نشریه هنگامی بالا رفت که پلخانوف موافقت کرد مقالاتی در آن بنویسد؛ منتهای مراقب شرط کرد که قید شود این نشریه نماینده‌ی افکار تمامی گروه‌های سوسیال دموکراتی است که با انحلال سازمان‌های زیرزمینی حزب مخالفت کردند.[2] نخستین شماره این نشریه در اواخر سال ۱۹۱۰ انتشار یافت، در حالی که هیأت نمایندگان سوسیال دموکرات در دوما نیز از آن حمایت می‌کردند. هیأت تحریریه آن شامل یک نماینده دوما، یک بلشویک، و یک منشویک طرفدار پلخانوف بود. این هفته‌نامه در ژوئن ۱۹۱۱ انتشار خود را متوقف کرد. موقعی که در پاییز همان سال دوباره انتشار یافت، پلخانوف و سایر افراد غیربلشویک از هیأت تحریریه آن خارج شده بودند. هفته‌نامه «زِوزدا» به صورت ارگان شخصی لنین درآمد و نویسندگان اصلی آن را زینوویف، کامنف و کروپسکایا تشکیل می‌دادند.

لنین اینک چهل سال داشت، در دوران شکوفایی قدرت خویش، ولی ساختار حزبی‌ای که سالهای عمرش را صرف تکمیل آن کرده بود هنوز هم ضعیف بود. فشار روحی که از این بابت به او وارد می‌شد کاملاً آشکار بود. او پیر و شکسته به نظر می‌رسید، بیش‌تر از گذشته از سردرد و بی‌خوابی رنج می‌برد، ولی همچنان با توان زیادی کار می‌کرد.

لنین در اواخر سال ۱۹۱۱ سرگرم تهیه نقشه‌هایی برای تسلط بر دستگاه

---

1. Zevezda

۲. اشاره به بلشویک‌ها است؛ در کنگره پنجم حزب در لندن در ۱۹۰۷، منشویک‌ها توانستند حرف خود را به کرسی نشانده و مخالفت رسمی حزب با عملیات «مصادره» و تشکیلات مخفی بلشویک‌ها را به تصویب برسانند. م.

حزب بود، با این امید که یک اکثریت جدید را در کنگره به دست آورد تا برتری او را تأیید نماید. در صفوف گروه او [بلشویک‌ها] هنوز هم کسانی وجود داشتند که خواستار اتحاد مجدد با منشویک‌ها بودند. لذا نمایندگان دو گروه یک بار دیگر در پاریس به گفتگو نشستند، ولی لنین در این گفتگوها شرکت نداشت. برای پیشدستی کردن بر مِنشِویک‌ها، لنین نماینده‌اش را به روسیه فرستاد تا هوادارانش را برای برگزاری یک «کنگره عمومی حزب» بسیج کند.

قرار شد که کنگره بلشویک‌ها در ژانویه ۱۹۱۲ در پراگ گشایش یابد. پس از آن‌که لنین عازم پراگ شده بود، دو نماینده بلشویک سَرِ راه خود به پراگ وارد پاریس شدند. یکی از آنان موسوم به برندینسکی[1] کارِ توزیعِ نشریات غیرقانونی بلشویک‌ها را در مسکو به عهده داشت. او قبل از اینکه از روسیه عازم اروپای غربی بشود، در ویلنا [شهری در «لیتوانی»] بازداشت شده ولی پس از ده روز آزاد گردیده بود.

کروپسکایا با خبر شده بود که نشریات بلشویکی در مسکو توزیع نمی‌شود. موقعی که از برندینسکی [در پاریس] پرسید که نشریات مزبور را در مسکو به چه کسی تحویل داده است، او ابتدا دستپاچه شد و سپس پاسخ داد که میان کارگران توزیع کرده است. کروپسکایا نام و نشانی این کارگران را پرسید. پاسخ او همراه با لکنت زبان بود و نشان می‌داد که دروغ می‌گوید. سپس معلوم شد تمامی نشریاتی که او از خارج از روسیه دریافت کرده بود یکراست به اوخرانا رفته است.

سال‌ها بعد، دایرةالمعارف بزرگ شوروی ضمن شرح کنگره پراگ، اعتراف کرد که دو نفر از سیزده نماینده رأی دهنده در کنگره، عوامل نفوذی اوخرانا بودند.

نمایندگان دست چین شده لنین در کنگره پراگ اعلام کردند که آنان نماینده‌ی تمامی حزب سوسیال دموکرات هستند و «انحلال طلبان» [منشویک‌ها] و سایر مخالفان لنین را محکوم کردند. یک کمیته مرکزی با عضویت لنین، زینوویف، اُردزُو نیکیدزه[2]، سپاندازیان[3]، گلوشوکین[4]، شوارتسمان[5] و مالینوفسکی تشکیل شد.

1. Brendinsky
2. Ordzhonikidze
3. Spandarian
4. Goloschokin

مالینوفسکی برای پُست ریاست دفتر روسی کمیته مرکزی بلشویک انتخاب شد، و از این اختیار برخوردار شد که اعضای جدیدی را به دلخواه خویش به کمیته مرکزی اضافه کند. به پیشنهاد لنین، مالینوفسکی استالین را که از تبعیدگاهش در استان «ولوگدا»[۶] در فوریه ۱۹۱۲ گریخته بود، به عنوان یکی از اعضای جدید مزبور انتخاب کرد.

کنگره پراگ جدایی میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها را کاملاً قطعی کرد. از آن پس، حزب بلشویک کاملاً مستقل از منشویک‌ها شد، و همکاری آنان محدود به مجلس دوما بود.[۷] ولی طولی نکشید که این همکاری نیز پایان یافت.

اعتصاب معدنچیان لِنا

موقعی که آنا (خواهر لنین) چند ماه قبل با او در پاریس دیدار کرد، لنین به او گفته بود: «به درستی نمی‌دانم که آیا آنقدر زنده خواهم ماند تا شاهد تجدید حیات حزب باشم یا خیر.» ولی اینک او به طرز مطمئنی احساس می‌کرد که یک مرحله پیشرفت آغاز شده است.

کمتر از دو ماه بعد، یک بحران سیاسی روی داد و امپراتوری روسیه را لرزاند. این بحران با اعتصاب معدنچیان در معادن طلای «لِنا»[8] (واقع در بخش شمالی سیبری) آغاز شد. موقعی که نمایندگان معدنچیان بازداشت شدند، سایر کارگران معدن ازدحام کردند و خواستار آزادی آنان شدند. سربازان نیز بدون این‌که از قبل هشدار بدهند، به روی آنان آتش گشودند و صدها نفر را به ضرب گلوله از پای درآوردند. این رویداد در ۴ آوریل ۱۹۱۲ صورت گرفت. یک هفته بعد که خبر این کشتار به بخش اروپایی روسیه رسید، با واکنش‌های خشونت‌آمیز کارگران روبرو شد. در ظرف چند روز، اعتصاب‌های خودجوش تقریباً سراسر شهرهای صنعتی روسیه را فراگرفت. متجاوز از ۲۱۵/۰۰۰ کارگر در اعتراض به اقدام رژیم، دست از کار کشیدند. این اعتصاب بزرگ‌ترین

---

5. Schwartzman

۶. (Vologda): استانی در سیبری. م.
۷. هیأتِ مختلط نمایندگان بلشویک‌ها و منشویک‌ها در مجلس دوما. م.

8. Lena

تظاهرات ناآرام کارگران پس از اعتصاب سال ۱۹۰۵ بود.

در پی اعتصاب مزبور، تعداد زیادی از بلشویک‌ها بازداشت شدند. استالین که در دفتر هفته‌نامه لنین [«زِوزدا»] در سن‌پترزبورگ کار می‌کرد، یک بار دیگر بازداشت شد و به سیبری تبعید گردید.

در حوالی این زمان بود که یکی از بلشویک‌ها به نام بِرتِزن[1] اتهام زد که دکتر ژیتومیرسکی[2] (یکی از دست‌اندرکاران دفتر خارجی حزب بلشویک و دوست نزدیک لنین) عامل نفوذی اوخرانا است. لنین که بسیار مضطرب شده بود به مالینوفسکی دستور داد تا تحقیق کند که برتزن مدارک اتهام خود را از کجا به دست آورده است. ولی برتزن که به مالینوفسکی نیز مشکوک بود، حاضر نشد منبع اطلاعاتی خود را بازگو کند. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و موقعی که بایگانی پلیس سیاسی گشوده شد، معلوم شد که دکتر ژیتومیرسکی در فاصله سال‌های ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۷ در خدمت اوخرانا بوده است.

انتشار روزنامه پراودا یکی از تصمیمات کنگره پراگ این بود که یک روزنامه رسمی بلشویک‌ها به نام «پراودا»[3] در سن‌پترزبورگ منتشر شود، و مالینوفسکی مأمور این کار شد.

با این‌که اتحادیه‌های کارگری از منشویک‌ها پیروی می‌کردند ولی منشویک‌ها نه تنها قادر به دایر کردن یک روزنامه یومیه نبودند، که حتی در تأمین مخارج هفته‌نامه خود نیز درمانده بودند. در حالی که حزب بلشویک با به کارگرفتن پول‌های کلانی که از راه سرقت مسلحانه، ارثیه‌ها و ازدواج‌های سیاسی به دست آورده بود، در وضعیتی قرار داشت که می‌توانست هزینه یک روزنامه یومیه را تأمین کند. نخستین شماره روزنامه پراودا در ماه مه ۱۹۱۲، یعنی چند هفته پس از اعتصاب معدنچیان لِنا و کشتار کارگران این معدن، منتشر شد. در این جریانِ جدیدِ شورانشِ انقلابی، پراودا به عنوان تنها روزنامه یومیه کارگری در

---

1. Burtzen
2. Zhitomirsky

۳. (Pravda)؛ به معنای «حقیقت» در زبان روسی. م.

روسیه، از تیراژ زیادی برخوردار شد. پراودا در ابتدا از درگیری عقیدتی با سایر گروه‌های سوسیالیست اجتناب کرد تا بتواند جای پای محکمی را در میان کارگران سن‌پترزبورگ به دست آورد. در مراحل بعد بود که لنین در صفحات این روزنامه به مخالفان سوسیالیست خود حمله کرد.

در ژوئیه ۱۹۱۲، لنین و زینوویف و کامنف از پاریس به «کراکو»[1] (در «گالیسی»[2]) آمدند تا به مرز روسیه نزدیک‌تر شده و بتوانند چاپ پراودا را تسهیل کرده و زمینه عملیات بلشویک‌ها را سهل‌تر سازند. فورستن‌برگ گانتسکی ترتیبی داد که لنین بتواند در کراکو اقامت نماید؛ این کار با زحمات گانتسکی (مردی که در سال‌های بحرانی آینده بارها به لنین کمک کرد) و دولت اتریش، صورت گرفت.

اکثر سرمقاله‌ها و مقالات مربوط به سیاست حزب را لنین شخصاً برای روزنامه پراودا می‌نوشت، هرچند که این روزنامه در سن پترزبورگ به وسیله رومان مالینوفسکی منتشر می‌شد و سردبیر رسمی آن نیز چرنومازوف[3] بود.

مالینوفسکی در مظان اتهام

در حوالی همین زمان بود که بوخارین از تبعیدگاهش گریخت، از مرز روسیه عبور کرد و در گالیسی به لنین پیوست. او به محض ورود، به لنین هشدار داد که مالینوفسکی یک عامل نفوذی اوخرانا است.

با وجود بدگمانی‌های بوخارین، لنین و زینوویف از مالینوفسکی به شدت دفاع کردند ولی بوخارین متقاعد نشد. در این میان، مالینوفسکی به ریاست تشکیلات بلشویکی در روسیه برگزیده شده بود. در واقع او نماینده لنین در روسیه به شمار می‌آمد. در مجلس دومای چهارم نیز مالینوفسکی رهبر گروه بلشویک‌ها مشتمل بر پنج نماینده و نیز نایب رییس هیأت مختلط

---

۱ و ۲. (Cracow یا Kracow): شهری در لهستان در مرز روسیه و اتریش؛ در آن زمان، ایالت گالیسی (Galicie) در حاکمیت اتریش بود. م.

3. Chernomazov

دموکرات‌ها به ریاست نیکلای چخیدزه[1] (یک منشویک قدیمی اهل قفقاز) بود. هیأت مختلط مزبور با وحدت عمل و رأی در دوما عمل می‌کرد و محبوبیت زیادی میان اقشار مردم روسیه یافته بود.

در دسامبر ۱۹۱۲ در یک نشست شورای حزبی که در کراکو برگزار شد، نمایندگان بلشویک تصمیم به برگزاری تظاهرات خیابانیِ انقلابی، برپایی اعتصاب‌ها و تشکیل کمیته‌های مخفی در مغازه‌ها و کارخانه‌ها گرفتند. کسانی که در این شورا حضور داشتند عبارت بودند از لنین، کامِنِف، زینوویف، کروپسکایا، نمایندگان بلشویک در دوما و از جمله مالینوفسکی، و استالین (که یک بار دیگر توانسته بود از تبعیدگاهش بگریزد). یک نماینده دیگر بلشویک‌ها در دوما، که در شورای مزبور حضور داشت، الکساندر ترویانوسکی[2] بود (او بعدها سفیر شوروی در ایالات متحده امریکا شد).

در فوریه ۱۹۱۳، همسر ترویانوسکی که به تازگی از اتریش بازگشته بود، در کی‌یف بازداشت شد. از او خواسته بودند تا به روسیه بیاید و دبیر گروه بلشویک‌ها در مجلس دوما باشد. پلیس اسناد سرّی مهمی را از او به دست آورد.

فقط چند نفری از ورود همسر ترویانوسکی اطلاع داشتند. بوخارین و ترویانوسکی بدگمان بودند که مالینوفسکی در این کار دست داشته است.

ترویانوسکی که یقین داشت بازداشت همسرش با خبرچینی یک عامل نفوذی اوخرانا صورت گرفته است، درباره جزییات سفر او به روسیه تحقیق کرد و تمامی شواهد قویاً حکایت از آن داشت که دستِ مالینوفسکی در کار است.

حمایت کامل لنین از مالینوفسکی

ترویانوسکی موضوع را با بوخارین در میان نهاد و هر دوی آنان نامه‌ای به کمیته مرکزی حزب نوشتند و درخواست کردند که مالینوفسکی در یک دادگاه حزبی حضور یابد. ولی نامه‌ی بسیار سرزنش‌آمیزی را از لنین دریافت کردند؛ لنین به نمایندگی از طرف کمیته مرکزی، از آنان خواسته بود که از این شایعه پراکنی‌ها درباره مالینوفسکی دست

---

1. Nikolai Chkheidze
2. Alexander Troyanovsky

بردارند. لنین، عمل آنان را بدتر از «خیانت به حزب» توصیف کرده و تهدید کرده بود که اگر در عقیده خود پافشاری نمایند از حزب اخراج خواهند شد. بوخارین از دستور لنین اطاعت کرد ولی تروتسکی زیربار نرفت و حزب را ترک گفت؛ در سال ۱۹۲۱ بود که او دوباره به عضویت حزب درآمد.

شواهد تازه‌ای از عامل نفوذی بودنِ مالینوفسکی به دست می‌آمد. در اواخر تابستان سال ۱۹۱۳، اسوردولوف[1] از تبعیدگاهش در سیبری به سن‌پترزبورگ گریخت و در آپارتمان بادایف[2] (یکی از نمایندگان بلشویک‌ها در مجلس دوما) پنهان شد. پس از چند روز، دربانِ عمارت از بادایف پرسید که آیا او مردی شبیه به اسوردولوف را در آپارتمان خود نگه‌داری می‌کند یا خیر. بادایف که متوجه شده بود اسوردولوف در آپارتمان او نمی‌تواند امنیت داشته باشد، پس از مشورت با مالینوفسکی، تصمیم گرفت که اسوردولوف را به جای دیگری منتقل کند. لذا او را به خانه‌ی پتروسکی[3] (یک عضو دیگر مجلس دوما) بردند. همان شب، اسوردولوف بازداشت شد و دوباره به سیبری گسیل گردید. ولی باز هم هیچ اقدامی برای تحقیقات درباره مالینوفسکی صورت نگرفت.

چند روز پس از بازداشت اسوردولوف، بلشویک‌ها یک کنسرت و یک مجلس رقص تشکیل دادند تا برای روزنامه پراودا پول جمع کنند. این نوع کنسرت‌ها معمولاً در سن پترزبورگ برگزار می‌شد و مکان‌های نسبتاً امنی برای انقلابیون و از جمله کسانی بود که با گذرنامه‌های جعلی زندگی می‌کردند. استالین نیز که به طور غیرقانونی در سن پترزبورگ زندگی می‌کرد، در آن جمع حضور داشت، و نیز مالینوفسکی.

موقعی که استالین وارد محل کنسرت شد، بلافاصله خود را در محاصره افراد پلیس دید. برگزارکنندگان کنسرت، او را به رختکن بردند تا لباس مُبدّل به تن او کرده و مانع بازداشت وی بشوند، ولی مأموران پلیس به زور داخل رختکن شدند و استالین را بازداشت کردند. او را دوباره به سیبری فرستادند و استالین تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در آن‌جا باقی ماند.

---

1. Sverdolov 2. Badaiev 3. Petrovsky

پس از این بازداشت‌های جدید، این اعتقاد بیشتر شد که یک عامل نفوذی اوخرانا در شورای عالی بلشویک‌ها حضور دارد و افراد حزب را به پلیس معرفی می‌کند. ولی هیچ کس نمی‌توانست بفهمد که این مأمور کیست.

در اوت ۱۹۱۳، از رهبران بلشویک دعوت شد تا در یک کنگره مرکب از اعضای کمیته مرکزی، در روستایی نزدیک «زاکوپان»[1] (در «گالیسی») شرکت نمایند. بیست و دو بلشویک در این کنگره حضور داشتند، از جمله لنین، زینوویف، کامِنف، شاتمان، گانتسکی، مالینوفسکی و سایر نمایندگان بلشویک‌ها در مجلس دوما. در این کنگره، لنین تصمیم خود را مبنی بر جدایی از هیأت مختلط سوسیال دموکرات‌ها در دوما و تشکیل یک گروه مستقل به ریاست مالینوفسکی، به زور قبولاند.

دو هفته بعد، شش نماینده بلشویک به هفت نماینده منشویک در دوما متن اتمام حجّتی را ارائه دادند که بر طبق آن، باید برنامه عمل لنین را بپذیرند. موقعی که منشویک‌ها از قبول آن خودداری کردند، نمایندگان بلشویک‌ها نیز گروه مستقل خود را به ریاست مالینوفسکی تشکیل دادند.

روزنامه پراودا بلافاصله حملات شدیدی را برای بی‌آبرو کردن چخیدزه و منشویک‌ها آغاز کرد. اکثر سرمقاله‌های پراودا را همچنان لنین و زینوویف می‌نوشتند، ولی سیاست محلی توسط مالینوفسکی تنظیم می‌شد و او هر فرصتی را برای حمله به نمایندگان منشویک در دوما و رهبران اتحادیه‌های کارگری [هوادار منشویک‌ها] مغتنم می‌شمرد. در خود دوما، مالینوفسکی سخنرانی‌های انقلابی و آتشینی را ایراد می‌کرد و تمامی اپوزیسیون لیبرال و رادیکال را به بُزدلی و خیانت به مردم متهم می‌کرد.

هنگامی که رژیم ناگهان شروع به بازداشت تمامی رهبران منشویک و رهبران اتحادیه‌های کارگری کرد بلشویک‌ها توانستند در چند اتحادیه بزرگ کارگری رخنه کنند. چند صباحی به نظر می‌رسید که این بازداشت‌ها بخشی از سیاست عمومی سرکوب‌گرانه رژیم باشد، ولی بعداً فاش شد که نقشه‌ی این بازداشت‌ها

---

1. Zakopane

را مالینوفسکی کشیده بود.

سخنرانی‌های غرّای مالینوفسکی باعث شد که در میان کارگران بسیار محبوب بشود. او یکی از یاران نزدیک لنین در روسیه شد و غالباً برای دریافت دستورات به «کراکو» سفر می‌کرد.

در آوریل ۱۹۱۴، رژیم تزاری به حمله علیه مصونیت پارلمانی اعضای دوما دست یازید. کوکووتسف[1] ـ نخست‌وزیر وقت ـ که گرایش‌های لیبرال داشت، از سوی تزار برکنار شد و یک مرتجع نالایق به نام گورمی‌کین[2] جای او را گرفت. تزار به نخست‌وزیر جدید دستور داد که بساط جنبش انقلابی را برچیند. گورمی‌کین نیز سخنرانی آتشین چخیدزه در دوما را بهانه قرار داد. موقعی که گورمی‌کین شروع به سخنرانی در دوما کرد نمایندگان جناح چپ روی میزهایشان کوبیدند و فریاد زدند: «آزادی بیان برای نمایندگان دوما!» و گورمی‌کین نتوانست به حرفش ادامه بدهد. رودزیانکو[3] (رییس مجلس دوما) پس از این‌که نتوانست نظم جلسه را برقرار کند، از گورمی‌کین عذرخواهی کرد و پیشنهاد کرد که سوسیال دموکرات‌ها و «گروه ترودویک»[4] به ریاست الکساندر کرنسکی، به مدت پانزده جلسه، محروم از شرکت در مجلس بشوند. این پیشنهاد به تصویب نمایندگان رسید.

هنگامی که نمایندگان محروم شده در ۷ مه ۱۹۱۴ به مجلس بازگشتند، کرنسکی به نمایندگی از جانب تمامی جناح چپ، بیانیه‌ای را قرائت کرد که سیاست رژیم را محکوم می‌کرد. رییس مجلس چند بار حرف او را قطع کرد و بالاخره حُکم کرد که سخنرانی او برخلاف آیین‌نامه مجلس است. مالینوفسکی نیز همان کار را کرد و به او هم اجازه ادامه صحبت داده نشد؛ ولی مالینوفسکی همچنان به سخنرانی خود ادامه داد تا این‌که مأموران انتظامی مسلّح به او دستور دادند که تریبون را رها کرده و به سرِ جایش برگردد.

---

1. Kokovtsev　2. Goremykin　3. Rodzianko

۴. (Trudovick's Group): گروهی از نمایندگان مجلس دوما که محلّ نشستن آنان بین کادت‌ها و منشویک‌ها بود. گروه مزبور که نماینده بورژوازی روسیه بود، از کاپیتالیسم اجتماعی و واگذاری زمین به دهقانان حمایت می‌کرد. م.

مالینوفسکی درخواست کرد که تمامی نمایندگان جناح چپ از عضویت در دوما استعفا بدهند، زیرا ادامه حضور آنان فقط موجب تقویت ارتجاع [رژیم ارتجاعی تزاری] می‌شود. چون پیشنهاد او رد شد، او به نزد رییس مجلس رفت و یک پاکت مُهر و موم شده را به او داد و گفت: «خداحافظ آقای رودزیانکو.» مالینوفسکی به خانه‌اش رفت. موقعی که رودزیانکو جلسه مجلس را ادامه داد، به اعضای دوما اطلاع داد که چند لحظه پیش متن استعفانامه مالینوفسکی از عضویت در دوما را دریافت کرده است. این موضوع جنجالی را برانگیخت و همه‌ی نمایندگان به بادایف که تنها عضو بلشویک در آن جلسه بود، خیره شدند. او نیز که به اندازه سایرین از این کار مالینوفسکی حیرت کرده بود بلافاصله به روزنامه پراودا تلفن کرد و هیأت تحریریه آن روزنامه نیز از شنیدن این خبر بسیار تعجب کردند.

بادایف توضیح داد که هیچ یک از اعضای هیأت پارلمانی بلشویک‌ها هیچ‌گونه اطلاع قبلی از نقشه‌های مالینوفسکی نداشت و آنان اقدام او را یک نقض آشکار انضباط حزبی می‌دانستند. پتروسکی را به نزد مالینوفسکی فرستادند تا از او بخواهد که در گروه پارلمانی حاضر شده و توضیح قانع‌کننده‌ای درباره استعفای خود بدهد. موقعی که پتروسکی وارد خانه مالینوفسکی شد مشاهده کرد که او در حالی که هنوز هم نیمی از لباس خود را به تن دارد، در اتاق قدم می‌زند.

پتروسکی به او گفت: «تو بدون اجازه حزب، کاری را کرده‌ای که شبیه به خیانت است. حزب مرا فرستاده تا از تو بخواهم که فوراً به دفتر نمایندگان بلشویک بیایی و این اقدام غیرمنتظره خود را توضیح بدهی.»

مالینوفسکی با لحن تندی گفت: «در وضعی نیستم که هیچ گونه توضیحی بدهم.»

«آیا مقصودت این است که از دستور حزب سرپیچی می‌کنی؟»

مالینوفسکی فریاد زد: «هر طور دلت می‌خواهد تفسیر کن. ولی دوباره به تو می‌گویم که من در وضعی نیستم که بتوانم علت اقدام خود را توضیح بدهم.»

موقعی که پتروسکی موضوع را با گروه پارلمانی دوما در میان گذارد، از او

خواستند که دوباره به نزد مالینوفسکی برود و این پیغام را به او برساند: «اگر فوراً نیاید، آنان اقدامات شدیدی را علیه او به عمل خواهند آورد.»

مالینوفسکی که خود را با خطر یک محاکمه حزبی روبرو می‌دید، بسیار پریشان خاطر شد و در حالی که در طول و عرض اتاق می‌دوید، فریادزنان گفت: «مرا محاکمه کنید! اتهامات خود را وارد کنید! هر کاری که دلتان می‌خواهد بکنید! هیچ توضیحی به شما نخواهم داد، می‌فهمی؟ هیچ توضیحی!»

بادایف اعلام کرد که عمل مالینوفسکی نه تنها سرپیچی از انضباط حزبی بود، که بهانه خیلی خوبی هم به دست دشمنان داده است. شایعاتی درباره ایجاد شکاف در درون گروه پارلمانی بلشویک‌ها بر سر زبان‌ها افتاد، و این ماجرا موجب یک رویداد مهیج و بسیار مهم دیگر شد.

آن‌چه که بادایف نگفته بود، این بود که روزنامه منشویک‌ها موسوم به «رابوتچیا گازتا»[1] درخواست کرد که کمیسیونی مرکّب از تمامی احزاب چپ تشکیل شده و درباره ماجرای مالینوفسکی تحقیق کند. این درخواست موقعی عنوان شد که طبق یک گزارش، پرنس وُلکونسکی[2] (نایب رییس دوما) که یکی از نمایندگان محافظه‌کار به شمار می‌آمد به یکی از نمایندگان احزاب چپ گفته بود که اطلاع کسب کرده است که مالینوفسکی همواره یک جاسوس اوخرانا بوده است.

منشویک‌ها درصدد تحقیق درباره سوابق مالینوفسکی برآمدند و شواهد دیگری را به دست آوردند که نشان می‌داد وی واقعاً یک جاسوس اوخرانا می‌باشد. سپس روزنامه منشویک‌ها سرمقاله‌ای نوشت و خواستار محاکمه مالینوفسکی در یک دادگاه حزبی شد.

با این وصف، روزنامه پراودا بیانیه‌ای را به امضای لنین و زینوویف منتشر کرد که طیّ آن، منشویک‌ها را به عنوان مُفتری و افراد ترسویی معرفی می‌کرد که جرأت ندارند آشکارا به مالینوفسکی اتهام بزنند و لذا سعی دارند تا از پشت به حزب بلشویک خنجر بزنند. مارتوف و دان (دو رهبر برجسته منشویک‌ها در سن پترزبورگ) یک بیانیه امضا شده را منتشر کرده و ضمن تأکید اتهامات خود

---

1. Rabotchaya Gazeta [روزنامه کارگر]
2. Prince Volkonsky

علیه مالینوفسکی، خواستار محاکمه او شدند. عنوان کردن اتهام «جاسوس اوخرانا» برای مالینوفسکی یک جرم جنایی به شمار می‌آمد و هر دوی آنان [مارتوف و دان] با خطر بازداشت شدن روبرو بودند.

لنین، زینوویف و کامِنف مقاله مشترکی در پراودا نوشتند و پاسخ دادند که آنان اجازه نخواهند داد «منحل‌کنندگان حزب سوسیال دموکرات» و نمایندگان «حزب کارگر استولیپین»[1] بر مسند داوری درباره یک سخنگوی پرولتاریای انقلابی بنشینند. در این میان، روزنامه «رابوتچیاگازتا» به رویه‌ی خود ادامه داد و بیانیه‌ها و نامه‌هایی را مبنی بر لزوم محاکمه مالینوفسکی در یک دادگاه انقلابی، انتشار داد.

مالینوفسکی از سن‌پترزبورگ به گالیسی نزد لنین رفته بود، و در ۲۵ مه ۱۹۱۴ نامه زیر با امضای او در پراودا چاپ شد: «با اینکه به دلایل شخصی، فعالیت‌های سیاسی خود را قطع کرده‌ام ولی همچنان یک بلشویک سرسخت باقی می‌مانم. مارتوف و دان مرتجع را در یک کشور آزاد به پای میز محاکمه می‌کشانم، اگر این گستاخی را دارند که با امضاهای خود، مرا متهم نمایند.»

روزنامه پراودا ضمن چاپ نامه مالینوفسکی، تلگراف زیر را که از گالیسی از لنین و زینوویف و گانتسکی دریافت کرده بود نیز به چاپ رساند: «مارتوف و دان مفتری‌های کثیفی هستند که همواره شایعات شرارت‌آمیزی را درباره مخالفانشان می‌پراکنند. ما از آنان می‌خواهیم که اتهامات خود را مستقیماً عنوان کرده و آن را امضاء نمایند. ما پس از بررسی این شایعات، به پاکدامنی سیاسی مالینوفسکی کاملاً یقین کردیم.»

روزنامه پراودا در یکی از سرمقاله‌هایش نوشت که نامه مالینوفسکی و تلگراف لنین به این افتراء ناجوانمردانه پایان داده است، و از اعضای حزب خواست که «با تمام صفوف خود علیه دشمنان داخلی و مفتری‌ها و خائن‌هایی همچون مارتوف و دان، همچنان پیکار نمایند.»

---

۱. اشاره به منشویک‌ها است. م.

در سال ۱۹۱۵، روزنامه «سوزیال دموکرات»[1] که لنین آن را در خارج از کشور منتشر می‌کرد این خبر را چاپ کرد که مالینوفسکی در جنگ کشته شده است. یک آگهی تسلیت درباره مراسم سوگواری به مناسبت مرگ نابهنگام «این رهبر پرولتاریایی بزرگ» نیز چاپ شد. ولی مالینوفسکی نمرده و پرونده او نیز بسته نشده بود.

عقیده گروه‌های غیربلشویک درباره لنین

شارل راپاپور[2] سوسیالیست فرانسوی روسی الاصل که بعدها یک کمونیست مهم و برجسته شد، موضع‌گیری لنین در جنبش انقلابی را با موضع‌گیری استولیپین در رژیم تزاری مقایسه کرد. او در سال ۱۹۱۴ گفت که تحت حکومت استبدادی لنین، هیچ حزب واقعی نمی‌توانست وجود داشته باشد:

«ما، دستاوردهای لنین را به رسمیت می‌شناسیم. او مردی است که اراده‌ای آهنین دارد و به لحاظ سازمان‌دهی گروه‌ها، یگانه است... هرکس که با او مخالفت کند، برای همیشه به وسیله‌ی او محکوم می‌شود... او مجازات مرگ [مخالفانش] را تنها وسیله‌ی تضمین موجودیت حزب سوسیال دموکرات می‌داند، به جای این‌که از طریق روش‌های سوسیالیستی با آنان پیکار کند؛ یعنی از طریق بحث و استدلال. لنین فقط روش‌های «قصّابی»[3] را به کار می‌گیرد، روش‌های خونریزی. هیچ حزبی قادر نیست که تحت این رژیم سوسیال دموکرات تزارگونه، وجود داشته باشد، چرا که لنین خود را یک اَبَرمارکسیست[4] می‌داند. ولی واقعیت این است که لنین فقط یک ماجراجوی بسیار بلندپایه است. من به هیچ یک از گروه‌های رقیب [بلشویک و منشویک] تعلق ندارم لیکن تجربه‌های سالیان دراز، مرا به این اعتقاد سوق داده است که پیروزی لنین بزرگ‌ترین خطر برای انقلاب روسیه است. چراکه او، آن پیروزیِ بدست

1. Sozial Demokrat [سوسیال دموکرات]
2. Charles Rappaport
3. Surgical
4. Super-Marxist

آمده را چنان در آغوش خواهد فشرد که آن را خفه خواهد کرد.»

تروتسکی نیز پیش‌تر در نامه‌ای خطاب به چخیدزه (رهبر منشویک‌ها در مجلس دوما) نوشته بود:

«ازکشمکش‌های حزبی، که همواره به وسیله لنین ــ این استاد و خبره در کار تشدید کشاکش‌های حزبی و سوء استفاده از عقب ماندگی جنبش کارگران روسیه ــ شدت می‌یابد، فقط می‌توان به عنوان یک کردار اهریمنی، ابزار تأسف کرد... تمامی بنای لنینیسم در زمان حاضر، بر دروغ و تحریف حقایق استوار است و در درون خود، بذرهای زهرآگین تجزیه خویش را می‌پروراند.»

کنگره بین‌الملل سوسیالیستی در بروکسل

در تاریخ ۱۶ـ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۴ یک کنگره اختصاصی دفتر بین‌الملل سوسیالیستی[1] در بروکسل تشکیل شد. دستور کارِ آن نیز اتحاد مجدد دو جنبش کارگری روسیه [بلشویک و منشویک] بود.

دفتر بین‌الملل سوسیالیستی از مدت‌ها پیش نگران جدایی و نفاق در حزب سوسیال دموکرات روسیه و نقش خشونت‌آمیز لنین و همکارانش بود، ولی همچنان از دخالت در امور آنان خودداری می‌کرد. موقعی که نفاق میان دو جناح حزب آن چنان شدید شد که دخالت دفتر بین‌الملل سوسیالیستی اجتناب ناپذیر گردید، تصمیم به دخالت گرفت و کنگره بروکسل را تشکیل داد. ولی لنین که مایل نبود از سوی جنبش سوسیالیسم ملامت شود، نه خود او، نه زینوویف، نه کامِنِف، هیچ یک در کنگره بروکسل شرکت نکردند، بلکه نمایندگان دون پایه‌ای را به این کنگره گسیل کردند تا مخالفت لنین با تأسیس یک حزب سوسیال دموکرات جدید و واحد را به اطلاع کنگره برسانند. این نمایندگان سخنرانی‌های از قبل تهیه شده‌ای را ایراد کردند و اعلام داشتند که بهترین راه تضمین وحدت

1. International Socialist Bureau

جنبش کارگری روسیه همانا پذیرش کمیته مرکزی حزب بلشویک به عنوان کمیته مرکزی متحده می‌باشد. پلخانوف نیز در پاسخ اعلام کرد که وحدت مجدّد دو حزب فقط هنگامی امکان‌پذیر است که نفوذ لنین در حزب محدود شود. آلکسینسکی اتّهام زد که لنین مانع افشاگری درباره عوامل نفوذی اوخرانا شده است. اعضای دفتر سوسیالیسم بین‌الملل از این اتهامات متقابل [بلشویک‌ها و منشویک‌ها] بسیار حیرت کردند، و چون نمایندگان بلشویک حاضر به بحث و گفتگو در این باره نشدند لذا واندروِلد[1] (دومین شخصیت پس از کائوتسکی[2]) پیشنهاد کرد که موضوع فرقه گرایی در حزب سوسیال دموکرات روسیه در دستورِ کارِ کنگره بین‌المللی وین (در اواخر اوت ۱۹۱۴) گذارده شود. با این حال، کنگره مزبور تشکیل نشد.

با این‌که لنین محبوبیتی در میان رهبران قدیمی حزب سوسیال دموکرات روسیه نداشت، ولی در بین کارگران کارخانه‌های سن پترزبورگ، مسکو، و سایر مراکز صنعتی روسیه، از نفوذ زیادی برخوردار بود. زیرا شعارهای ساده و صریح او برای اقدام انقلابی، در مقایسه با تئوری‌های پیچیده مارکسیسم اروپای غربی و سیاست مماشات منشویک‌ها، از جاذبه بیشتری در نزد کارگران عادی روسیه برخوردار بود.

در ژوئن ۱۹۱۴، کمیته مرکزی حزب بلشویک در کراکو تشکیل شد تا مقدمات یک کنگره جدید از بلشویک‌ها را تدارک ببینند. ولی جنگ جهانی اول آغاز شد و تهیه مقدمات تشکیل کنگره مزبور نیز دچار وقفه شد.

---

1. Vandervelde
2. Kautsky



از جنگ تا انقلاب

لنین، جنگ روسیه و ژاپن را به عنوان پیش درآمد انقلاب ۱۹۰۵ تفسیر کرده بود؛ او انتظار داشت که یک جنگ دیگر نیز مقدمه یک انقلاب تازه باشد. در سال ۱۹۱۳، او به ماکسیم گورکی نوشته بود: «جنگ میان اتریش و روسیه، برای آرمان انقلاب در اروپای غربی مفید است. ولی به سختی می‌توان باور کرد که فرانتس یوزف[1] [امپراتور اتریش ـ مجارستان] و نیکلا [ی دوم] این شادمانی را به ما ارزانی دارند.»

بین‌الملل دوم و مسأله جنگ جهانی اول

اما یکسال بعد، آنان از این شادمانی برخوردار شدند. موقعی که خبرِ اعلام جنگ آلمان به روسیه در کراکو به لنین رسید، نخستین پرسشی که از زینوویف کرد این بود: «بین‌الملل دوم چه واکنشی نشان خواهد داد؟»

و زینوویف پیش‌بینی کرد: «خواهی دید که بزرگزادگان سوسیال دموکرات آلمان جرأت نخواهند کرد در مسأله افتخارات جنگ، علیه رژیم قیصر رأی بدهند.»

لنین پاسخ داد: «نه، آنان تا این اندازه بُزدل نیستند. بی‌شک با جنگ مخالفت نخواهند کرد. ولی برای تسکین وجدانشان، علیه آن رأی خواهند داد، دست کم به دلیل هراس از این‌که طبقه کارگر علیه آنان قیام کند.»

کنگره بین‌الملل دوم که در اواخر ژوئیه ۱۹۱۴ در بروکسل تشکیل شد اتریش و روسیه را محکوم کرد. و در آلمان، سوسیال دموکرات‌ها به سختی کوشیدند تا از این جنگ قریب الوقوع جلوگیری نمایند. تظاهرات عظیمی در

---

1. Franz Josef

تمامی شهرهای آلمان برگزار شد، و در ۲۵ ژوئیه [۱۹۱۴] کمیته اجرایی حزب سوسیال دموکرات آلمان اعلام کرد:

«خون هیچ سرباز آلمانی نباید به خاطر برآورده شدن مقاصد جنایتکارانه پادشاه مستبّد اتریش بر زمین ریخته شود. رفقا! ما از شما می‌خواهیم تا بیدرنگ با برپایی همایش‌های عظیم، آرزوی تزلزل ناپذیر پرولتاریای خودآگاه را برای صلح به نمایش بگذارید.»

با این وصف، هنگامی که به درخواست‌های کارگران آلمان اعتنایی نشد، سوسیال دموکرات‌ها با واقعیت یک جنگ روبرو شدند، در حالی که مدت‌ها به خاطر برپا نشدن آن پیکار کرده بودند. سوسیال دموکرات‌های آلمان که پیش‌تر ادعا می‌کردند برای جلوگیری از تجاوز رژیم قیصر و اجتناب از برپایی جنگی که می‌توانست یک پیروزی برای تزار باشد نهایت تلاش خود را کرده بودند، اینک با رأی دادن به سود افتخارات جنگ، هم لنین و هم زینوویف را شگفت زده کردند. موقعی که لنین روزنامه «فورویرز» [ارگان حزب سوسیال دموکرات آلمان] را به دست گرفت تا مطالعه کند، او نتوانست این خبر را باور کند که سوسیال دموکرات‌ها به سود جنگ رأی داده‌اند.

لنین فریاد زد: «غیرممکن است!» ولی چون بالاخره متقاعد شده بود، با لحن قاطعانه و توأم با تعجب گفت: «بین‌الملل دوم مرده است!»

لنین در زندانِ اتریش پس از شروع جنگ، پلیس اتریش شروع به شکار جاسوسان [روسی] در سرتاسر گالیسی کرد. در شب بارانی هفتم اوت ۱۹۱۴، لنین به گانتسکی تلفن زد و گفت:

«جستجو برای یافتن محل اقامت من، لحظاتی پیش آغاز شده است. رییس ژاندارمری محل این کار را کرده است. او به من دستور داده است تا فردا صبح در ایستگاه قطار با او ملاقات کرده و همراه او به «نووی

تارک»[1] بروم... تو چه نظری داری؟ آیا فردا مارا در «نووی تارک» بازداشت خواهند کرد یا این‌که به ما اجازه می‌دهند از اتریش خارج بشویم؟»

بر طبق گفته‌ی گانتسکی، پلیس کراکو به خوبی آگاه بود که لنین یک دشمن آشتی ناپذیر تزاریسم است. مأموران پلیس پیوسته مراقب او بودند و می‌دانستند که لنین در امور داخلی اتریش دخالتی نمی‌کند. البته این عقیده‌ی پلیس کراکو بود ولی پلیس «نووی تارک» دیدگاه دیگری داشت. در آن‌جا امکان داشت که بدترین وضع برای لنین پیش بیاید. بنابراین گانتسکی با دکتر مارِک[2] (یک نماینده سوسیال دموکرات در پارلمان اتریش که پیش‌تر به لنین کمک کرده بود تا در کراکو اقامت کند) تماس گرفت. خود لنین نیز تلگراف زیر را برای رییس پلیس کراکو فرستاد:

«پلیس محلی به من مظنون است و مرا جاسوس می‌داند. من در دو سال اخیر در کراکو، در آپارتمان شماره ۵۷، خیابان «لوبُمیرتزسا»[3]، واقع در بخش «زِون اِشنیتز»[4]، ساکن هستم. شخصاً اطلاعاتی را درباره خودم به کمیسر پلیس «زِون اِشَنتیز» داده‌ام. من یک مهاجر نیستم بلکه یک سوسیال دموکرات هستم. از شما درخواست می‌کنم که به مقامات مربوطه «نووی تارک» تلگراف بزنید تا سوء تفاهمی درباره من به وجود نیاید.»

روز بعد، ژاندارمری محلی تلگرافی را از کمیسر پلیس کراکو دریافت کرد مبنی بر این‌که هیچ دلیلی برای بازداشت لنین وجود ندارد. با این حال، لنین و زینوویف در این فاصله بازداشت شده بودند.

گانتسکی به ویکتور آدلر[5] (رهبر حزب سوسیال دموکرات اتریش) و

---

۱. (Nowy-Targ) و «نوی مارکت» Neu.Market به زبان آلمانی) شهری است در استان کراکو لهستان. شهر مزبور در آن زمان بخشی از امپراتوری اتریش ـ مجارستان را تشکیل می‌داد. م.

2. Marek   3. Lubomirszca   4. Zwen Schintz

5. Victor Adler

ایگناتز داس زینسکی[1] (سوسیالیست گالیسی و عضو پارلمان) تلگراف زد و خواستار آزادی لنین شد. سوسیالیست‌های اتریش نیز مانند رفقایشان در آلمان، عموماً از تلاش جنگی دولت خویش حمایت می‌کردند و لذا در مقایسه با گذشته، از موقعیت بهتری در روابط با دولت خویش برخوردار بودند. آدلر به نزد وزیر خارجه اتریش [کنت برچتولد[2]] رفت تا وساطت لنین را بکند. او به وزیرخارجه اطمینان داد که با توجه به عقیده لنین نسبت به تزاریسم، آزاد کردن او از زندان کاملاً به سود آرمان جنگی اتریش و آلمان خواهد بود. سپس وزارت کشور اتریش دستور زیر را صادر کرد:

«دکتر آدلر عقیده دارد که تحت شرایط فعلی، اولیانوف می‌تواند خدمت بزرگی به ما بکند. از مقامات پلیس درخواست می‌شود که هرچه زودتر به ما اطلاع دهند که کدام دادگاه نظامی صلاحیت رسیدگی به اتهام اولیانوف را دارد.»

لنین در ۱۹ اوت ۱۹۱۴ از زندان آزاد شد و به او اجازه دادند که به سوئیس برود.

اختلاف نظر سوسیالیست‌ها در مسأله جنگ

در زوریخ و ژنو، اختلاف‌نظرهای شدیدی میان سوسیالیست‌های مهاجر درباره مسأله جنگ وجود داشت. ماترینوف[3] (یکی از رهبران منشویک) یک رشته سخنرانی‌هایی را ایراد کرد که آغازگر مباحثه‌ای شد که چندین شب به طول انجامید. سپس چند سوسیالیست آلمانی سخنرانی کردند. آنگاه کارل رادِک[4]، تروتسکی، آلکسینسکی، و بالاخره لنین و زینوویف و مارتوف رشته سخن را به دست گرفتند.

تروتسکی که در آن زمان هنوز به لنین نزدیک نشده بود[5]، معتقد بود که

---

1. Ignatz Daszynski 2. Count Berrchtold 3. Matrinov
4. Karl Radek
۵ تروتسکی رهبر گروه «سانتریست‌ها» (Centerists) در میان سوسیال دموکرات‌های روسیه ←

موضع اکثر احزاب سوسیالیست در هواداری از دولت‌هایشان در مسأله جنگ، ناشی از علل واقعی و عینی می‌باشد. تروتسکی معتقد بود که برخلاف اشتراک نظر پذیرفته شده میان کشورهای کاپیتالیستی [مبنی بر بین‌المللی بودن خصلت کاپیتالیسم]، ساختار اقتصادی جهان هنوز هم به مقدار زیادی خصلت ملی دارد. به گمان تروتسکی، کارگران باور دارند که اگر کشور آن‌ها بتواند مستعمرات و بازارهای جدیدی را تسخیر کند، کارگران نیز از سطوح زندگی بالاتری بهره‌مند خواهند شد؛ لذا در دوران جنگ، کارگران آرمان واحدی با استثمارگرانشان دارند.

شعار تروتسکی در سال ۱۹۱۴، این بود، «برقراری صلحِ بدون پرداخت غرامت و الحاق[1]، صلح بدون برنده و بازنده.» تنها اقدام انقلابیِ که تروتسکی از آن حمایت کرد همانا تجربه امپراتوری اتریش ـ مجارستان[2] بود. «بین‌المللگرایی»[3] او در آن زمان اساساً به سمت آلمان جهت‌گیری شده بود. در طول هفته‌های نخستین جنگ، یعنی موقعی که پیروزی آلمان محتمل به نظر می‌رسید، حتی «بین‌المللگرایان»[4] نیز از پیامدهای احتمالی آن در هراس بودند. ولی موقعی که تروتسکی عازم پاریس شد، چشم‌انداز جنگ تغییر کرده بود. روشن بود که ویلهلم[5] [دوم، امپراتور آلمان] نخواهد توانست صلح مورد نظر خویش را به دست آورد. در فرانسه، تروتسکی درگیر پیکار با وطن‌پرستی حزب سوسیالیست فرانسه شد و به آنان حمله کرد؛ همان‌طور که پیش‌تر نیز به سوسیال دموکرات‌های آلمان حمله کرده بود.

→

بود. او در ژوئیه ۱۹۱۷ به بلشویک‌ها ملحق شد. سانتریست‌ها (میانه‌روها) هوادار صلح بدون غرامت و الحاق بودند. م.

۱. مقصود این است که طرف بازنده نباید غرامت جنگ بدهد، و دیگر این‌که طرف پیروزمند نیز حق ندارد بخشی از سرزمین کشور مغلوب را به خاک خود ضمیمه کند. م.

۲. (Austrian-Hungary-Empire)، امپراتوری اتریش ـ مجارستان. در سال ۱۸۶۷ به وجود آمد. تشکیل این امپراتوری در قالب یک اتحاد واقعی (real union) دو یا چند دولت به طور دائم تحت حکومت یک پادشاه مشترک در می‌آیند؛ از لحاظ امور بین‌المللی و سیاست خارجی، تابع دولت مرکزی بوده ولی به لحاظ داخلی، مستقل می‌باشند. م.

3. Internationalism 4. Internationalists 5. Wilhelm

مارتوف، مارتینوف، و شماری از بلشویک‌ها که در آن زمان در سوئیس به سر می‌بردند در همان عقیده «بین‌الملل گرایی» تروتسکی سهیم بودند. ولی به طور کلی پذیرفتند که «بین‌الملل‌گرایی» هنوز هم به قدری ضعیف است که قادر نیست بر موج نوی وطن‌پرستی‌ای که جنگ پدید آورده است چیره شود.

در یک نشست بلشویک‌ها، که در بامداد روز پس از ورود لنین به سوئیس برگزار شد، وی رئوس عقایدش را درباره جنگ بیان کرد. قطعنامه‌ای تصویب شد که این جنگ را به عنوان یک جنگ امپریالیستی [جهانخواری] تعبیر می‌کرد و رفتار رهبران بین‌الملل دوم را [در برخورد با مسأله جنگ] نوعی خیانت به پرولتاریا تلقّی می‌نمود. به ساموئیلوف[1] (نماینده بلشویک در مجلس دوما) دستور داده شد تا این قطعنامه را به کمیته مرکزی حزب در سن پترزبورگ و نیز به گروه بلشویک‌ها در دوما ببرد.

در مباحثه‌ای در زوریخ، لنین شعار صلح تروتسکی را «یک شعار اخلاقی» توصیف کرد. برنامه لنین همانا برپایی یک جنگ داخلی [در روسیه] بود، و نه برقراری صلح. او معتقد بود که رفتن به سنگرها و ایجاد حوزه‌های انقلابی، یک تاکتیک صحیح می‌باشد. لنین گفت: «تفنگ‌هایتان را بردارید و آن‌ها را به سوی افسران و کاپیتالیست‌ها نشانه بگیرید.» لنین سپس گفته‌ی اِنگلس[2] را نقل کرد که می‌گوید کارگران باید کاری کنند که بورژوازی در تیراندازی پیشقدم بشود؛ و اینک که بورژوازی این کار را شروع کرده است، پس وقت آن رسیده است که به تیراندازی بورژوازی پاسخ داد. لنین در حالی که مشت خود را بر روی میز می‌کوبید، تکرار کرد: «شماها ابتدا تیراندازی کنید، ای بزرگزادگان بورژوازی.»

کلماتی که پلخانوف در حمایت از تلاش جنگی متفقین[3] بر زبان آورد لنین را خشمگین ساخت. لنین مشتاق بود که رو در روی پلخانوف قرار گیرد [و این

---

1. Samoilov 2. Engels

۳. متفقین (Allied Powers) در آغاز جنگ عبارت بودند از روسیه، فرانسه و انگلستان. در مراحل بعد، ژاپن، ایتالیا و ایالات متحده امریکا نیز به آنان پیوستند. م.

آرزوی او برآورده شد.] پلخانوف در سخنرانی‌اش اظهار داشت که اگر آلمان پیروز شود، روسیه را از استان‌های ساحلی‌اش محروم نموده و به یک دست نشانده آلمان تبدیل خواهد کرد. صنایع روسیه دچار انحطاط خواهد شد، و همزمان با آن، طبقه کارگر روسیه نیز سیر قهقرایی را خواهد پیمود. زمینداران دوباره قدرت خواهند گرفت، لذا تزاریسم را تقویت خواهند کرد، و به مدت چند دهه، عقربه زمان را در روسیه به عقب خواهند برد.

بوخارین نقل می‌کند: «ما در "لوزان" بودیم که باخبر شدیم پلخانوف قصد دارد در "خانه مردم"[1] سخنرانی کند. فوراً تلگرافی برای لنین که در آن زمان در «برن»[2] بود فرستادم. ایلیچ به سرعت باد خود را به آن‌جا رسانید. سالن به قدری پر از جمعیت بود که به سختی می‌شد نفس کشید... پلخانوف که متوجه حضور لنین شده بود، با لحن کنایه‌آمیزی گفت که احساس می‌کند «به دام افتاده است.»

پلخانوف که چشم‌هایش زیر ابروان نقره‌ای رنگش می‌درخشید، با کلامی بلیغ و فصیح از سوسیالیست‌های کشورهای متفّق به خاطر وطن دوستی‌شان حمایت کرد. موقعی که پلخانوف از سوسیال دموکرات‌های آلمان انتقاد کرد لنین نیز مانند سایرین برای او کف زد. ولی وقتی پلخانوف اظهار داشت که احزاب سوسیالیست فرانسه، بلژیک و انگلستان نیز باید از دولت‌های خود در برابر میلیتاریسم[3] [جنگ طلبی] آلمان حمایت کنند، لنین خشمگین شد. به محض این‌که سخنرانی پلخانوف تمام شد، لنین از جایش برخاست و در حالی که یک گیلاس آبجو در دست داشت، به سمت سکّوی سخنرانی رفت. صورت او آن چنان رنگ پریده بود که به یک مُرده می‌ماند.»

بوخارین می‌افزاید: «هرگز یک چنین رنگ پریدگی را در صورت او ندیده بودم. موقعی که با صدایی خشک و از بیخ گلو شروع به حمله به پلخانوف کرد، چشم‌هایش از فرط خشم می‌درخشید.»

کروپسکایا نقل می‌کند: «لنین به آرامی سخن گفت ولی صورت رنگ

---

1. Masion du Peuple [خانه‌ی مردم زوریخ]
2. Berne
3. militarism

پریده‌اش نشانگر احساس درونی او بود. ایلیچ گفت این جنگی که برپا شده است یک جنگ اتفاقی نیست، بلکه ماهیت و رشد جامعه بورژوازی مقدمات آن را فراهم کرده است. کنگره‌های بین‌الملل دوم در اشتوتگارت، کپنهاگ و بال [بازل] درباره موضع سوسیالیست‌ها نسبت به جنگ آینده تصمیم گرفته است. سوسیال دموکرات‌ها فقط موقعی به وظیفه خود عمل می‌کنند که به پیکار با گرایش شووینستی[1] [وطن‌پرستی افراطی] بپردازند که همچون یک مِه سنگین، آسمان کشورهایشان را پوشانده است. این جنگ باید به یک پیکار مصمّمانه میان پرولتاریا و طبقات حاکم تبدیل بشود. ایلیچ فقط ده دقیقه صحبت کرد و از مطالب اساسی سخن گفت. پلخانوف نیز با همان نیش کلام مشهور خود، به او پاسخ داد. منشویک‌ها که اکثریت مدعوین را تشکیل می‌دادند، برای او کف زدند. این تصور وجود داشت که پلخانوف بر لنین پیروز شده بود.» لنین در نامه‌ای به شلیاپنیکوف[2] (یکی از بلشویک‌های سرشناس) در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۴، چنین می‌نویسد:

«در روسیه، شوونیسم پشت عبارات فرانسه‌ی زیبا، بلژیک بیچاره[3]، و دشمنی با قیصر و قیصریسم پنهان شده است. بنابراین، وظیفه مطلق ما این است که با این سفسطه پیکار کنیم، و برای این‌که این پیکار مسیر درست و مستقیمی را بپیماید، تمامی مسأله را باید در یک شعار خلاصه کرد. این شعار باید نشان بدهد که از دیدگاه منافع طبقه کارگر روسی، تردیدی وجود ندارد که شکست تزاریسم، کمتر فاجعه آمیز است زیرا تزاریسم صدها مرتبه بدتر از قیصریسم است. شعار "صلح" یک شعار صحیح برای این زمان نیست. این شعار کشیش‌ها و خرده بورژوازی است. شعار پرولتاریا باید "جنگ داخلی" باشد... ما قادر نیستیم یک جنگ داخلی را وعده بدهیم و توانایی آن را نداریم که فرمان

---

1. Chauvinism   2. Shliapnikov

۳. بلژیک اولین کشور اروپای غربی بود که در معرض تجاوز نظامی آلمان قرار گرفت و اشغال شد. م.

یک جنگ داخلی را صادر کنیم. ولی وظیفه ما این است که همه‌ی تلاش خود را در آن مسیر به کار اندازیم، حتی به مدت طولانی در صورت ضرورت. [تأکید از لنین است.]

موقعی که یک بلشویک به نام شکلوفسکی[1] این استدلال را مطرح کرد که تا وقتی آلمان شکست نخورده است دموکراسی در فرانسه نابود خواهد شد، لنین پاسخ داد:

بگذارید [آلمانی‌ها] فرانسه را نابود کنند. فرانسه فقط یک جمهوری عقب‌افتاده و مرکّب از رباخواران و مالکان املاک است که با انباشت طلاهایشان فربه می‌شوند... از نظر ما مارکسیست‌های انقلابی، تفاوتی ندارد که چه کسی پیروز بشود...»

یک موضوع بسیار مهم در اندیشه‌های لنین این بود که او صلح طلبان[2] و کسانی را که به دلیل باورهای مذهبی‌شان مخالف جنگ و برقراری یک صلح[3] سریع بودند تحقیر می‌کرد، با این استدلال که اینان آینده‌ی روشن انقلاب را تباه می‌کنند.[4] لنین در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۴ می‌نویسد:

«برخلاف آن‌چه که کشیش‌های مسیحی می‌اندیشند، جنگ نه جنبه اتفاقی دارد و نه یک "گناه" است.[5] این کشیش‌ها نیز همچون فرصت‌طلبان و وطن‌پرستان، نوعدوستی و صلح طلبی را موعظه می‌کنند. جنگ یک جزء گریزناپذیر کاپیتالیسم است. جنگ به همان اندازه یک صورت مشروع کاپیتالیسم است که صلح نیز هست... فقط ابلهانه است که از انحلال کاپیتالیسم بدون یک جنگ داخلی دهشتناک یا بدون توالی چنین جنگ‌هایی، سخن بگوییم... هنگامی که یک جنگ امپریالیستی میان طبقات بورژوایی ملل مختلف درگیر می‌شود تنها

---

1. Shklovsky 2. Pacifists 3. Conscientious Objectors

۴. استدلال مزبور بر این گفته معروف مارکس استوار است، «جنگ، قابله انقلاب است.» م.

۵. لنین کلّی‌گویی و سفسطه می‌کند؛ گو این‌که در حقوق مسیحی، جنگ اساساً یک گناه محسوب می‌شود ولی دو نوع جنگ را در نظر گرفته‌اند؛ مشروع و نامشروع. م.

وظیفه‌ی سوسیالیست‌ها این است که این جنگِ میان ملت‌ها را به یک جنگ میان طبقات [پرولتاریا و بورژوازی] تبدیل کنند. مرگ بر شعار احساساتی و نیرنگ آمیز "صلح به هر قیمتی!" و زنده‌باد شعار: "جنگ داخلی!"»

در میان بین‌الملل گرایان جمع شده در سوئیس، کارل رادِک نیز فعال بود. او در اوت ۱۹۱۴ از آلمان راهی سوئیس شده بود. رادِک مقاله‌ای را درباره امپریالیسم، در زوریخ قرائت کرد که با استقبال زیادی روبرو شد.

یک شخصیت مرموز به نام پارووس

رادِک حرف‌های زیادی درباره پارووس[1] داشت؛ یک سوسیال دموکرات آلمانیِ روسی الاصل که به فساد اخلاقی و مالی مشهور بود. او را به اتهام اختلاس از صندوق حزب سوسیال دموکرات آلمان، از حزب اخراج کرده بودند. ولی رادک با چشم‌پوشی از خطاهای او، با لحنی بسیار دوستانه از پارووس سخن گفت. رادک گفت: پارووس مغز درخشانی دارد ولی قادر نیست که مدت طولانی در یک کار باقی بماند. با این حال، اینک به دولت‌های مرکزی[2] خدمت می‌کند. عثمانی و آلمان می‌کوشند تا اسیران روسی در جبهه قفقاز را سازمان‌دهی کرده و از وجود آنان به عنوان نیروهای ویژه، در ارتش عثمانی استفاده کنند. دولت‌های مرکزی یک سازمان نظامی وابسته را در بلغارستان تأسیس کرده‌اند و این سازمانِ متشکل از بسیاری سربازان فراری قفقازی است. پارووس که پیش از شروع جنگ، چند سالی را در استانبول به سر برده‌است، سازمان‌دهنده‌ی غیررسمی این طرح است.

در این زمان، پارووس ضمن این‌که یک وطن‌پرست بسیار سرسخت آلمانی به شمار می‌آمد، نقش یک مقاطعه‌کار برای ارتش آلمان را نیز ایفا می‌کرد. معاملات احتکاری در دوران جنگ، بر ثروت او افزوده بود. یکی از کسانی که برای او کار می‌کرد، گانتسکی بود. رادِک که در تماس مداوم با پارووس و

---

1. Parvus

۲. (Centrol Powers): دولت‌های مرکزی شامل اتریش، آلمان، عثمانی و بلغارستان. م.

گانتسکی قرار داشت، هیچ سهمی در کارهای بازرگانی و مالی پاروِوس نداشت، لیکن حلقه‌ی پاروِوس ـ گانتسکی و ارتباط پاروِوس با برلین، می‌بایست نقش مهمّی را در اقدامات بعدی لنین ایفا نماید.

بیانیه لنین درباره جنگ و سوسیال دموکرات‌های روسیه

لنین برای کامِنِف در سن‌پترزبورگ پیغام فرستاده بود که نمایندگان بلشویک در دوما، در تالار مجلس اعلام کنند که طبقه کارگر روسیه امیدوار است که این کشور در جنگ با آلمان پیروز نشود.[1] در یک نشست از اعضای سازمان بلشویک و نمایندگان بلشویک در دوما، کامِنِف خواستار اجرای بیانیه لنین [تحت عنوان «جنگ و سوسیال دموکرات‌های روسیه»] شد.[2]

در حالی که کامِنِف اصرار می‌ورزید که نمایندگان بلشویک در دوما بیانیه لنین را بپذیرند، افراد پلیس به محل تجمّع آنان یورش آوردند و تمامی کسانی را که در آن‌جا حضور داشتند بازداشت کردند. همه‌ی آنان، از جمله نمایندگان بلشویک در دوما، محکوم به خیانت به کشور شدند و به سیبری تبعید گردیدند.

ولی در این مرحله زمانی، تبلیغات لنین با پاسخ مساعد مهاجران روسی که همچون او امیدوار بودند شکست نظامی روسیه باعث تسریع یک انقلاب داخلی بشود، روبرو گردید. برخی از هوادارانش را صلح طلبانی تشکیل می‌دادند که لنین را به عنوان یک مبشّر صلح به شمار آورده و دعوت او به جنگ داخلی را جدی نمی‌گرفتند.

منشویک‌ها در مسأله جنگ به دو گروه منشعب شده بودند. گروه اکثریت به رهبری پوتره‌سوف در روسیه و پلخانوف در سوئیس، که از سیاست جنگ‌طلبانه

---

۱. مقصود این است که بلشویک‌ها از سیاست ادامه جنگ به وسیله رژیم تزاری، حمایت ننمایند. م.

۲. در بیانیه مزبور تأکید شده بود که «جنگ امپریالیستی را باید به یک جنگ داخلی تبدیل کرد.» لنین در مقاله‌ی «غرور ملی روس‌های کبیر» شعار مزبور را تحلیل کرده و نتیجه‌گیری کرده بود که طبقه پرولتاریا روسیه باید در این شرایط فقط به پیکار انقلابی علیه رژیم تزاری دست بزند. م.

رژیم حمایت می‌کردند؛ دسته دیگر یا گروه اقلیت، به ریاست مارتوف و آکسلرود بود و اینان همگام با «بین‌الملل گرایان» همان موضع سوسیالیست‌های جناح چپ آلمان، ایتالیا و فرانسه را اتخاذ کرده بودند. حزب سوسیالیست انقلابی [اُسرها] نیز بر مبنای همان اصول عقیدتی منشعب شده بود؛ یعنی یک گروه به رهبری ویکتور چرنوف به «بین‌الملل گرایان» پیوست، و گروه دوم به رهبری نیکلای آوکسنتیف از متفقین حمایت می‌کرد.

با وجود مشکلات بزرگی که فراراه تماس لنین با داخل روسیه وجود داشت، او به مکاتبه با دفتر کمیته مرکزی حزب بلشویک در سن‌پترزبورگ ادامه داد و موفق شد با استالین، اسوردولوف و سایر بلشویک‌های زندانی در سیبری ارتباط برقرار کند. او همچنین توانست نظریه خود درباره جنگ را [«بیانیه لنین درباره جنگ و سوسیال دموکرات‌های روسیه»] برای آنان بفرستد.

لنین طی یک سخنرانی گزارشِ خط مشی حزب بلشویک[1] را برای گروه‌های بلشویک در خارج از کشور ایراد کرد، و کنگره برگزار شده نیز بیانیه او را که حاوی شعارهای عمده بلشویکی در طول جنگ بود، تصویب کرد. لنین پیشنهاد کرد که به «فرصت‌طلبان» اتمام حجت زیر داده شود: «این است بیانیه کمیته مرکزی ما درباره جنگ؛ آیا حاضرید آن را به زبان خودتان و به طریقی که مورد نظرتان است چاپ کنید؟ اگر حاضر نیستید، پس خداحافظ، راه ما جداست!»

اوضاع داخلی روسیه در سال ۱۹۱۵ جنگ جهانی اول باعث شد که انسجام و یکپارچگی اقتصادی روسیه به شدت آسیب ببیند و نقاط ضعف کشاورزی و صنایع و سیستم حمل و نقل را آشکار کرد. ملت روسیه که بارِ سنگین مالیات را بر دوش داشت، بارِ جنگ نیز قوز بالا قوز شده بود. دولت مجبور شد از کشورهای خارجی وام بگیرد و میزان بدهی‌های خارجی

1. Policy reprot

افزایش یافت.

هیجده میلیون نفر (تقریباً نیمی از جمعیتِ کارگرِ بزرگسال کشور) به خدمت زیر پرچم احضار شدند، به طوری که تولیدکنندگان داخلی ناگزیر شدند از دولت بخواهند کارگران را از جبهه برگرداند. کارگر ماهر وجود نداشت و جای این دسته از کارگران را، کارگران روستایی غیرماهر گرفتند. واحدهای صنعتی نیاز مبرمی به ماشین‌آلات داشتند، در حالی که این نیاز آنان به مقدار کمی تأمین می‌شد. علاوه بر آن، واردات مواد خام کاهش یافت و تولید زغال سنگ نیز پایین آمد.

ارتش روسیه که فاقد تجهیزات کافی بود، در پی چند پیروزی نظامی اولیه، شکست‌های سختی خورد و تلفات زیادی داد، در حالی که عملیات نظامی این ارتش به طرز بسیار بدی سازمان‌دهی شده بود. شخص تزار را مسئول مدیریت ناصحیح عملیات جنگی و کوته‌نظری در مسائل داخلی می‌دانستند.

در حالی که رژیم انتظار داشت که این جنگ باعث شود تا مسأله دهقانی [خواست‌های دهقانان برای تملّک اراضی کشاورزی] به پیش زمینه خود برگردد [دهقانان از خواست‌های مالکانه خویش دست بردارند] ولی در واقع دهقانان قویاً معتقد بودند که چون به خاطر تزار اسلحه به دست گرفته‌اند لذا مالکیت زمین‌ها پاداشی است برای فداکاری آنان.

در آغاز جنگ، دولت از مجلس دوما درخواست کرد تا با تشکیل یک جلسه یک روزه [یک اجلاس ویژه] حمایت خود را از سیاست دولت در زمینه مشارکت در جنگ، اعلام کند. یک «صلح داخلی» میان رژیم و لیبرال‌ها منعقد شده بود. کادت‌ها می‌گفتند: «بیایید اختلافات داخلی خود را فراموش کنیم. بیایید به دشمن هیچ‌گونه فرصتی ندهیم تا به نفاق میان ما امیدوار باشد. بیایید به خاطر بسپاریم که اولین و مهم‌ترین وظیفه‌ای که در برابر ما قرار دارد همانا حمایت از مدافعان ملت است که به خاطر آرمان عادلانه ما می‌جنگند.»

ولی تزار نیکلای‌دوم که پادشاهی ضعیف‌النفس و لجوج بود، به جای این‌که از این حمایت لیبرال‌ها بهره‌جویی کند، متکّی بر همسر آلمانی‌اش و راسپوتین[1]

1. Rasputin

شد. امپراتوریس الکساندرا، در مقایسه با نیکلا، زنی با فکر و با اراده بود.

نفوذ راسپوتین در ملکه فقط محدود به قدرت هیپنوتیزم کردن او که به وی توانایی می‌داد تا خونریزی ولیعهد را که دچار بیماری هموفیلی[1] بود متوقف نماید، نبود، بلکه همچنین ادعای او مبنی بر قدرت پیشگویی آینده نیز در میان بود. راسپوتین واسطهٔ میان ملکه و خداوند شد و همین نقش را برای نیکلا نیز ایفا کرد. راسپوتین هیچ برنامه‌ای نداشت جز این‌که همواره در گزینش مقامات سیاسی کشور با او مشورت می‌کردند؛ این قلمروی مورد علاقه او بود. بنابراین، جیب‌هایش را پُر می‌کرد بدون این‌که بدگمانی تزار را برانگیزد. شایعات عمومی مبنی بر این‌که راسپوتین جاسوس آلمان بود، هرگز ثابت نشد. با این حال، هم راسپوتین و هم امپراتوریس، هر دوی آنان به پیکاری بی‌رحمانه علیه دوما دست یازیدند زیرا آن را رقیبی برای قدرت سلطنت به شمار می‌آوردند.

امپراتوریس در تابستان سال ۱۹۱۵ به همسرش نوشت: «به طوری که اینک تصمیم گرفته شده است. مجلس دوما در ماه اوت تشکیل خواهد شد، در حالی که دوست ما [راسپوتین] چندین بار درخواست کرد که تاریخ گشایش آن را به بعد موکول کنید.»

شکست‌هایِ بزرگِ نظامیِ روسیه در جبهه گالیسی، تزار را وادار کرد تا مجلس دوما را در ۱۹ ژوئن ۱۹۱۵ بازگشایی کند. ولی در ۳ سپتامبر یک بار دیگر منحل شد. این جلسات پراکنده نتوانست از خشم نمایندگان که خواستار اخراج راسپوتین از دربار بودند، بکاهد. جبهه به اصطلاح «پیشرو»[2] که در ۱۹۱۵ تشکیل شد، تلاش کرد تا هماهنگی میان منافع طبقه‌ی متوسط، اشراف و درباریان پدید آورد. میلیوکوف (سازمان‌دهنده این اتحاد) اذعان داشت که ابتکار

---

۱. (hemophilia): یک بیماری خونی که در آن، در روند لختهٔ شدن خون نارسایی وجود دارد. این بیماری ارثی است و به وسیله مادر به فرزند (معمولاً به فرزند ذکور) منتقل می‌شود. بیماری هموفیلی ولیعهد روسیه اساساً از ملکه ویکتوریا به افراد خانواده‌اش (خاندان شاهزادگان آلمانی) منتقل شده بود. از این رو، بیماری مزبور را «بیماری سلطنتی» (royal disease) نیز می‌نامند. م.

2. Progressive

مزبور از جانب برخی وزیران تزار صورت گرفته بود. جبهه مذکور شامل شش گروه محافظه‌کار و لیبرال دوما بود و برنامه آن نیز دربرگیرنده اصلاحات گسترده سیاسی و اجتماعی و نیز ایجاد یک حکومت یکپارچه در کشور بود، لیکن این خطر را نکردند که خواستار یک کابینه مسئول در برابر دوما بشوند. اقتدار نهایی همچنان در دستان تزار قرار داشت. با این حال، ثابت شد که برنامه مزبور چیزی بیش از فهرستی از آرزوها و آمال اخلاقی نیست. هیچ‌گونه اصلاحاتی به تصویب نرسید.

کنگره‌های برن و زیمروالد

لنین در تابستان سال ۱۹۱۵ نوشت:

«چیزهای زیادی در دنیا باقی مانده که بایستی به خاطر نجات طبقه کارگر، به وسیله آتش و آهن نابود شوند. چنان‌که تلخکامی و ناامیدی در میان اقشار مردم افزایش یابد، و اگر یک وضعیت انقلابی فراهم باشد، پس آماده‌ی سازمان‌دهی تشکیلات جدید باشید و سلاح‌های مرگبار را علیه حکومت‌تان و بورژواها به کارگیرید.

شکّی نیست که کار آسانی نخواهد بود. چرا که نیاز به آمادگی‌های صعب دارد. و پیکاری است که شخص باید آن را یاد بگیرد، و یاد گرفتن هرگز عاری از خطا و شکست نیست. رابطه این گونه مبارزه طبقاتی با مشارکت در انتخابات، که کاملاً شبیه به حمله به یک دژ است، عبارت است از مانور دادن، پیش رفتن یا دراز کشیدن در سنگر.»

در پنجم سپتامبر ۱۹۱۵ کنگره‌ای از تمامی سوسیالیست‌های مخالف جنگ که خود را «بین‌الملل‌گرایان» می‌نامیدند، در شهر زیمروالد[1] سوئیس برگزار شد. لنین پیش‌تر در کنگره‌ی برن پیشنهاد تشکیل یک «بین‌الملل جدید» را داده و از سربازان و کارگران ملل در حال جنگ خواسته بود که اسلحه‌های خود را بر زمین

---

1. Zimmerwald

بگذارند و به نشانه مخالفت با جنگ، دست به اعتصاب بزنند.

موقعی که ایتالیا در ماه مه ۱۹۱۵ وارد جنگ شد، سوسیالیست‌های ایتالیا رهبری سازمان بین‌المللی مخالف با جنگ را به عهده گرفتند. حزب سوسیالیست ایتالیا نیز آنجلیکا بالابانوف[1] و مورگاری[2] را به برن فرستاد تا با بین‌الملل گرایان گفتگو کنند.

پیشنهادات لنین با نظر خصمانه سایر نمایندگان روبرو شد. مریام[3] (یکی از رهبران سندیکالیست جناح چپ فرانسه) استدلال کرد که بیانیه‌ی پیشنهادی لنین خطاب به کارگران و سربازان، یک حرکت بیهوده و بی‌ثمر خواهد بود. سایر نمایندگان یادآور شدند کسانی که این بیانیه را امضاء کرده‌اند، پس از بازگشت به کشورشان، به جرم خیانت به کشور با مجازات مرگ روبرو خواهند شد در حالی که شخص خود لنین با خیال راحت در سوئیس زندگانی می‌کند. اجلاس بِرن پس از هشت ساعت گفتگو، بدون هیچ نتیجه‌ای پایان یافت.

رابرت گریم[4] (یک روزنامه‌نگار سوئیسی و رهبر حزب سوسیال دموکرات آن کشور) اقدام به ایجاد یک ارتباط دائمی میان گروه‌های متعددی که مخالف جنگ بودند، کرد. حزب سوسیالیست ایتالیا از تمامی گروه‌هایی که اصل مبارزه طبقاتی را پذیرفته و به بودجه‌های نظامی دولت‌های خود رأی مخالفت داده بودند، دعوت به عمل آورده بود تا در یک کنفرانس شرکت کنند. ولی سازمان دهندگان کنگره زیمروالد همچنین خواستار آن بودند که از به اصطلاح «میانه‌روهای»[5] حزب سوسیال دموکرات آلمان نیز دعوت به عمل آید. در یک نشست مقدماتی، زینوویف به نمایندگی از طرف بلشویک‌ها، مخالفت خود را با دعوت از اعضای حزب سوسیالیستی مرکزی آلمان اعلام کرد. چند هفته قبل از آن، کائوتسکی، برنشتین و هاس[6] بیانیه‌ای منتشر کرده و خواستار صلح بدون الحاق شده بودند. موقعی که آکسلرود به نمایندگی از جانب «بین‌الملل گرایان» منشویک اعلام کرد که اگر «میانه‌روها» به این کنگره دعوت نشوند او نیز در کنگره

---

1. Angelica Balbanoff
2. Morgari
3. Merriham
4. Robert Grimm
5. Centrists
6. Hasse

شرکت نخواهد کرد، به پیشنهاد زینوویف رأی مخالف داده شد.

بعداً معلوم شد که گروه کائوتسکی ترجیح می‌دادند که مستقیماً با حزب سوسیالیست فرانسه سروکار داشته باشند تا با گروه‌های منشعب که در زیمروالد گرد آمده بودند.

ده نماینده از طرف آلمان در این کنگره شرکت کردند، که از میان آنان، اکثریت آنان به ریاست لِده بور[1] یک موضع میانه‌رو را بین مواضع کائوتسکی و چپ افراطی اتخاذ کردند. فقط هواداران کارل لیبنکت[2] از موضع لنین جانبداری کردند [معروف به "جناح چپ زیمروالد"].

لنین و زینوویف نمایندگان بلشویک‌ها بودند و آکسلرود و مارتوف نیز نمایندگی منشویک‌ها را به عهده داشتند. تروتسکی سخنگوی گروه کوچک خود بود [میانه‌روها]. نمایندگان حزب سوسیالیست انقلابی [اُسرها] را چرنوف و بابروف[3] تشکیل می‌دادند. کارل رادِک، وارسکی[4]، لاپین‌سکی[5]، نمایندگان لهستان بودند (هر سه آنان رهبر گروه مستقل خود بودند). همچنین دو نماینده از «فدراسیون تصنّعی بالکان[6]» به نام‌های کولاروف[7] (که بعدها رییس‌جمهور بلغارستان شد) و کریستین راکوفسکی[8] شرکت داشتند. همچنین نمایندگانی از گروه‌های منشعب در سوئد، نروژ و هلند حضور داشتند. از فرانسه، مریام (از سندیکالیست‌ها) و بوردرون[9] (از حزب سوسیالیست) شرکت داشتند ولی هیچ یک از آنان به نمایندگی از طرف حزب خویش سخن نمی‌گفتند. فقط دو سازمان بزرگ اروپای غربی یعنی احزاب سوسیالیست ایتالیا و سوئیس، دارای

---

1. Lede Bour　　2. Karl Liebknecht　　3. Babrov

4. Varsky　　5. Lapinsky

۶. ظاهراً اشاره به اتحاد دولت‌های بلغارستان و صربستان در سال ۱۹۱۲ (به تشویق روسیه تزاری) برای تجزیه مقدونیه است که در آن زمان بخشی از امپراتوری عثمانی به شمار می‌آمد. یونان و مونته‌نگرو نیز به اتحاد مزبور پیوستند و جنگ‌های بالکان در سال ۱۹۱۲ روی داد. در طول جنگ جهانی اول، دولت‌های عضو اتحادیه بالکان به سود متفقین و به زیان دول مرکزی (آلمان، اتریش و عثمانی) می‌جنگیدند. (نک: فرهنگ تاریخ نوین، صفحه ۴۲؛ تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد، صفحات ۱۹۸-۱۹۹).

7. Kolarov　　8. Christian Rakovsky　　9. Bourderon

نماینده رسمی بودند. به طور کلی تعداد نمایندگان شرکت کننده در کنگره زیمروالد به ۳۵ نفر بالغ می‌شد.

در بیانیه اکثریت نمایندگان، جنگ به عنوان یک اقدام امپریالیستی محکوم شده و خواستار مبارزه به خاطر مخالفت با جنگ و به سود سوسیالیسم شده بودند. ولی بلشویک‌ها اصرار داشتند که بیانیه‌ای انعطاف ناپذیرتر منتشر شود؛ آنان در بیانیه خود [بیانیه اقلیّت زیمروالد] بر لزوم یک جنگ داخلی [برای سرنگون کردن رژیم‌ها] و تشکیل یک بین‌الملل انقلابی جدید پافشاری کردند.

در حالی که هیأت‌های فرانسوی و آلمانی به یک اندازه با بیانیه پیشنهادی لنین مخالفت می‌کردند، این کنگره در آستانه شکست قرار گرفت. با این حال، در این مرحله بود که راکوفسکی با ارائه یک پیشنهاد سازش، سعی کرد شکاف عقیدتی موجود را پُر کند. در بیانیه‌ای که بالاخره به تصویب رسید، از پرولتاریای اروپا می‌خواست که به خاطر «صلح بدون غرامت و بدون الحاق» و بر اساس اصل «حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود» پیکار کنند. موقعی که بیانیه مزبور به کمیته [تحریر] ارجاع شد و زمانی که رأی‌گیری صورت گرفت، لنین به آن رأی مخالف داد.

به این ترتیب بود که به اصطلاح «اتحادیه زیمروالد»[1] ظاهر شد، یک گروه‌بندی ضعیف از سوسیالیست‌های مخالف جنگ، که تا تشکیل بین‌الملل کمونیستی [کمینترن] دوام آورد.

در حالی که بر سر این مسائل بزرگ، پیکار می‌شد، لنین برای پرداخت کرایه خانه‌اش دچار زحمت شده بود. یک ماه پس از برگزاری کنگره‌ی زیمروالد، لنین در نشریه «سوزیال دموکرات» نوشت:

> «محتوایِ اجتماعیِ انقلابِ بعدی در روسیه فقط می‌تواند یک دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی پرولتاریا و دهقانان باشد. این انقلاب فقط موقعی می‌تواند پیروز شود که نظام سلطنتی و زمینداران بزرگ را

---

1. Zimmerwald Union

سرنگون سازد، و این کار بدون حمایت دهقانان از پرولتاریا امکان‌پذیر نیست. هدف پرولتاریای روسیه این است که به عمر انقلاب دموکراتیک بورژوایی پایان دهد، با این مقصود که انقلاب سوسیالیستی را در اروپا شعله‌ور سازد.»

در ژانویه ۱۹۱۶، لنین و همسرش از برن به زوریخ نقل مکان کردند.

تلاش‌های لنین برای یافتن هوادارانی در میان گروه‌های تندرو در زوریخ، با موفقیت چندانی همراه نبود. یک گردهمایی در کافه‌ی «زوم آدلر»[1]، که فاصله زیادی با محل اقامت لنین نداشت، برگزار شد. شرکت‌کنندگان شامل چند بلشویک روسی و لهستانی، چند سوسیالیست سوئیسی، و مُشتی آلمانی و ایتالیایی بودند. موقعی که لنین رئوس عقاید خود را درباره جنگ و نیز درباره رهبران اروپا به طور کلی، بیان کرد، با استقبال سردی روبرو شد. یک جوان تندرو سوئیسی به لنین گفت که او بیهوده خود را به آب و آتش می‌زند. سایرین نیز همین نظر را داشتند، و این همایش به جایی نرسید. در همایش‌های بعدی، باز هم از تعداد حضّار کاسته شد. درباره آخرین همایش در کافه‌ی «زوم آدلر»، که فقط روس‌ها و لهستانی‌ها در آن شرکت داشتند، کروپسکایا گزارش می‌کند که، «ما چند داستان خنده‌آور برای یکدیگر نقل کردیم و به خانه‌هایمان بازگشتیم.» لنین هرگز مانند دوره‌ی اقامت در زوریخ، این چنین در انزوای کامل قرار نداشت.

کنفرانس کینتال هنگامی که جنگ جهانی اول در جریان بود و پایانی برای آن به چشم نمی‌خورد، کمیته بین‌الملل سوسیالیست‌های زیمروالد یک کنفرانس دیگر را تشکیل داد. در این کنفرانس که در شهر «کینِتال»[2] سوئیس در ۲۴ آوریل ۱۹۱۶ برگزار شد، چهل و سه نماینده، و از جمله سه سوسیالیست از مجلس نمایندگان فرانسه، در آن شرکت کردند.

در این کنفرانس، «گروه چپ زیمروالد» به رهبری لنین به مراتب قوی‌تر از

---

1. Zaum Adler
2. Kienthal

شش ماه قبل [کنگره‌ی زیمروالد] بود و قطعنامه‌ای را به تصویب رسانید که سازمان بین‌الملل دوم را مورد انتقاد قرار می‌داد. در حالی که این قطعنامه هیچ پیروزی آشکاری برای بلشویک‌ها به شمار نمی‌آمد، ولی لنین از پیروزی تاکتیکی آن خشنود بود.[۱]

لنین در سخنرانی خود، برخی از هوادارانش را به خاطر دیدگاهشان نسبت به جنگ، صلح و انقلاب، مورد حمله قرار داد. او به ویژه از «توهمّات صلح طلبانه» آنان ناخشنود بود.

لنین گفت: «هیچ چیز زیانبارتر از این استدلال اخلاقی و خرده بورژوایی نیست که جنگ را می‌توان در نظام کاپیتالیسم از میان برد. امپریالیسم ضرورتاً موجب رقابت شدید میان کشورهای کاپیتالیستی بر سر تقسیم‌های متعدد جهان می‌شود. نتیجتاً تحت نظام کاپیتالیسم، برپایی جنگ‌ها اجتناب ناپذیرند.»

لنین زبان به ملامت آن کسانی گشود که پیشنهاد می‌کردند پرولتاریا باید اسلحه را کنار بگذارد. در پاییز سال ۱۹۱۶، لنین هر روز از ساعت ۹ بامداد تا ۶ بعدازظهر را در کتابخانه گذرانید و مطالبی را برای تکمیل کتاب جدیدش به نام امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری[۲] را به دست آورد.

لنین بر نقش تازه‌تر انحصارات مالی در اقتصاد جهانی، تأکید ورزید. او این نظریه را ارائه داد که دولت‌های کاپیتالیستی در تلاش‌هایشان برای بازارها و مستعمرات جدید، همواره اختلافات رقابتی خود را از طریق جنگ حل می‌کنند.

لنین از این هم فراتر رفت و گفت تا زمانی که سوسیالیسم در همه جا مستقر نشود، جانبداری از خلع سلاح [انقلابیون] یک تصور خطا خواهد بود. طبق گفته‌ی لنین، سوسیالیسم فقط می‌تواند از طریق انقلاب حاصل شود، در حالی که انقلاب‌ها را نمی‌توان به وسیله افراد غیرمسلح به ثمر رسانید. قبل از این‌که پیروزی سوسیالیسم بتواند به انجام برسد، یک نبرد نهایی میان بورژوازی و پرولتاریا

---

۱. تاکتیک به معنای یافتن یک راه مناسب برای رسیدن به مقصود است. منظور نویسنده از پیروزی تاکتیکی لنین، گنجانیدن راه و روش مورد نظر او در قطعنامه تصویب شده در کنفرانس کینتال است. م.

2. Imperialism, The Highest Stage of Capitalism

اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. تفنگ‌ها درباره سرنوشت انقلاب تصمیم خواهند گرفت، در حالی که تفنگ در دستان نیروهای انقلابی منجر به پیروزی پرولتاریا می‌شود.[۱]

در سال ۱۹۱۶، ماریا الکساندروونا [مادر لنین] درگذشت و آن سال را برای او تیره و تاریک کرد. لنین از آخرین دیدار با مادرش در استکهلم در سال ۱۹۱۰، دیگر او را ندیده بود. در استکهلم بود که مادرش برای نخستین بار پسرش را دید که برای یک جمعیت سخنرانی می‌کند. مرگ ماریا الکساندروونا، لنین را بسیار متأثر کرد.

لنین در مضیقه شدید مالی

لنین که از حوادث داخلی روسیه دور مانده و بسیاری از هواداران اولیه‌اش او را ترک گفته بودند، برای تأمین هزینه‌های زندگی ساده خود در مضیقه بود و بیهوده می‌کوشید تا سوسیالیست‌های سایر سرزمین‌ها را در اطراف شعارهای «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» جمع کند. در اواخر سال ۱۹۱۶، لنین آخرین تلاش‌های خود را در این راستا به عمل آورد. تا به حال سابقه نداشت که سخنان او شنوندگانی این چنین قلیل را به سوی خود جلب کند. بعضی‌ها به او به چشم یک آدم خُل و دیوانه می‌نگریستند.

موقعی که او از یک همایش سیاسی در ژنو [به زوریخ] باز می‌گشت، شِکوه سر داد که تا به حال هیچ خبری از افراد اعزامی او به روسیه، نرسیده است. یکی از پیروانش به نام رفیق فیلیا[2] به لنین پیشنهاد کرد که کنگره‌ای را از پنجاه تا شصت بلشویک در روسیه تشکیل داده و یک اعلامیه ضد جنگ را به نام حزب منتشر سازد.

لنین در پاسخ او گفت: «چرا پنجاه یا شصت بلشویک؟ این رقم خیلی زیاد است. چهار یا پنج نفر کفایت می‌کند: یک نفر از قفقاز، یک یا دو نفر از سیبری، یک نفر از اورال، یک نفر از مسکو، و یک نفر از پتروگراد. اگر این چهار یا پنج نفر

---

۱. به بخش لنینیسم (تفکر اقتصادی) مراجعه شود.

2. Filia

نماینده‌ی طبقات کارگر باشند، و از این نواحی گرد یکدیگر جمع بشوند، خود را نمایندگان کنفرانسی اعلام می‌کنند که به نام حزب تشکیل شده است، قویاً با جنگ مخالفت کنند، اقدام آنان یک رویداد بزرگ تاریخی بوده و محرکّی عظیم برای رشد جنبش انقلابی روسیه خواهد بود.»

فیلیا با تعجب به لنین نگریست. لنین ادامه داد: «در اطراف این چهار یا پنج نفری که همایش خود را یک کنفرانس حزب می‌دانند، یک فضای انقلابی قوی پدید خواهد آمد و اراده‌ی ده‌ها هزار کارگر امیدوار به یک انقلاب، تبلور خواهد یافت.»

هنگامی که سال ۱۹۱۶ به پایان خود نزدیک می‌شد حتّی این چهار یا پنج نفر نیز فراهم نبودند. پس آنان را باید در چه جایی می‌یافتند؟ آن بلشویک قفقازی کجا بود؟ او در تبعیدگاهش در سیبری به سر می‌برد[1]، همراه با نمایندگان بلشویک‌ها در دوما و اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک.

لنین در میان بلشویک‌هایی که هنوز هم در بخش اروپایی روسیه چشم انتظار انقلاب بودند هواداران انگشت شماری داشت. موقعی که یکی از دوستان او به نام سلیمان[2] شنید که لنین نیاز شدیدی به پول دارد، تلاش کرد تا از طریق دوستان پیشین او در پتروگراد (سن‌پترزبورگ) پولی را برای لنین فراهم کند. او با کراسین که در آن زمان به عنوان یک مهندس شغل پُردرآمدی داشت تماس گرفت. وقتی که سلیمان از او خواست که به لنین کمک مالی بنماید این «دیپلمات آینده حکومت شوروی» [سفیر شوروی در چند کشور اروپای غربی] شانه‌هایش را به نشانه بی‌تفاوتی بالا انداخت و به سلیمان گفت: «گئورگی، تو وقت خود را تلف می‌کنی. تو ایلیچ را به خوبی من نمی‌شناسی. بگذار از هستی ساقط شود! به جای این حرف‌ها، بیا به یک رستوران برویم و ناهار بخوریم.»

هنگامی که ناهار می‌خوردند سلیمان تقاضای خود را تکرار کرد. کراسین پاسخ داد: «بسیار خوب، این کار را به خاطر تو می‌کنم.» سپس دستش را داخل

---

۱. اشاره به استالین است. م.

2. Solomon

کیف بغلی‌اش فرو برد و دو اسکناس پنج روبلی را بیرون آورد و به او داد.
سلیمان با حالتی خشمگین روبل‌ها را به طرف او پرتاب کرد و گفت: «ما نیازی به کمک تو نداریم.»
کراسین در حالی که به آرامی دو قطعه اسکناس را در کیف بغلی خود می‌گذارد، پاسخ داد: «چه کار خوبی کردی که پول‌ها را پس دادی. گئورکی، عصبانی نشو. لنین مستحق کمک کردن نیست. آدم ویرانگری است، و تو هرگز نخواهی فهمید که چه طرح و نقشه‌ای ناگهان از کلّه تاتار او بیرون می‌آید. بگذار از هستی ساقط شود!»
کراسین تنها بلشویکی نبود که در آن ایام تردیدهایی قوی نسبت به لنین داشت. در یک روزنامه متعلق به مهاجران روسی در پاریس به نام «اکو»[1]، در شماره ژوئیه ۱۹۱۶ آن روزنامه، ویچسلاو منژینسکی[2] (که بعدها رییس سازمان پلیس مخفی شوروی شد) در مقاله‌ای با امضای اس. دی[3] درباره‌ی لنین چنین داوری می‌کند:

«لنین یک "یسوعی"[4] سیاسی است که در طول سالیان دراز، مارکسیسم را برای اهداف لحظه‌ای خود، الگو قرار داده است. او اینک کاملاً گیج و سردرگم شده است... لنین، این نطفه‌ی حرام استبداد روسی، نه تنها خودش را جانشین طبیعی تخت و تاج روسیه می‌داند، که خود را وارث منحصر به فرد بین‌الملل دوم نیز به شمار می‌آورد. اگر او به قدرت برسد، شرّی به پا خواهد کرد که دست کمی از کارهای پل اول [تزار نیمه دیوانه‌ای که قبل از الکساندر اول سلطنت می‌کرد] نخواهد داشت. لنینیست‌ها حتی یک فرقه هم نیستند؛ بلکه یک گروه از کولی‌های[5] حزبی هستند که با پنبه سر می‌بُرند و امیدوارند که با فریادهایشان،

---

1. Écho [پژواک؛ انعکاس صدا]
2. Viacheslav Menzhinsky
3. S.D.
۴. (Jesuit): اعضای انجمن عیسی مسیح که به تعصب مذهبی و بیرحمی شهرت داشتند. م.
۵. کنایه از «ماجراجویان بی‌فکر» است. م.

صدای کارگران را خفه کنند، چون پیش خودشان خیال می‌کنند که این حقّ مسلّم آنان‌ست که رهبران[1] پرولتاریا باشند.»

پایان یک آرامش مرگبار

در ۲۲ ژانویه ۱۹۱۷، لنین در اجتماعی از کارگران جوان در زوریخ، گفت:

«آرامش مرگبار کنونی در اروپا، نباید ما را فریب بدهد. اروپا آبستن یک انقلاب است. وحشتِ شدید از جنگ امپریالیستی و رنج ناشی از بهایِ گرانِ به خطر افتادن جان انسان‌ها، در همه جا یک روحیه انقلابی را پدید می‌آورد؛ و طبقات حاکم، بورژوازی و حکومت‌های سر سپرده آنان بیش از پیش به بُن‌بستی کشانیده می‌شوند که هرگز قادر نخواهند بود بدون رویارویی با شورش‌های عظیم، جان سالم به در برند.»

این «آرامش مرگبار» در آستانه پایان یافتن بود.

رویدادهای داخل روسیه، به سرعت به سمت نقطه‌ی انفجارآمیزی می‌رفت که می‌بایست لنین را از تبعیدگاهش در سوئیس به کانون توجه[2] در پتروگراد ببرد. سال‌ها تلاش صعب و دشوار، به پایان خود نزدیک می‌شد. در ژانویه ۱۹۱۷، نام لنین یک نام فراموش شده بود و فقط انقلابیون حرفه‌ای او را می‌شناختند. از نظر سوسیالیست‌های اروپای غربی، لنین هنوز هم یک توطئه‌گر در کافه‌ها بود؛ یک فرد روسی با اندیشه‌های بزرگ و پیروان اندک. ولی سه ماه بعد، لنین با استقرار در کاخ بالرین محبوب تزار[3]، به صورت سخنگوی قدرتمند یک جنبش انقلابی درآمد که دنیا پس از ژاکوبَن‌ها، نظیر آن را به خود ندیده بود.

---

1. drivers
2. limelight

۳. اشاره به «ماتیلدکِش سینسکایا» (Mathilde Kschessnku) بالرین معروف روسیه است. م.



آزادترین کشور در جهان

صف‌های طولانی در برابر فروشگاه‌های مواد غذایی در شهرهای کوچک و بزرگ روسیه تشکیل شد. در بسیاری از شهرها، فعالیت نیروگاه‌ها و شبکه‌های آبرسانی متوقف گردید.

رییس سازمانِ سرویس اطلاعاتی مسکو در اکتبر ۱۹۱۶ به شهربانی مسکو توصیه کرد: «فقر به قدری شدید است که بسیاری از مردم... در واقع از گرسنگی می‌میرند... تأثیر ادامه تشکیل این صف‌ها در شرایطی که کمبود مواد غذایی وجود دارد، به همان اندازه زیانبار است که برپایی همایش‌های انقلابی و توزیع ده‌ها هزار اعلامیه انقلابی. من مطمئن هستم که یک چنین تلخکامی و خشمی در میان مردم، تاکنون هرگز مشاهده نشده است. در مقایسه با شرایط سال ۱۹۰۵، اوضاع فعلی حکایت از وضع بسیار وخیم‌تری دارد.»

در ژانویه ۱۹۱۷، شهربانی روسیه گزارش کرد: «اگر مردم تاکنون به خاطر کمبود مواد غذایی طغیان نکرده‌اند، به این معنا نیست که در آینده نزدیک این کار را نخواهند کرد. مردم روز به روز خشمگین‌تر می‌شوند. هر روز که می‌گذرد شمار بیش‌تری از مردم تقاضا می‌کنند: "یا به ما غذا بدهید و یا جنگ را متوقف کنید." و این مردم مناسب‌ترین عنصری هستند که می‌توان تبلیغات ضدحکومتی را در میان آنان اشاعه داد. این مردم از برقراری یک صلح نامطلوب زیانی نمی‌بینند. به سختی می‌توان گفت که چه موقع چه اتفاقی خواهد افتاد و چگونه روی خواهد داد. ولی شکّی نیست که وقوع حوادث، نزدیک است.»

ولی رژیم ترجیح داد که این هشدارها را نادیده بگیرد.

زمینه‌های فروپاشی رژیم تزاری

ادامه روند سربازگیری از کشاورزان و مصادره اسب‌ها[1]، به مناطقِ کشاورزیِ کشور آسیب زیادی رسانید. در ژانویه ۱۹۱۷، قیمت مایحتاج عمومی در پتروگراد[2] به شش برابر رسیده بود. در مسکو، اعلان‌های «امروز نان نداریم، اصلاً نان نداریم» بر سَر در نانوایی‌ها یک امر عادی به شمار می‌آمد. مسکو ناگزیر شد که مصرف برق روزانه خود را به نصف تقلیل دهد.[3]

در میان دهقانان هنوز هم این امید بسیار ضعیف وجود داشت که پس از پایان جنگ، به آنان زمین داده شود. ولی همزمان با ادامه جنگ و سربازگیریِ بیش‌تر از دهقانان، این آرزوی آنان غیرعملی‌تر شد. این سربازان در نامه‌های خود نوشتند که ناگزیرند بدون تفنگ و در شرایط کمبود جیره غذایی، پیکار کنند. هنگامی که آمار تلفات سربازان بالا رفت، روستاها پر از سربازان معلول شد. نیروهای ذخیره درجه دوم[4] ــ که آخرین پاسداران مناطق روستایی بودند ــ به خدمت زیر پرچم فرا خوانده شدند.

شایعات نفرت‌انگیزی درباره قدرت راسپوتین [در دربار روسیه] به روستاها رسید. جبهه جنگ با شایعات و گزارش‌های رسیده از روستاها تغذیه می‌شد، در حالی که روستاها نیز با اخباری که از جبهه‌ها می‌رسید تغذیه می‌شدند. واکنش دهقانانی که در جبهه می‌جنگیدند مشابه بازتاب دهقانان در مناطق روستایی بود، حتی با شدت بیش‌تری. خشم آنان در شکل‌های مصمّمانه‌تری ظاهر شد.

دستگاه پلیس [سیاسی؛ اوخرانا] ناگزیر شد گزارش بدهد: «ارتش مملوء از عناصری شده است که برخی از آنان می‌توانند به صورت یک نیروی فعال طغیانگر درآیند، در حالی که سایرین ممکن است از شرکت در مجازات طغیانگران خودداری نمایند.[5] چنانکه این عناصر بتوانند فعالیت‌های خود را به

---

۱. برای استفاده در نیروی سواره نظام. م.
۲. شهر سن‌پترزبورگ در سال ۱۹۱۵، «پتروگراد» نامیده شد. م.
۳. به دلیل نبودن سوخت برای فعالیت کامل نیروگاه‌ها. م.
۴. افراد بالای چهل سال. م.
۵. اشاره به این نکته است که بر طبق قوانین جنگی، اگر سربازی حاضر به جنگیدن نشود

طرز موفقیت‌آمیزی سازمان بدهند، یگان‌های کافی در ارتش برای تشکیل یک نیروی قوی برای سرکوب انقلابیون و نیز برای دفاع از حکومت، وجود نخواهد داشت. عناصر انقلابی در تمامی صفوف نیروهای مسلّح رخنه کرده‌اند...» تمامی این مادهِ در حال انفجار، به سرعت به نقطه‌ی انفجار خودجوش نزدیک می‌شد. رژیم در حال متلاشی شدن بود. در آخرین سال زمامداری خاندان رومانوف، هرگز سابقه نداشت که یک چنین ترکیب اسفباری از سردمداران حکومت، بر مردم حکومت کنند. پروتوپوپوف[1]، وزیر کشور، تنها شخصیت بیش و کم با کفایت بود. ولی حتی او نیز تاریخی را برایش گشایش مجلس دوما تعیین کرد تا طالع و بخت خود را بیازماید.

سایر وزیران، فرصت طلب‌تر و رشوه خوارتر بودند. آنان، افراد پیر را در مشاغل بالا گماردند تا بر فساد موجود سرپوش بگذارند. اشتورمر[2] در کابینه حضور داشت، یک آدم کُند ذهن که به قول راسپوتین «فقط برای این کار مناسب بود که عروسک خیمه‌شب بازی باشد.» خووستوف[3] یک اختلاس کننده از خزانه عمومی بود زیرا مقام خود را از راسپوتین خریده بود. شچگلوویتوف[4] هم در کابینه حضور داشت، در حالی که راسپوتین او را یک قابیل [برادرکُش] با صورتی خشن می‌نامید. کِرلوف[5] یک فرد فاسد و رشوه‌خوار بود؛ دوبرowولسکی[6] که تصمیمات دولتی را در جلسات احضار ارواح می‌گرفت.

حتی ملکه روسیه نیز این شخصیت‌ها را «احمق‌ها و ابله‌ها» می‌نامد. در آخرین ماه حکومت سلطنتی، ملکه فرمانروای واقعی روسیه بود.

←

می‌توان او را تیرباران کرد. م.

۱. (Protopopov): وزیر کشور روسیه از ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۶ تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷. م.

۲. (Stuermer): نخست‌وزیر روسیه، وزیر امور خارجه و وزیر کشور در سال ۱۹۱۶. م.

۳. (Khovostov): وزیر دادگستری و وزیر کشور (از ژوییه تا سپتامبر ۱۹۱۶). م.

۴. (Scheglovitov): نخست‌وزیر در سال ۱۹۱۷. م.

۵. (Kurlov): وزیر دادگستری تا اکتبر ۱۹۱۶. م.

۶. (Dobrovolsky): وزیر دادگستری از اکتبر ۱۹۱۶ تا فوریه ۱۹۱۷. م.

طرح یک کودتا به وسیله مجلس دوما

مجلس دوما قدرتی نداشت تا بتواند بر حوادث تأثیر بگذارد. با این حال، در نیمه دوم سال ۱۹۱۶، احزاب مؤتلف در «جبهه پیشرو» ناگزیر شدند به تلاشی مُصممّانه برای کسب قدرت دست بیازند. برای نجات ساختار اقتصادی روسیه و ارتش، به یک رهبری جدید و یک فرمانده جدید نیاز بود. الکساندر گوچکوف[1] (رییس پیشین دوما) با اصرار زیادی خواستار انجام یک کودتا شد. یک نفر پیشنهاد کرد که از ملکه دعوت شود تا در عرشه یک ناو حضور یابد و سپس او را به انگلستان ببرند.[2] گوچکوف و ژنرال کریموف[3] از تصرف قطار سلطنتی و وادار کردن نیکلای دوم به استعفا به نفع پسر جوانش آلکسی و نیابت سلطنت گراندوک میخاییل[4] (برادر تزار) و توقیف اعضای کابینه جانبداری کردند.

در ۷ نوامبر ۱۹۱۶، گراندوک نیکلای[5] [عموی تزار] با برادرزاده‌اش صمیمانه گفتگو کرد و به او هشدار داد که تخت و تاج سلطنت او در حال فروپاشی است.

در ۳۰ دسامبر ۱۹۱۶، درباریان با کشتن راسپوتین[6]، کوشیدند تا سلسله رمانوف را نجات دهند. با این حال، معدوم کردن راسپوتین خیلی دیر صورت گرفت و نتوانست کمکی به نیکلا بکند.

مجلس دوما از هر سو با سیل درخواست‌هایی مبنی بر این‌که دوما کنترل کامل اوضاع را به دست بگیرد، روبرو شد. رودزیانکو (رییس مجلس دوما) خطاب به آن کسانی که خواستار قبضه کردن قدرت به وسیله دوما بودند، پاسخ داد: «... من نه قادرم و نه می‌توانم مردم را علیه تزار برانگیزم.» در ژانویه ۱۹۱۷، ژنرال کریموف اوضاع جبهه را بحرانی توصیف کرد. او اعلام داشت که ارتش

---

1. Alexander Guchkov

۲. ملکه روسیه نوه‌ی دختری ملکه ویکتوریا بود. م.

3. Krimov

4. Grand Duke Mikhail

5. Grand Duke Nikolai

۶. درباره‌ی قتل راسپوتین به کتاب آخرین ملکه‌ی روسیه، نوشته‌ی آنا ویروبوا، ترجمه‌ی نظام‌الدین احتشام، تهران، ۱۳۷۶، انتشارات خجسته، فصل‌های ۱۱ و ۱۲، مراجعه کنید. م.

آماده است تا از مجلس دوما در یک انقلاب کاخ نشینان[1] علیه تزار پشتیبانی کند.

ولی دوما آمادگی این کار را نداشت. نمایندگان دوما در این مورد اختلاف نظر داشتند. یکی از نمایندگان دوما موسوم به شینگارف[2] اظهار داشت: «ژنرال کریموف درست می‌گوید. یک کودتا ضروری است، ولی چه کسی جرئت دارد مسئولیت آن را به عهده بگیرد؟»

شیدلوفسکی[3]، یکی دیگر از نمایندگان دوما، با لحنی خشمگین فریاد زد: «اگر تزار می‌خواهد که روسیه را نابود کند، ما نمی‌توانیم برای او دلسوزی کنیم.» بسیاری از نمایندگان دوما همین نظر اخیر را درباره تزار داشتند. و با ژنرال بروسیلوف[4] (فرمانده نیروهای روسیه در جبهه جنوب غربی) هم‌عقیده بودند که می‌گفت: «اگر قرار باشد بین تزار و روسیه یکی را برگزید، من روسیه را ترجیح خواهم داد.»

در ۳ فوریه ۱۹۱۷، گراندوک میخاییل از رودزیانکو خواست که عقیده خود را صاف و پوست‌کنده بیان کند: «تو فکر می‌کنی که در روسیه انقلاب بشود؟» رودزیانکو پاسخ داد که هنوز هم می‌توان با کوتاه کردن دست ملکه از سیاست و تعیین وزیرانی که مورد اعتماد مردم باشند، کشور را نجات داد. ولی هشدار داد که اگر ملکه در قدرت باقی بماند، برپایی یک انقلاب اجتناب ناپذیر خواهد بود.

گراندوک با نظر او موافقت کرد و گفت: «سِر جورج بوکانان[5] [سفیر بریتانیا در روسیه] نیز همین حرف را به برادرم [نیکلای دوم] زد. خانواده ما می‌داند که وجود ملکه تا چه اندازه زیانبار است. اطراف او و برادرم را یک مشت خائن احاطه کرده‌اند... اما چه باید کرد؟»

رودزیانکو به او پیشنهاد کرد: «اوضاع دقیق روسیه را برای تزار شرح بده... به او بگو که مردم معتقدند ملکه طرفدار آلمان است و به زیان روسیه کار می‌کند.»

گراندوک قول داد که این کار را بکند.

دو هفته بعد، در ۱۵ فوریه ۱۹۱۷، رودزیانکو به تزار هشدار داد:

---

1. Palace revolution
2. Shingarev
3. Shidlovsky
4. Brusilov
5. Sir George Buchanan

«اعلیحضرت باید راهی را برای کوتاه کردن دست ملکه از سیاست بیابند.»

او به نیکلای دوم التماس کرد که یک نخست‌وزیر مسئول را بر سر کار بیاورد: «این فکر در میان مردم روسیه قوّت می‌گیرد که هر کاری که انجام می‌شود به زیان روسیه و به نفع آلمان است... حتی یک آدم شریف در میان ملتزمان شما وجود ندارد؛ تمامی مردمان شریف یا کنار گذاشته شده‌اند و یا این‌که خودشان کناره‌گیری کرده‌اند...»

نیکلا پاسخ داد: «دلایل خود را ارائه دهید. شما هیچ دلیل و مدرکی برای اثبات حرفِ خود ندارید.»

در ۲۷ فوریه ۱۹۱۷، مجلس دوما [ی پنجم] گشایش یافت. در جلسه افتتاحیه آن، کرنسکی اعلام کرد: «کسانی وجود دارند که ادعا می‌کنند وزیران تقصیرکار هستند... اینک مردم کشور پی برده‌اند که این وزیران چیزی جز سایه‌های گریزان نیستند. مردم می‌توانند آشکارا ببینند که چه کسی آنان را به این‌جا می‌فرستد. برای جلوگیری از بروز یک فاجعه، شخص خود تزار باید برکنار شود؛ و اگر زیربار نرفت، با توسل به زور باید این کار را کرد...»

در یک همایش سرّی از تمامی احزاب چپ در پتروگراد، شلیاپنیکوف (سخنگوی بلشویک‌ها) اعلام کرد که گروه او نمی‌تواند از خواست لیبرال‌ها برای روی کار آوردن یک کابینه مسئول در برابر مجلس، حمایت کند. او افزود که بلشویک‌ها با تظاهرات برنامه‌ریزی شده مخالفتی ندارند ولی تبلیغات خود را به صورت مستقل و همراه با سایر شعارها انجام خواهند داد.

در تظاهرات دانشجویان که در روز ۲۷ فوریه ۱۹۱۷ صورت گرفت، تعداد زیادی از افسران به دانشجویان پیوستند. دیوار بین سربازخانه‌ها و خیابان‌ها، شروع به ریختن کرده بود.

یک هفته از تشکیل مجلس دوما سپری می‌شد که رودزیانکو باخبر شد که تزار قصد دارد در آینده نزدیک یک کابینه مسئول را به مجلس معرفی کند. نخست وزیر گالیتسین[1] و سایر اعضای کابینه او در مجلس دوما حاضر شدند، و

1. Golitsyn

شخص خود تزار نیز وعده داد که روز بعد در دوما حضور یابد.

شادمانی گالیتسین بسیار زودگذر بود زیرا همان شب امپراتور به او گفت که عازم ستاد جنگ است.

گالیتسین گفت: «ولی اعلیحضرتا، پس کابینه مسئول چه می‌شود؟ قرار بود که فردا شما به دوما بروید.»

و تزار جواب داد: «عقیده‌ام عوض شد.»

برداشت ملکه روسیه از انقلاب فوریه[1] ۱۹۱۷

در حالی که نیکلا در کار خود حیران مانده بود، سیر حوادث ناگهان سرعت گرفت و سرنوشت روسیه را رقم زد. در ۸ مارس ۱۹۱۷، کارگران پتروگراد دست به اعتصاب زدند. در ۱۰ مارس، ژنرال خابالوف[3] (فرمانده پادگان پتروگراد) تلگرافی برای تزار فرستاد و به او اطلاع داد که بسیاری از کارگران کارخانه‌ها اعتصاب کرده‌اند، و مطلب دیگر این‌که مردم نیز سرکش و یاغی شده‌اند.

تزار به او پاسخ داد: «جلوی بی‌نظمی را بگیرید... فوراً.» خابالوف نیز دستور داد که به سوی اغتشاش کنندگان آتش بگشایند.

از نظر ملکه، این اغتشاش‌ها فقط کمی بیش‌تر از بی‌نظمی‌های کوچک و بی‌اهمیت بود. در ۹ مارس ۱۹۱۷، او در نامه‌ای به همسرش [که در ستاد جنگ بود] چنین می‌نویسد:

> دیروز اغتشاش‌هایی در جزیره واسیلیف[4] و نووسکی[5] صورت گرفت، یعنی هنگامی که مردم فقیر به نانوایی‌ها حمله کردند. آنان نانوایی فیلیپوف[6] را خراب کردند. قزاق‌ها را برای متفرق کردن مردم فرستادند. این خبری است که از منابع غیررسمی شنیده‌ام. اغتشاش‌ها در ساعت ده

---

۲. با توجه به این‌که تقویم قدیم روسیه (قبل از ۱۹۱۸) به مدت ۱۲ تا ۱۳ روز از تقویم اروپایی عقب بود، انقلاب فوریه را «انقلاب مارس» نیز می‌نامند. لذا حوادث ذکر شده در ماه مارس را باید با کسر ۱۲-۱۳ روز محاسبه کرد. م.

3. Khabalov　　4. Vasiliev　　5. Novsky

6. Filipov

بامداد شدت گرفت ولی در ساعت سیزده فروکش کرد. خابالوف بر اوضاع مسلط است.

روز بعد [۱۰ مارس ۱۹۱۷] ملکه به شوهرش نوشت:

اعتصاب‌کنندگان و شورشیان در شهر [پتروگراد] اینک سرکش‌تر از قبل شده‌اند. این اغتشاشات را افراد شرور به وجود می‌آورند. پسران و دختران جوان، در حالِ راهپیمایی فریاد می‌زنند که نان ندارند! آنان این کار را فقط به خاطر ایجاد هیجان می‌کنند. اگر هوا سرد بود، همگی آنان شاید در خانه‌هایشان می‌ماندند. ولی اوضاع آرام خواهد شد، به شرط این‌که دوما درست عمل کند. تندترین سخنرانی‌ها [ی نمایندگان دوما] در روزنامه‌ها گزارش نشده، ولی من فکر می‌کنم که درج این نوع مطالب علیه خاندان سلطنت، با مجازات فوری و شدید همراه خواهد بود.

در ۱۱ مارس، ملکه با شوهرش درددل کرد که بیکاره‌ها موجب این رویداد ناگوار[1] [اغتشاش‌ها] می‌شوند:

همه‌ی این دردسرها از جانب بیکاره‌ها، مردم خوش‌لباس، سربازان مجروح، دخترانِ محصلِ دبیرستانی، و سایرین می‌باشد که مردم را تحریک می‌کند. لیلی[2] با بعضی از درشکه‌چی‌ها صحبت کرد تا اطلاعاتی را درباره این اغتشاش‌ها به دست آورد. آنان به او گفتند که دانشجویان به نزد درشکه‌چی‌ها رفته و تهدید کرده‌اند که اگر فردا صبح در خیابان‌ها ظاهر بشوند آنان را با گلوله خواهند کشت. چه ذهن‌های فاسدی! البته درشکه‌چی‌ها و رانندگان تراموای شهری اینک در اعتصاب به سر می‌برند. ولی آنان [درشکه‌چی‌ها] می‌گویند که اوضاع با سال ۱۹۰۵ فرق دارد، چراکه همگی آنان ترا می‌پرستند، و فقط خواستار نان هستند.»

---

1. Contre-temps

۲. (Lilly؛ لیلیان اِرنوت) یکی از زنان دربار روسیه و ندیمه شاهزاده خانم ایرن (دختر خواهر تزار نیکلای دوم). م.

در آستانه یک انقلاب آشکار، ملکه به همسرش نوشت: «... فکر می‌کنم که اوضاع کاملاً روبراه خواهد شد. آفتاب با درخشش زیادی می‌تابد و من در کنار قبر او، احساس آرامش و راحتی زیادی می‌کنم. او مُرد تا جان ما را نجات دهد.» مقصود از «او»، راسپوتین است.

انحلال دوما در شرایطی که ملکه روسیه این نامه‌های حاکی از آرام بودن اوضاع را می‌نوشت، رودزیانکو [رییس مجلس دوما] در ۱۱ مارس ۱۹۱۷ تلگراف زیر را به امپراتور مخابره کرد:

> اوضاع جداً وخیم است. پایتخت در یک وضعیت هرج و مرج به سر می‌برد. حکومت فلج شده است؛ خدمات حمل و نقل متوقف شده است؛ ارسال ذخایر مواد غذایی و سوخت به هیچ رو امکان پذیر نیست. ناخشنودی مردم رو به افزایش است... سربازان به روی یکدیگر آتش می‌گشایند. بسیار فوریت دارد که یک فرد مورد اعتماد مردم مسئول تشکیل کابینه جدید بشود؛ نباید هیچ تأخیری در این کار صورت گیرد زیرا مرگبار خواهد بود.

و در ۱۲ مارس، تلگراف زیر را برای تزار فرستاد:

> اوضاع خراب‌تر شده است. فوراً باید اقدامی کرد... ساعت آخر فرا رسیده، ساعتی که سرنوشت کشور و سلسله‌ی [رومانوف] را تعیین خواهد کرد.

«دوما را منحل کنید!» این بود پاسخ تزار.

رودزیانکو با ارسال تلگراف دیگری برای تزار به او اطلاع داد:

«در اجرای اوامر ملوکانه، جلسات مجلس دوما تا پایان ماه آوریل

تعطیل شد. آخرین پاسدار نظم نیز از میان رفت. حکومت قادر به متوقف کردن اغتشاش‌ها نیست. به سربازان پادگان [پتروگراد] نمی‌توان اعتماد کرد. گردان‌های ذخیره‌ی هنگ‌های گارد سلطنتی در آستانه انقلاب کردن هستند و افسرانشان کشته شده‌اند [افسرانشان را کشته‌اند]... افراد این گردان‌ها در اتاق‌های وزارت کشور و مجلس دوما در حرکت هستند. جنگ داخلی آغاز شده و رو به گسترش است. فوراً یک کابینه جدید را معرفی کنید... دستور انحلال دوما را لغو کنید تا دوباره تشکیل بشود.

اعلامیه‌ای را درباره این اقدامات، صادر کنید. اگر طغیان به ارتش سرایت کند، آلمان پیروز خواهد شد و نابودی روسیه و سلسله سلطنتی اجتناب ناپذیر خواهد بود. به نام روسیه، از اعلیحضرت استدعا می‌کنم که توصیه فوق را به کار بندند. زمان تصمیم‌گیری درباره سرنوشت خودِ شما و روسیه، فرا رسیده است. شاید فردا خیلی دیر باشد.»

ژنرال خابالوف نیز تلگرافی برای تزار فرستاد و ضمن اطلاع دادن شورش پتروگراد، درخواست کرد که یگان‌های تقویتی برای سرکوب شورشیان گسیل بشوند.

با این وصف، نیکلا همچنان از اندرز همسرش پیروی می‌کرد؛ او با منحل کردن دوما، آخرین مانع بین خود و انقلاب را از میان بُرد.

با توافق تمامی نمایندگان دوما، یک اجلاس غیررسمی نمایندگان در ۱۲ مارس [در کاخ «تورید»] تشکیل شد تا درباره اقدامات مجلس (پس از انحلال آن توسط تزار) تصمیم بگیرد.

نمایندگان به تدریج وارد شدند و رویدادهایی را که به سرعت اتفاق افتاده بود، گزارش کردند: کارگران، انتخاباتی را [برای تعیین نمایندگان خود در شورای پتروگراد] برگزار کرده بودند. یک هنگ طغیان کرده بود؛ معلوم شد که هنگ وُلینسکی[1] است. این سربازان، افسر فرمانده خود را کشته بودند. قزاق‌ها نیز با

1. Volinsky

مردم همدردی می‌کردند. مردم در «نووسکی» سنگربندی کرده بودند. هیچ کس از سرنوشت وزیران کابینه اطلاعی نداشت. سپاهی مرکب از حدود ۳۰/۰۰۰ کارگر، دانشجو، سرباز و زنان به سوی مجلس دوما در حرکت بودند.

در مرحله بعد، یک همایش از رهبران تمامی احزاب، در دفتر رییس دوما تشکیل شد و رودزیانکو ریاست آن را به عهده داشت. تشکیل جلسات دوما پس از انحلال آن به وسیله تزار، به معنای اعلام انقلاب بود؛ ولی رودزیانکو و اکثر نمایندگان جرأت آن را نداشتند که این گام را بردارند. لذا تصمیم گرفته شد که از دستور تزار مبنی بر انحلال دوما اطاعت کرده و هر ماه دست کم یک جلسه غیررسمی داشته باشند. سخنرانی‌های مهیّجی از هر سو ایراد می‌شد: یک نفر پیشنهاد کرد که دوما رسماً تشکیل شده و خود را کفیل حکومت کند. دیگری درخواست کرد که دوما اعلام کند که آیا جانب نیکلا را می‌گیرد یا مردم را. درست در همین لحظات بود که سر و صداهایی از بیرون در شنیده شد، فریادهایی به گوش رسید و یک افسر با حالتی شتابزده داخل تالار مجلس شد.

او گفت: «آقایان نمایندگان دوما، به شما التماس می‌کنم که از من حمایت کنید. من رییس گارد هستم، گارد شما، گارد دوما. چند سرباز ناشناس به زور وارد شده‌اند. آنان می‌خواستند مرا بکشند و به سختی جان سالم به در بردم. به من کمک کنید.»

در همین لحظه، کرنسکی با صدای بلندی گفت: «آن چه که اینک اتفاق افتاده است ثابت می‌کند که ما نباید درنگ کنیم... من همین حالا به دیدن افراد هنگ‌ها [ی یاغی] می‌روم. ولی باید بدانم که چه به آنان بگویم؛ آیا به آنان بگویم که دوما نیز با آنان است، آیا دوما تمام مسئولیت‌ها را به گردن می‌گیرد، آیا دوما در رأس جنبش [انقلابی] قرار می‌گیرد؟»

شولیگان[1] در خاطراتش می‌نویسد: «به یاد ندارم که آیا کرنسکی پاسخی دریافت کرد یا نه، ولی می‌دانم که از آن لحظه به بعد، شخصیت او درخشید. او با قاطعیت سخن می‌گفت، همانند کسی که صاحب اقتدار است... نجوایی کنارِ

1. Shuligan

گوش من گفت: "او یک دیکتاتور است."»

تشکیلِ شورایِ نمایندگانِ کارگران و سربازان پتروگراد

۳۰/۰۰۰ مرد و زن، سربازان، کارگران و دانشجویان طغیانگر وارد کاخ تورید[1] [محل تشکیل مجلس دوما] شدند. کرنسکی اولین موج سربازان را «نخستین پاسداران انقلاب» نامید. هنگامی که این مردم عمارت کاخ را تصرف کردند، دوما و انقلاب در یک اتحاد متلاطم با یکدیگر در آمیختند. در همان روز ــ ۱۲ مارس ــ کارگران کارخانه‌های پتروگراد یک «سُوویت» [شورا] را از نمایندگان خود و بر مبنای الگوی شورای پتروگراد در سال ۱۹۰۵، تشکیل دادند و چخیدزه را به عنوان رییس و کرنسکی را در مقام نایب رییس شورا تعیین کردند.

هنگ‌های طغیانگر و کارگران، زندانیان سیاسی را آزاد کردند و سپس به طرف کاخ زمستانی تزار [کاخ تورید] به راه افتادند. در این‌جا، شخصیت‌های برجسته انقلابی پتروگراد پیش‌تر گرد آمده بودند. در ساعت دو بعدازظهر، اکثر رهبران اتحادیه‌های کارگری و تعاونی‌ها از راه رسیدند. رهبران گروه کارگران کمیته صنایع جنگی پس از هم پیمان شدن با نمایندگان جناح چپ دوما، مبادرت به تأسیس کمیته اجرایی موقت نمایندگان شورای پتروگراد کردند. این کمیته مرکب از نمایندگان سوسیالیست دوما ــ یعنی چخیدزه و اسکوبِلف[2] و پنج نماینده دیگر بود.

کمیته مزبور بلافاصله وارد عمل شد و درخواست کرد که نخستین جلسه نمایندگان شورای پتروگراد برای ساعت هفت آن شب تشکیل شود. متن این درخواست به وسیله کامیون میان تمام کارگران کارخانه‌های شهر توزیع شد. در ظرف چند ساعت، پرولتاریای پتروگراد در یک همایش انقلابی تجمّع کرد.

خیلی زودتر از ساعت هفت شب، صدها نماینده [کارگران] وارد شدند. گروهی از کارگران که اطراف یک میزِ دراز در خارج از سالن نشسته بودند از آنان

1. Tauride
2. Skobelev

ثبت نام کردند.

در پشت میز رییس، که منتظر ورود اعضای کمیته اجرایی موقت بود، خروستالف نشسته بود، همان کسی که ریاست شورای پتروگراد را در سال ۱۹۰۵ به عهده داشت، و نیز سوکولوف[1]. شخص اخیرالذکر جلسه را در ساعت نه شب افتتاح کرد و درخواست نمود که هیأت رییسه انتخاب شوند. موقعی که جلسه شروع شد، دویست و پنجاه نماینده حضور داشتند. ولی به تدریج گروه‌های بیش‌تری وارد می‌شدند که انواع وکالت‌نامه‌ها و اعتبارنامه‌ها را با خود همراه داشتند. نمایندگان درباره وضع خواربار، انجام اقداماتی برای جلوگیری از گسترش هرج و مرج، و تهیه مقدمات پیکار نهایی با تزاریسم گفتگو کردند. سپس یک هیأت رییسه دائمی را برگزیدند که شامل چخیدزه به عنوان رییس، کرنسکی و اسکوبِلف نوّاب رییس، گووزدیوف[2]، سوکولوف، گرینه‌ویچ[3]، و پانکوف[4] (از جناح چپ منشویک) به عنوان منشی‌ها.

موقعی که یک گروه از سربازان درخواست کردند که سخنرانی نمایند، این درخواست با شور و شعف پذیرفته شد. سربازان گزارش کردند که در هنگ‌های آنان چه می‌گذرد. این مجلس به دقت به سخنان آنان گوش کرد زیرا گزارش آنان به معنای پایان حکومت سلسله رومانوف بود.

«ما از هنگ‌های وُلینسکی، پاولوفسکی[5]، لیتوفسکی[6]، فینلیندسکی[7] و گریناد یرز[8] هستیم»؛ موقعی که نام‌های هنگ‌هایی که پیوستن آنان باعث شده بود که طغیان مردم به خاطر نان، تبدیل به یک انقلاب بشود، شنیده شد، برای آنان کف‌های بسیار طولانی زدند.

«ما جمع شده‌ایم... به ما گفتند که بگوییم... افسران پنهان شده‌اند... در شورای نمایندگان کارگران به ما گفتند که بگوییم ما نمی‌خواهیم علیه مردم بجنگیم... ما به برادران خود ملحق می‌شویم، به کارگران، برای این‌که از آرمان

---

1. Sokolov
2. Gvozdiov
3. Grinevich
4. Pankov
5. Pavlovsky
6. Litovsky
7. Finlindsky
8. Grenadiers

مردم دفاع کنیم... ما جان خود را به خاطر این آرمان فدا می‌کنیم... نشست ما تصمیم گرفت که درود بفرستد... زنده باد انقلاب!»

در طول چند لحظه، نمایندگان تصمیم گرفتند که ارتش انقلابی و کارگران را در یک سازمان واحد، متّحد سازند. این همایش اینک به صورت شورای نمایندگان کارگران و سربازان درآمد.

موقعی که شورا سرگرم بحث درباره اوضاع بود، یک سرباز جوان که تفنگ خود را بالای سرش تکان می‌داد، داخل مجلس شد و فریاد زد: «رفقا، برادران، من حامل تبریک‌های برادرانه تمامی سربازان هنگ سمینوفسکی[1] هستم. افراد ما، تا آخرین نفر، تصمیم گرفته‌اند که دست اتحاد به مردم بدهند.»

با شنیدن این سخنان، شور و شوق وصف ناپذیری فضای مجلس را پر کرد زیرا همگی آنان می‌دانستند که همین هنگ سمینوفسکی بود که در سال ۱۹۰۵ قیام مردم را سرکوب کرده بود. هنگامی که یگان‌های بیش‌تری نمایندگان خود را به مجلس دوما فرستادند، پتروگراد انقلابی می‌دانست که تزار نیکلا دیگر قادر نیست به نیروهایش دستور بدهد که انقلاب را سرکوب کنند.

شورای کارگران و سربازان اعلامیه‌ای منتشر کرد و از مردم خواست که نظم و آرامش را حفظ نمایند. در اعلانیه مزبور، فرمانی در مورد تشکیل یک مجلس مؤسسان که برگزیده مردم باشد، صادر شده بود. این سند در نخستین شماره روزنامه «ایزوستیا» (ارگان شورای پتروگراد) که روز بعد چاپ شد، درج گردید.

انتخابات کمیته اجرایی دایمی که در پی آن انجام گرفت، اساساً جنبه غیرحزبی داشت، چرا که موضع‌گیری هیچ حزبی هنوز به طور وضوح تعریف نشده یا برای نمایندگان روشن نبود.

در طول نخستین هفته‌های انقلاب، حتی یک نفر هم از شخصیت‌های برجسته‌ی بعدی انقلاب در کمیته اجرایی عضویت نداشتند؛ برخی از آنان در تبعید [در سیبری] به سر می‌بردند و سایرین نیز در خارج از کشور بودند.

در روزهای نخستین انقلاب، شورا، پرداختن به گسترش و تحکیم هدف‌های

---

1. Seminovsky

انقلابی را وظیفه خود قرار داد. شورا یک نهاد پارلمانی مرسوم نبود؛ بلکه هر روز مقرّرات آن تغییر می‌کرد. تعداد نمایندگان آن به ۲۰۰۰ نفر، و در میانه مارس ۱۹۱۷ به ۳۰۰۰ نماینده افزایش یافت.

از طریق شورا بود که به رودزیانکو اجازه داده شد از یک قطار استفاده کرده و به ملاقات تزار برود؛ همین شورا بود که به اعتصاب عمومی پایان داد، کارخانه‌ها را از نو گشود و فعالیت تراموای شهری را از نو برقرار کرد.

کناره‌گیری نیکلای دوم از مقام سلطنت

در مجلس دوما، هنوز هم اوضاع نابسامان بود. هیچ‌کس نمی‌دانست که بعداً چه پیش خواهد آمد. کرنسکی و چخیدزه به گونه‌ای دلیرانه بخت خود را آزمودند. آنان در خیابان‌ها ظاهر شدند و آشکارا از سربازان خواستند که به مردم ملحق بشوند، و سربازان نیز پاسخ مثبت دادند.

کرنسکی و چخیدزه به وکالت از طرف شورای کارگران و سربازان پتروگراد، اکثریت نمایندگان شورا را متقاعد کردند تا یک کمیته موقت [حکومت موقت] را برای اداره امور مملکت انتخاب نمایند. هر دوی آنان به عضویت این کمیته درآمدند.

دیوارهای شهر با نخستین شماره روزنامه ایزوستیا که از مردم می‌خواست فروپاشی رژیم تزاری را کامل کنند، پوشیده شده بود.

به شورای وزیران تزار پیشنهاد شد که انحلال خود را اعلام کنند. گراندوک میخاییل با حالتی شتابزده به ژنرال آلکسیف[1] (رییس ستاد ارتش) تلفن کرد و از او خواست که یک فرصت پانزده ساعته به امپراتور بدهد تا یک کابینه مسئول را برگزینند. ولی تزار پاسخ داد که چنین کاری نخواهد کرد.

نیکلای دوم که در قطار سلطنتی‌اش در ستاد کل ارتش، واقع در نزدیکی «ماگلیف»[2]، مستقر بود هنوز هم پی نبرده بود که چه اتفاقی افتاده است. او هنوز

---

1. Alexiev

۲. (Moghiliev): شهری در کنار رودخانه دنیپر؛ این شهر اینک در جمهوری روسیه سفید

هم می‌خواست که قدرت نمایی کرده و یک فرد مستبد را برگزینند تا قیام را سرکوب کند. ژنرال ایوانوف[1] برای این کار انتخاب شد. در شب ۱۳ مارس ۱۹۱۷، ایوانوف در رأس یک گروه از نیروهای به ظاهر وفادار به تزار، عازم پایتخت شد. نیکلا به قطار سلطنتی دستور داد که به تزارسکویه سلو[2] (در نزدیکی پتروگراد) باز گردد. این قطار در ساعت دو بامداد به ایستگاه «مالایا ویشرا»[3] رسید. در آن جا، گروهی از انقلابیون که منتظر تزار بودند به او گفتند: «به ما دستور داده شده است که قطار شما را مستقیماً به پتروگراد بفرستیم، زیرا در آن جا یک حکومت موقت اداره امور را به عهده دارد.»

قطار سلطنتی به سرعت به طرف پسکوف بازگشت، جایی که ژنرال روزه‌سکی[4] و ستاد ارتش قرار داشتند؛ با این امید که ژنرال مزبور کمکی بتواند بکند. نیکلا هنوز هم امیدوار بود که نیروهای تحت فرماندهی ژنرال ایوانف بتواند انقلاب را درهم بشکند.

در این میان، ملکه در تزارسکویه سلو به سر می‌برد. او به شوهرش نوشت:

«اوضاع به شدت وخیم شده است. نمی‌دانم در کجا می‌توانم با تو تماس بگیرم ولی قویاً باور دارم ــ و هیچ چیز نمی‌تواند باور مرا تغییر دهد ــ که اوضاع دوباره روبراه خواهد شد. چون نمی‌دانستم کجا هستی لذا سعی کردم از طریق ستاد ارتش با تو تماس بگیرم زیرا رودزیانکو وانمود می‌کرد که نمی‌داند تو در کجا هستی و چرا توقیف شده‌ای. روشن است که آنان می‌کوشند پیش از این‌که تو سندی را امضا کنی ــ یک قانون اساسی، یا چیزی بدتر از آن را ــ به تو اجازه نخواهند داد با من ملاقات کنی. و تو، بدون حمایت ارتش، مثل موشی هستی که در تله افتاده‌ای؛

→

(بیلاروس) قرار دارد. م.

1. Ivanov

۲. (Tsarskoye Selo): یک شهر واقع در شمال غربی پترزبورگ؛ پس از پیروزی انقلاب اکتبر، نام آن به پوشکین (Pushkin) تغییر یافت. م.

3. Malaya Vishera

4. Ruzsky

تو چه می‌توانی بکنی؟ این نهایت فرومایگی و رذالت است که یک امپراتور را توقیف کنند، یک کار بی‌سابقه در تاریخ. شاید با نشان دادن خود به سربازان در پسکوف و سایر جاها، بتوانی آنان را دور خود جمع کنی. اگر مجبورت کردند امتیازاتی بدهی، تو مجبور نیستی به آنان پایبند باشی زیرا این امتیازات از طریق زور و فشار به دست آمده است.»

ژنرال روزه‌سکی به امپراتور توصیه کرد که تسلیم اراده‌ی کمیته موقتی دوما [حکومت موقت] بشود. در پی یکساعت گفتگو میان آن دو، تزار با تشکیل یک کابینه مسئول در برابر دوما، به ریاست رودزیانکو موافقت کرد. ژنرال روزه‌سکی دوباره بازگشت و از تزار درخواست کرد که فرمان مأموریت ژنرال ایوانوف را لغو کند. نیکلا نیز تسلیم شد.

تزار این امتیازات را در ساعت سه و سی دقیقه بامداد روز ۱۴ مارس داد. ژنرال روزه‌سکی نیز موضوع را بلافاصله به رودزیانکو اطلاع داد. رودزیانکو از این اقدام تزار بسیار خشمگین شد زیرا خود او چند هفته پیش همین توصیه را به تزار کرده بود، آن هم در زمانی که هنوز کار از کار نگذشته بود. ولی مردم اینک خواستار استعفای تزار بودند.

در ساعت ده و پانزده دقیقه بامداد [روز ۱۴ مارس ۱۹۱۷] ژنرال روزه‌سکی یک بار دیگر به قطار سلطنتی رفت و متن گفتگوی خود با رودزیانکو را مقابل او گذارد. نیکلا از او خواست که متن را بخواند. سپس تزار از روی صندلی‌اش بلند شد و کنار پنجره رفت. یک لحظه سکوت برقرار شد. بالاخره نیکلا دوباره بر خودش مسلط شد و به جایش بازگشت.

در صدایش نشانه‌ای از اضطراب نبود ولی کلماتش تقریباً نامربوط بودند: «اگر ضرورت دارد که من به خاطر سعادت روسیه از کار کناره‌گیری کنم، آماده این کار هستم، ولی از آن هراس دارم که مردم این اقدام مرا سوء تعبیر کنند... زیرا قزاق‌ها مرا متهم خواهند کرد که «خط آتش»[1] را رها کرده‌ام... من برای تیره‌بخت

---

۱. (firing line): محل استقرار آتشبارها در عملیات رزمی؛ در این جا، کنایه از «صحنه کارزار سیاست» است. م.

بودن به دنیا آمدم. من برای روسیه بدبختی می‌آورم... ولی راسکولنیک‌ها[1] هرگز مرا نخواهند بخشید زیرا سوگند خویش را در روز تاجگذاری زیر پا نهاده‌ام...»

در همین لحظات بود که تلگرافی از ژنرال آلکسیف (رییس ستاد ارتش) رسید. در این تلگراف آمده بود که ادامه جنگ فقط در صورتی ممکن است که تزار به نفع پسرش از سلطنت استعفا بدهد و گراندوک میخاییل نایب السلطنه بشود. تأکید شده بود که هر لحظه‌ای که تأخیر بشود، خواست‌های بیش‌تری از جانب انقلابیون عنوان خواهد شد. ژنرال روزه‌سکی متن تلگراف را برای تزار قرائت کرد.

تزار پرسید: «نیکلای ولادیمیرویچ[2]، عقیده تو درباره این تلگراف چیست؟»

ژنرال روزه‌سکی پاسخ داد: «موضوع به قدری مهم است که ناگزیرم از اعلیحضرت بخواهم که به من اجازه بدهند در این باره فکر کنم. باید ببینم سایر ژنرال‌های فرمانده[3] در سایر جبهه‌ها چه نظری دارند.»

در ساعت دو بعدازظهر، ژنرال روزه‌سکی دوباره به نزد امپراتور رفت، این بار همراه با دو ژنرال دیگر.

روزه‌سکی آخرین اخبار را به شرف عرض رسانید: افراد گارد محافظ تزار [هنگ سمینوفسکی] ترک خدمت کرده و به دوما رفته بودند تا کمک‌های خود را به مردم عرضه کنند؛ ملکه ابراز امیدواری کرده بود تا بتواند با رودزیانکو مشورت نماید؛ گراندوک سیریل ولادیمیرویچ[4]، در رأس یک گروه نظامی،

---

۱. (Old Believers)؛ Raskolnik در زبان روسی به معنای «منشعب» است. راسکولنیک فرقه‌ای از مذهب اُرتدکس روسیه است که با اصلاحات مذهبی اسقف نیکون (Nikon) در قرن هفدهم میلادی مخالفت کرد. اسقف نیکون یکی از شخصیت‌های بزرگ مذهبی و سیاسی دولت روسی کی‌یف بود. در سال ۱۶۰۱، یک رشته اصلاحات مذهبی را انجام داد که موجب برخورد او با امیر کی‌یف شد. اسقف نیکون از مقام خود استعفا داد، به صومعه‌ای پناه برد و در سال ۱۶۸۸ درگذشت. م.

۲. در میان روس‌ها مرسوم است که در مذاکرات دوستانه، اسم کوچک (نام) یکدیگر را می‌برند. «نیکلای ولادیمیرویچ» نام ژنرال روزه‌سکی است. م.

۳. (Commanding general): یک ژنرال ارشد که فرماندهی یک یگان را به عهده دارد. م.

۴. (Grand Duke Cyril Vladimirovich): پسر عموی نیکلای دوم و فرزند گراندوک ولادیمیر عموی تزار. م.

وفاداری خود را به دوما اعلام کرده بود[1]؛ فرماندار نظامی مسکو [فرمانده پادگان مسکو] اقتدار کمیته اجرایی موقت [حکومت موقت] را پذیرفته بود؛ وزیران تزار بازداشت شده بودند.

در ساعت دو و سی دقیقه، تلگراف ژنرال آلکسیف، همراه با پاسخ‌های ژنرال‌های فرمانده در جبهه‌های مختلف، رسید. همگی آنان از استعفای تزار جانبداری کرده بودند.

لحظه‌ای سکوت برقرار شد. سپس امپراتور گفت: «من تصمیم خود را گرفته‌ام. من استعفا می‌دهم.» امپراتور روی سینه‌اش علامت صلیب کشید، و ژنرال‌ها نیز همین کار را کردند.

نیکلای دوم در حاشیه‌های سفید تلگراف، دو پیام نوشت؛ یک پیام به رودزیانکو که به این صورت بود: «هیچ فداکاری وجود ندارد که من به خاطر سعادت و نجات میهن‌مان روسیه، از آن دریغ کنم. بنابراین آماده‌ی استعفا به نفع پسرم و با نیابت سلطنت برادرم میخاییل الکساندرویچ هستم، با این تفاهم که پسرم در نزد خودم بماند تا به سن قانونی برسد.»

پیام دیگر که خطاب به ژنرال آلکسیف بود، اعلان می‌کرد: «به خاطر سعادت و نجات روسیه عزیزمان، آماده‌ام تا از تخت و تاج سلطنت به نفع پسرم استعفا بدهم. از همه می‌خواهم که با همان وفاداری و صداقت [همیشگی] به او نیز خدمت کنند.»

در ساعت پنج بامداد روز ۱۵ مارس ۱۹۱۷، دو نفر از نمایندگان دوما به نام‌های گوچکوف و شولیگان از پتروگراد عازم پسکوف شدند؛ آنان حامل سند استعفانامه تزار بودند که می‌بایست به وسیله او امضا بشود.

شولیگان در خاطراتش می‌نویسد:

ساعت ده شب بود که به [پسکوف] رسیدیم. از سکّوی قطار خارج

---

۱. معروف است که گراندوک سیریل به نمایندگانی که برای تأیید مقام نظامی او آمده بودند، گفته بود: «من از این شرمسارم که به خانواده رُمانف تعلق دارم. من شایستگی آن را ندارم که به اشخاص نجیبی مثل شما فرماندهی نمایم.». م.

شدیم... یک نفر به نزد ما آمد تا اطلاع دهد که امپراتور منتظر ما هستند. او ما را از میان ریل‌ها به سمت قطار سلطنتی هدایت کرد. پس از چند دقیقه، امپراتور وارد شد... ما تعظیم کردیم... با اشاره دست به ما اجازه نشستن داد. گوچکوف شروع به صحبت کرد... او کاملاً هیجان زده شده بود. اوضاع واقعی پتروگراد را برای امپراتور تشریح کرد. امپراتور با قیافه‌ای بسیار آرام در جایش نشسته بود....

موقعی که حرف‌های گوچکوف تمام شد، امپراتور با لحنی آرام و واقع بینانه گفت: "من تصمیم گرفته‌ام که از سلطنت کناره‌گیری کنم... تا امروز بعدازظهر پیش خودم فکر می‌کردم که به نفع پسرم آلکسی این کار را بکنم... ولی بعداً تغییر عقیده دادم و تصمیم گرفتم به سود برادرم میخاییل استعفا بدهم..."

ما منتظر این حرف نبودیم. به یاد می‌آورم که پس از این‌که گوچکوف اعتراض‌هایی را مطرح کرد، من درخواست کردم یک ربع وقت به ما داده شود تا با یکدیگر مشورت کنیم... ولی این مشورت صورت نگرفت... ما موافقت کردیم... چه کار دیگری از ما ساخته بود؟ تزار از جایش بلند شد... و همگی ما نیز به احترام او برخاستیم... گوچکوف سند استعفانامه را به سوی تزار دراز کرد، تزار آن را گرفت و از کابین قطار بیرون رفت. پس از چند دقیقه، بازگشت و متن امضا شده را به گوچکوف داد.

در آن موقع، ساعت بیست دقیقه به نیمه شب بود. امپراتور با ما خداحافظی کرد، یا با ما دست داد... و این رفتار او، گرم‌تر از موقعی بود که ما وارد شدیم... ما به قطارمان بازگشتیم... و در بامداد به پتروگراد رسیدیم.»

پایان سلسله‌ی رومانوف و آغاز حکومت موقت

در این ضمن، در پتروگراد، کمیته دوما و کمیته اجرایی شورا نیز اعضای حکومت موقت جدید

را برگزیده بودند. ریاست کابینه با شاهزاده گئورگی لووف[1] (رییس اتحادیه سراسری «زمستووها» و شهرداری‌ها) بود. پروفسور پُل میلیوکوف (رهبر حزب کادت) پست وزارت خارجه و الکساندر گوچکوف وزارت جنگ و الکساندر کرنسکی مقام وزیر دادگستری را به عهده داشتند.

استعفانامه نیکلا خیلی دیر به پتروگراد رسید، زیرا نمایندگان شورای کارگران و سربازان با ادامه حکومت سلسله رومانوف مخالفت کردند. در ۱۶ مارس ۱۹۱۷ [۳ مارس به تقویم روسی] در ساعت شش بامداد، کرنسکی به گراندوک میخاییل تلفن زد تا به او اطلاع بدهد که اعضای کمیته دوما به ریاست رودزیانکو، مایل به دیدار با او هستند. تمامی اعضای این کمیته، به جز میلیوکوف، موافقت کردند که باید گراندوک را متقاعد کرد که از مقام سلطنت استعفا بدهد.

در دیدار با گراندوک میخاییل، رودزیانکو نظر اکثریت را بیان کرد. سپس این مطلب را عنوان نمود که برقراری نظم مستلزم یک مظهرِ قدرتِ مناسب است که مردم روسیه به آن خو گرفته‌اند، یعنی پادشاه.

پس از چند ساعت گفتگو، گراندوک میخاییل تصمیم گرفت که از حق خود بر تخت و تاج سلطنت، چشم‌پوشی کند.

در این میان، ملکه هنوز هم امیدوار بود که رویداد سال ۱۹۰۵ دوباره تکرار بشود؛ در آن زمان، نیکلا پس از اعطای یک قانون اساسی و آزادی‌های فردی به مردم، قول خود را زیر پا گذارد و انقلاب را درهم شکست.

ملکه در ۱۶ مارس به شوهرش نوشت:

> من اقدام تو را کاملاً درک می‌کنم، ای قهرمان من. می‌دانم که قادر نبودی هر چیزی را که مغایر با سوگند تو هنگام تاجگذاری بود، امضا کنی. نیازی به گفتن نیست که ما یکدیگر را کاملاً درک می‌کنیم، و من به جانِ خودم سوگند می‌خورم که دوباره ترا بر سریر سلطنت خواهم دید؛ یک بار دیگر به وسیله مردم و ارتش، به خاطر عظمت فرمانروایی‌ات، بر

---

1. Prince George Lvov

تخت سلطنت جلوس کرده‌ای. تو امپراتوری را به خاطر پسرت و کشور، همچنین به خاطر خلوص مقدّس‌ات، رها کردی، و خداوند نیز تو را دوباره در همین سرزمین صاحب تخت و تاج خواهد کرد.



اینک شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد مهم‌ترین نهاد [قدرت] در روسیه به شمار می‌آمد. پس از این‌که حکومت موقت تعهد کرد که هشت توصیه اساسی را که به وسیله‌ی کمیته موقت دوما و کمیته اجرایی شورا تدوین شده بود به اجرا در بیاورد، این شورا اقتدار حکومت موقت را به رسمیت شناخت. این توصیه‌ها عبارت بودند از: عفو کامل و فوری تمامی زندانیان سیاسی و تبعیدشدگان به سیبری؛ آزادی‌های بیان، مطبوعات، تشکیل مجامع، و اعتصاب‌ها؛ لغو کلیّه محدودیت‌های طبقاتی، گروهی و مذهبی؛ برگزاری انتخابات جهت مجلس مؤسسّان از طریق آراء مخفی مردم برای تعیینِ شکل حکومت آینده و تصویب یک قانون اساسی برای روسیه؛ جایگزین کردن نیروهای پلیس با یک «میلیشیای»[1] ملی که تحت نظر مقامات محلی باشد؛ گزینش دموکراتیک کارکنان دولت در شهرداری‌ها و شهرستان‌ها؛ ادامه‌ی حضور یگان‌های نظامی هوادار انقلاب در پتروگراد؛ گسترش آزادی‌های فردی به سربازانِ در حینِ خدمت و با رعایت انضباط نظامی.

در این زمان، کرنسکی محبوب‌ترین فرد در نزد مردم بود. اگرچه او تنها وزیر سوسیالیست در نخستین حکومت انقلابی بود، ولی در عین حال نماینده‌ی شورای کارگران و سربازان نیز به شمار می‌آمد. تحقیقات او درباره کشتار معدنچیان اعتصاب‌کننده در «لِنا»، شهرت و آوازه کرنسکی را دو چندان کرده بود. او به عنوان یکی از قهرمانان کارگران وارد مجلس دوما شده بود و به صورت یکی از رهبران جناح سوسیالیست میانه‌رو [«ترودویک‌ها»] درآمده بود.

---

۱. (millitia)؛ نیروی شِبه نظامی: یک نیروی نظامی آموزش دیده که فقط در مواقع ضروری و اضطراری به خدمات نظامی فراخوانده می‌شود. م.

با این‌که نخستین حکومت موقت اساساً ماهیت بورژوایی داشت ولی ناگزیر بود که در برابر شورای کارگران و سربازان تمکین کند؛ در حالی که اکثریت این نمایندگان را انقلابیون منشویک و سوسیالیست تشکیل می‌دادند. شورا مصمم بود که انقلاب را در مسیری هدایت کند که دگرگونی‌های اجتماعی سترگ و نیز آزادی‌های سیاسی را به ارمغان می‌آورد. در ۱۵ مارس ۱۹۱۷، شورای پتروگراد با صدور فرمانی به سربازان دستور داد که از دستورات افسران فرمانده خود فقط در صورتی اطاعت نمایند که آن دستورات قبلاً به تصویب شورای پتروگراد رسیده باشد، همچنین از سربازان خواست که در هر یگان نظامی یک شورا را برطبق الگوی شورای پتروگراد تأسیس نمایند. این فرمان ضربه مرگباری را بر انضباط نظامی وارد کرد.

کرنسکی در ابتدا به عنوان عاملِ اتحاد میان میانه‌روهای دوما و تندروهای شورا، عمل می‌کرد. او به سراسر کشور سفر کرد، مردم را جمع کرد و خواستار حمایت آنان از حکومت جدید شد.

او در یک همایش از یگان‌های نظامی در «اودسا»، گفت:

«من شاهد اشتیاق عظیم [انقلابی] هستم که سراسر کشور را فرا گرفته است. معجزه‌هایی نظیر انقلاب روسیه، که بردگان را به صورت انسان‌های آزاد در می‌آورد، هر قرن یک بار روی می‌دهد.[1]

ما به قدر کافی رنج برده‌ایم. دل‌های همه‌ی ما مردمان روسیه، با یک احساس می‌تپد. پس بیایید تمامی توان خود را در راه برقراری صلح و آرامش برای تمام جهان به کار بریم. ما به سعادت و آزادی عظیم همه ملت‌ها اعتقاد داریم.»

پروفسور یوگین تروبتسکوی[2]، یک لیبرال میانه‌رو، می‌نویسد:

این انقلاب [انقلاب روسیه] بی‌نظیر است. انقلاب‌های بورژوازی و

---

۱. اشاره به انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه است. م.

2. Eugene Trubetskoy

پرولتاریایی[1] [درگذشته] برپا شده‌اند، ولی تردید دارم که انقلابی ملی در گسترده‌ترین معنایش، همچون انقلاب روسیه باشد. همه‌ی مردم در این انقلاب شرکت داشتند. همه‌کس در آن شرکت کرد ـ کارگران، سربازان، بورژواها، حتی اشراف ـ یعنی تمامی نیروهای اجتماعی این سرزمین.

این بود روحیه‌ای که به انقلاب مارس ۱۹۱۷ حیات بخشید تا در طول یک شب، روسیه را به آن چیزی تبدیل کرد که لنین در شماره ۲۰ آوریل ۱۹۱۷ روزنامه پراودا آن را «آزادترین کشور در جهان» نامید.

---

۱. اشاره به انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و «کمون پاریس» در سال ۱۸۷۱ است. م.

۹

راه لنین به سوی پتروگراد

اخبار رویکردهای انقلاب روسیه، لنین را حیرت‌زده کرد. در مارس ۱۹۱۷، اکثر رهبران بلشویک یا در خارج از روسیه به سر می‌بردند یا به سیبری تبعید شده بودند. زینوویف، سماشکو[1]، لونا چارسکی، چیچرین، گانتسکی، رادِک، ریازانوف[2]، مادام کولانتی[3]، و لارین[4] سالیان دراز بود که در خارج از روسیه به سر می‌بردند؛ برخی در سوئیس، و سایرین در لندن و پاریس. بوخارین در نیویورک بود و با همکاری تروتسکی، دبیری یک روزنامه در مهاجرت را [«نووی میر»] به عهده داشت. استالین، کامِنِف و اسوردولوف در سیبری تبعید بودند.

بازگشت انقلابیون و بلشویک‌ها به پتروگراد

موقعی که برونسکی[5] (یکی از بلشویک‌های قدیمی) شتابزده داخل اتاق لنین شد تا گزارش رویداد نَفَس‌بُر پتروگراد را به او بدهد، لنین حرف او را باور نکرد تا این‌که روزنامه‌های زوریخ این خبر را تأیید کردند. از آن لحظه، تمامی همّ و غم او در راستای یک هدف قرار داشت: هرچه زودتر به پتروگراد بازگردد. هرساعت که سپری می‌شد، اوضاع از اهمیت بیش‌تر برخوردار می‌شد. لنین گزارش‌های پراکنده را کنار هم گذارد و به این ترتیب صف بندی نیروهای جدید را مشخص کرد. او اینک می‌توانست خطوط اصلی پیکارهای پیشِ رو، چه در داخل حزب بلشویک و چه علیه سایر احزاب را، مجسم کند. او نسبت به توانایی همکاران بلشویک خود در روسیه برای هدایت یک مسیر صحیح حزبی، باورِ بسیار کمی داشت.

از تمام نقاط اروپا و امریکا، از زمین‌های بایر سیبری و بخش آسیایی

---

1. Semashko
2. Riazanov
3. Madame Kollantai
4. Larin
5. Bronsky

روسیه، در بهار سال ۱۹۱۷ همه‌ی راه‌ها به پتروگراد ختم می‌شد. سپاهِ مهاجرینِ در حال بازگشت شامل مردان و زنان از هر صِنف و گروهی، انقلابیون کهنه‌کار، لیبرال‌ها، سوسیالیست‌ها، دهقانان، دانشجویان و روشنفکران تندرو بود؛ کسانی که سال‌های متمادی را در زندان‌های تزاری و به صورت کار با اعمال شاقّه[۱] گذرانده بودند؛ هزاران دانشجو و کارگر که به طور اتفاقی در گرداب انقلاب ۱۹۰۵ افتاده بودند.

گفتیم که تمام راه‌ها به پتروگراد ختم می‌شد، زیرا عفو و بخشودگی حکومت موقت شامل همه‌ی زندانیان سیاسی شده بود. این، ساعتِ آزادیِ به تمام معنایِ روسیه به شمار می‌آمد، و پتروگراد در حالی که آخرین پتوی نازک برف خود را می‌گسترد، به صورت بلندگوی شادمانی مردم آزاد شده روسیه درآمده بود.

نخستین بلشویک‌های برجسته که به پتروگراد رسیدند، استالین و کامِنِف و مورانوف[۲] و اسوردولوف بودند؛ آنان پیش از پایان ماه مارس، از سیبری عازم پتروگراد شدند. این شخصیت‌ها هنگامی که وارد پتروگراد شدند ماه عسل [حکومت موقت و شورای پتروگراد] هنوز ادامه داشت، و لذا مجذوب این شرایط شدند. ولی در دفاتر روزنامه پراودا (ارگان حزب بلشویک) که بلافاصله پس از سقوط تزار، انتشارش را از سر گرفته بود، آنان دیدگاه متفاوتی را در این روزنامه مشاهده کردند؛ مولوتف[۳] و شلیاپنیکوف ــ دبیران موقت این روزنامه ــ به حکومت موقت می‌تاختند.

استالین، کامِنِف و مورانوف به سرعت جانشین دبیران موقت روزنامه پراودا شدند، و نخستین شماره تحت هدایت آنان در ۲۸ مارس ۱۹۱۷ منتشر شد. با رهبری سه‌گانه آنان، روزنامه پراودا یک دیدگاه آشتی جویانه با حکومت موقت و سایر احزاب سوسیالیست را اتّخاذ کرد. درحالی که لنین و تروتسکی، هر یک به طور مستقل، از پرولتاریای روسیه می‌خواستند که با حکومت موقت پیکار

---

۱. (hard labor) مجازاتی است که معمولاً در مورد جرایم جنایی با حبس طولانی، برقرار می‌شود. م.

2. Muranov

3. Molotov

کنند، و خواستار اقدام فوری برای متوقف کردن جنگ بودند، استالین یک موضع بسیار احتیاط آمیز را در پیش گرفت.

حمایت استالین از حکومت موقّت

در ۲۷ مارس، اعضای شورای پتروگراد به اتفاق آراء اعلامیه‌ای را خطاب به «تمامی مردم جهان» تصویب کرد؛ این اعلانیه، انقلاب مارس ۱۹۱۷ را به عنوان گامی به سوی یک صلح دموکراتیک که مبنی بر شکست آلمان امپریالیست است، تفسیر و تعبیر کرده بود. اعلانیه مزبور فاصله بسیار زیادی با برداشت لنین از جنگ به عنوان «یک پیکار صرفاً امپریالیستی میان شیاطینِ خصم یکدیگر» داشت. استالین در شماره ۲۸ مارس ۱۹۱۷ روزنامه پراودا درباره اعلانیه مزبور این‌گونه نوشت:

«شعارِ محضِ "مرگ بر جنگ" مطلقاً غیرعملی است. تا وقتی که ارتش آلمان دستورات قیصر را اطاعت می‌کند، سرباز روسی باید در پُست خویش با استواری باقی بماند و گلوله را با گلوله و خمپاره را با خمپاره پاسخ بدهد... نامکن است که اعلامیه دیروزِ شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد خطاب به مردم جهان را که از آنان می‌خواهد تا از حکومت‌هایشان درخواست کنند که این کشتار تمام عیار را متوقف ننمایند، ارج ننهاد... شعار ما عبارت است از فشار آوردن بر حکومت موقت برای این‌که سایر کشورهای درگیر در جنگ را تشویق به مذاکره صلح بکنند... و تا آن زمان، هر سرباز باید در پُست رزمی خود باقی بماند.»

طبق گفته‌ی شلیاپنیکوف، خط مشی تازه‌ی پراودا در میان بلشویک‌ها همهمه‌ی را برانگیخت. کاخ تورید [مقّر شورای پتروگراد] با شنیدن این خبر که «جناح بلشویک‌های معقول‌تر و میانه‌روتر بر تندروهای حزب غلبه کرده‌اند» بسیار حیرت زده شد. در کمیته اجرایی شورای پتروگراد، از بلشویک‌ها با «لبخند زهرآلود» استقبال کردند.

در مراکز متعدد بلشویکی، کارگران گردِ یکدیگر جمع شدند تا خواستار

اخراج استالین، کامِنِف و مورانوف از حزب بشوند. روز بعد، ۲۹ مارس ۱۹۱۷، استالین در کنفرانس حزب بلشویک در پتروگراد گفت:

«با این‌که حکومت موقت ممکن است قلباً تمایلی [به اقدامات انقلابی] نداشته باشد و گام‌های لرزان و متزلزلی را [در این زمینه] بر می‌دارد، ولی این مسئولیت را برای خود پذیرفته است که دستاوردهای خلق‌های انقلابی را تحکیم بخشد. یک چنین موضعی از جانب حکومت موقت، دارای جنبه‌های مثبت و منفی است. لذا به سود ما نیست که سیرِ رویدادها را شتابان کرده و در کار حذف عناصر بورژوازی در میان خودمان تسریع نماییم.[1] تا جایی که حکومت موقت در پیشبرد انقلاب می‌کوشد، ما باید از آن حمایت کنیم. اما هر جا که برخلاف انقلاب عمل می‌کند، ما قادر به حمایت از آن نخواهیم بود!»

در صورت مذاکرات رسمی کنفرانس مزبور آمده بود: «در دستورِ کارِ امروزِ کنفرانس، پیشنهاد تِسرتِلی برای وحدت [دو جناح بلشویک و منشویک] گنجانیده شده است.

«استالین: ما باید با این پیشنهاد موافقت کنیم. ضرورت دارد که درباره پیشنهادات مربوط به مسأله وحدت تصمیم بگیریم. وحدت بر مبنای تصمیمات کنگره زیمروالد، امکان‌پذیر است.»

موقعی که مولوتوف از جایش برخاست تا اعتراض کند، استالین پاسخ داد: «ضرورتی ندارد که اختلاف نظر را پیش بینی کرد و از آن جلوگیری نمود. به عنوان اعضای یک حزب واحد، اختلاف نظرهای جزیی ما به تدریج از بین خواهد رفت.» این چنین بود موضع گیری استالین در ماه مارس ۱۹۱۷، بسیاری از بلشویک‌ها و بلشویک‌های جناح چپ نیز با آن موافق بودند. ولی لنین موافق نبود.

---

۱. اشاره به دیدگاه لنین و سایر بلشویک‌های تندرو است که معتقد بودند در یک انقلاب اجتماعی، بلشویک‌ها باید با حذف سریع عناصر بورژوا، راه به قدرت رسیدن پرولتاریا را هموار سازند (در واقع، مراحل پیش بینی شده توسط مارکس و اِنگلس را نادیده بگیرند). م.

موضع‌گیری لنین در «نامه‌هایی از دور»

در ۲۰ مارس که لنین هنوز هم در زوریخ به سر می‌برد، نخستین نامه از نامه‌هایی از دور[1] را به رشته تحریر درآورد. موقعی که این نامه در شماره ۳ آوریل روزنامه پراودا چاپ شد، معلوم شد که موضع لنین نسبت به حکومت موقت، در تضاد کامل با موضع آشتی جویانه استالین و کامنف است.

بر طبق گفته لنین، فروپاشی سهل و آسان سلسله رومانوف به علت «تبانی امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی بود که میلیوکوف، گوچکوف و همپالکی‌های آنان را تشویق می‌کردند تا قدرت را قبضه نمایند، با این هدف که جنگ امپریالیستی را استمرار بخشند، برای این‌که آن را شدیدتر و استوارتر سازند، به منظور این‌که میلیون‌ها کارگر و دهقان روسی را به کام مرگ بفرستند، تا این‌که استانبول را نصیب گوچکوف، سوریه را نصیب فرانسه و بین‌النهرین را نصیب کاپیتالیست‌های بریتانیایی کنند...»[2]

در همان روز [۲۰ مارس]، تروتسکی در روزنامه خود به نام «نووی میر»[3] که در نیویورک چاپ می‌شد، در مقاله‌ای نوشت:

«گوچکوف و میلیوکوف به مردم می‌گویند که "رژیم تزاری، دیگر وجود ندارد و شما باید اینک به خاطر منافع کاملاً ملی، جان خود را فدا کنید." ولی منظور امپریالیست‌های روسی از "منافع کاملاً ملی" همانا تصرف مجدد لهستان، تسخیر گالیسی و استانبول و ارمنستان و ایران است. به بیان دیگر،

---

۱. (Letter From Afar): مجموعه نامه‌هایی است که لنین در فاصله ۷ تا ۱۳ مارس در زوریخ نوشت و در روزنامه پراودا به چاپ رسید. لنین در این نامه‌ها، نیروهای جنبش انقلابی روسیه، خصلت و چشم‌انداز تکامل انقلاب را در روسیه ارزیابی نمود و هدف آن را حرکت به سوی انقلاب سوسیالیستی تعیین کرد. م.

۲. در ۱۹۱۶ یک قرارداد سرّی میان انگلستان و فرانسه موسوم به «سایکس-پیکو» (sykes-picot) منعقد شد. موضوع این قرارداد طرح تجزیه عثمانی پس از پایان جنگ بود، که طبق قرارداد مذکور، سوریه، لبنان و موصل به فرانسه واگذار می‌شد و مناطق ماوراء اردن، عراق و بخش شمالی فلسطین در اختیار انگلستان قرار می‌گرفت و در یک توافق ضمنی بغازهای بسفور و داردانل را به حکومت روسیه تزاری بدهند. م.

3. Novy Mir [عصر جدید]

روسیه اینک جای خود را در صفوف مشترک امپریالیسم باز می‌یابد، همراه با دولت‌های اروپایی، و در درجه اول با هم‌پیمانانش یعنی انگلستان و فرانسه.»

در ۲۴ مارس، لنین نامه دیگری را از مجموعه «نامه‌هایی از دور» نگاشت و طی آن از پرولتاریای روسیه درخواست کرد که یک نیروی شبه‌نظامی ۷۵۰/۰۰۰ نفره و نیرومند را برای پیکار با «گوچکوف، میلیوکوف، زمینداران و کاپیتالیست‌ها» تشکیل دهند. وی خواستار لغو قراردادهای روسیه با هم‌پیمانانش، انتشار قراردادهای سرّی [میان روسیه و کشورهای غربی] و اعلام شرایط جدید صلح (از جمله آزاد کردن کلیه مستعمرات) شد و از کارگران تمام کشورها [ی غربی] درخواست کرد که رژیم‌های خود را سرنگون کرده و قدرت را به نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان بسپارند.

لنین، این نامه‌ها را از طریق گانتسکی (که در کشور بی‌طرف سوئد زندگی می‌کرد) برای خواهرش (ماریا) در پتروگراد می‌فرستاد.

ماجرای بازگشت لنین به روسیه با کمک دولت آلمان

لنین هنوز هم در زوریخ زندگی می‌کرد و موانعی وجود داشت که بازگشت او به روسیه را با تأخیر روبرو می‌ساخت. موضوع این بود که حکومت موقت روسیه هیچ مخالفتی با بازگشت دشمن سوگندخورده‌اش نداشت، ولی دولت‌های انگلستان و فرانسه تمایلی نداشتند که به لنین روادید عبور از کشورشان را بدهند.

امّا لنین مدت زیادی در سوئیس نماند؛ اگر متفقین به او کمک نکردند تا به روسیه بازگردد و حکومت موقت را سرنگون سازد و قرارداد صلح با آلمان امضا نماید، ولی برلین این کار را می‌کرد.

تعجب‌آور است که مارتوف نخستین کسی بود که به انقلابیون [روسیه در سوئیس] پیشنهاد کرد که از طریق آلمان به روسیه بازگردند، و متقابلاً تعهد کنند که اسیران جنگی آلمان در روسیه را به وطن‌شان بازگردانند.

مدت کوتاهی پس از آنکه مارتوف پیشنهاد مزبور را ارائه داد، رابرت گریم

(سوسیال دموکرات سوئیسی) داوطلب انجام این کار شد. ولی موقعی که منشویک‌های مهاجر اعلام داشتند که این کار باید با موافقت قبلی کمیته اجرایی شورای پتروگراد صورت گیرد، رابرت گریم از صحنه فعالیت خارج شد. لنین به گریم گفته بود که «حزب او تصمیم گرفته است که پیشنهاد عبور مهاجران روسی [از آلمان] و ترتیب دادن سفر فوری آنان را به صورت غیرمشروط بپذیرد.»

در این مرحله زمانی، فقط ده مهاجر [منشویک] وجود داشتند که آماده بودند برخلاف میل شورای پتروگراد، به روسیه بازگردند. لنین به گانتسکی در استکهلم تلگراف زد: «منشویک‌ها خواستار موافقت کمیته اجرایی شورا هستند.»

لذا موقعی که گریم از ادامه مذاکرات بر این اساس [غیرمشروط بودن شرایط بازگشت مهاجران روسی از طریق آلمان] خودداری کرد، فریتس پلاتن[1] (یک سوسیالیست «بین‌الملل گرا»ی دیگر) وارد صحنه شد. در بیانیه‌ی رسمی حزب بلشویک آمده بود: «پلاتن یک قرارداد قطعی را با سفیر آلمان در سوئیس امضا کرد که نکات مهم آن به شرح زیر است: (۱) بازگشت تمامی مهاجران روس، صرف نظر از دیدگاهشان نسبت به جنگ؛ (۲) قطار حامل آنان باید یک قطار برون‌مرزی[2] باشد؛ (۳) کلیه مهاجران پس از ورود به روسیه، باید در مبادله مساوی اسیران جنگی اتریش و آلمان [به تعداد مهاجران] اقدام نمایند.»

مطلبی که در بیانیه مزبور آمده است فقط صورت ظاهر این ماجرا است؛ ژنرال هوفمان[3] (رییس ستاد ارتش آلمان در جبهه شرق) هدف آلمان در کمک کردن به بازگشت مهاجران روسی به کشورشان را، با شرایط واقعی زیر توصیف می‌کند:

«ما طبیعتاً کوشیدیم تا با کمک تبلیغات، ارتش روسیه را که در اثر انقلاب

---

1. Fritz Platten

۲. (extraterritorial): مصون بودن قطار و مسافران آن از توقیف یا بازداشت بر اساس اصل برون‌مرزی (extraterritoriality) در حقوق بین‌الملل و عرف سیاسی. اصل مزبور می‌گوید که اماکن و اموال یک کشور در یک کشور دیگر (بر اساس اصل مصونیت دیپلماتیک) مصون از تعرض و توقیف است، نظیر سفارتخانه، محل اقامت سفیر و وسایل متعلق به آنان. م.

3. Hoffmann

متلاشی شده بود، ضعیف‌تر سازیم. یک نفر آلمانی که تماس‌هایی با انقلابیون تبعیدی روسیه در سوئیس داشت، این فکر را پیشنهاد کرد که از وجود این مهاجران برای تضعیف و مسموم کردن سریع‌تر ارتش روسیه استفاده کنیم.»

آن شخص آلمانی برای عملی کردن پیشنهاد خود، با اِرزبرگر[1] (نماینده مجلس آلمان) و معاون وزارت خارجه آلمان تماس گرفت، و به این ترتیب بود که دولت آلمان موافقت کرد که لنین از راه آلمان به پتروگراد بازگردد.

«این فرد آلمانی که با تبعیدیان روس در سوئیس در تماس بود» چه کسی بود؟ او همان پارووس بود. پارووس این فکر را مطرح کرده بود که اگر دولت آلمان به لنین و سوسیالیست‌های تندرو اجازه دهد که با عبور از خاک آن کشور، وارد روسیه بشوند، می‌تواند از وجود آنان استفاده زیادی ببرد. کُنت فون مالتزان[2] [معاون وزارت خارجه آلمان] و اِرزبرگر (که در آن زمان رییس سازمان تبلیغات نظامی آلمان بود) از پیشنهاد پارووس استقبال کردند. آنان، نخست وزیر آلمان بیت‌مان هولوِگ[3] را متقاعد کردند، و وی نیز پذیرش «طرح عالی» پارووس را به ستاد کل نیروهای مسلّح توصیه کرد.

در حالی که پارووس سرگرم ترتیب دادن سفر لنین از طریق «ویلهلم اشتراسه»[4] بود، پل لِوی[5]، یک سوسیالیست مخالف جنگ و عضو «اتحادیه اسپارتاکیت‌ها»[6] (که بعداً به حزب کمونیست آلمان تغییر نام یافت) در مذاکرات برن-زوریخ شرکت داشت. پل لِوی پس از مشورت با لنین و رادِک در زوریخ، از خبرنگار روزنامه «فرانکفُورتر زایتونگ»[7] در سوئیس درخواست کرد که موضوع را با سفیر آلمان در سوئیس در میان بگذارد. سفیر نیز قول داد که در این باره با وزارت خارجه آلمان تماس بگیرد.

---

1. Erzeberger 2. Count Von Maltzan 3. Bethmann Holwegg

۴. (Wilhelm Strasse؛ خیابان ویلهلم): اشاره به وزارت امور خارجه آلمان است که در خیابان مزبور قرار داشت. م.

5. Paul Levy 6. Spartasist Union 7. Frankfurter Zeitung

روز بعد، هنگامی که پل لِوی در «خانه‌ی مردم زوریخ» بود، او را پای تلفن خواستند؛ سفیر آلمان در سوئیس می‌خواست با او صبحت کند:

سفیر آلمان گفت: «من تمام شهر را دنبال تو گشته‌ام. چگونه می‌توانم با لنین تماس بگیرم؟ من هر لحظه منتظر دستورالعمل نهایی درباره سفر او هستم.»

لِوی از لحن صدای سفیر پی برد که برلین این موضوع را خیلی مهم تشخیص داده است. موقعی که او پیام سفیر را برای لنین بازگو کرد، او با اشتیاق شروع به نوشتن شرایطی کرد که بر طبق آن‌ها، با سفر از طریق آلمان موافقت می‌کرد. شرایط لنین از سوی سفیر پذیرفته شد. راه به سوی پتروگراد، باز شده بود.

هنگامی که این موضوع فاش شد که لنین موافقت کرده است از طریق آلمان به روسیه بازگردد بی‌آن‌که منتظر موافقت شورای پتروگراد بشود، غوغا و هیاهویی در میان سوسیالیست‌ها در سوئیس و فرانسه برپا شد. مهاجران روس در یک گردهمایی، لنین و پیروانش را محکوم کردند.

ولی دو روز بعد، در یک ایستگاه قطار، جمعیت زیادی از روس‌های مهاجر و کارگران سوئیسی و ایتالیایی برای بدرقه لنین و همراهانش به ایستگاه آمدند. همراهان اصلی لنین عبارت بودند از زینوویف، رادِک، کروپسکایا، و چند بلشویک دیگر. ولی حدود بیست نفر غیربلشویک نیز همراه آنان بودند؛ لنین اصرار کرده بود تا آنان نیز بیایند، با این هدف که از تأثیر ناگوار سفر او به کمک دولت آلمان، بکاهد. طرفداران لنین در اطراف قطار آماده‌ی حرکت، پرسه می‌زدند و در حالی که بیرق‌های انقلابی [پرچم سرخ] را با خود حمل می‌کردند «سرود انترناسیونال» را می‌خواندند. از سوی دیگر، مخالفان و دشمنان لنین که شامل سوسیالیست‌های مخالف آلمان بودند، فریاد می‌زدند: «جاسوس‌ها! جاسوس‌های آلمان! ببینید که چقدر خوشحال هستند که به خرج قیصر به کشورشان باز می‌گردند!»

لنین کنار پنجره کوپه‌اش ایستاده بود، چانه‌اش را به لبه‌ی پنجره قطار تکیه

داده و در حالی که لبخندی بر لب داشت، سرش را تکان می‌داد.

در ۱۳ آوریل [۱۹۱۷] گانتسکی تلگراف زیر را از لنین دریافت کرد:

«ساعت شش بامداد امروز، وارد تِرلبورگ[۱] می‌شویم.»

گانتسکی در ایستگاه «مالمو»[۲] از لنین استقبال کرد. هنگامی که آن دو یکدیگر را در آغوش گرفتند، اشک شادی در چشم‌های گانتسکی حلقه زده بود. چند ساعت بعد، آنان با قطار ویژه‌ای عازم استکهلم شدند. در کوپه لنین، گانتسکی و زینوویف نشسته بودند. آنان تا پاسی از شب سرگرم گفتگو بودند. لنین آخرین اطلاعات رسیده از پتروگراد را به سرعت برای گانتسکی بازگو می‌کرد.

پاروِوس شخصاً با لنین ملاقات نکرد، ولی این پیام را به او رسانید که آغاز فوری مذاکرات صلح، ضرورت دارد. لنین نیز پاسخ داد که کارِ او شورانش انقلابی است و نه دیپلماسی.

---

۱. (Trälleborg یا Trellborg): یک شهر بندری در جنوب غربی سوئد، واقع در دریای بالتیک. م.

۲. (Malmö): یک شهر بندری در جنوب غربی سوئد (مقابل مرز دریایی با کپنهاگ پایتخت دانمارک). م.

۱۰

تُندرِ بهاری

لنین در ایستگاه راه‌آهن فنلاند

در سپیده‌دم روز ۱۶ آوریل ۱۹۱۷، جمعیت زیادی در ایستگاه راه‌آهن فنلاند (مرز فنلاند و پتروگراد) جمع شده بودند. کارگران، سربازان، ملوانان و نمایندگان سازمان‌های انقلابی که بیرق‌های سرخ را با خود حمل می‌کردند، این جمعیت انبوه را تشکیل می‌دادند. بالاخره طنین صدای دِنگ دِنگ اولین زنگ قطار به گوش رسید و پس از چند لحظه، حرکتِ واگن‌های کاملاً روشن آن مشاهده شد.

لنین نخستین کسی بود که از قطار پیاده شد. گروهی از کارگران به سرعت او را بر دوش گرفتند و به «اتاق مردم» (پاویون[1] سلطنتی سابق) در ایستگاه راه‌آهن‌فنلاند بردند. جمعیت از هر سو موج زنان جلو می‌آمد و به انقلابیونی که به پایتخت آزادیخواه بازگشته بودند، با صدای بلند خوشامد می‌گفت.

لنین با گام‌های بلند به وسط اتاق رفت و کمی جلوتر از چخیدزه (رییس شورای پتروگراد) ایستاد. چخیدزه به او خوشامد گفت:

«رفیق لنین، ما به نام شورای پتروگراد و انقلاب، ورود شما به روسیه را خوشامد می‌گوییم... ولی ما باور داریم که وظیفهِ اصلیِ دموکراسیِ انقلابی در زمان حاضر، دفاع از انقلاب ما در برابر هر نوع یورش از داخل و خارج است... امیدواریم که شما نیز در تلاش برای نیل به این هدف، ما را یاری کنید.»

لنین طوری ایستاده بود که گویی سخنان چخیدزه هیچ ارتباطی به او ندارد.

---

۱. (Pavillon؛ معادل V.I.P room یا "Very Important Person's room" در زبان انگلیسی): اتاق یا سالن مخصوص بلندپایگان یک کشور در ایستگاه‌های راه‌آهن یا در فرودگاه‌ها. م.

چشم‌هایش از یک گوشه اتاق به گوشه دیگری متوجه شده و به جمعیت خیره می‌شد؛ و بالاخره در حالی که نگاهش را از چخیدزه و اعضای کمیته اجرایی شورا بر می‌داشت، رو به جمعیت کرد و سخنان زیر را ایراد نمود:

«رفقای عزیز، سربازان، ملوانان. من خرسند هستم که به نامِ انقلابِ پیروزمندِ روسیه به شما سلام بگویم، به شما به عنوان پیشتازان سپاه پرولتاریای انقلابی درود بفرستم. آن زمان که به دعوت رفیق ما، کارل لیبنکت [رهبر اتحادیه اسپارتاسیست آلمان]، مردم سلاح‌های خود را به روی استثمارگران کاپیتالیست بگردانند، چندان دور نیست... انقلاب روسیه، که به دست شما به ثمر رسیده است، گشاینده یک عصر جدید است. زنده باد انقلاب سوسیالیستی جهانی!»

لنین را از ایستگاه راه‌آهن تا مقرّ بلشویک‌ها در کاخ «کِش سینسکایا» [کاخ «ماتیلدا کِش سینسکایا» بالرین معروف] بدرقه کردند.

در خارج از کاخ، جماعتی از سربازان و ملوانان در انتظار ورود لنین بودند. او در حالی که از بالکن طبقه دوم کاخ سخنرانی می‌کرد، به شنوندگان اطمینان داد که انقلاب روسیه نشانگر آغاز یک قیام جهانی به وسیله توده‌های زحمت‌کِش در همه جاست.

لنین سپس به سالن کاخ که رهبران حزب در آن جا گِرد آمده بودند بازگشت و در حالی که پوزخندی بر لب داشت، به سخنرانی‌های آنان گوش داد. سپس از جایش برخاست، [در جایگاه سخنران قرار گرفت] و طی سخنانی از آنان به شدت انتقاد کرد که چرا در غیاب او، از حکومت موقت جانبداری کرده بودند.

«ما هیچ حمایتی از حکومت موقت نمی‌کنیم» عملاً نخستین کلماتی بود که از زبانش جاری شد. تضاد کامل دیدگاه او با موضع اتخاذ شده از سوی استالین و کامِنِف، و لحن سازش ناپذیر او، موجب شد که نَفَس در سینه‌های همکارانش حبس شود. لنین پس از حمله شدید به هوادارانش، حساب خود را از اکثریت غیربلشویک در شورای پتروگراد جدا کرد و آنان را در زمره‌ی اردوگاه دشمن به

شمار آورد. لنین فریادزنان گفت: «فقط جناح چپ زیمروالد حافظ و پاسدار انقلاب پرولتاریایی است! بقیه آنان همان فرصت‌طلبان قدیمی هستند که کلمات زیبا بر زبان می‌آورند ولی در واقع به آرمان سوسیالیسم و توده‌های کارگر خیانت می‌کنند.»

در حالی که سردمداران حزب هنوز هم از حمله بی‌رحمانه او گیج و مبهوت بودند، لنین خطوط اصلی برنامه عمل خود را تکرار کرد. او خیلی ساده و روشن صحبت کرد. کامِنِف که ریاست جلسه را به عهده داشت، واکنش عمومی بلشویک‌ها نسبت به سخنان لنین را این چنین خلاصه کرد؛ او گفت:

«شاید ما با سخنان لنین موافق باشیم یا مخالف. شاید که ما در عقیده او مبنی بر ارزیابی این یا آن وضعیت، سهیم نباشیم. ولی به هر حال در وجود شخص لنین که به روسیه بازگشته است، رهبر به رسمیت شناخته شده حزب ما قرار دارد، و همراه با او به سوی سوسیالیسم حرکت خواهیم کرد.»[1]

لنین پس از ورود به پتروگراد و استقرار در کاخ «کِش سینسکایا»، از طریق تلفن درخواست فرستادن یک اتومبیل را کرد و یکراست به گورستان پتروگراد رفت تا به سرِ قبر مادرش برود؛ در مرحله‌ی بعد بود که به کاخ تورید [محل استقرار شورای پتروگراد] رفت.

واکنش‌های منفی مردم و گروه‌های سیاسی نسبت به بازگشت لنین به روسیه

هنگامی که مردم پی بردند لنین با کمک آلمان از سوئیس به روسیه بازگشته است، زمینه‌های ناخشنودی و خشم در میان قشر بزرگی از ملوانان، سربازان، دانشجویان و کارگران پتروگراد به وجود آمد. در ۱۷ آوریل

۱. لنین در سخنرانی خود اظهار داشت که اکنون نخستین مرحله‌ی انقلاب انجام شده و باید مرحله‌ی بعدی ـ از بین بردن جمهوری موجود ـ را آغاز کرد. وی ضمناً خاطرنشان کرد که تمام قدرت باید به شوراها واگذار شود زیرا قدرت‌مند بودن شوارها و مصادره‌ی نمایش زمین و دارایی اشراف، تنها شکل یک حکومت انقلابی است. م.

۱۹۱۷، ملوانان ناوگان دوم بالتیک با صدور قطعنامه‌ای، لنین را محکوم کردند که چراکمک دولت آلمان را پذیرفته است. در سربازخانه هنگ وُلینسکی، حتّی موضوع بازداشت لنین مطرح شد. در بسیاری از سایر همایش‌های سربازان، از حکومت موقت خواسته شد که درباره حقایق مربوط به سفر لنین از طریق آلمان، تحقیق کند. «انجمنِ ورزشِ دانشجویان» تظاهراتی را علیه لنین در خارج از کاخ «کِش سینسکایا» برگزار کرد. یک گروه از سربازان و ملوانان مجروحِ جنگی، در حالی که پلاکارت‌هایی‌را در دست داشتند که روی آن نوشته شده بود: «لنین و همپالکی‌هایت، به آلمان برگردید!» در مقابل کاخ ظاهر شدند.

اوضاع روسیه در آوریل ۱۹۱۷

هنگامی که لنین به روسیه بازگشت اوضاع این کشور بسیار نابسامان و آشفته بود. زیرا در پی سقوط نظام پادشاهی، روسیه یک ضربه روحی عمیق را تجربه می‌کرد. به گفته کرنسکی[۱]، همه‌ی مردم ناگهان «دستخوش یک حسّ آزادی بی‌حدّ و حصر برای رها شدن از ابتدایی‌ترین محدودیت‌هایی شدند که وجود آن‌ها برای هر جامعه ضرورت‌دارد.» در عین حال، یک احساس خستگی شدید بر آنان چیره شده بود، یک خستگی آشکار در پی فشارهای سه سال جنگ [جهانی؛ ۱۹۱۴-۱۹۱۷]. واکنش آن به صورت فلج شدن اراده عمومی ظاهر شد. کارگران کارخانه‌ها دست از کار کشیدند و سربازان نیز پیکار در جنگ را متوقف کردند. [به گفته سوخانوف[۲]:]

«مردم روسیه، دیگر قادر نیستند از حکومت اطاعت کنند. مقامات دولتی نیز توانایی صدور دستورات و فرامین را ندارند... در کارخانه‌ها، کارگران شروع به این کار کردند که مدیران و مهندسان منفور را در فُرقون[۳]ها بخوابانند و آنان را در کارخانه بگردانند. در بسیاری از نقاط

---

۱. در کتاب «پیش درآمد بلشویسم» (چاپ ۱۹۱۹ در فرانسه). م.
۲. (Nicolas Soukhanov)؛ در کتاب هفت جلدی او به نام «زاپیسکی او رووولیوتسی» (یادداشت‌هایی درباره انقلاب). م.

کشور، دهقانان بی‌آن‌که منتظر اقدام دولت بشوند، زمین‌ها را تصرف کردند. در جبهه جنگ، ترک خدمت سربازان به ابعاد فاجعه‌آمیزی رسید، و تمامی افراد رسته‌ی افسران در مظان بدگمانی قرار گرفتند.

در ۱۳ مارس، ملوانان کرونشتات، فرمانده ناوگان بالتیک و تعدادی از افسران را کشتند؛ و سایر افسران نیز بازداشت و زندانی شدند. هنگامی که فعالیت تشکیلات اداری شهرستان‌ها متوقف شد [و اداره امور به دست کمیسرهای حکومت موقت افتاد] موجی از زَجرکُش کردن[1]، دزدی و کارهای خلاف قانون صورت گرفت.»

رژیم جدید روسیه برای جلوگیری از سقوط خویش، می‌بایست به تلاشی سترگ دست بیازد.

برگزاری کنفرانس عمومی حزب سوسیال دمکرات

در بامداد روز پس از ورود لنین به پتروگراد [۱۷ آوریل] یک کنفرانس عمومی حزب سوسیال دموکرات روسیه در کاخ توريد تشکیل شد تا برای آخرین بار اتحاد احتمالی بلشویک‌ها و منشویک‌ها و مستقل‌ها در قالب یک حزب واحد را بررسی کند. در این همایش، لنین مواضع آشتی‌ناپذیری را که برای رفقای بلشویک خود بیان کرده بود، در این‌جا نیز تکرار کرد و امید وحدت دو گروه را به سرعت نقش بر آب نمود. [«تزهای آوریل لنین»[2].]

پس از این‌که سخنرانی لنین به پایان رسید، یوزف گولدنبرگ[3] (یک عضو سابق کمیته مرکزی بلشویک که اینک راه خود را از آنان جدا کرده بود و به منشویک‌ها

---

1. Lynching

3. Wheelbarrow

۲. عقاید و نظرات لنین درباره‌ی روسیه، که در آوریل ۱۹۱۷ در کنفرانس حزب سوسیال دمکرات ایراد شد، اصطلاحاً به «تزهای آوریل» معروف است. لنین عقاید خود را بر روی یک تکّه کاغذ نوشت و کاغذ مزبور، به عنوان یک سند تاریخی، در «موزه لنین» در مسکو نگهداری می‌شود.

3. Joseph Goldenberg

پیوسته بود) رشته سخن را به دست گرفت. او لنین را به خوبی می‌شناخت، با او همکاری کرده بود و مورد احترام او بود. گولدنبرگ در حالی که به سختی قادر بود بر خشم خود غلبه کند، در سخنرانی‌اش اعلام کرد:

«مسند آنارشیست بزرگ، باکونین، که سال‌ها بود هیچ جانشین شایسته‌ای نداشت، اینک [به وسیله لنین] اشغال شده است. هر آن چه را که اینک [از زبان لنین] شنیدیم، نفی کامل تمامی آیین سوسیال دموکراسی و تمامی تئوری‌های مارکسیسم علمی است. ما چند لحظه پیش یک اعلام آشکار و عاری از ابهام آنارشیسم را شنیدیم. منادی آن، وارث باکونین یعنی لنین است. لنین، دیگر یک مارکسیستِ رهبر حزب سوسیال دموکرات رزمنده‌ی ما نیست. یک لنین تازه، به دنیا آمده است؛ لنین آنارشیست.»

گولدنبرگ از حضّار درخواست کرد که با خطر جدیدی که ناشی از ورود «دوستان روسیه که در خارج به سر می‌بردند» است، پیکار کنند. گئورگی اِستکلوف[1] (که بعدها در حکومت لنین به مقام سردبیری روزنامه ایزوستیا رسید) در آن گردهمایی با لحن بسیار تندی از لنین انتقاد کرد.

نسبت به بازگشت لنین به روسیه و مواضع اتخاذ شده به وسیله او، واکنش‌های منفی نشان داده شد، و حکومت موقت را دچار این توّهم کرد که لنین نمی‌تواند خطری برای حکومت موقت به وجود آورد. اعضای حکومت مزبور این حقیقت را باور داشتند که لنین با کمک آلمان «وارد» روسیه شده است، و این امر، برای درهم شکستن قدرت تبلیغات بلشویک‌ها کفایت می‌کند. در ۱۷ آوریل، اسکوبِلف به کابینه اطمینان داد که لنین «از این پس یک شخصیت مهم به شمار نیامده و خارج از صفوف جنبش [انقلابی] قرار دارد.»

این برآوردِ کاملاً نادرست از قدرت لنین، شاید به بهترین نحو در دفتر خاطرات موریس پالئولوگ[2] (سفیر فرانسه در پتروگراد) منعکس گردیده است. او در ۱۸ آوریل ۱۹۱۷، در خاطرات روزانه‌اش می‌نویسد: «امروز صبح میلیوکوف

---

1. George Steklov 2. Maurice Paleologe

[وزیر خارجه] به من گفت که "لنین دیروز در شورا [ی پتروگراد] شکست سختی خورد. او تا آن حد پیش رفت که به طرز گستاخانه و نسنجیده‌ای از نظریه‌اش درباره برقراری فوری صلح [با آلمان] دفاع کرد، به طوری که صدای هو کردن شنوندگان، او را ناگزیر کرد که از کرسی خطابه پایین بیاید و محل کنفرانس را ترک کند. او هرگز نمی‌تواند آن شکست را جبران نماید." و پالئولوگ به طرز خردمندانه‌ای به میلیوکوف گفته بود: «من به او گفتم: "امیدوارم این طور باشد!"؛ سپس در خاطراتش افزوده بود: "ولی نگرانم که میلیوکوف چوب این خوش بینی خود را بخورد."»

بر طبق گفته‌ی ولادیمیر زنزینوف[1] (عضو حزب سوسیالیست انقلابی و یکی از اعضای کمیته اجرایی شورای پتروگراد) فقط یک نفر بود که در بی‌خطر بودن لنین برای انقلاب ماه مارس [فوریه] تردید داشت، و این شخص الکساندر کرنسکی بود. زنزینوف نقل می‌کند که در طول چند روز پس از ورود لنین، کرنسکی به او گفت: «این مرد [لنین] انقلاب را نابود خواهد کرد.»

تزهای آوریل لنین

چند روز پس از همایش توفانی [سوسیال دموکرات‌ها] در کاخ تورید، لنین شورایی را از همکاران قدیم بلشویک خود تشکیل داد، کسانی که زمانی در کنار او ایستاده بودند ولی اینک دیدگاهی مبهم و دو پهلو داشتند.

سوخانوف می‌نویسد: «لنین رفقای قدیمی خود را دعوت کرد، ولی نه برای بحث درباره اوضاع فعلی و متقاعد کردن آنان. او می‌خواست بداند که آیا آنان نظریه جدید او را [تزهای آوریل] را باور دارند یا خیر، آیا با نقشه‌های او موافق هستند یا نه، و بالاخره آیا وجود آنان برای او سودمند می‌باشد یا خیر. رفقای قدیمی او سخنانی ایراد کردند ولی هیچ یک از او حمایت نکردند... حتی یک نفر نیز به کار او نمی‌آمد. لنین در حالی که سکوت کرده بود، سخنان «خائنان» را شنید و به آنان اجازه داد تا به راه خود بروند.»

---

1. Vladimir Zenzinov

دو روز بعد، روزنامه پراودا متن «تزهای آوریل» لنین را منتشر کرد. در این خلاصه‌ی دقیق از برنامه‌ی عمل او، لنین آشکارا خواستار برپایی جنگ داخلی به عنوان یک وسیله‌ی پایان دادن به جنگ میان ملت‌ها شده بود. «چگونه می‌توانیم به جنگ پایان دهیم؟» این پرسشی بود که لنین آن را مطرح کرد و خود او نیز پاسخ زیر را به آن داد:

«... این جنگ به سبب رشد سرمایه‌داری جهانی در طول پنجاه سال اخیر، و میلیون‌ها تار و پود وارد شده به ساختار آن، پدید آمده است. شما قادر نیستید خصلت امپریالیستی جنگ را نادیده بگیرید. ناممکن است که یک صلح دموکراتیک را برقرار کرد، صلحی که از طریق زور تحمیل نشده باشد، بی‌آن‌که پیش‌تر قدرت کاپیتالیسم را نابود نکرده باشید. فقط از طریق درهم شکستن این جبهه است که پرولتاریا می‌تواند منافع خود را به عنوان یک طبقه، به پیش ببرد.

برای این‌که برای همیشه به جنگ پایان دهیم، ضرورت دارد که پرولتاریا قدرت را به دست بگیرد. در روسیه، سلاح پیکار با کاپیتالیسم در شکل شورای نمایندگان کارگران و سربازان است.

انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه، نقطه‌ی آغاز آن فرایندی است که باید جنگ امپریالیستی را به یک جنگ داخلی تبدیل کند. این انقلاب، نخستین گام به سوی متوقف کردن جنگ است. ولی بعداً به گام دیگری نیاز است تا جنگ را برای همیشه متوقف سازد، یعنی این‌که پرولتاریا زمام قدرت را به دست بگیرد. این اقدام به مثابه‌ی شروع «درهم شکستن» بین‌المللی جبهه‌ی منافع کاپیتالیستی است، و تنها از طریق این جبهه است که پرولتاریا قادر است بشریت را از وحشت جنگ رهانیده و مواهب یک صلح پایدار را تضمین نماید.»

لنین اینک از «شورا» حمایت می‌کرد، در حالی که تا پیروزی انقلاب فوریه، از دموکراسی پارلمانی جانبداری کرده بود. لنین برای گسستگی کامل از موضع قبلی

خود، اصرار کرد که نام حزب سوسیال دموکرات به حزب کمونیست تغییر یابد:

«اکثر رهبران "سوسیال دموکرات"... اعضای پارلمان "سوسیال دموکرات" و روزنامه‌های "سوسیال دموکرات" که وسیله‌ای برای نفوذ در توده‌های مردم هستند، به سوسیالیسم خیانت کرده‌اند، به سوسیالیسم بی‌وفایی کرده‌اند، و آن را به سود بورژوازی ملی "خاصّ خودشان" رها کرده‌اند.

اقشار وسیع مردم از این موضوع خشمگین هستند و احساس می‌کنند که رهبرانشان آنان را فریب داده‌اند.

خواست ما این است که یک بار دیگر دنیا را از نو بسازیم. ما می‌خواهیم که به جنگ امپریالیستی پایان داده و صدها میلیون انسان را که به درون آن کشانده شده‌اند، و در آن میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری شده است، نجات دهیم؛ و این کار را نمی‌توان با یک صلح دموکراتیک عمومی و بدون یک انقلاب پرولتاریا ــ که بزرگ‌ترین انقلاب در تاریخ بشریت است! ــ به انجام رسانید.»

به گفته یک بلشویک قدیمی، «تزهای آوریل» لنین از قدرت یک «بمب در حال انفجار» برخوردار بود. چند روز پس از انتشار آن‌ها در روزنامه پراودا، هیأت تحریریه پراودا در مقاله‌ای نوشت:

«ما طرح عمومی لنین را غیرقابل قبول می‌دانیم، زیرا با این فرض شروع می‌شود که انقلاب بورژوازی پایان یافته و روی یک تحول فوری این انقلاب به یک انقلاب سوسیالیستی حساب می‌کند.»

تزهای لنین با مخالفت‌های زیادی در میان نزدیک‌ترین رفقای حزبی او روبرو شد. ولی لنین نکته به نکته به مخالفانش پاسخ داد و عقاید خود را در جزوه‌ها و سخنرانی‌های متعدد، با کوشش بسیار زیادی تفهیم کرد. موضع سازش‌ناپذیر او باعث شد که به تدریج هواداران زیادی برای حزب بلشویک به وجود آید.[1]

---

۱. لنین که شاهد اعتراض و مخالفت شدید اعضای حزبش با «تزهای آوریل» بود، با حوصله
←

مطرح شدن مجدّد ماجرای مالینوفسکی علاوه بر مشکلات فوق‌الذکر، مطرح شدن مجدد ماجرای مالینوفسکی نیز قوز بالای قوز شده بود. جریان از این قرار بود که هنگامی که حکومت موقت پرونده‌های سرّی اوخرانا را گشود، حقایق مربوط به این موضوع که مالینوفسکی یک عامل نفوذی اوخرانا بود، به اثبات رسید. مالینوفسکی با نام مستعار پورت نوی[1] برای اوخرانا کار می‌کرد. او تمامی نشست‌های مهم را گزارش می‌کرد، هویت واقعی رهبران بلشویک را که گذرنامه‌های جعلی داشتند افشا می‌کرد، و محل چاپخانه‌های زیرزمینی [مخفی] حزب را لو می‌داد. او مستقیماً مسئول بازداشت اعضای کمیته مرکزی بلشویک در سال ۱۹۱۰ بود. مالینوفسکی گزارش‌های مفصلی را درباره فعالیت دفاتر هیأت تحریریه پراودا به اوخرانا می‌داد و فهرستی از کمک‌کنندگان مالی به پراودا و فهرست مشترکان آن روزنامه را در اختیار بِلِتسکی[2] [رییس اوخرانا] قرار داده بود. مالینوفسکی مسئول بازداشت استالین و اسوردولوف، و نیز همسر ترویانوسکی بود.

موقعی که مالینوفسکی به مجلس دوما راه یافت، بِلِتسکی حقوق ماهانه او را از پانصد روبل به هفتصد روبل افزایش داد، به اضافه‌ی پاداش‌های زیادی که برای ارسال اطلاعات ارزشمندِ ویژه دریافت می‌کرد. مالینوفسکی یک ارتباط تلفنی مستقیم با بِلِتسکی داشت و همواره با او در سالن‌های خصوصی رستوران‌های بزرگ در سن‌پترزبورگ، ملاقات می‌کرد. او همچنین دستورات سرّی را که برای هیأت پارلمانی حزب سوسیال دموکرات در دوما، فرستاده می‌شد، و نیز نمونه چاپی مقالات پراودا را در اختیار بلتسکی قرار می‌داد، و

←

و شکیبایی زیادی به آنان تفهیم کرد که «تزهای آوریل» در واقع همان نظریات پلخانوف است که اینک باید عملی شود؛ و تنها راهی است که می‌توان از آن طریق، قدرت را از دست بورژوازی بیرون آورد. لذا در کنگره هفتم حزب بلشویک (در ماه مه ۱۹۱۷) توانست موقعیت قبلی خود را بازیابد. از سوی دیگر، ناتوانی حکومت موقت در حل مشکلات مملکت، باعث شد که توجه عده زیادی از مردم به شعارهای انقلابی و افراطی بلشویک‌ها جلب شود. (نک: زندگی و مرگ لنین، صفحه ۲۵۵).

1. Portnoy
2. Beletsky

خود بلتسکی آن را ویرایش می‌کرد [تا بعداً چاپ شود.] چرنومازوف (ناشر اسمی و ظاهری پراودا) مانعی برای این عملیات به شمار نمی‌آمد؛ خود او نیز عامل نفوذی اوخرانا بود!

لنین که با افشای این حقایق دردناک روبرو شده بود، پذیرفت که مالینوفسکی یک عامل نفوذی اوخرانا بوده است، ولی آن را چنین توجیه کرد:

«مالینوفسکی قادر بود افراد زیادی را نابود کند، و این کار را هم کرد. ولی رشد حزب به لحاظ افزایش اعضا و نفوذ در مردم به میزان ده‌ها و صدها هزار نفر، آن چنان بود که مالینوفسکی قادر نبود مانع رشد حزب بشود.»

با توجه به حملات شدیدِ [پیشین] لنین به مارتوف و سایرین [در ماجرای مالینوفسکی] توجیه مزبور یک عذر غیرقابل قبول به شمار می‌آمد. سرنوشت مالینوفسکی هنوز هم تعیین نشده بود، و بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت.

برگزاری هفتمین کنفرانس سرتاسری بلشویک‌های روسیه

با وجود توفان‌های بزرگ و کوچکی که در اطراف لنین وزیدن گرفته بود، هنگامی که هفتمین کنفرانس سرتاسری بلشویک‌های روسیه از ۷ تا ۱۲ مه ۱۹۱۷ تشکیل شد لنین از تسلط کامل برخوردار بود و قطعنامه‌های مهمی که به تصویب رسید، از «تزهای آوریل» لنین نشأت می‌گرفت.

با این‌که از نظر حزب به طور کلی، تسلط لنین باعث شد که بسیاری از مسائل بزرگ به سود لنین حل شود، برخی رهبران بلشویک همچنان به مخالفت با او ادامه دادند. دزرژینسکی[1] (که در حکومت بلشویکی رییس سازمان پلیس مخفی شد) درخواست کرد، «رفقایی که همراه با ما، از تجربه انقلاب بهره‌مند بوده‌اند [اعضای حزب]» گزارشِ مخالفان طرح لنین را استماع نمایند. کامِنِف نیز گزارشی را در دفاع از دولت دموکراتیک «بورژوا» و در مخالفت با لنین، ایراد کرد.

---

1. Dzerzhinsky

کالینین[1] همچنان هوادار ائتلاف با منشویک‌ها علیه لیبرال‌های دوما بود. اسمیدویچ[2] (یک بلشویک مسکووی) گلایه کرد که «هر وقت می‌خواهیم حرفی بزنیم، یک لولو را به شکل تزهای رفیق لنین، عَلَم می‌کنند.» استالین سکوت کرد و حرفی نزد.

با وجود تحفظّ[3]های بلشویک‌های برجسته، کنفرانس بلشویک‌ها برچسب «حکومت زمینداران و کاپیتالیست‌ها را» به حکومت موقت زد و پیشنهاد اتحاد با «منشویک‌های وطن‌پرست» را رد کرد. ضمناً منکر این موضوع شد که بلشویک‌ها کوشیده‌اند ـ یا می‌خواهند بکوشند ـ که صلح جداگانه‌ای با آلمان منعقد نمایند.

پس از این‌که اصول مزبور اعلام شد، چند نفر از اعضای حزب استعفا کردند، نظیر ولادیمیر وُیتینسکی (همکار قدیمی لنین). کامنف با این‌که با طرح سیاسی لنین مخالف بود ولی حزب را ترک نکرد.

برای کلیه اعضای حزب این مطلب مبهم بود که مقصود لنین از شعار «انتقال تمام قدرت به شوراها» چیست. از نظر توده مردم، شوراهای تشکیل شده از نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان، نماینده‌ی اراده‌ی انقلاب دموکراتیک بودند. با این حال، از دیدگاه لنین، شعار مزبور یک پوشش عالی برای هدف واقعی او بود؛ او می‌خواست که دیکتاتوری حزب بلشویک را برقرار سازد. در حالی که شورای پتروگراد مملوء از ملوانان کرونشتات و نیروهای بلشویک بود، لنین می‌توانست امیدوار باشد که نهایتاً قدرت را از شورا به حزب منتقل نماید. البته این هدف واقعی خود را نه تنها از مردم، که از همکارانش نیز مخفی می‌کرد.

حکومت دوگانه در روسیه؛ حکومت موقت و شورای پتروگراد

در پی برگزاری کنفرانس مزبور، بلشویک‌ها دامنه‌ی تبلیغات خود را گسترده‌تر کردند. در اواخر ماه مه [۱۹۱۷] تعداد زیادی از کارگرانِ

---

1. Kalinin 2. Smidovich

۳. تحفظّ (reservation) در عرف مجامع و کنفرانس‌ها به این معناست که یک نماینده مفادّ یک قطعنامه، یک بیانیه یا یک تصمیم را به صورت مشروط می‌پذیرد و نقطه نظرهای خود را که مغایر با مفاد آن است همچنان محفوظ می‌دارد؛ پذیرش مشروط. م.

عضو در شورای پتروگراد، طرفدار بلشویک‌ها بودند و برخی از یگان‌های پادگان پتروگراد نیز به لنین گرایش پیدا کرده بودند.

آن‌چه که به عملی شدن هدف لنین کمک کرد، اشتباه بزرگ میلیوکوف (وزیرخارجه روسیه) بود. در اول ماه مه [۱۹۱۷] میلیوکوف به سفیران روسیه در خارج از کشور دستور داد که یادداشتی را برای وزارت خارجه کشور محل مأموریت خود ارسال داشته و طیّ آن اعلام دارند که مردم روسیه، دوش به دوش یکدیگر، در عملیات جنگی با متفقین همکاری خواهند کرد تا این‌که «پیروزی قطعی» بر آلمان حاصل شود.

اقدام مزبور موجب شد که اعتراضات و مخالفت‌های شدیدی با تصمیم او صورت گیرد. تظاهراتی برپا شد و تظاهرکنندگان خواستار استعفای میلیوکوف شدند.

شورای پتروگراد از مردم درخواست کرد که از شوراها که در سرتاسر کشور به سرعت در حال تشکیل بودند، حمایت کنند. رهبران شورای پتروگراد قویاً باور داشتند که مردمِ تمامیِ مللِ در حال جنگ، قادرند حکومت‌هایشان را وادار نمایند که مذاکرات مربوط به «صلح بدون الحاق یا غرامت» را آغاز نمایند.

در ۸ مه، کمیته اجرایی شورا تصمیم گرفت که یک کنفرانس بین‌الملل سوسیالیستی را از نمایندگان تمامی احزاب و گروه‌های طبقه کارگر که برنامه صلح پیشنهادی شورا را پذیرفته بودند تشکیل بدهد. یک هیأت به نمایندگی از سوی کمیته اجرایی شورا، بی‌درنگ به خارج از کشور اعزام شد تا با سوسیالیست‌های هلند و سوئد در استکهلم تماس گرفته و مقدمات کنفرانس مزبور را فراهم سازد.

ولی توفانی که در اثرِ اعلام هدف‌های جنگی روسیه به وسیله میلیوکوف، برخاسته بود، کاملاً نشان داد که یک حکومت دوگانه بر روسیه حکومت می‌کند؛ حکومت موقت و شورای پتروگراد. نتیجه‌ی این دوگانگی قدرت نیز همانا تضعیف روحیه‌ی ملی در جبهه و نیز در داخل کشور بود. لذا به یک ائتلاف حکومت موقت و شورا، که بیانگر وحدت حکومت باشد، نیاز بود. در ۱۲ مه

[۱۹۱۷]، گوچکوف از مقام خود ـ وزیر جنگ ـ استعفا داد؛ شش روز بعد، میلیوکوف نیز از کابینه خارج شد. لِووف (نخست وزیر روسیه) از رهبران شورا خواست که به عضویت کابینه درآیند. در ۱۷ مه، یک کابینه ائتلافی به ریاست لِووف تشکیل شد که در آن، کرنسکی پُست وزارت جنگ و نیروی دریایی را داشت و پنج وزیر سوسیالیست در کابینه بودند، نظیر ویکتور چرنوف (رهبر حزب سوسیالیست انقلابی) و تسرتلی (رهبر منشویک‌ها).

این کابینه‌ی ائتلافی نشانگر رژیمی بود که نمایندگان شورا در سطح وسیع‌تری در آن شرکت داشتند. ترکیب کابینه جدید نشان می‌داد که روند گرایشِ ضد بورژوای قوّت بیش‌تری گرفته است. ولی کابینه فاقد قدرت یا اقتدار لازم برای حکومت کردن به شیوه‌ی مستحکم بود. زیرا دریچه‌های سِیل‌گیر انقلاب هنوز هم به مقدار زیادی باز بود. وعده‌های حکومت مبنی بر تلاش برای برقراری یک صلح بدون الحاق یا غرامت، و در عین حال پایبند بودن به تعهدات روسیه به عنوان یک متحد فرانسه، بریتانیای کبیر، و ایالات متحده امریکا (که به تازگی وارد جنگ شده بود)[1]، باعث ناخشنودی نیروهای نظامی بی‌قرار در پتروگراد شد که تعدادشان حدود ۱۵۰/۰۰۰ نفر بود. فقط کافی بود که حکومت حتی به طور اشاره از لزوم اعزام افراد مزبور به جبهه برای کمک به سایر سربازان، سخن گوید و آن‌گاه یک طغیان جدید در نیروهای نظامی پتروگراد به وجود می‌آمد.

مناظره لنین و کرنسکی در کنگره سرتاسری شوراها

کادر رهبری سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها، و برخی از کارگرانِ ماهرِ کهنه‌کارِ پتروگراد، دیواره‌ی باریک میانه‌روی و خویشتنداری را [در حکومت موقت] تشکیل می‌دادند. آن چه که به این دیواره ضربه می‌زد و آن را به تدریج خُرد می‌کرد یک موج توفنده‌ی سربازان ناراضی، ملوانان طغیانگر کرونشتات و توده‌های دهقانی بود. آنان به وعده‌ی [بلشویک‌ها] مبنی بر نجات فوری [کشور]

---

۱. ششم آوریل ۱۹۱۷ م.

از طریق یک انقلاب دیگر، پاسخ مساعد دادند. نیاز انقلاب به خشونت، هنوز هم وجود داشت. رهبرانِ سوسیالیستِ حکومت موقت و شورای پتروگراد بیهوده می‌کوشیدند تا محرّکِ عاطفیِ شدید در قشر انقلابی را به صورت یک الگویِ ایمانِ دموکراتیکِ آرام و توأم با خونسردی درآورند. پس از سیصد سال حکومت رومانوف‌ها و سه سال جنگ و محرومیت، رهبران مزبور برای مردم روسیه به زبانی سخن می‌گفتند که بیش‌تر مناسب شنوندگانی در اتحادیه‌های کارگری بریتانیا بود. این مردم ناآرام و بی‌قرار، در شعارهای رزمی لنین، طنین صدای خود را که بیانگر ناخشنودی انباشت شده‌اش علیه تمامی بورژوازی جهانی بود، می‌شنید.

در هیچ جا به اندازه مناظره میان لنین و کرنسکی در کنگره سرتاسری شوراها، که در ۱۶ ژوئن ۱۹۱۷ در پتروگراد گشایش یافت، تعارض مهارناپذیر میان جریان‌هایِ انقلابیِ مخالف یکدیگر در انقلاب روسیه، این چنین به وضوح مشاهده نشد.

در این کنگره بود که دوگانگی مرگباری که در بطن سوسیالیسم انقلابی روسیه نهفته بود، پس از دوره‌ی گِرِتسن و لاوروف و بوکانین، آشکارترین تجلی خود را بازیافت.

در این همایش، لنین در ۱۷ ژوئن سخنرانی کرد. او در سخنرانی‌اش، پس از آن‌که «شورا» را به عنوان همتای نوین «کنوانسیون» در انقلاب ۱۷۹۲ فرانسه به شمار آورد، خواستار آن شد که شورا بی‌درنگ و از طریق توسل به زور، تمام قدرت را از چنگ حکومت موقت بیرون آورد.

سپس کرنسکی به گفته‌های لنین پاسخ داد. او به شنوندگان سخنانش هشدار داد که راهی که لنین توصیه می‌نماید، منتهی به پایان یافتن آزادی‌های به تازگی به دست آمده مردم روسیه و تجزیه این کشور خواهد شد:

> «شما [لنین] توصیه می‌کنید که ما راه انقلاب ۱۷۹۲ فرانسه را پیش گیریم. شما راه و روش هرج و مرج و بی‌نظمی در کشور را پیشنهاد می‌کنید... ولی موقعی که شما با ارتجاع متحد شدید و قدرت ما را نابود

کردید، آن‌گاه یک دیکتاتور واقعی خواهید داشت. این وظیفه ما است، وظیفه دموکراسی روسیه، تا بگوید: خطاهای تاریخی گذشته را تکرار نکنید. از شما [نمایندگان] خواسته شده که راهی را بپیمایید که زمانی فرانسه آن را پیمود، و آن راه، روسیه را به یک ارتجاع جدید، به یک خونریزی تازه‌ی دموکراتیک سوق خواهد داد.»

ولی این لنین بود، نه کرنسکی، که از تحسین و تمجید سربازان و ملوانان که بیش‌ترین شنوندگان را تشکیل می‌دادند بهره‌مند شد. با این حال، چند روز بعد، بلشویک‌ها نتوانستند تیر خود را به هدف بزنند.

طرح بلشویک‌ها برای سرنگون کردن حکومت موقت

در حالی که نشست‌های کنگره سرتاسری شوراها ادامه داشت، پوسترهای حزب بلشویک که دیوارهای مناطق کارگرنشین پایتخت را می‌پوشاند از پرولتاریا می‌خواست که در بعدازظهر روز ۲۳ ژوئن به برپایی «تظاهرات» علیه «ضدانقلاب» بپردازد.

در بامداد روز ۲۲ ژوئن، چخیدزه در کنگره سرتاسری شوراها اظهار داشت که تظاهرات در نظر گرفته شده برای بعدازظهر روز بعد، طبق یک طرح محرمانه [بلشویک‌ها] برای چند روز برنامه‌ریزی شده است. به این ترتیب که تعدادی از یگان‌های نظامی، از جمله هنگ اول مسلسل، در آن شرکت خواهند کرد؛ و لذا اگر تظاهرات مزبور لغو نشود، پیکار خونینی در خیابان‌های پتروگراد صورت خواهد گرفت.

کریلنکو[1] [یک عضو حزب بلشویک در شورای پتروگراد] با هرگونه اقدام کنگره در غیبت رهبران بلشویک، مخالفت کرد. با وجود این، شورا تصمیم گرفت که فوراً نمایندگانی را به کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها بفرستد و از کارگران و سربازان بخواهند که اعتصاب را لغو کنند. این نمایندگان نیز به بازدیدهای عادی

---

1. Krylenko

شبانه از کارخانه‌ها و تأسیسات نظامی پرداختند.

هنگامی که کنگره سرتاسری شوراها در ساعت هشت بامداد روز ۲۳ ژوئن تشکیل شد، نمایندگان آگاه شدند که کمیته مرکزی حزب بلشویک پس از یکساعت بحث و گفتگو، تصمیم به لغو تظاهرات گرفته است. روزنامه پراودا که در بامداد آن روز چاپ شد، در صفحه اول خود با تیتر بزرگی نوشته بود: اعلامیه بلشویک‌ها مبنی بر درخواست از کارگران برای برپایی تظاهرات، در آخرین لحظه لغو شده است.

تروتسکی در جلسه‌ی بامدادی کنگره شرکت کرد، ولی به رغم درخواست‌های متعدد نمایندگان، حاضر نشد موضع خود را در این زمینه بیان کند. این وظیفه ناخوشایند به کامِنِف سپرده شده بود تا به نمایندگی از سوی جزب بلشویک سخن بگوید. وی با حالتی عصبی تأکید کرد که بلشویک‌ها به هیچ رو قصد شروع یک طغیان را ندارند، و مدّعی شد که حزب او به اراده اکثریت شورا تسلیم شده است. با این وصف، تسرتلی از جایش بلند شد و سخنرانی غرّایی را علیه بلشویک‌ها ایراد کرد. این رهبر سوسیالیست، برای نخستین بار از بلشویک‌ها به عنوان «دسیسه گران» نام برد.

در ۲۶ ژوئن، روزنامه پراودا مطلبی را تحت عنوان «حقیقت تظاهرات» چاپ کرد و طیّ آن، اتهامات تسرتلی به بلشویک‌ها را یک دروغ محض نامید. مع ذالک موقعی که جزییاتِ طرحِ تظاهراتِ پیشنهاد شده از طرف بلشویک‌ها، بعداً افشا گردید، معلوم شد که بلشویک‌ها در واقع یک راهپیمایی به سوی کاخ مارینسکی[1] (مقرّ حکومت موقت) به رهبری گردان‌های کارگری بلشویک و سربازان طرفدار بلشویک‌ها را تدارک دیده بودند. طبق این طرح، گروه‌های دست‌چین شده می‌بایست به وزارتخانه‌ها حمله می‌کردند، در حالی که سخنرانان [تبلیغات‌چی‌های] بلشویک می‌بایست خشم مردم را بر می‌انگیختند. سپس اعضای حکومت موقت را در یک زمان مناسب بازداشت می‌کردند. قرار بود که کمیته مرکزی حزب بلشویک (که از طرف شورا عمل می‌کرد) خود را به

---

1. Mariensky

عنوان حکومت جدید روسیه اعلام کند.

شکست بزرگ بلشویک‌ها در برپایی تظاهرات ماه ژوئن، موجب شد که منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی موقتاً از موقعیت برتری در شورا برخوردار شوند. اعتبار و حیثیت لنین عجالتاً آسیب دیده بود؛ حزب او ناگزیر بود که در پوشش بهانه‌ها و وارد آوردن اتهامات متقابل به مخالفانش، عقب‌نشینی کامل کند. از سوی دیگر، سوسیالیست‌ها آمادگی نداشتند تا اقدام مؤثری را علیه رفقای سابق خود [بلشویک‌ها] به عمل آورند؛ و این یک خبط بزرگ بود.

لنین پیش از آن‌که نیروهایش را برای انجام حرکت بعدی، از نو سازمان‌دهی کند، برای چند روز استراحت به خانه دوست قدیمی‌اش ولادیمیر بونچ برویویچ رفت که در روستای «نیولا»[1]، واقع در ایستگاه راه‌آهن فنلاند و پتروگراد، قرار داشت. فعالیت‌های سه ماه اخیر، او را کاملاً خسته کرده بود. ده سال زندگی به عنوان یک مهاجر سیاسی، آهنگِ شتابان رویدادهای پتروگراد انقلابی و هیجان پیکار، نیرو و توان جسمی‌اش را از میان برده بود.

در این مکان آرام و خلوت روستایی، لنین در آن قسمت از حیاط که آفتاب وجود نداشت پتویی را پهن می‌کرد و ساعت‌های متمادی دراز می‌کشید، بی‌آن‌که حتی مطالعه کند. خواب و استراحت، سلامتی‌اش را به تدریج به او بازگردانید.

ولی در ۱۷ ژوئیه، حوالی ساعت شش بامداد، صدای ضربه‌ای به پنجره اتاق به گوش رسید. بونچ برویویچ به بیرون پنجره نگاه کرد و چهره‌ی خندان رفیق ساوِلیف[2] را دید.

«چه اتفاقی افتاده؟»

«در پتروگراد قیام کرده‌اند.»

---

1. Neivola　　2. Saveliev

ساوِلیف گزارش کرد: جمعیت زیادی از تظاهرکنندگان به طرف دوما و کاخ توريد راهپیمایی می‌کردند؛ صدای تیراندازی در خیابان‌ها به گوش می‌رسید؛ شایعاتی وجود داشت که حکومت موقت سربازان را بسیج می‌کند و هر لحظه انتظار یک برخورد مسلحانه می‌رود.

لنین به سختی از خواب برخاست. او پس از شنیدن این اخبار، گفت: «من باید بروم.» شاید ساعت سرنوشت ساز فرا رسیده بود.



۱۱ •

قیام ژوئیه ۱۹۱۷

در هفته‌های پیش از قیام ژوئیه، شورانشگران بلشویک سرگرم یک فعالیت شدید تبلیغاتی در میان نیروهای خط مقدم جبهه، ملوانان ناوگان بالتیک، افراد پادگان‌ها در شهرهای بزرگ، و نیز در بین دهقانان بودند. این تبلیغات‌چی‌ها از سربازان خواستند که با سربازان آلمانی صیغه برادری بخوانند[۱]، دهقانان را تشویق کردند تا پیش از تشکیل مجلس مؤسسان مبادرت به تصرف زمین‌های کشاورزی بنمایند. روزنامه‌های بلشویکیِ مخصوصِ افراد ارتش («سولدات اسکایا پراودا»[۲]، «اوکوپنایا پراودا»[۳]، و سایر نشریات) در جبهه‌ها توزیع شد و در سنگرها خوانده شد. سربازان را تشویق کردند که تفنگ‌های خود را به زمین گذاشته و به خانه‌های خویش در روستاها بازگردند.

در ۲۹ ژوئن [۱۹۱۷] کرنسکی در مقام وزیر جنگ، از افسران و سربازان نیروی زمینی ارتش روسیه درخواست کرد که در یک یورش در جبهه جنوب غربی، ضربه سختی به دشمن وارد آورند؛ کمیته اجرایی مرکزی شوراها نیز با درخواستی مشابه از سربازان، از کرنسکی حمایت کرد. در اول ژوئیه ۱۹۱۷، ژنرال بروسیلوف به یک حمله در جبهه گالیسی دست زد. چند صباحی روس‌ها توانستند دستاوردهای جنگی بزرگی را به دست آورند، ولی طولی

---

۱. در برابر "fraternize" آورده‌ایم. این کلمه انگلیسی نمی‌تواند بیانگر مفهوم دقیق «صیغه برادری خواندن» («براتانیه» در زبان روسی) باشد. واژه فارسی مزبور را از آقای فتح الله دیده‌بان (در کتاب «حزب کمونیست شوروی بر سریر قدرت») گرفته‌ام، که بسیار رسا و کامل است. حزب بلشویک از طریق پخش اعلامیه‌ها و جزوه‌ها در میان سربازان، از آنان می‌خواست که باب دوستی را با سربازان آلمانی بگشایند و از جنگ با آنان اجتناب کنند، که اصطلاحاً «صیغه برادری خواندن» نامیده شده است. م.

2. Soldatskaya Pravda [پراودا سربازی]

3. Okopnaya Pravda [پراودا سنگری]

نکشید که این ضدحمله که تمامی توان خود را به کار گرفته بود، ناتوان شد. در ۱۹ ژوئیه، آلمانی‌ها به یک ضدحمله بزرگ دست یازیدند و با ایستادگی ضعیف سربازان روسی روبرو شدند.

طرح حمله نظامی مزبور به ابتکار کرنسکی، از همان ابتدا با مخالفت نیروهای مستقر در پتروگراد و ملوانان کرونشتات روبرو شد و پیش از آن‌که تأثیر حمله بروسیلوف به تدریج کاهش یابد، جوّ موجود برای یک انقلاب جدید مهیا می‌شد.

حزب بلشویک و قیام ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۷

در شب ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۷، کمیته مرکزی حزب بلشویک یک همایش توفانی را برگزار کرد. اوضاع شبیه به ۲۳ ژوئن بود. برپایی یک قیام، از قبل تدارک دیده شده، و مسأله مورد بحث این بود که آیا بلشویک‌ها از آن حمایت کامل کنند یا این‌که یک بار دیگر به نظر شورای پتروگراد گردن بنهند.

کمیته مرکزی حزب بلشویک در تمامی ساعات آن شب، سرگرم بحث درباره این مطلب بود که آیا حزب بلشویک باید رسماً فرماندهی قیام را به عهده بگیرد یا نه. بالاخره اعضای کمیته مرکزی با این کار موافقت کردند، اعلامیه‌ای در این زمینه تهیه شد و قرار شد که در شماره فردا صبح روزنامه پراودا چاپ شود. ولی چون گزارش‌های ارسالی از نقاط مختلف شهر، حکایت از آن داشت که حکومت موقت اقدامات شدیدی را برای سرکوب قیام تدارک دیده است لذا رهبران بلشویک از موضع قبلی خود عقب نشستند. متن اعلامیه مزبور که می‌بایستی در صفحه اول روزنامه پراودا چاپ می‌شد، قبلاً حروفچینی شده بود، ولی بعداً از قالب حروفچینی حذف گردید. روز بعد، روزنامه پراودا در حالی که صفحه اول آن کاملاً سفید و بدون مطلب بود، چاپ شد. این دومین بار بود که روزنامه پراودا به چنین کاری دست می‌زد.

با این‌که کمیته مرکزی تصمیم گرفت که از موضع قبلی خود عقب‌نشینی کند ولی دستورات مربوط به بسیج کردن ملوانان کرونشتات (که در ساعات آخر آن

روز صادر شده بود) لغو نگردید. ملوانان مسلّح وارد پتروگراد شدند، صفوفی را تشکیل دادند و به طرف مقّر حزب بلشویک به راه افتادند.

ورود ملوانان به شهر، حال و هوای پایتخت را دگرگون کرد. به نظر می‌رسید که حکومت موقت برای بار دوم در معرض سقوط قرار گرفته است. لنین که به سرعت به پتروگراد بازگشته بود، هنگامی که انبوه ملوانان انقلابی را بیرون از کاخ «کِش سینسکایا» مشاهده کرد بدنش به لرزه درآمد. او از کاخ خارج شد و برای آنان سخنرانی کرد، ولی کلمات او حاکی از عدم تعهد او [نسبت به این قیام] بود. لنین از آنان نخواست که قیام کنند، و به آنان نگفت که به تظاهرات خویش ادامه بدهند. فقط نطق آتشینی علیه حکومت موقت و رهبران شورا ایراد کرد و آنان را «خائنان اجتماعی» نامید. او از ملوانان خواست که از انقلاب «دفاع کنند» و به بلشویک‌ها وفادار بمانند.

در این میان، ناگهان چشم لنین به لونا چارسکی افتاد که میان ملوانان محبوبیت داشت، و از او خواست که برای ملوانان سخنرانی کند. لونا چارسکی نیز با سرمشق قرار دادن سخنان لنین، برای آنان تقریباً به همان زبان سخن گفت، سپس در جلوی آنان قرار گفت و به طرف کاخ توريد به راه افتادند.

موقعی که ملوانان (که تعدادشان به ۲۰/۰۰۰ نفر می‌رسید) به طرف مقرّ شورا راهپیمایی می‌کردند، کارگران مسلح نیز به آنان ملحق شدند؛ قیامی که کمیته مرکزی بلشویک جرأت تصویب رسمی آن را نداشت اینک پا می‌گرفت.

حوالی ساعت پنج بعدازظهر بود که ملوانان کرونشتات بالاخره به کاخ توريد رسیدند. آنان با لحنی خصمانه خواستار ملاقات با وزیران سوسیالیست حکومت موقت شدند. ویکتور چرنوف (رهبر حزب سوسیالیست انقلابی) اولین کسی بود که ظاهر شد. به محض این‌که سر و کلّه او پیدا شد، فریادهایی از جمعیت برخاست:

«او را بازرسی کنید و ببینید آیا اسلحه دارد یا نه؟!»

چرنوف خطاب به جمعیت گفت: «در این صورت، من حرفی برای گفتن نخواهم داشت» و برگشت تا دوباره به داخل کاخ برود. سر و صدا فروکش کرد و

چرنوف سخنرانی کوتاهی ایراد نمود تا طغیانگران را آرام سازد. موقعی که سخنانش تمام شد چند ملوان قوی هیکل او را گرفتند و به زور داخل اتومبیلی کردند تا به عنوان گروگان، او را توقیف کنند.

این اقدام باعث وحشت جمعیت شد. گروهی از کارگران به سرعت به داخل کاخ رفتند و به رهبران شورا گفتند: «رفیق چرنوف را ملوانان بازداشت کرده‌اند! او را تکّه تکّه خواهند کرد! او را نجات بدهید!»

غوغایی برپا شد؛ رییس شوراکه به سختی قادر به حفظ نظم بود، به سرعت به کامنف و مارتوف و تروتسکی گفت که به بیرون کاخ رفته و چرنوف را از دست ملوانان نجات دهند. موقعی که تروتسکی کوشید تا صحبت کند، ملوانان بازهم آرام نشدند.

شخص خود تروتسکی نیز از خشم شدید ملوانان ترسید. او پس از این‌که از ملوانان که به خاطر «نجات» انقلاب آمده بودند، ستایش کرد، در میان سر و صدای شدید آنان، فریاد زد:

«شما به اینجا آمده‌اید تا اراده خود را ابراز کرده و به شورا نشان دهید که طبقه کارگر، دیگر مایل نیست طبقه بورژوازی قدرت را در دست داشته باشد. پس چرا آرمان خود را با ابراز خشونت‌های کوچک نسبت به افرادی که به طور اتفاقی سر راه شما قرار گرفته‌اند، خدشه دار می‌کنید؟ این افراد شایسته‌ی توجه شما نیستند. من می‌دانم که هر یک از شماها به اینجا آمده است تا جان خود را به خاطر انقلاب فدا کند. دست خود را به سوی من دراز کن ای برادر، دست خود را به سوی من دراز کن ای رفیق!»

و سپس دست خود را به سوی یکی از ملوانان تنومند کرونشتات دراز کرد، ولی او از دست دادن با تروتسکی خودداری کرد. با وجود این، ملوانان با شنیدن سخنان تروتسکی کمی آرام شدند و بالاخره چرنوف را آزاد کردند. چرنوف، بازو به بازوی تروتسکی، به محلّ امنی در کاخ تورید بازگشت.

راسکولنیکوف[1] که در جلوی ملوانان «سرخ» کرونشتات در بیرون از محوطه‌ی کاخ ایستاده بود به درستی نمی‌دانست که در مرحله بعد چه باید بکند؛ کمیته مرکزی بلشویک به او دستور داده بود که بر طبق شرایط عمل کند. او هنوز در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست اعضای کمیته اجرایی شورا را بازداشت کند لیکن هیچ دستور مستقیمی در این باره نداشت و ماجرای تروتسکی ـ چرنوف نیز او را گیج کرده بود. دست روی دست گذاشتن و کاری نکردن نیز خطرناک بود، چرا که افراد کرونشتات در یک حالت خشم به سر می‌بردند و امکان داشت که آنان هر لحظه به خود او پشت کنند.

پس از یک مکث ناراحت‌کننده، ملوانان به میل خود شروع به پراکنده شدن کردند. ولی به محض این‌که آنان رفتند، سر و کلّه هنگ شانزدهم احتیاط که طرفدار بلشویک‌ها بودند، ظاهر شد. دستوراتی نیز که به آنان داده شده بود «دفاع» از انقلاب بود. اما رهبران بلشویک در دسترس نبودند تا به آنان دستورات دیگری بدهند. اینک ساعت هفت شب بود. دو موج اولیه بلشویک‌ها از سَر گذشته بود.

طولی نکشید که سومین موج به سمت کاخ تورید به راه افتاد. این بار، جماعت زیادی از کارگران کارخانه عظیم پوتیلوف[2]، این موج را تشکیل می‌دادند. برخی از کارگران به زور وارد کاخ شدند و تقاضای ملاقات با تسرتلی را کردند. یکی از آنان که تفنگی در دست داشت، از تریبون بالا رفت و شروع به سخن گفتن با حالتی فریادگونه کرد. چخیدزه که ریاست جلسه را به عهده داشت به آرامی به سخنان او گوش داد، سپس متن درخواست شورا را که از کارگران می‌خواست به طرز مسالمت‌آمیز به خانه‌هایشان باز گردند، به او داد. آن کارگر متن مزبور را خواند، برای لحظه‌ای دچار تردید شد تا این‌که او را از تریبون پایین آوردند. رفقای او کاخ را ترک گفتند.

قیام ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۷ به پایان رسید. شکست این قیام عمدتاً به دلیل درنگ کادر رهبری بلشویک و ضعف هماهنگی میان ملوانان کرونشتات،

---

1. Raskolinkov 2. Putilov

هنگ شانزدهم احتیاط و کارگران کارخانه پوتیلوف بود. این مطلب که آیا بلشویک‌ها قادر بودند از موفقیّت اولیه خود در قیام ۱۶ ژوئیه بهره‌برداری کنند یا خیر، موضوعی قابل بحث است. در طول چند ماه بعد که بلشویک‌ها موقعیت خود را تقویت کردند، به لحاظ قدرت، ضعیف‌تر از ماه ژوئیه بودند. ولی فعلاً آنان در این قیام به شدت شکست خورده بودند، و یکی از علل مهم شکست آنان نیز حمایت قزاق‌ها و سایر نیروهای محلی از حکومت موقت بود.

فرار لنین به فنلاند

در ۱۹ ژوئیه ۱۹۱۷، حکومت موقت دستور بازداشت لنین، زینوویف، کامِنِف، لونا چارسکی، راسکولینکوف و مادام کولانتی را صادر کرد. اتهام آنان «تحریک مردم به قیام مسلحانه، با کمک مالی دولت آلمان» بود. مقر بلشویک‌ها توسط نیروهای دولتی اشغال شد.

لنین به تروتسکی گفت: «حالا ما را تیرباران می‌کنند...» تروتسکی اظهارنظر کرد: «خوشبختانه دشمنان ما هماهنگی کافی و جرأت این کار را ندارند.» [تروتسکی درست می‌گفت؛] حکومت موقت، به روال همیشگی خود، بین اتخاذ یک سیاست قاطعانه [نسبت به بلشویک‌ها] و هراس از آزرده خاطر کردن سوسیالیست‌های غیربلشویک [از این بابت]، در نوسان بود.

در ۲۱ ژوئیه [۱۹۱۷] شاهزاده لِووف از مقام نخست‌وزیری استعفا داد و کرنسکی جای او را گرفت. هنگامی که حکومت موقت در ۱۹ ژوئیه دستور بازداشت لنین را صادر کرد او و زینوویف به خانه یک کارگر (که از بلشویک‌های قدیمی بود) پناه بردند. این کارگر آلیلیوف[1] نام داشت، همان کسی که بعدها پدرزن استالین شد. در بیستم ژوئیه، خواهر لنین (ماریا) و کروپسکایا به دیدار لنین در آن خانه رفتند. لنین تردید داشت که فرار کند یا خود را تسلیم کرده و محاکمه بشود، ولی بالاخره تصمیم گرفت که فرار کند.

همان شب، اتاق لنین بازرسی شد. در بیست و چهارم ژوئیه، گروهی از دانشجویان دانشکده افسری آپارتمان لنین را زیر و رو کردند، خواهرش آنا،

---

1. Aliliuev

شوهر او [مارک الیزاروف] و کروپسکایا را بازداشت نمودند. ولی روز بعد آنان را آزاد کردند.

لنین و زینوویف در خانه آن بلشویک قدیمی در حومه پتروگراد، باقی ماندند. دو روز پس از متواری شدن لنین، روزنامه «پرولتارسکویه دیلو»[1] (ارگان ملوانان کرونشتات که عضو حزب بلشویک بودند) نامه‌ای را به امضای لنین و زینوویف به شرح زیر چاپ کرد:

«تسلیم شدن به "پرورزِف[2]" ها و "میلیوکوف" ها به معنای تسلیم شدن به ضدانقلابیون خشمگینی است که هیچ‌گونه اطلاعی از تضمین‌های قانون اساسی در کشورهای بورژوازی بیش و کم منظم، ندارند... فقط مجلس مؤسسان حق دارد حکم بازداشت ما را صادر کند.»

فردای آن روز، تروتسکی با انتشار نامه‌ای همبستگی خود را با حزب لنین [بلشویک] اعلام کرد. او در این نامه اظهار داشت که تأخیر وی در پیوستن به حزب بلشویک «فقط با گذشته تاریخی‌ای که اینک تمام معنای خود را از دست داده است، قابل توجیه می‌باشد.»

پس از متواری شدن لنین، بلشویک‌ها بلافاصله از صحنه سیاست ناپدید شدند. احساس نفرت [مردم] از آنان به حدی بود که رهبران بلشویک که در پایتخت باقی مانده بودند چند صباحی جرأت نداشتند در انظار مردم ظاهر بشوند. استیکلوف (سردبیر روزنامه پراودا در حکومت بلشویکی) که در تاریخ ۲۳ ژوئیه در خانه بونچ برویوویچ توقیف شده بود، یک بار اعلام کرد که او «مطلقاً هیچ وجه مشترکی با بلشویک‌ها ندارد.»

در همان روز ۲۳ ژوئیه، شاتمان با برخی از اعضای کمیته مرکزی بلشویک ملاقات کرد و آنان به او دستور دادند که لنین و زینوویف را به مکان امنی منتقل کند.

---

1. Proletarskoie Delo [آرمان پرولتاریایی]
2. Pereverzev [وزیر دادگستری]

سرانجام تصمیم گرفته شد که آن دو را با لباس مبدّل کارگران «سستروتسک»[1] (که در مرز روسیه و فنلاند می‌زیستند و جوازِ مخصوصِ برای رفت و آمد داشتند) از مرز روسیه عبور داده و به فنلاند ببرند. مدارک جعلی را به راحتی برای آنان تهیه کردند. لنین ریش و سبیل خود را تراشیده و کلاه گیسی بر سر گذاشته بود، در حالی که زینوویف ریش گذارده و موهای پرپشت خود را کوتاه کرده بود. از آنان با این ریخت و قیافه عکس گرفتند و عکس‌ها را به اوراق جعلی آنان الصاق کردند.

بر طبق نقشه قبلی، قرار شد که لنین به فنلاند سفر کند و زینویف در خانه یک کارگر فنلاندی به نام لسنویه[2]، واقع در ایستگاه راه‌آهن فنلاند، اقامت نماید.

شاتمان با کمک یکی از اعضای مجلس فنلاند ترتیبی داد تا لنین در خانه کمیسر پلیس هلسینکی اقامت کند؛ جایی امن‌تر از آن وجود نداشت.

---

1. Sestroetsk
2. Lesnoye

۱۲ ●

اوضاع تغییر می‌کند

از میانه ماه ژوئیه، یعنی هنگامی که قیام [بلشویک‌ها] شکست خورد، تا سپتامبر، حزب بلشویک موقعیت خود را به طرز مداومی از دست می‌داد.

ولی طولی نکشید که بلشویک‌ها دوباره قدرت پیشین خود را به دست آوردند [و این امر ناشی از تغییر کردن اوضاع داخلی روسیه بود.] در ۳۰ ژوئیه ۱۹۱۷، کرنسکی، بوریس ساوینکوف[1] را به عنوان معاون وزارت جنگ برگزید، و در همان زمان نیز ژنرال کُرنیلوف[2] را به فرماندهی کلّ قوا تعیین کرد؛ در حالی که ژنرال بروسیلوف، کُرنیلوف را این چنین توصیف کرده بود: «مردی با دلِ شیر و مغز خر.» کُرنیلوف در طی عملیات عقب نشینی ارتش هشتم روسیه از گالیسی، شخصیت برجسته خود را نشان داده بود. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، کُرنیلوف چند صباحی فرماندهی پادگان پتروگراد را به عهده داشت، سپس به جبهه جنوب غربی منتقل شد و یک بار دیگر فرماندهی ارتش هشتم را عهده‌دار شد. در ۱۹ ژوئیه، کمیته اجرایی جبهه جنوب غربی تلگرافی برای کرنسکی فرستاد و درخواست کرد که ارتش‌های مستقر در این جبهه «تحت فرماندهی ژنرالی قرار گیرند که، روحیه عناصر متزلزل را تقویت نماید، قادر به حفظ یکپارچگی نیروهای تحت فرمانش بوده و دارای توان تدارک یک تهاجم کارساز و اصولاً فرماندهی با اراده باشد.» روز بعد، کُرنیلوف به مقام مزبور برگزیده شد.

پس از سه روز، کُرنیلوف خواستار توقف فوری تهاجم در تمام جبهه‌ها و اعلام مجازات مرگ برای کسانی شد که از جبهه فرار می‌کردند. در طول هفته بعد، کُرنیلوف به فرماندهی کلّ قوا برگزیده شد.

---

1. Boris Savinkov
2. Kornilov

کودتای ژنرال کُرنیلوف کُرنیلوف و کرنسکی در مسائل نظامی با یکدیگر همعقیده بودند، گو این‌که هیچ یک از آنان به دیگری اعتماد نداشت. هر دوی آنان معتقد بودند که تضعیف روحیه سربازان در جبهه و افزایش ناآرامی در پشت جبهه، نهایتاً موجب شکست و نابسامانی برای روسیه می‌شود. وانگهی کُرنیلوف درصدد بود که نفوذ شوراها و به ویژه نفوذ بلشویک‌ها در شورای پتروگراد را از میان ببرد. از نظر جامعه بازرگانی روسیه و حزب «کادت»، که در حاشیه‌ی راست انقلاب ایستاده بودند، کُرنیلوف مظهر «نجات میهن» به شمار می‌آمد.

در ۱۹ اوت، کُرنیلوف دستور داد که سپاه سوم سوار نظام و لشگر «ساوِگه»[1] به نزدیکی مسکو و پتروگراد منتقل شوند، و باز هم یک تیپ قزاق را در فنلاند در چهل و یک مایلی پتروگراد مستقر کرد. دو هفته بعد، کُرنیلوف هدف خویش از این نقل و انتقالات نظامی را برای ژنرال لوکومسکی[2] به شرح زیر توجیه کرد:

«حالا وقت آن رسیده است که طرفداران و جاسوسان آلمانی را، که لنین در رأس آنان قرار دارد، به دار آویزیم، و شورای نمایندگان کارگران و سربازان [پتروگراد] را آن چنان پراکنده سازیم که هرگز نتواند دوباره تشکیل بشود. من سپاه سوار نظام را بیش‌تر به این دلیل منتقل کردم تا بتوانم در اواخر ماه اوت، آن را به پتروگراد بیاورم تا اگر تظاهراتی از جانب بلشویک‌ها صورت گرفت سپاه مزبور با آنان به عنوان "خائن‌ها" رفتار نماید. من می‌خواهم که رهبری این عملیات را به ژنرال کریموف[3] بسپارم. من متقاعد شده‌ام که در صورت ضرورت، وی بی‌درنگ هر یک از اعضای شورای پتروگراد را حلق آویز خواهد کرد.»

در ۲۸ اوت ۱۹۱۷، کنفرانس دولتی سرتاسری روسیه، بنا به دعوت کرنسکی، در مسکو برگزار شد و حدود ۲۴۰۰ نماینده از طبقات مختلف مردم و احزاب و نیز از نیروهای مسلح، در آن حضور داشتند. همچنین ۴۸۸ نماینده دومای

1. Savage 2. Lukomsky 3. Krimov

چهارم در کنفرانس شرکت داشتند. با این‌که بلشویک‌ها و جناح چپ منشویک‌ها (به رهبری مارتوف) برگزاری این کنفرانس را تحریم کردند ولی کمیته اجرایی شورای پتروگراد رأی به اعزام نمایندگانش به کنفرانس مسکو داد.

در روز گشایش کنفرانس، تشکیلات بلشویکی در مسکو خواستار برگزاری یک اعتصاب در اعتراض به تشکیل این کنفرانس شد. هرچند که این اعتصاب کاملاً موفق نبود ولی به قدر کافی مؤثر بود تا نشان بدهد که کنفرانس مزبور از اعتماد کامل مردم برخوردار نمی‌باشد.

کرنسکی در سخنرانی افتتاحیه این کنفرانس، به تمامی دشمنان انقلاب هشدار داد که حکومت هر اقدامی را که در راستای سرنگون کردن رژیم صورت بگیرد سرکوب خواهد کرد. سپس ژنرال کُرنیلوف یک گزارش بدبینانه درباره وضع ارتش روسیه داد و خواستار آن شد که گام‌های مؤثری برای جلوگیری از سقوط نظامی روسیه برداشته شود. وی خواستار ممنوعیت همایش‌های سیاسی در نیروهای رزمی، انحلال کمیته‌های سربازان در جبهه و احیای انضباط نظامی شد.

با وجود خطابه‌های عالی و ابراز حسن نیّت‌ها، کنفرانس مسکو هیچ دستاوردی نداشت. جناح چپ از خواست‌های کُرنیلوف نگران شد؛ جناح راست تأکید کرد که «از وعده‌های شیرین کرنسکی خسته شده است.»

در ۳ سپتامبر ۱۹۱۷، آلمانی‌ها ریگا[1] را تصرف کردند و خطر نزدیک شدن آنان به پایتخت وجود داشت. کُرنیلوف بلافاصله درخواست کرد که حوزه‌ی فرماندهی او، نظارت مستقیم بر پادگان پتروگراد داشته باشد. کرنسکی با درخواست او موافقت کرد ولی تأکید نمود که خود شهر تحت کنترل حکومت موقت باقی می‌ماند. نخست وزیر همچنین خواستار انحلال اتحادیه ارتجاعی افسران و ستاد دفتر سیاسی شد. بالاخره، کرنسکی تقاضا کرد که یک سپاه سوارنظام برای اِعمال حکومت نظامی در پتروگراد و «دفاع از حکومت موقت» در برابر هر حمله احتمالی، به خصوص از جانب بلشویک‌ها، گسیل شود. با این

---

۱. (Riga): پایتخت جمهوری لاتویا (لتونی) کنونی. م.

حال، کرنسکی خاطر نشان ساخت که او مایل نیست لشگر «ساوگه» (با عناصر قفقازی آن) و شخص ژنرال کریموف به پایتخت اعزام شوند.

در ۷ سپتامبر ۱۹۱۷، کُرنیلوف درخواست کرد که کابینه حکومت موقت استعفا کرده و تمام قدرت نظامی و کشوری به فرمانده کلّ قوا تفویض بشود. در ۹ سپتامبر، کرنسکی، کُرنیلوف را از مقام فرماندهی کلّ قوا برکنار کرد و به او دستور داد که به پایتخت برگردد. کُرنیلوف نیز با به حرکت درآوردن نیروی سوارنظام تحتِ فرماندهی خود، به سوی پتروگراد، به کرنسکی پاسخ داد. کردار کُرنیلوف یک اقدام جسورانه برای کسب قدرت محسوب می‌شد لیکن به سرعت به شکست انجامید. زیرا شورای پتروگراد از سربازان و کارگران خواست که از انقلاب دفاع نمایند. کارگران راه‌آهن از حمل نیروهای کُرنیلوف خودداری کردند، متصدیان تلگراف نیز از مخابره تلگراف‌های او خودداری کردند، و شورانشگران توانستند قزاق‌های تحت فرماندهی کُرنیلوف را متقاعد سازند که دست به پیکار نزنند. کارگران پتروگراد یک نیروی شِبه نظامی تشکیل دادند (که بعدها به شکل «گارد سرخ» در انقلاب بلشویکی درآمد). در واقع، هیچ پیکاری صورت نگرفت. نیروهای کُرنیلوف قبل از این‌که به پایتخت برسند متلاشی شدند.

در ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۷، کرنسکی به مقام فرماندهی کل قوا رسید و کُرنیلوف بازداشت شد. در ۱۴ سپتامبر، در روسیه یک حکومت جمهوری اعلام شد، ولی در روز قبل از آن، شورای پتروگراد یک قطعنامه پیشنهادی بلشویک‌ها را برای نخستین بار تصویب کرد.

بازگشت بلشویک‌ها به صحنه سیاست

ماجرای کودتای کُرنیلوف موجب گسستگی نهایی میان کرنسکی و فرماندهان ارتش ونیز بین او و عناصر محافظه‌کار شد. از آن پس، سرنوشت کرنسکی در دست شورای پتروگراد بود. او شخصاً هیچ نیروی نظامی قابل اعتمادی را در اختیار نداشت. تحت شرایط جدید، رهبران بلشویک که در ماه ژوئیه بازداشت شده بودند، آزاد شدند. از لحاظ مرام و مسلک بلشویک‌ها، کودتای نافرجام کُرنیلوف یک موهبت الهی

بود که موجب شد شکست‌های آنان در ماه ژوئیه را جبران کند و نفوذ بلشویسم در میان کارگران، سربازان و دهقانان به سرعت افزایش یافت.

لنین که در فنلاند به سر می‌برد، در ۱۲ سپتامبر در نامه‌ای خطاب به کمیته مرکزی حزب بلشویک، چنین می‌نویسد:

«طغیان کُرنیلوف یک چرخش ناگهانی در مسیر حوادث بود.

همانند هر چرخش مشابه،این چرخش نیز نیاز به یک بازنگری و تغییر تاکتیک دارد. ما باید شکل پیکار با کرنسکی را تغییر دهیم. یعنی ضمن این‌که حتّی برای یک لحظه هم از خصومت ورزیدن نسبت به او دست بر نمی‌داریم، هیچ یک از حرف‌هایی را که علیه او زده‌ایم پس نمی‌گیریم، و سرنگون کردن حکومت را انکار نمی‌کنیم، اوضاع فعلی را به رسمیت بشناسیم؛ اینک کرنسکی را سرنگون نمی‌کنیم؛ بلکه یک راه و روش متفاوت را برای پیکار با او به کار خواهیم بَست؛ یعنی برای مردم (که با کُرنیلوف پیکار می‌کنند) ضعف و دمدمی مزاج بودن کرنسکی را یادآور می‌شویم. این کار پیش‌تر نیز انجام شده ولی اینک به صورت یک امر مهم درآمده است. این است تغییر تاکتیک ما.»

اخبار مربوط به طغیان کُرنیلوف، بلافاصله موجی از انتقامجویی از افسران را در بسیاری از شهرها به همراه داشت. قسمت نظامی کمیته اجرایی شورا این گونه رویکردها در «ویبورگ»[1] را چنین شرح می‌دهد: «صحنه زجرکُش کردن، دهشتناک بود. ابتدا سه ژنرال و یک سرهنگ را (که چند لحظه پیش توسط کمیته اجرایی مشترک و کمیته سپاه ارتش بازداشت شده بودند) از قراولخانه کِشان‌کِشان آوردند. آنان را از روی پُل به داخل رودخانه پرتاب کردند و سپس به روی آنان آتش گشودند... حدود یازده افسر به این طریق کشته شدند.»

---

۱. (Viborg): شهری در شمال غربی لنین گراد (در فنلاند). م.

طبق گفته یک ناظر: «طغیان کُرنیلوف ناگوارترین تأثیر را در قدرت نظامی ارتش بجا گذارد؛ و در عین حال موجب بَرچَسب ننگین و نهایی «ضدانقلاب» به تمامی افراد رسته‌ی افسران شد. توده‌های سربازان آشکارا دیدند که راه آنان متفاوت از فرماندهان آنان است، و بالاخره از آنان کاملاً رویگردان شدند. پایان گریزناپذیر، نزدیک بود. توده‌های سربازان از افسران خود رویگردان شدند. اعتمادشان از کمیته‌ها ــ به خصوص کمیته‌های مهم ــ سلب گردید. همچنین به نمایندگان حکومت در مقام کمیسرهای نظامی، بی‌اعتماد شدند. این رویگردانی باعث شد که سربازان دنباله‌روی آن کسانی بشوند که از مدت‌ها پیش وعده‌ی زمین و آزادی و نیز قول پایان دادن به جنگ را می‌دادند.»

روحیه‌ی اقشار کارگر پتروگراد، مدت‌ها پیش از نوامبر [اکتبر به تاریخ روسی] متبلور شده بود؛ این دیدگاه اصولاً در راستای هواداری از بلشویسم بود.

بلشویک‌ها و موضوع تشکیل یک پارلمان موقت تا زمان تأسیس مجلس مؤسسان

در فاصلهِ زمانی باقی مانده برای برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان ــ که تاریخ آن برای ۲۵ نوامبر ۱۹۱۷ تعیین شده بود ــ حکومت موقت تصمیم گرفت که تا زمانِ برگزاری مجلس مؤسسان، یک پارلمان موقت را دایر نماید. این آخرین تلاش کرنسکی برای آشتی دادن نمایندگان نیروهای سیاسی در شورا با عناصر دموکراتیکِ غیرسوسیالیست و دهقانان بود.

موقعی که لنین باخبر شد که حزب او قصد شرکت در آن پارلمان موقت را دارد، نامه خشم‌آلود زیر را از فنلاند برای کمیته مرکزی حزب فرستاد:

> «شما آدم‌های خائن و پَستی خواهید بود اگر بی‌درنگ تمامی [تبلیغات‌چی‌های] بلشویک را به کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی نفرستید، "اعضای کنفرانس دموکراتیک" و تمامی این تُفاله‌ها را بازداشت نکنید.»

به گفته‌ی بوخارین، «نامه لنین بسیار شدیداللحن بود، و ما را به کیفر شدیدی

تهدید می‌کرد... همه‌ی ما بسیار حیرت کرده بودیم... در ابتدا، همه گیج و مبهوت شده بودند. ولی پس از کمی بحث و گفتگو، توانستیم تصمیمی را بگیریم. این تصمیم شاید تنها موردی در تاریخ حزب بود که کمیته مرکزی به اتّفاق آراء تصویب کرد که نامه رفیق لنین را بسوزاند. این موضوع، در آن زمان مخفی ماند و افشا نشد.»

ولی لنین همچنان برای قبضه کردن قدرت فشار می‌آورد. در دو نامه خطاب به سردمداران حزب در پتروگراد و مسکو، لنین استراتژی خود را به طور خلاصه این چنین بیان کرده بود:

«بلشویک‌ها باید ابتدا اکثریت را در شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد و مسکو به دست آورند و سپس قدرت حکومت را قبضه کنند.

چرا بلشویک‌ها باید هم اکنون قدرت را قبضه کنند؟

زیرا تسلیم قریب‌الوقوع پتروگراد باعث خواهد شد که شانس پیروزی ما بسیار کمتر بشود. و در حالی که کرنسکی و همپالکی‌هایش ارتش را در دست دارند، از توان ما خارج است که از تسلیم شدن پتروگراد جلوگیری کنیم.

همچنین ما نمی‌توانیم "به انتظار بنشینیم" تا مجلس مؤسسان تشکیل شود، زیرا کرنسکی و همپالکی‌هایش قادرند پس از تسلیم شدن پتروگراد، هر لحظه از تشکیل مجلس مؤسسان جلوگیری نمایند. فقط حزب ما، پس از کسب قدرت، قادر است که تشکیل مجلس مؤسسان را تضمین نماید؛ و پس از کسب قدرت، سایر احزاب را به تعلّل متهم خواهد کرد، و قادر به اثبات آن هم هست.

ساده‌لوحی است که در انتظار یک اکثریت "رسمی" برای بلشویک‌ها باشیم، هیچ انقلابی تاکنون منتظر آن نبوده است... تردیدهای مصیبت بار کنفرانس دموکراتیک به ناچار کاسه صبر کارگران پتروگراد را لبریز خواهد کرد. اگر ما هم اکنون قدرت را قبضه نکنیم، تاریخ هرگز ما را نخواهد

بخشید. [فقط] یک دستگاه وجود دارد: شوراها و نهادهای دموکراتیک. اوضاع بین‌المللی که هم اکنون در آستانه یک صلح جداگانه میان بریتانیا و آلمان است، به سود ما می‌باشد. اگر ما همین حالا به ملت‌ها [ی درگیر جنگ با روسیه] پیشنهاد صلح بدهیم، در این صورت پیروز خواهیم شد.

بلشویک‌ها باید فوراً قدرت را در مسکو و پتروگراد قبضه کنند...

برای برپایی طغیان به شیوه‌ی مارکسیستی، یعنی به عنوان یک هنر، ما باید بدون تلف کردن حتّی یک لحظه، یک ستاد کل از گروه‌های طغیانگر تشکیل دهیم؛ ما باید نیروهایمان را پخش کنیم؛ ما باید هنگ‌های وفادار [به حزب بلشویک را] به مهم‌ترین مناطق استراتژیک منتقل کنیم؛ ما باید تماشاخانه "الکساندریسکی"[1] را اشغال کنیم؛ ما باید اعضای ستاد کلّ ارتش و حکومت را بازداشت کنیم؛ در برابر نیروی نظامی کادت‌ها و لشگر ساوِگه، ما باید نیروهایی را مستقر کنیم که مرگ را به جان بپذیرند و اجازه ندهند که نیروهای دشمن به شهر نزدیک شود؛ ما باید کارگران مسلّح را بسیج کرده و از آنان بخواهیم که تا پای جان پیکار کنند؛ ما باید ایستگاه‌های تلگراف و تلفن را فوراً اشغال کنیم. ستادِ کلّ، طغیانِ خود را در ایستگاه مرکزی تلفن مستقر کرده و از آن جا با تمامی کارخانه‌ها، هنگ‌ها، نقاط پیکار مسلحانه و نظایر آن، ارتباط برقرار کنیم.»

در ۳ اکتبر ۱۹۱۷، کنفرانس دموکراتیک به حکومت موقت رأی اعتماد داد و تشکیل یک پارلمان موقت[2] را تصویب کرد. در ۸ اکتبر، حکومت موقت برای آخرین بار به رسمیت شناخته شد؛ کرنسکی در مقام نخست‌وزیری ابقا شد و حضور تمامی نمایندگان احزاب سوسیالیست و لیبرال به رسمیت شناخته شد. در همان روز، تروتسکی به عنوان رییس شورای پتروگراد برگزیده شد، در

---

1. Alexandrisky
2. Preliminary Parliament

حالی که چخیدزه (رییس مستعفی شورا)، تسرتلی (رهبر منشویک‌ها) و گوتز[1] (رهبر حزب سوسیالیست انقلابی) از هیأت رییسه شورا استعفا کردند.

مخالفت حزب بلشویک با بازگشت لنین به پتروگراد

هنگامی که لنین در هلسینکی گزارش‌های مربوط به امواج هواداری از بلشویسم را دریافت کرد، پافشاری کرد که فوراً به پتروگراد بازگردد ولی کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت که بازگشت او را به تاریخ دیگری موکول کند.

لنین که کاسه صبرش لبریز شده بود راهی ویبورگ شد تا به پتروگراد بازگردد. شاتمان او را در خانه لاتوک[2] (نویسنده فنلاندی) یافت. نخستین پرسشی که لنین از شاتمان کرد این بود که آیا حقیقت دارد که کمیته مرکزی حزب با بازگشت او به پتروگراد مخالفت کرده است. موقعی که شاتمان برای او توضیح داد که کمیته مرکزی این کار را به خاطر حفظ جان او کرده است، لنین از او خواست که یک تأییدیه کتبی را در این زمینه ارائه بدهد. شاتمان نیز یک تکّه کاغذ از جیب خود بیرون آورد و روی آن نوشت:

«من، امضاکننده زیر، به این وسیله تصدیق می‌کنم که کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه (فراکسیون بلشویک) تصمیم گرفت که به و. ل. لنین اجازه ورود به پتروگراد تا اطلاع ثانوی داده نشود.»

لنین این کاغذ را گرفت، آن را به دقت تا کرد و در جیب خود گذارد، سپس در حالی که انگشتان دستش را در جیب‌های جلیقه‌اش کرده بود در طول و عرض اتاق راه رفت و با لحنی خشمگین این جمله را تکرار کرد: «من اجازه نخواهم داد این وضع ادامه یابد.»

موقعی که لنین آرامش خود را به دست آورد، برای شاتمان درباره ارقام افزایش نفوذ بلشویسم در میان کارگران و اقشار فقیر مردم سخن گفت .لنین

---

1. Gotz
2. Latukk

استدلال کرد که گلایه‌های کرنسکی از طغیان‌های دهقانان نشان می‌دهد که مناطق روستایی کشور آشکارا به سمت بلشویسم گرایش پیدا می‌کنند، و زمان مناسب برای قبضه کردن قدرت فرا رسیده است. شاتمان به او گفت که بلشویک‌ها فاقد کارشناس برای اداره‌ی دستگاه دولت هستند، و لنین در پاسخ اظهار داشت:

«هر کارگری می‌تواند در ظرف چند روز یاد بگیرد که چگونه یک وزارتخانه را اداره کند و نیازی به قابلیت خاص نمی‌باشد؛ جنبه‌های فنّی کار را می‌توان به وسیله کارمندانی انجام داد که آنان را ناگزیر به همکاری خواهیم کرد.»

موقعی که شاتمان موضوع پذیرش رژیم جدید از سوی مردم روسیه را عنوان کرد، لنین با بردباری بیش‌تری به او پاسخ داد.

لنین گفت: مطلب اساسی این است که فرمان‌هایی را صادر کنیم تا مردم روسیه متقاعد بشوند که قدرت به ما تعلق دارد؛ به محض این‌که یک چنین احساسی در مردم پدید آمد، آنان از رژیم جدید حمایت خواهند کرد. نخستین اقدام او [لنین] این خواهد بود که به جنگ پایان دهد، و به این طریق از حمایت ارتشِ خسته [از جنگ] در جبهه‌ها، برخوردار خواهد شد. املاک تزار، اشراف و کلیسا مصادره شده و به دهقانان واگذار خواهد شد. کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی را از دست سرمایه‌داران بیرون آورده و به کارگران داده خواهد شد. در این صورت، چه کسی باقی می‌ماند که با بلشویک‌ها مخالفت کند؟

طرح‌های لنین برای یک قیام مسلّحانه

در اواخر سپتامبر ۱۹۱۷، لنین نامه‌ای برای کمیته مرکزی حزب بلشویک فرستاد و خواستار تدارک فوری برپایی یک قیام مسلحانه شد. او ضمن مقایسه اوضاع قبل و بعد از طغیان کُرنیلوف، تأکید کرد که قیام بلشویک‌ها این بار شکست نخواهد خورد. وانگهی لنین مقرون به مصلحت نمی‌دید که در انتظار برگزاری کنگره سرتاسری شوراها بماند. در نامه‌ای به تاریخ ۱۲ اکتبر، او می‌نویسد:

«در انتظار کنگره شوراها ماندن، کار احمقانه‌ای است. زیرا به این معناست که در زمانی که هفته‌ها، و حتی روزها، سرنوشت ساز هستند، چند هفته را از دست بدهیم.»

لنین توصیه کرد: ابتدا کرنسکی را شکست بدهید، سپس درخواست برگزاری کنگره سرتاسری شوراها را بنمائید:

«موفقیت این قیام بلشویک‌ها، اینک به دلایل زیر قابل تضمین است: (۱) ما می‌توانیم (اگر منتظر تشکیل کنگره شورا نشویم) یک حمله ناگهانی را از سه نقطه آغاز کنیم ــ از پتروگراد، از مسکو و از ناوگان بالتیک؛ (۲) استفاده از شعارهایی که حمایت مردم از ما را تضمین کند، نظیر: "مرگ بر حکومتی که دهقانانِ مخالفِ با مالکان را سرکوب می‌کند!"؛ (۳) ما دارای یک اکثریت در کشور هستیم؛ (۴) تفرقه کاملی میان منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی وجود دارد؛ (۵) از لحاظ فنّی، در موضعی قرار داریم که قادریم قدرت را در مسکو قبضه کنیم (و در آن جا، شروع کار باید با غافلگیر کردن دشمن صورت گیرد)؛ (۶) ما هزاران کارگر و سرباز مسلح در پتروگراد داریم که قادرند بی‌درنگ کاخ زمستانی [مقّر حکومت موقت]، ستاد کل ارتش، مرکز مخابرات و تأسیسات چاپخانه‌های بزرگ را تصرف کنند. هیچ چیز قادر نخواهد بود ما را از این مواضع بیرون کند، در حالی که کارِ شورانش در ارتش به نحوی انجام خواهد شد که پیکار با حکومت ما که طرفدار صلح است و زمین را به دهقانان می‌دهد، نامکن بشود.»

لنین گفت که یک حمله از سه نقطه‌ی پتروگراد، مسکو و ناوگان بالتیک[1]، تلفات

۱. نیروی دریایی مستقر در دریای بالتیک همواره یکی از مراکز عمده‌ی ناآرامی‌های سیاسی در روسیه به شمار می‌آمد. پس از شکست توطئه کرنیلوف، خدمه ناوگان مزبور رویه‌ای ←

کمتری در مقایسه با قیام ماه ژوئیه خواهد داشت و بلافاصله موفق خواهد شد زیرا نیروهای نظامی علیه یک رژیم طرفدار صلح اقدامی نخواهند کرد.

در ماه اکتبر، لنین نگارش جزوه‌ای تحت عنوان آیا بلشویک‌ها قادرند قدرت را حفظ نمایند؟[1] کامل کرد. مهم‌تر از محتوای آن جزوه، عنوان آن بود. مسأله‌ای که در ذهن او وجود داشت، این نبود که آیا بلشویک‌ها می‌توانند قدرت را قبضه کنند، بلکه آیا می‌توانند آن را حفظ نمایند یا خیر. [در واقع، قبضه کردن قدرت را یک امر مسلّم به شمار آورده بود].

در ۲۰ اکتبر، پارلمان موقت نشست‌های خود را آغاز کرد، در حالی که نیکلای آوکسنتیف (رهبر حزب سوسیالیست انقلابی) ریاست شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد را به عهده داشت. در اثر فشار لنین، کمیته مرکزی حزب بلشویک قطعنامه‌ای را مبنی بر تحریم شرکت در پارلمان مزبور تصویب کرد. تروتسکی پس از خواندن این قطعنامه، خروج بلشویک‌ها از پارلمان موقت را اعلام کرد. او گفت:

«طبقات بورژوا در حالی که آشکارا غیرسیاسی هستند، لیکن قصد دارند که مجلس مؤسسان را با شکست روبرو سازند (غوغایی از جناح راست برخاست: "این یک دروغ است!")... ما، گروه بلشویکِ سوسیال دموکرات، اعلام می‌کنیم: ما هیچ‌گونه وجه مشترکی با این حکومت خائن به ملت نداریم (سروصداهای زیادی از سمت راست و مرکز مجلس برخاست که فریاد می‌زدند: "ای رذل!")... زنده باد مجلس مؤسّسان!»

لنین کارِ سازمان دهی نیروهای نظامی و دریایی در فنلاند را ــ در این قیام ــ به اسمیلگا[2] (رییس کمیته سربازان، ملوانان‌و کارگران منطقه «هلسینگ‌فور»[3] محول‌کرد:

«درباره نقش شما، اینک به نظرم چنین می‌رسد که تنها چیزی که ما

←

آشتی ناپذیر در برابر شخص کرنسکی در پیش گرفت و با صدور قطعنامه‌ای، خواستار برکناری کرنسکی شد. (نک: تاریخ انقلاب روسیه، صفحات ۲۴۶-۲۴۷).

1. Can The Bolsheviks Retain Their Power?
2. Smilga
۳. (Helsingfors) نام دیگر «هلسینکی» پایتخت فنلاند است. م.

قادریم از آن برخوردار شده و اهمیت نظامی نیز دارد، ارتش فنلاند و ناوگان بالتیک است... تمام توجه خود را به آماده کردن ارتش فنلاند و ناوگان دریایی آن برای سرنگون‌کردن کرنسکی معطوف کنید. یک کمیته نظامی سرّی با عضویت نظامیان کاملاً قابل اعتماد تشکیل دهید. با کمک آنان، این مسأله را از هر جهت بررسی کنید؛ اطلاعات دقیقی را درباره ترکیب و گرایش نیروهای فنلاند و نیروهای متمرکز در پتروگراد به لحاظ امکان ورود ارتش فنلاند به پتروگراد و نیز در خصوص نقل و انتقالات ناوگان دریایی فنلاند تهیه کرده (و شخصاً آن را تأیید کنید). قطعنامه‌هایی را تهیه کنید که به لحاظ کلمات، زیبا باشند، و طی آن‌ها، شوراهای بدون قدرت ما را به عنوان یک بازنده قلمداد کرده و تمسخر کنید. من گمان می‌کنم شما در وضعی هستید که بتوانید افراد قابل اعتماد و نظامیان را متحد کنید. به [پادگان] "اینو"[1] و سایر نقاط مهم بروید؛ یک مطالعه واقعاً دقیق و جدّی انجام بدهید؛ فریب عبارات فخرفروشانه [دروغ] را ـ که بسیار گفته می‌شود ـ نخورید.»

لنین به اسمیلگا تأکید کرد که در میان سربازان و ملوانان در حال مرخصی فعالیت و تبلیغ کند و با جناح چپ حزب سوسیالیست انقلابی متحد بشود:

«به سربازان و ملوانان مرخصی داده شده است. گروهی از آنان را که عازم روستاهای خود هستند؛ در قالب یگان‌های تبلیغاتی سازمان‌دهی کنید و برای شورانش مردم به مناطق روستایی بفرستید. بگذارید آنان به روستاها و مناطق کشاورزی رفته و درباره مجلس مؤسسان تبلیغ کنند. شما در یک وضعیت خوب و استثنایی قرار دارید. شما قادرید فوراً با جناح چپ حزب سوسیالیست انقلابی متحد بشوید. فقط این حرکت می‌تواند قدرت واقعی را در دست‌های ما در روسیه قرار داده و یک اکثریت را برای ما در مجلس مؤسسان فراهم سازد؛... در حال حاضر

1. Ino

"اتحاد با سوسیالیست‌های انقلابی" نقش کارسازی را ایفا می‌کند، و شما باید از بخت و اقبال خویش استفاده کنید (زیرا شما دارای جناح چپ سوسیالیست‌های انقلابی هستید) و یک اتحاد از بلشویک‌ها و جناح چپ سوسیالیست‌های انقلابی، اتحادی از دهقانان و کارگران را تشکیل دهید، ولی با کاپیتالیست‌ها متحد نشوید.»

لنین به اسمیلگا توصیه کرد که شورانش مردم در راستای انتقال قدرت از حکومت موقت به شورای پتروگراد، باید بلافاصله شروع شود:

«به عقیده من، برای آماده کردن ذهن مردم از قبل، باید فوراً این شعار را همه جا پخش کنید: "قدرت باید فوراً به شورای پتروگراد منتقل شود، و شورا نیز آن را به کنگره شوراها واگذار خواهد کرد. چرا باید سه هفته‌ی دیگرِ جنگ و تدارکات کُرنیلوف گونه‌ی کرنسکی را تحمل کرد؟"»

لنین به خاطرِ حفظِ جانِ خود، به اسمیلگا دستور داد:

«یک برگِ هویت را (هرچه رسمی‌تر باشد، بهتر است) برای من بفرستید؛ این برگِ هویت باید بر روی کاغذ فرم کمیته منطقه‌ای [شورا] نوشته شده و به وسیله رییس کمیته منطقه‌ای امضا و مُهر شده باشد؛ آن را تایپ کنید یا با خط خوانا بنویسید. این برگ هویت را به نام کنستانتین پترویچ ایوانوف[1] صادر کنید. بر روی این برگ، رییس کمیته منطقه‌ای شورا تصدیق کند که رفیق ایوانوف را به خوبی می‌شناسد و از تمامی شوراها، از جمله شورای ویبورگ نمایندگان سربازان و کارگران، بخواهد که به رفیق ایوانوف اعتماد کامل داشته باشند. در صورتی که حادثه غیرمنتظره‌ای روی دهد ــ یک "برخورد" یا یک ملاقات ــ من به این برگ هویت احتیاج دارم...»

---

1. Konstantine Petrovich Ivanov

پس از مدت کوتاهی، شاتمان که عازم ویبورگ بود تا با لنین ملاقات کند، راخیا[1] را در ایستگاه قطار ملاقات کرد. راخیا که چهره‌ای بسیار خندان داشت، به او گفت که نیازی نیست به ویبورگ برود زیرا لنین به پتروگراد بازگشته است.

1. Rakhia

۱۳ ●

لنین بر مَسنَد قدرت

موافقت حزب بلشویک با برپایی یک قیام مسلّحانه

لنین به محض ورود به پتروگراد، کارِ تدارک یک قیام مسلحانه را به عهده گرفت. در یک جلسه‌ی سرّی کمیته مرکزی حزب بلشویک در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۷، با حضور زینوویف، کامنف، استالین، تروتسکی، اسوردولوف، اوریتسکی، دزرژینسکی، کولانتی، بوبنوف[1]، سوکولینکوف و لوموف[2]، لنین تأکید کرد که قیام بلشویکی نمی‌تواند منتظر تشکیل مجلس مؤسسان بشود. او گفت:

«اوضاع بین‌المللی به نحوی است که ما باید قیام را شروع کنیم. بی‌تفاوتی اقشار مردم را می‌توان با این حقیقت توجیه کرد که آنان از کلمات و قطعنامه‌ها خسته شده‌اند. اینک اکثریت [مردم] با ما هستند... منتظر تشکیل مجلس مؤسسان شدن ــ که بی‌شک به زیان ما خواهد بود ــ کار عاقلانه‌ای نیست زیرا تشکیل این مجلس فقط کار ما را دشوارتر می‌سازد.»

پس از دعوت لنین به قیام مسلحانه، یک بحث طولانی و شدید درگرفت.

در ساعات اولیه بامداد، لنین بالاخره حرف خود را به کرسی نشاند.

به طوری که تروتسکی در خاطراتش می‌نویسد: «لنین با تَه مانده یک مداد و روی یک برگ کاغذ رسم که از کتابچه مشق یک کودک کنده شده بود، با حالتی شتابزده نوشت: "حزب خواستار سازمان‌دهی یک طغیان مسلحانه است."» درباره این قطعنامه رأی‌گیری شد و طبق صورت مذاکرات ثبت شده: «۱۰ رأی موافق و ۲ رأی مخالف داده شد.»

---

1. Bubnov
2. Lomov

پس از چند روز، لنین هشدار داد که تأخیر بیش‌تر در این کار، ممکن است پیامدهای مرگباری داشته باشد. او [در نامه‌ای خطاب به حزب] نوشت:

«طغیان‌های دهقانی رو به افزایش است و دولت خشن‌ترین اقدامات را علیه دهقانان به عمل می‌آورد. هواداری از آرمان ما در میان افراد ارتش، روندی فزاینده دارد. نود و نه درصد سربازان در مسکو، طرفدار ما هستند. ارتش و ناوگان دریایی فنلاند با حکومت [موقت] مخالف‌اند.

در آلمان، اینک روشن است که انقلاب [سوسیالیستی] آغاز شده، به خصوص پس از تیراندازی ملوانان[1]. در انتخابات شورای مسکو، بلشویک‌ها ۴۷ درصد آراء را به دست آورده‌اند. همراه با جناح چپ حزب سوسیالیست انقلابی، ما بی‌شک یک اکثریت آراء را در کشور به دست خواهیم آورد.

تحت این شرایط، "صبر کردن" یک کردار صرفاً شرم‌آور است. بلشویک‌ها حق ندارند منتظر تشکیل [کنگره سرتاسری] شوراها بشوند. آنان باید قدرت را بلافاصله قبضه کنند. زیرا فقط به این طریق است که می‌توانند انقلاب جهانی [پرولتاریا] را نجات دهند، وگرنه این خطر وجود دارد که امپریالیست‌های تمامی کشورها علیه ما با یکدیگر متحد بشوند...»

در این میان، لنین به تحریک کارگران و سربازان علیه کرنسکی، همچنان ادامه می‌داد. او بارها و بارها وعده داد که پس از سرنگون کردن حکومت کرنسکی، بلشویک‌ها «بلافاصله زمین‌ها را به دهقانان خواهند داد، آزادی‌های فردی و نهادهای دموکراتیکی که به وسیله کرنسکی مُثله و نابود شده است، بازسازی خواهند شد، و حکومتی تأسیس خواهد شد که هیچ کس هرگز آن را واژگون نکند.»

بعضی از اعضای حزب بلشویک هنوز هم تردید داشتند. با این حال، اکثریت آنان رأی به اقدام فوری برای برپایی قیام دادند.

---

۱. در سپتامبر ۱۹۱۷، ملوانان پایگاه دریایی «ویلهلم هافن» طغیان کردند. این شورش فقط دو یا سه کشتی را فراگرفت و بلافاصله خاموش گشت. ملوانان شورشی را اعدام کردند. (نک: زندگی و مرگ لنین، صفحه ۲۸۵).

تأسیس کمیته نظامی انقلابی به ابتکار تروتسکی، شورای پتروگراد کمیته‌ای را به نام «کمیته نظامی انقلابی»[1] تشکیل داده بود تا مُجری طرح کودتا [علیه حکومت موقت] باشد. کمیته مرکزی حزب در ۵ نوامبر[2]، اعضای هفت نفره دفتر سیاسی حزب را برگزیده بود تا مقدمات فنّی این کار را فراهم سازند. ولی رهبری واقعی این قیام را کمیته نظامی انقلابی به عهده داشت.

کمیته نظامی انقلابی برای این‌که بتواند بر پادگان پتروگراد مسلط بشود، مبادرت به تعیین یک کمیسر[3] برای هر یک از یگان‌های ارتش در پتروگراد و حومه آن کرد. در شب ۳ نوامبر، کمیسرهای این کمیته به پادگان پتروگراد گسیل شدند. کمیته فرمانی صادر کرد مبنی بر این‌که «از این پس، تمامی قدرت در پتروگراد به کمیته نظامی انقلابی منتقل می‌شود.» بر طبق این فرمان، سربازان فقط باید از دستورات و فرامین کمیته نظامی انقلابی پیروی می‌کردند؛ این دستورات از طریق کمیسرهای منطقه‌ای به آنان ابلاغ می‌شد؛ سایر فرمان‌ها، بدون توجه به منبع صدور آن‌ها، "ضد انقلابی" تلقی می‌شدند. این فرمان در واقع نقطه‌ی آغاز طغیان مسلحانه به شمار می‌آمد، چراکه تعارض بین حکومت موقت و کمیته نظامی انقلابی را آشکار می‌ساخت.[4]

در این میان، لنین در ۶ نوامبر [۲۳ اکتبر به تقویم قدیم روسیه] ۱۹۱۷، نامه‌ای به اعضای کمیته مرکزی حزب نوشت و طیّ آن اعلام کرد:

«درباره موضوع [برپایی قیام مسلحانه] باید بدون هیچ قید و شرطی، همین امروز بعدازظهر یا همین امشب تصمیم گرفته شود.

تاریخ، انقلابیونی را که تعلّل می‌کنند در حالی که می‌توانند همین

---

1. Military Revolutionary Committee

۲. در متن انگلیسی، ماه نوامبر (طبق تقویم اروپایی) ذکر شده است که معادل ماه اکتبر در تقویم روسی (قبل از سال ۱۹۱۸) است. لذا در برگردان فارسی از تقویم روسی استفاده شد تا ابهامی پیش نیاید. م.

۳. نماینده بلندپایه (و معمولاً غیرنظامی). م.

۴. تأسیس کمیته نظامی انقلابی از ابتکارات منشویک‌ها بود، ولی بلشویک‌ها در مراحل بعد، بر آن مسلط شدند و سازماندهی آن را به سود خود تغییر دادند.

امروز پیروز شوند (بی‌شک همین امروز پیروز شوند) هرگز نخواهد بخشید؛ در حینی که ممکن است فردا هیچ شانس پیروزی وجود نداشته باشد.

اگر ما امروز قدرت را قبضه کنیم، ما این کار را نه در مخالفت با شورا، که از جانب آن انجام می‌دهیم.

اگر در انتظار رأی متزلزل ۷ نوامبر [۲۴ اکتبر] کنگره سرتاسری شوراها بمانیم، پیامدی جز یک فاجعه نخواهد داشت، یا این‌که یک تشریفات محض خواهد بود. مردم، حق ــ و تکلیف ــ دارند که درباره چنین مسائلی، با توسل به زور، و نه از طریق رأی‌گیری، تصمیم بگیرند؛ در لحظات بحرانی انقلاب، مردم، حق ــ و تکلیف ــ دارند که دستوراتی را به نمایندگانشان بدهند، حتّی به بهترین آنان، و منتظر اقدام آنان نمانند.»

این چالش جسورانه لنین، نشان می‌داد که حکومت موقت، نیروهای بسیار کمی را در اختیار دارد. کمیته نظامی انقلابی بلافاصله تصمیم گرفت که در انتظار حمله [حکومت موقت] نمانده و با وسایلی که در اختیار داشت آن را سرنگون سازد. طرحی برای اشغال کاخ زمستانی و بازداشت اعضای حکومت موقت تهیه شد. طبق این طرح، اگر اعضای حکومت موقت از تسلیم شدن خودداری می‌کردند، آتش توپخانه دریایی رزمناو «آروا»[1] و آتش توپخانه صحرایی پادگان «پتروپاولوفسک» آنان را وادار به تسلیم شدن می‌کرد.

فرماندهی عملیات مزبور را آنتونوف[2]، چودنوسکی[3] و پودوُیسکی[4] به عهده داشتند. قرار بود که در شب ۷ نوامبر [۲۴ اکتبر] به کاخ زمستانی [مقر حکومت موقت] حمله شود، و ستاد عملیات در پادگان پتروپاولوفسک مستقر گردد. در آخرین گردهمایی، همچنین تصمیم گرفته شد که قبل از شروع حمله، یک هیأت

---

1. Aurora
2. Antonov
3. Chudnovsky
4. Podvoisky

را به نزد حکومت موقت بفرستند و از آنان بخواهند که کاخ را ترک گویند، اسلحه‌های خود را تحویل داده و همگی آنان تسلیم شوند. اگر در مدت بیست دقیقه پاسخی داده نشد، رزمناو «آرورا» باید آتش توپخانه دریایی خود را بگشاید، ملوانان از ناو پیاده شوند و گاردهای سرخ به قصر زمستانی حمله کنند.

اقدامات متقابل کرنسکی در بامداد روز ۶ نوامبر [۲۳ اکتبر] کرنسکی اعلام کرد که شخص وی مدارک مسلّمی را در اختیار دارد که نشان می‌دهد لنین یک طغیان را تدارک دیده است. کرنسکی افزود که حکومت موقت نیز سرگرم اقداماتی برای سرکوب آن طغیان است؛ حکومت بی‌درنگ متوسل به نیروهای نظامی خواهد شد، ولی موفقیت این پیکار مستلزم همکاری فوری تمامی احزاب و گروه‌ها و کمک همه‌ی مردم است. او از پارلمان موقت درخواست کرد که «تمامی اقدامات لازم را در راستای اعتماد به حکومت موقت و همکاری با آن، به عمل آورد.»

حکومت موقت فاقد یک اکثریت مطمئن در پارلمان موقت بود. یک شخصیت برجسته در میان آنان، تئودور دان (یک منشویک جناح چپ) بود. قطعنامه‌ی پیشنهادی او از بلشویک‌ها به شدت انتقاد می‌کرد، ولی در عین حال این مطلب را عنوان می‌کرد که اقدام موفقیت‌آمیز حکومت مستلزم انجام اقدامات قاطعانه در تلاش برای استقرار صلح، انتقال فوری زمین‌ها به دهقانان و تشکیل هر چه سریع‌تر مجلس مؤسسان است. دان اعلام کرد که طغیان بلشویک‌ها بی‌شک کشور را به سوی یک فاجعه خواهد کشانید، ولی دموکراسی انقلابی از راه توسل به نیروهای مسلّح، با آن مقابله نخواهد کرد زیرا «اگر جنبش بلشویسم به خاک و خون کشیده شود، در این صورت پیروزی واقعی نصیب یک نیروی سوم خواهد شد که هم بلشویک‌ها و هم حکومت موقت و هم تمامی دموکراسی را از میان خواهد برد.» در قطعنامه‌ی دان، مسئولیت طغیان مسلحانه هم به عهده‌ی بلشویک‌ها و هم به عهده حکومت موقت گذاشته شده بود و پیشنهاد کرد که دفاع از انقلاب دموکراتیک به یک کمیته دفاع ملی سپرده شود.

پس از این‌که قطعنامه مزبور به تصویب [پارلمان موقت] رسید، دان عازم مقرّ حکومت موقت شد تا از حکومت بخواهد که فوراً و همان شب، اعلامیه‌هایی را در سطح شهر پخش نماید که اعلام می‌دارد حکومت موقت: (۱) از دولت‌های هم‌پیمانِ خود می‌خواهد که توقف فوری عملیات نظامی و آغاز مذاکرات عمومی صلح را به دولت‌های درگیر در جنگ پیشنهاد کنند؛ (۲) با انتشار فرمان‌های تلگرافی، تمامی املاک و اراضی را تحت نظر کمیته‌های محلی زمین قرار دهد تا این‌که مسأله زمین به طور کامل حل بشود؛ (۳) جلو انداختن انتخابات مربوط به مجلس مؤسسان.

در همان زمان، دان به کرنسکی گفت که وی [کرنسکی] در اثر نفوذ «محافل ارتجاعی» درباره خطر [بلشویک‌ها] مبالغه کرده است. وی افزود که قطعنامه‌ی پارلمانِ موقتی به لحاظ «ایجاد تغییر در روحیه مردم» بسیار سودمند است، و از این پس، از تأثیر تبلیغات بلشویک‌ها به سرعت کاسته خواهد شد. او افزود که از سوی دیگر، خود بلشویک‌ها در مذاکراتشان با رهبران منشویک و سوسیالیست انقلابی، آمادگی خود را برای «گردن نهادن به اراده اکثریت در شورا» اعلام کرده‌اند.

بنا به گفته دان، کرنسکی با حالتی بسیار خشمگین به حرف‌های دان پاسخ داد و اعلام کرد که «حالا وقت عمل است، نه بحث و گفتگو.»

در این ضمن، بلشویک‌ها همچنان مدّعی بودند که تمامی ادعاهای مربوط به «یک توطئه بلشویکی» از ابداعات «ضد انقلابی‌ها و کرنسکی کُرنیلوف صفت [جنگ افروز] است.»

پس از پایان ملاقات کرنسکی و دان، یک هیأت به نمایندگی از طرف هنگ‌های قزاق با کرنسکی ملاقات کردند. آنان می‌خواستند بدانند که حکومت برای سرکوب قیام بلشویک‌ها چه نیروهایی را در اختیار دارد. سپس اعلام کردند که هنگ‌های قزاق فقط در صورتی از حکومت دفاع خواهند کرد که کرنسکی شخصاً به آنان تضمین بدهد که این بار خون قزاق‌ها بیهوده ریخته نشود، همچون قیام ژوئیه که حکومت موقت اقدامات مؤثری را برای نابودی کامل بلشویک‌ها به عمل نیاورد. بالاخره هیأت قزاق‌ها تأکید کرد که آنان فقط تحت

فرماندهی کرنسکی خواهند جنگید. کرنسکی فوراً فرمانی را امضا کرد که طی آن، به قزاق‌ها دستور داده شد تا خود را در اختیار ستاد نظامی محلی گذارده و به طور ضمنی از دستورات آن پیروی کنند.

در حالی که کرنسکی این گفت‌وگو را با هیأت هنگ‌های قزاق در ساعات نیمه شب انجام می‌داد، شورای سربازان قزاق که به ریاست افسرانِ قزاقِ دست راستی در سرتاسر شب تشکیل شده بود تصمیم گرفت که به نفع هیچ یک از دو طرف درگیر، وارد عملیات نشود.

در ۷ نوامبر [۲۴ اکتبر] ۱۹۱۷، یعنی همان روز که حمله بلشویک‌ها آغاز شد، روزنامه ایزوستیا (ارگان رسمی کمیته اجرایی مرکزی سرتاسری شوراهای روسیه) مقاله‌ای را تحت عنوان «جنون یا ماجراجویی» چاپ کرد و هشدار داد که پیروزی بلشویک‌ها منجر به هرج و مرج و یک جنگ داخلی خواهد شد.

در بامداد روز ۷ نوامبر [۲۴ اکتبر]، راخیا به لنین گفت که حکومت موقت درصدد است تا پل‌های نصب شده بر روی رودخانه «نِوا»[1] را بردارد. پاسخ لنین این بود: «آری، امروز کار ما شروع می‌شود.»

راخیا نقل می‌کند: «ولادیمیر ایلیچ در اتاق راه می‌رفت... ولی طولی نکشید که گفت: "حالا موقع آن است که به مؤسسه «اسمولنی»[2] [مقرّ جدید شورای پتروگراد و بلشویک‌ها] برویم." با اصرار از او خواستم که به آن‌جا نرود و خطرات احتمالی را به او یادآوری کردم. او همه‌ی دلایل مرا رد کرد و گفت: "ما به اسمولنی می‌رویم."»

لنین لباسش را عوض کرد، نیمی از صورت خود را با یک دستمال پوشانید، کلاه‌گیس خود را بر سر نهاد و یک کلاه مندرس بر سر گذاشت. موقعی که به

۱. (Neva): رودخانه‌ای قابل کشتیرانی در شمال غربی پتروگراد. م.
۲. Smolny، عمارتی قدیمی و بزرگ بود که پیش از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، مدرسه‌ی دخترانه‌ی مخصوص بزرگزادگان و اشراف روسیه بود.

اسمولنی رسیدند لنین دنبال تروتسکی و استالین فرستاد، و هر چهار نفر آنان به یک اتاق اختصاصی رفتند و در آن‌جا لنین به گزارش‌های تروتسکی و استالین درباره اوضاع گوش فرا داد.

روزنامه‌ها گزارش کرده بودند که مذاکرات کمیته مرکزی نظامی انقلابی با کارکنان بخش نظامی پتروگراد درباره سرنوشت این پادگان، به یک پایان مساعد نزدیک می‌شود. لنین با نگاهی نافذ از تروتسکی پرسید: «آیا تو با یک سازش موافقی؟» و تروتسکی پاسخ داد که او عمداً این خبر آرام‌بخش را به روزنامه‌ها داده است، و این کار فقط یک استراتژی موقتی قبل از شروع حمله است.

لنین در حالی که دست‌هایش را به هم می‌مالید و در اتاق راه می‌رفت، گفت: «خوب است» و تکرار کرد: «خیلی خوب است!»

پیروزی بلشویک‌ها

تصرف ساختمان‌های دولتی طغیان با سرعت باورنکردنی گسترش یافت. گاردهای سرخ[1] اداره مرکزی تلگراف، پستخانه و سایر ساختمان‌های دولتی را اشغال کردند. بلشویک‌های مسلّح عمارات کاخ زمستانی و مقرّ نظامیان محلی را در یک حلقه بسیار تنگ، محاصره کردند. کرنسکی همراه با کونووالوف[2] (معاون نخست‌وزیر) عازم ستاد ارتش شد. روشن بود که فقط ورود نیروهای امدادی نظامی از جبهه، قادر است حکومتِ را نجات دهد. کرنسکی پس از مشورت با کونووالوف و چند افسر دیگر در ستاد، تصمیم گرفت که از میان صفوف بلشویک‌ها عبور کرده و شخصاً به استقبال نیروهایی برود که قرار بود از جبهه عازم شوند. کرنسکی که یک اتومبیل روباز را هدایت می‌کرد، از کنار گشتی‌های بلشویک عبور کرد، در حالی که سربازان و عابران او را

---

۱. در ماه اوت ۱۹۱۷، یک «کمیته مشترکِ مبارزه با ضدانقلاب» با شرکت بلشویک‌ها، منشویک‌ها و حزب سوسیالیست انقلابی جهت مقابله با کودتای ژنرال کُرنیلوف تشکیل شد. در مراحل بعد، این نیروی شبه‌نظامی در انحصار بلشویک‌ها قرار گرفت و نام گارد سرخ (Redguard) را بر آن نهادند. م.

2. Konovalov

شناختند. نظامیان بلشویک بر حسب عادت، دیر متوجه او شدند، به طوری که چند لحظه بعد، از این حادثه گیج شده بودند. اتومبیل کرنسکی با سرعت به طرف «گاتچینا»[۱] پیش می‌رفت.

تصرف کاخ زمستانی

وزیران کابینه در کاخ زمستانی [تورید] جمع شده بودند. مالیا آنتوویچ[۲] (وزیر دادگستری در حکومت موقت) می‌نویسد:

«ما به این نتیجه رسیدیم که اوضاع به قدری وخیم است که اگر حکومت موقت با قدرت کامل در کاخ زمستانی باقی نماند و جلسه‌ای طولانی را برای حل نهایی این بحران تشکیل ندهد، دیگر قادر به اداره امور نخواهد بود.»

بر طبق گفته‌ی مالیا آنتوویچ، روحیه عمومی سربازان تقریباً به صورت زیر بود: «نسبتاً بی‌علاقه به بلشویک‌ها، ولی در عین حال هیچ علاقه‌ای به حکومت موقت نداشتند. یعنی یک موضع بی‌طرف داشتند، تا به فاتح این پیکار ملحق شوند...»

شورای سراسری نمایندگان کارگران و سربازان روسیه قرار بود همان شب تشکیل شود، و بلشویک‌ها برای این‌که شورا را در برابر یک عمل انجام شده[۳] قرار دهند به فعالیت زیادی دست زده بودند. شب فرا رسید و کاخ زمستانی که وزیران کرنسکی در آن‌جا اقامت داشتند، هنوز تصرف نشده بود. غوغا و هیاهوی بزرگی در «اسمولنی» [مقرّ بلشویک‌ها] به چشم می‌خورد.

در این میان، در انجمن شهر پتروگراد یک همایش عجیب صورت می‌گرفت. اعضای انجمن می‌دانستند که پیکار خیابانی تا میدان نزدیک به کاخ زمستانی رسیده است. یکی از اعضاء سخنرانی مهیجی را ایراد کرد و خواستار آن شد که اعضای انجمن به طور دسته جمعی به طرف کاخ زمستانی راهپیمایی کنند «تا همگی آنان، در کنار نمایندگان برگزیده مردم [اعضای حکومت موقت] جان

---

۱. (Gatchina): شهری در نزدیک پتروگراد. م.

2. Malia Antovich

3. fait accompli

خود را فدا نمایند.»

اعضای انجمن شهر پتروگراد و نمایندگان دهقانان در شورای پتروگراد، وارد خیابان شدند و در حالی که سرود مارسییز را می‌خواندند، به طرف کاخ زمستانی به راه افتادند. در محل کلیسای جامع «غازان» بود که گشتی‌های بلشویک آنان را متوقف کردند و اجازه ندادند که جلوتر بروند.

در داخل کاخ زمستانی، مدافعان کاخ که تنها مانده و تعدادشان نیز کم بود، خود را آماده‌ی آخرین مقاومت می‌کردند. این مدافعان مشتمل بر سوسیالیست‌ها و محافظه‌کاران، یک یگان از گردان زنان، کارگران کهنه‌کار، و افراد مرفه بودند. در میان مدافعان کاخ، دانشجویان دانشکده افسری از همه بهتر بودند.

وزیران حکومت موقت در حالی که از پنجره به رودخانه نِوا می‌نگریستند، می‌توانستند توپ‌های دریایی رزمناو «آرورا» را ببینند که پرسنل آن را ملوانان بلشویک تشکیل می‌دادند. توپ‌ها هر لحظه در انتظار شلیک کردن بودند. در میدان مجاور کاخ، بلشویک‌ها سرگرم آوردن زره‌پوش‌ها و توپخانه‌های متحرک و مسلسل بودند.

کیش‌کین[1] که به ستاد نظامی رفته بود، وارد کاخ شد و اعلام کرد: «من یک اتمام حجت از کمیته نظامی انقلابی دریافت کرده‌ام. پیشنهاد می‌کنم که درباره آن بحث کنیم.»

این اتمام حجت خواستار تسلیم هیأت وزیران در مدت بیست دقیقه بود، وگرنه آتش توپخانه رزمناو «آرورا» و توپخانه صحرایی پادگان پتروپاولوفسک به سوی آنان سرازیر می‌شد.

تصمیم گرفته شد که این اتمام حجت را نادیده بگیرند.

عقربه ساعت دیواری از هشت گذشت. وزیران چراغ‌های بالای سرشان را خاموش کردند. ناگهان صدای شلیک شدیدی به گوش رسید، و سپس یک شلیک دیگر. عقربه ساعت دیواری همچنان به حرکت خود ادامه داد تا این‌که ساعت نه نیز سپری شد. برخی از وزیران، روی زمین نشستند، بعضی‌ها دراز

1 Kishkin

کشیدند، سایرین بی‌سر و صدا بر روی فرش نرمی که کفپوش اتاق را تشکیل می‌داد، راه می‌رفتند. صدای شلیک دیگری به گوش رسید که بلافاصله قطع شد ولی از سایر شلیک‌ها قوی‌تر بود.

یک نفر پرسید: «چه صدایی بود؟»

وِردِروِسکی[1] (وزیر نیروی دریایی) گفت: «از رزمناو آرورا است.»

صدای شلیک قبلی ناشی از گلوله‌های مشقی بود که از توپ‌های صحرایی پادگان پتروپاولوفسک و رزمناو آرورا شلیک شده بود. این‌ها نشانه یک مبادله آتش سلاح‌های سبک بود که اینک شدت گرفته و به مدّت یک ساعت ادامه داشت. سپس رزمناو آرورا یک گلوله شش اینچی را به کار گرفت که در راهروی کاخ زمستانی منفجر شد و مدافعان کاخ را وحشت زده کرد.

سی یا چهل نفر بلشویک مسلح به تفنگ و اسلحه کمری، به زور وارد کاخ شدند ولی مدافعان کاخ بلافاصله آنان را خلع سلاح و بازداشت کردند... آنان بدون این‌که مقاومتی بکنند، اسلحه‌های خود را تحویل دادند.

بلافاصله پس از آن، چند ملوان راه خود را به درون کاخ گشودند، به تالار طبقه بالا در سالن انتظار رفتند و دو نارنجک را منفجر کردند. تعداد این ملوانان کم و سلاح عمده‌ای نداشتند. مدافعان کاخ ملوانان را نیز دستگیر و خلع سلاح کردند.»

مالیا آنتوویچ نقل می‌کند:

«ناگهان صدایی از جایی بلند شد، شدت گرفت و پخش و نزدیک‌تر شد. و در میان صداهای مختلفی که به یک موج قوی تبدیل شد، ما بلافاصله چیزی خاص را احساس کردیم ــ که برخلاف صداهای پیشین ــ چیزی نهایی و قطعی بود. ناگهان معلوم شد که پایانِ کار نزدیک است... آن صدا بلندتر شد، اوج گرفت و با یک موج گسترده به سوی ما آمد... و دل‌های ما را لبریز از اضطراب تحمل ناپذیر کرد، همانند تندبادی از هوای مسموم...؛ این است حمله، ما گرفتار توفان شده بودیم... دفاع بی‌فایده

---

1. Verderevsky

است و فداکاری‌ها بیهوده خواهد بود...

صدایی از پشت درِ اتاق شنیده شد و در به شدت باز شد. همانند یک تکه چوب پرتاب شده به وسیله یک موج، مرد کوچک اندامی خود را به داخل اتاق انداخت، و پشتِ سر او، سیل جمعیت مهاجم بود که به داخل اتاق آمد و گوشه و کنار را پُر کرد. آن مرد کوچک اندام یک کُت گشاد و بدون دُکمه پوشیده بود، یک کلاه نمدی بزرگ بر سر داشت که پیشانی‌اش را تا موهای بلند و مایل به قرمز و عینک او را می‌پوشاند. او سبیل کوتاه قرمز رنگ مرتب و ریش کوتاهی داشت. موقعی که او شروع به صحبت کرد لب کوچک بالایی او تا بالای بینی‌اش آمد. چشم‌هایش بیرنگ و صورتش خسته بود. او با صدای تیز و زیر، فریاد زد:

«اعَضای حکومت موقت کجا هستند؟»

کونووالوف[1] در حالی که روی صندلی‌اش نشسته بود گفت: «اعضای حکومت موقت همین جا هستند. چه می‌خواهی؟»

«من به شما، به همه‌ی شماها اعضای حکومت موقت اعلام می‌کنم که بازداشت هستید. من آنتونوف[2] هستم، رییس کمیته نظامی انقلابی.»

کونووالوف گفت: «اعضای حکومت موقت تسلیم زور می‌شوند و خود را تسلیم می‌کنند زیرا می‌خواهند از خونریزی جلوگیری کنند.»

کسی از میان جمعیت، در پشت سرگاردهای سرخ، فریاد زد: «برای جلوگیری از خونریزی! و چقدر خون که شما ریخته‌اید!» اظهار تعجب‌های تأییدکننده‌ای از هر سو برخاست.

آنتونوف فریادهای اعتراض را متوقف کرد و گفت:

«کافی است رفقا! بس کنید! ما بعداً حسابمان را با آنان تصفیه می‌کنیم... حالا باید یک صورت مجلس تنظیم کنم. من می‌خواهم همین حالا آن را بنویسم... از همه خواهش می‌کنم... ولی ابتدا از شما [وزیران] درخواست می‌کنم که هر اسلحه‌ای که همراه دارید تحویل بدهید.

---

۱. معاون نخست وزیر حکومت موقت. م.

۲. آنتونوف اوسی ینکو. م.

کسانی که اسلحه داشتند اسلحه خود را تحویل دادند، سایر وزیران اعلام کردند که اسلحه‌ای ندارند.

اتاق پر از سربازان، ملوانان و افراد گارد سرخ شد که برخی از آنان چند سلاح را حمل می‌کردند: یک تفنگ، دو اسلحه کمری، یک شمشیر، دو نوار مسلسل.

موقعی که معلوم شد کرنسکی گریخته است، سوگندهای تهدیدآمیزی از هر سو شنیده شد. بعضی از افراد فریاد زدند و بقیه را تحریک به خشونت کردند: "این‌ها هم فرار خواهند کرد!... آنان را بُکشید، کارشان را تمام کنید، احتیاجی به صورت جلسه نیست!..."

یک ملوان کوتاه قد که با قنداق تفنگش به کف اتاق می‌کوبید ـ خوشبختانه سرنیزه نداشت ـ به اطرافش نگاه کرد و گفت: "این حرامزاده‌ها را بُکشید! چرا وقت خود را به خاطر آنان تلف کنیم! آنان خون ما را به قدر کافی نوشیده‌اند!"

حرف‌های این ملوان باعث تحریک دیگران شد و صداهایی به هواداری از او برخاست:

"رفقا، این‌ها آدم‌های خبیثی هستند! سرنیزه‌ها را در شکم‌شان فرو کنید و زودتر کارشان را بسازید!"

آنتونوف سرش را بلند کرد و با جیغ گوشخراشی گفت:

"رفقا، آرام باشید! همه‌ی اعضای حکومت موقت بازداشت شده‌اند. آنان در پادگان پتروپاولوفسک زندانی خواهند شد. من اجازه نمی‌دهم که هیچ‌گونه خشونتی نسبت به آنان بکنید. به خودتان مسلط شوید. نظم را حفظ کنید! اینک قدرت در دست‌های شما قرار دارد. شما باید نظم را حفظ کنید..."»

سپس اعضای حکومت موقت را از کاخ زمستانی به پادگان پتروپاولوفسک بردند. در طول راه، جمعیتی که در خیابان‌ها بودند، آنان را هُو و تهدید کردند. هنگامی که به پل مقابل پادگان پتروپاولوفسک رسیدند، با گروهی از سربازان

برخوردند و آن سربازان را تا داخل پادگان اسکورت کردند.

آنتونوف شروع به نوشتن صورت مجلس کرد. موقعی که خواندن آن را تمام کرد، سرش را بلند کرد، کف دست راستش را روی آن کاغذ گذارد و با حالتی رؤیایی و با لحنی آرام گفت: «یک سند تاریخی!...»

لنین در دومین کنگره سرتاسری شوراها

موقعی که خبر بازداشت اعضای حکومت موقّت به «اسمولنی» مخابره شد، همه با شتاب به سوی تالار بزرگی رفتند که کنگره در آن‌جا اجلاس داشت. لنین دستمالی را که نیمی از صورتش را می‌پوشانید برداشت.

بونچ برویویچ زمزمه‌کنان گفت: «کلاه گیس را از سرت بردار.»

لنین کلاه گیس خود را برداشت و رفقا سرِ طاس لنین را که با آن آشنا بودند، یک بار دیگر دیدند.

بونچ برویویچ گفت: «آن کلاه گیس را به من بده؛ من آن را در جایی نگه می‌دارم. شاید روزی دوباره به درد بخورد... چه کسی می‌داند؟»

موقعی که لنین بر روی سکوی سخنرانی ظاهر شد، با کف زدن‌های شدید حضّار روبرو شد. او مقابل جمعیت انبوه ایستاد، در حالی که دست‌هایش در جیب‌هایش بود و سرش کمی به طرف پایین خم شده بود. موقعی که از شدت کف زدن‌ها کاسته شد، لنین سرش را بلند کرد و شروع به صحبت نمود:

«رفقا! انقلاب کارگران و دهقانان ــ که بلشویک‌ها بارها بر ضرورت آن تأکید داشته‌اند ــ اینک به انجام رسیده است.

این انقلاب چه اهمیتی دارد؟ اهمیت آن در این است که ما یک حکومت شورایی خواهیم داشت، حکومتی که بورژوازی هیچ نوع مشارکتی در آن ندارد. توده‌های محروم، خود یک حکومت تشکیل خواهند داد. دستگاه دولت قدیم کاملاً متلاشی خواهد شد و به جای آن، یک دستگاه حکومت از تشکیلات شورا به وجود خواهد آمد. از همین حالا، صفحه جدیدی در تاریخ روسیه گشوده شده است، و سومین

انقلاب روسیه[1] در نهایت به پیروزی سوسیالیسم خواهد انجامید.
اینک ما آموخته‌ایم که به طرزی دوستانه با یکدیگر همکاری کنیم، و این امر در انقلاب ما مشهور است. ما دارای یک نیرویِ سازمانِ خلقی هستیم که همه چیز را تسخیر کرد، و پرولتاریا را به سمت انقلاب جهانی هدایت خواهد کرد.
اکنون، ما باید اوقات خود را صرف سازندگی یک دولت سوسیالیست پرولتاریا در روسیه بکنیم. زنده‌باد انقلاب سوسیالیستی جهانی!»

لنین در نخستین شب پیروزی‌اش در اواخر همان شب [۲۴ اکتبر]، لنین در حالی که بسیار خسته بود، به خانه بونچ برویویچ رفت. برویویچ در اتاق مجاور لنین خوابید، و تصمیم گرفت فقط موقعی بخوابد که لنین خوابش برده باشد. او تمام درها را قفل کرد و اسلحه کمری‌اش را آماده استفاده کردن نمود. او پیش خودش فکر می‌کرد: «چه کسی می‌داند؟ شاید یک نفر برای بازداشت یا کشتن لنین بیاید. این اولین شب پیروزی ما است. موفقیت ما هنوز قطعی نیست. هر چیزی ممکن است اتفاق بیفتد.»
بالاخره لنین چراغ اتاقش را خاموش کرد. بونچ برویویچ تازه به خواب سبکی فرو رفته بود که متوجه شد چراغ اتاق لنین دوباره روشن شد. لنین از بسترش برخاست، پاورچین پاورچین به طرف در رفت، و چون فکر می‌کرد که بونچ برویویچ در خواب است، پشت میز کارش نشست و شروع به نوشتن کرد. او مطالب مورد نظرش را نوشت، آن را بازنگری کرد و بالاخره یک نسخه تمیز فراهم کرد. سپیده‌دم پاییزی در حال فرارسیدن بود که لنین بالاخره به بستر خواب رفت.
موقعی که اهالی خانه در بامداد روز بعد از خواب برخاستند و برای صرف صبحانه جمع شدند، لنین وارد شد و با کلمات زیر به آنان سلام گفت: «نخستین روز انقلاب سوسیالیستی را تبریک می‌گویم.» سپس متن دستنویسی را که شب

---

۱. انقلاب فوریه ۱۹۰۵، انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷. م.

پیش تهیه کرده بود، از جیب خود بیرون آورد و فرمان مصادره املاک و زمین‌ها به نفع دهقانان (که اینک مشهور است) برای آنان خواند.

لنین تأکید کرد: «حالا ما باید ترتیبی بدهیم که این فرمان در سرتاسر کشور انتشار یافته و پخش بشود. آنان [اشراف] بعداً فرصت دارند تا این زمین‌ها را پس بگیرند. نه! نه! هیچ قدرتی در دنیا قادر نیست این فرمان را از دهقانان گرفته و به اشراف بدهد. این مهم‌ترین دستاورد انقلاب ما است! امروز، انقلاب دهقانی روی خواهد داد و برگشت ناپذیر خواهد بود!»

یک نفر اظهارنظر کرد: «ولی ما را متهم خواهند کرد که برنامه حزب سوسیالیست انقلابی را دزدیده‌ایم.»

لنین در حالی که پوزخند می‌زد، گفت: «بگذار هرچه دلشان می‌خواهد بگویند. دهقانان می‌فهمند که ما همواره از خواست‌های بر حق آنان حمایت کرده‌ایم... ما باید خواست‌ها و آرزوهای دهقانان را در حکم خواست‌های خودمان بدانیم. و اگر احمق‌هایی وجود دارند که به ما می‌خندند، بگذارید که بخندند. ما هرگز قصد نداشته‌ایم که حمایت از دهقانان را منحصر به سوسیالیست‌های انقلابی بدانیم.»

پرسش بعدی درباره شکل حکومت جدید و این‌که چه نامی را باید بر اعضای آن نهاد، بود؟ لنین گفت: «هر اسمی به جز وزیر ــ چون این کلمه‌ای شرم آور و قدیمی است.»

تروتسکی پیشنهاد کرد: «ما می‌توانیم آنان را "کمیسر" به نامیم، ولی تعداد کمیسرها زیاد خواهد بود. شاید هم "کمیسر عالی"؟ نه، "عالی" هم تأثیر خوبی ندارد. درباره "کمیسر خلق" چه نظری دارید؟»

لنین پاسخ داد: کمیسرهای خلق، فکر می‌کنم که این کلمه می‌تواند به کار آید، اما درباره خود حکومت چه نامی را پیشنهاد می‌کنید؟»

«البته شورا ــ شورای کمیسرهای خلق.»

لنین گفت: «شورای کمیسرهای خلق؟ عالی است، کاملاً بیانگر انقلاب است.»

تأسیس شورای کمیسرهای خلق با وجود تصرف کاخ زمستانی [مقرّ حکومت موقت]،

متجاوز از یکصد نماینده که در کنگره سرتاسری شوراهای روسیه شرکت کرده بودند به مذاکرات مربوط به تشکیل حکومت جدید اعتراض کردند و سالن کنفرانس را ترک گفتند، بلشویک‌ها و هم‌پیمانان آنان را تنها گذاردند تا یک قطعنامه رسمی را درباره تشکیل حکومت جدید به تصویب برسانند.

کنگره وعده داد که «اقتدار شورا ضامن برقراری صلح، واگذاری زمین به دهقانان، حق نظارت سربازان و کارگران بر حکومت، تأمین نان و مایحتاج عمومی، تأسیس مجلس مؤسسان و رشد خودجوش اقلیّت‌های ملی در روسیه است.» کنگره پس از این‌که درباره کرنسکی و کُرنیلوف به سربازان هشدار داد، در ساعت شش بامداد روز ۸ اکتبر موقتاً تعطیل شد. موقعی که لنین و زینوویف در بعدازظهر همان روز در برابر یک همایش مشترک کنگره، شورای پتروگراد و اعضای پادگان پتروگراد حضور یافتند، با «کف زدن‌های طولانی و پُر شور» از آنان استقبال شد.

در غروب روز ۲۵ اکتبر، کنگره اصولی را وضع کرد که پیش زمینه‌ی قانون اساسی جمهوری‌های شورایی فدراتیو سوسیالیستی روسیه بود. کنگره طی قطعنامه‌ای اعلام داشت:

«کنگره سرتاسری نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان مقرّر می‌دارد به منظور اداره امور کشور، و تا زمانی که مجلس مؤسسان ترتیب دیگری را مقرر نداشته است، تشکیل یک حکومت موقت کارگران و دهقانان ر که "شورای کمیسرهای خلق"[1] نامیده می‌شود، اعلام می‌دارد. ادار شاخه‌های مختلف این حکومت به "کمیسریا"ها [وزارتخانه‌ها] سپرد می‌شود، و مسئولان آنان [کمیسرها] در اجرای موفقیت‌آمیز برنامه اعلا شده به وسیله کنگره، با همکاری نزدیک با سازمان خلقی کارگران مرد کارگران زن، سربازان، دهقانان و سایر کارکنان دولت، اقدام خواهند کر اقتدار حکومت در دست یک هیأت مرکب از رؤسای این کمیسریاه

---

۱. (The Soviet of The People's Republic)؛ «سُوویت نارودنیخ کمیسارِف» به زبا روسی، و با حروف اختصاری «سوونارکوم». م.

یعنی شورای کمیسرهای خلق است.

نظارت بر فعالیت کمیسرهای خلق و حق عزل کردن آنان، از حقوق انحصاری کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و کمیته اجرایی شورا است.

فعلاً اسامی اعضای کمیسرهای خلق شورا به شرح زیر اعلام می‌شود:

رییس شورای کمیسرهای خلق: ولادیمیر اولیانوف (لنین)
کمیسر خلق در امور داخلی [وزارت کشور]: آ. ای. ریکوف
کمیسر خلق در امور کشاورزی: د. پ. میلیوتین
کمیسر خلق در امور کار: آ. ار. شلیاپنیکوف
کمیسر خلق در امور مالی: آی. آی. اسکورتسوف (استپانوف)
کمیسر خلق در امور خارجی: ل. د. برونشتاین (تروتسکی)
کمیسر خلق در امور دادگستری: جی. ای اوپوکوف (آ.آ. لوموف)
کمیسر خلق در امور تهیه خوراک و ارزاق: آی. اف. تئودورویچ
کمیسر خلق در امور پست و تلگراف: ن. پ. آویلوف (گلایه پوف)
کمیسر خلق در امور اقلیّت‌های ملی: جی. و. جوگاشویلی (استالین)

(واژه‌ی «شورای کمیسرهای خلق» بعداً به علامت اختصاری «سوونارکوم» تبدیل شد.)

برقراری آتش‌بس موقت در جبهه جنگ با آلمان

لنین، استالین و کریلنکو بدون این‌که منتظر موافقت کمیته مرکزی شوراها بشوند، فرمانی را خطاب به ملوانان برای «صیغه برادری خواندن[1] با آلمانی‌ها» در جبهه‌های جنگ «در گردان‌ها، گروهان‌ها و دسته‌ها» صادر کردند. بسیاری از بلشویک‌ها معتقد بودند که اگر آلمانی‌ها پیشنهاد صلح روسیه را رد کنند، روحیه

---

۱. fraternize به زبان انگلیسی و «براتانیه» به زبان روسی. م.

مقاومت سربازان بسیار ضعیف خواهد شد.

پاسخ دو پهلوی لنین این بود: «ما خواستار "صیغه برادری خواندن! از طریق هنگ‌ها شدیم، نه ارتش‌ها. در این مورد، ما متکّی بر تجربه‌ی نظامی کریلنکو هستیم که این کار را کاملاً امکان‌پذیر می‌داند.»

تروتسکی فرمان زیر را برای ارتش صادر کرد:

سربازان! صلح در دست‌های شما قرار دارد. شما اجازه نخواهید داد که ژنرال‌های ضدانقلابی، آرمان بزرگ صلح را از شما بگیرند. برای این‌که از زجرکُش کردن آنان ــ که زیبنده نام یک ارتش انقلابی نیست ــ و به منظور این‌که از فرار آنان جلوگیری کنید تا بعداً محاکمه بشوند، آنان را زندانی کنید و نگهبانانی را بر آنان بگمارید. اجازه دهید هنگ‌های مستقر در جبهه فوراً نمایندگانی را برای مذاکرات آتش‌بس موقت با دشمن انتخاب کنند. سربازان! کلیدهای صلح در دست‌های شما قرار دارد. هشیاری، خویشتنداری، تلاش، و آرمان صلح [سرانجام] غلبه خواهد کرد.

در شب ۲۲ نوامبر [۹ نوامبر به تقویم قدیم روسی] لنین و استالین با ژنرال دوخونین[1] (رییس ستاد عملیات نظامی) تماس تلفنی گرفتند و به او دستور دادند که ضمن متوقف کردن عملیات نظامی، مذاکرات با آلمانی‌ها را درباره برقراری آتش بس موقت[2]، آغاز کند. استالین در این باره می‌نویسد: «لحظه‌ی پُر تنشی بود. دوخونین و ستاد کل از اجرای دستور شورای کمیسرهای خلق قاطعانه خودداری کردند... لنین پیشنهاد کرد که آن دو [لنین و استالین] به ایستگاه رادیو بروند و بر کناری ژنرال دوخونین و درخواست از سربازان "برای تسلیم کردن ژنرال‌ها، متوقف کردن عملیات نظامی، تماس گرفتن با سربازان

---

1. Dukhonin

۲. در اصطلاح حقوق بین‌الملل دو نوع آتش‌بس (Ceasefire) وجود دارد: (۱) آتش‌بس موقت (armistice)؛ (۲) آتش بس دائمی (truce). آتش‌بس موقت معمولاً در شروع کار برقرار می‌شود، ولی پس از مذاکرات دو طرف و امضای قرارداد آتش بس، «آتش بس دایمی» اجرا می‌شود. م.

اتریشی و آلمانی، و اجرای آرمان صلح را" از رادیو اعلام کنند.»

کریلنکو، به همراه یک دسته از ملوانان [کرونشتات] و افراد گارد سرخ، عازم «ماگلیوف» [ستادکل] شد تا شخصاً فرماندهی را به عهده بگیرد. دوخونین که حاضر نشده بود قدرت خود را واگذار کند، به دست گروهی از سربازان به قتل رسید. سپس کریلنکو نمایندگانی را برای انجام مذاکرات مقدماتی آتش‌بس موقت به نزد فرمانده نیروهای آلمانی فرستاد.

در ۲۷ نوامبر [۱۴ نوامبر به تقویم قدیم روسی] فرمانده کل نیروهای آلمانی به حکومت شوروی پاسخ داد که آماده انجام مذاکرات در «برست‌لیتوفسک»[1] است.

به هیأت اعزام شده از سوی لنین به برست‌لیتوفسک، دستور داده شده بود تا با کلیه شرایط آلمانی‌ها موافقت کنند. لذا کارِ زیادی باقی نمانده بود. ارتش روسیه در پی فرمان صلح و فرمان «صیغه برادری خواندن با آلمانی‌ها»، عملاً دیگر وجود نداشت. اولین هیأت صلح به ریاست «یوفه[2] و شامل گروهی از کارشناسان نظامی، و نیز یک کارگر، یک ملوان، یک دهقان، یک زن (که اشخاص اخیرالذکر برای کارهای تبلیغاتی در هیأت گنجانیده شده بودند) بود.

---

1. Brest-Litovsk

۲. "Iofee" با ضبط روسی و "Joffe" با ضبط انگلیسی. م.

۱۴ •

دیکتاتوری لنین

ائتلاف ناپایدار بلشویک‌ها و جناح چپ احزاب منشویک و سوسیالیست انقلابی

در حالی که جنگ خیابانی میان بلشویک‌ها و هواداران حکومت موقت هنوز هم ادامه داشت، بلشویک‌ها بابِ مذاکره با جناح چپ احزاب منشویک و سوسیالیست انقلابی را برای تشکیل یک کابینه که تمامی اعضای آن سوسیالیست باشند، گشودند. کامنف و ریکوف در رأس گروهی از بلشویک‌ها قرار داشتند که قویاً هوادار ائتلاف با جناح چپ احزاب مزبور بودند، درحالی که لنین تأکید می‌کرد که این مذاکرات فقط یک وسیله [تاکتیکی] برای مقابله با نیروهای هوادار کرنسکی می‌باشد.

افسران سلطنت‌طلب که در پادگان پتروگراد و در جبهه شمالی مستقر بودند نقش مهمی را در سقوط حکومت موقت ایفا کردند. این افسران که در طول پیکار میان بلشویک‌ها و حکومت موقت، بی‌طرف مانده بودند، یک استراتژی کوته‌بینانه را دنبال می‌کردند؛ اینک که کرنسکی از سرِ راه آنان کنار رفته است، آنان قادر خواهند بود که به سرعت از دست بلشویک‌ها نیز خلاص بشوند.

بسیاری از بلشویک‌های قدیمی، همچنان مخالف کودتای اکتبر بلشویک‌ها بودند، حتی پس از پیروزی آن. افرادی نظیر بوگدانوف، لیونیدکراسین، بازروف[1]، گئورگی آلکسینسکی، پروفسور روژکوف، ماکسیم گورکی، و سایر رهبران بلشویک در طی انقلاب ۱۹۰۵، و نیز دوستان نزدیک لنین، قبضه قدرت به وسیله بلشویک‌ها را «یک ماجراجویی نابخردانه» به شمار می‌آوردند که به وسیله کسانی انجام شده بود «که دچار جنون [سیاسی] شده بودند» و شخص

---

1. Bazrov

خود لنین را «آشکارا فردی نامسئول» می‌دانستند. آنان، رژیم شورایی را به عنوان یک حکومتِ «اپرای مضحک»[1] توصیف می‌کردند که دستخوش یک وجد و شعف باورنکردنی و خطرناک شده بود.

در ۲۱ اکتبر ۱۹۱۷، یعنی دو هفته پس از پیروزی انقلاب بلشویکی، ماکسیم گورکی در روزنامه‌اش موسوم به «نووایا ژیزن» [زندگی نو] نوشت:

> نیروهای کور [بی‌هدف] و ماجراجویان خبیث با آهنگی شتابان به سمت «انقلاب اجتماعی» پیش می‌روند ــ که در واقع این راه به هرج و مرج و نابود کردن پرولتاریا و انقلاب خواهد انجامید.
>
> طبقه کارگر بی‌گمان درک می‌کند که لنین با خون افراد آن طبقه، آزمایش خود را انجام می‌دهد، و می‌کوشد تا روحیه انقلابی پرولتاریا را تا حدّی فرسوده نماید تا ببیند که نتیجه چه خواهد شد.
>
> طبقه کارگر نباید اجازه بدهد که ماجراجویان و دیوانگان بارِ مسئولیت جنایات شرم‌آور، نامعقول و خونین را بر دوش پرولتاریا بگذارند، در حالی که پرولتاریا مسئول آن کردارها به شمار خواهد آمد، و نه شخص لنین.

در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۷، برخی از کمیسرهای خلق به ریاست ریکوف، در اعتراض به سیاست لنین مبنی بر خودداری از تشکیل کابینه‌ای با شرکت تمامی سوسیالیست‌ها، از مقام خود [در شورای کمیسرهای خلق] استعفا کردند. در همان زمان، کامنف نیز از مقام ریاست کمیته اجرایی سرتاسری شوراها کناره‌گیری کرد. پس از استعفای کامنف، لنین بی‌درنگ اسور دولوف را احضار کرد و به او گفت:

> «از همین حالا، کارِ برقراری نظم را شروع کن. اول از همه، یک جناح بلشویک را در کمیته اجرایی مرکزی [سرتاسری شوراها] تشکیل بده. سپس یک سازمان را از افراد غیرحزبی و از میان کارگران، و شاید هم از

---

۱. (Opera bouffe): نوعی اُپرای کُمیکِ ساده و سبک. م.

بین دهقانان، تأسیس کُن.[1] آن‌گاه مطمئن‌ترین و مسئول‌ترین افراد را از میان رفقای حزبی انتخاب کن و آنان را در میان افراد غیرحزبی مزبور بگنجان. تنفس[2]های متعدد را در جلسات اعلام کُن تا افراد جناح ما فرصتِ شور کردن درباره تمامی مسائل را با افراد غیرحزبی داشته باشند. مهم‌تر از آن، افراد ما باید بتوانند دیدگاه و نظر دیگران را کشف کنند. ما باید بدانیم که هر رفیق ما، در آن‌جا چگونه می‌اندیشد. هرچه را که در آن‌جا اتفاق می‌افتد به من گزارش بده. فوراً دست به کار شو، و خیال کُن که هم‌اکنون رییس هستی؛ ما خواستار تشکیل یک نشست از اعضای کمیته [حزب] خواهیم شد و به آنان پیشنهاد خواهیم کرد که انتخاب تو برای این مقام، تأیید بشود. سپس موضوع را از طریق جناح مان در کمیته مرکزی شوراها مطرح خواهیم کرد و بلافاصله تو را به عنوان رییس آن کمیته معرفی خواهیم کرد. ولی قبلاً تعداد رأی‌هایی را که به ما داده خواهد شد، برآورد کُن، و مراقب باش که تمامی هواداران جناح ما، در نشست مزبور حضور داشته باشند.»

لیونید کراسین که در پتروگراد به سر می‌برد، در نامه‌ای برای همسرش در سوئد، می‌نویسد:

بلشویک‌ها پس از این‌که نیروهای هوادار کرنسکی را درهم شکستند و مسکو را اشغال کردند، نتوانسته‌اند با سایر احزاب به توافق برسند. بلشویک‌ها همچنان به صدور فرامین روزانه، آن هم به مسئولیت خود، ادامه می‌دهند. همه چیز در حال نابود شدن است: صنعت حمل و نقل و صنایع تولیدی ویران شده‌اند. در این میان، ارتش‌های مستقر در جبهه، در اثر گرسنگی در حال مرگ هستند. همه‌ی بلشویک‌های سرشناس

---

۱. مقصود این است که گروهی از نمایندگان کارگران و دهقانان را وارد کمیته اجرایی مرکزی شوراها بنماید. م.
۲. (recess): در اصطلاح پارلمانی، به معنای قطع کوتاه مدت کارِ یک اجلاس به منظور استراحت نمایندگان است. م.

نظیر کامنف، زینوویف، ریکوف و سایرین ـ به جز لنین و تروتسکی ـ توافق کرده‌اند که به روال گذشته مواضع خود را حفظ کرده و دیدگاه‌های خویش را تغییر ندهند. نگران آینده‌ای تیره و تار می‌باشم؛ فلج شدن زندگی در پتروگراد، هرج و مرج و شاید کشتارهای جمعی.

لنین و سودای ایجاد یک دولت سوسیالیستی

پس از این‌که سلیمان از استکهلم بازگشت، کراسین نگرانی خود از آینده روسیه را با او در میان گذارد و به او گفت: «دوست عزیزم، این فقط یک موردِ به خطر انداختن همه چیز به خاطر عرضه‌ی فوری سوسیالیسم است، یعنی این‌که یک آرمان خیالبافانه و واهی[1] را تا مرز حماقت به جلو بردن. همه‌ی کسانی که این‌جا هستند، از جمله خود لنین، مشاعر خود را از دست داده‌اند. هر آن چیزی را که سوسیال دموکرات‌ها موعظه می‌کردند، به دست فراموشی سپرده شده... اما درباره خود لنین؟ او کلاً یک فرد فاقد حس مسئولیت است. تمامی ماجرا فقط یک وجد و شعف باورنکردنی و خطرناک است؛ زیرا ما به همه چیز امیدوار هستیم، نه تنها به موفقیت سوسیالیسم در روسیه، که به برپایی یک انقلاب جهانی، البته از همان دیدگاه سوسیالیستی [انقلاب جهانی سوسیالیستی]. کسانی که اطراف لنین را گرفته‌اند هیچ‌گونه اراده و اختیاری در برابر او ندارند. هیچ حرفی را در مخالفت با او به زبان نمی‌آورند، و به همین جهت است که ما در واقع به شیوه‌ی استبدادی قدیم بازگشته‌ایم.»

وروسکی (که بعدها یکی از دیپلمات‌های برجسته دولت شوروی شد) نیز با سلیمان همعقیده بود. سلیمان می‌نویسد:

«... وروسکی، به گفته خودش، باور ندارد که رژیم بلشویکی دوام آورده و توانایی کارهای معقول و منطقی را داشته باشد. وروسکی تمامی این ماجرا را یک کار نامعقول می‌داند؛ یک "فَندُق سفت" که دندان‌های

1. Utopian

بلشویک‌ها را خواهد شکست!...»

سلیمان این افکار و اندیشه‌های خود را در گفتگویی با لنین، ابراز کرد و از او پرسید:

«ولادیمیر ایلیچ، من دوست قدیمی تو هستم، به من بگو که اینجا چه خبر است؟ آیا به راستی یک قمار بر سَر سوسیالیسم در جزیره "یوتوپیا"[1] است، آن هم در یک مقیاس گسترده‌تر؟ من سر در نمی‌آورم...»

لنین در پاسخ گفت: «هیچ جزیره‌ی "یوتوپیایی" وجود ندارد، بلکه طرح ایجادِ یک دولت سوسیالیستی در کار است. از این لحظه به بعد، روسیه نخستین دولتی خواهد بود که در آن، یک نظم سوسیالیستی استقرار یافته است. می‌بینم که شانه‌هایت را بالا می‌اندازی. خوب، پس بگذار یک خبر حیرت‌انگیز دیگر را به تو بدهم... اصلاً مسأله روسیه در میان نیست. من برای روسیه پشیزی ارزش قائل نیستم[2]... روسیه فقط یک مرحله است که از طریق آن، ما باید راه خود را به سوی انقلاب جهانی بگشاییم.»

سلیمان لبخندی زد. لنین در حالی که از گوشه چشم‌های مورّب [مغولی] خود به او می‌نگریست گفت: «می‌خندی؟ می‌خواهی بگویی که همه‌ی این‌ها یک خواب و خیال است؟ من می‌دانم که تو چه می‌خواهی بگویی. من تمامی موجودی آن عبارات کلیشه‌ای و کهنه مارکسیست را که در واقع حرف‌های پوچ خرده بورژوا را تشکیل می‌دهد و تو قادر نیستی آنان را از مغزت بیرون کنی، می‌دانم.» لنین لحظه‌ای مکث کرد و سپس افزود: «ضمناً یادم آمد که وروسکی درباره گفت وگوی تو با او، و این‌که کارهای ما را فقط یک خیال واهی دانسته‌ای، نامه‌ای به من نوشته است. بگذار به تو بگویم که ما مرحله خیالبافی را پشت سر گذاشته‌ایم. تمامی آن عبارات کلیشه‌ای، چیزی جز متّه به خشخاش گذاشتن

---

۱. (Utopia): نام کتابی است از تامس مور. در این کتاب، کشوری خیالی تصویر شده است که نظام زندگی اجتماعی آن کاملاً معقول و منطقی است. اثر مزبور، انتقادی است از شیوه زندگی اروپایی در آن عصر و زمانه، که مبتنی بر سودجویی و آزمندی بود. م.

2. "I spit on Russia"

مارکسیسم نیست. ما آن را به عنوان یکی از بیماری‌های کودکانه اجتناب ناپذیری که هر جامعه و هر طبقه باید آن را پشت سر بگذارد، هنگامی که پرتو یک سپیده‌دم تازه را در افق مشاهده کرد، به شمار آورده و پشت سر گذاشتیم و به دور افکندیم[۱]... سعی نکن که حرف مرا ردّ کنی!» لنین که به هیجان آمده بود و دست‌هایش را تکان می‌داد، افزود: «این رد کردن فایده‌ای ندارد. تو و کراسین، با آن نظریه‌اش درباره انقلاب طبیعی[۲]، نمی‌توانید مرا متقاعد سازید. ما هرچه بیش‌تر به سمت چپ [تُندروی] گرایش پیدا می‌کنیم.

آری، ما همه چیز را نابود خواهیم کرد و بر روی ویرانه‌های آن، معبد خود را بنا می‌کنیم! معبدی برای سعادت همگان. ما دستگاه بورژوازی را ویران خواهیم کرد، و چیزی از آن باقی نخواهد ماند.» لنین در حالی که می‌خندید، ادامه داد: «این حرف را به خاطر بسپارید ـ تو و دوست تو نیکتیچ [کراسین] ـ که ما با هیچ‌کس تعارف نداریم. فراموش مکن که آن لنینی که تو دهسال پیش می‌شناختی، دیگر وجود ندارد. او مرده است.»

موقعی که سلیمان به او اعتراض کرد، لنین به سرعت حرف او را قطع کرد و گفت: «من نسبت به همه‌ی ضدانقلابی‌ها بیرحم خواهم بود، و رفیق اوریتسکی [رییس پلیس مخفی بلشویک‌ها در پتروگراد] را به جان همه ضدانقلابی‌ها خواهم انداخت، و برایم اهمیتی ندارد که آنان چه کسانی هستند. به مصلحت تو نمی‌بینم که به دوستی خود با [کراسین] ادامه بدهی.»

نخستین اقدامات سوسیالیستی لنین

در شرایط مزبور، لنین می‌کوشید در میان بی‌نظمی حاکم، نوعی نظم را ایجاد کند. مصادره‌ها و ضبط اموال به شدت ادامه داشت. ولی تسلط رژیم بر بانک‌ها، ضرورت بیش‌تری

---

۱. لنین همین استدلال و تفکر را در کتاب «بیماری کودکانه کمونیسم» (که در سال ۱۹۲۰ چاپ شد) با توضیحات بیش‌تری بیان کرده است. اثر مزبور در جلد دوم گزیده‌ی آثار لنین موجود است. م.

۲. اشاره به گفته کراسین درباره غیرطبیعی بودن کارهای بلشویک‌ها، و لزوم سیر تکاملی یک انقلاب سوسیالیستی بر طبق اصول مارکسیسم است. م.

داشت. لذا فرمانی در این باره [ملی کردن بانک‌ها] صادر شد. لنین برای انجام این کار، منژینسکی را به مقام کمیسر امور مالیه [وزیر دارایی] تعیین کرد و به او گفت: «تو از مالیه سر درنمی‌آوری ولی یک مرد عمل هستی.»

بونچ برویویچ می‌نویسد: «این انتصاب در غروب همان روز [پس از گفت وگوی لنین و منژینسکی] صورت گرفت. منژینسکی از فرطِ اضافه کاری، از پا درآمده بود. برای این‌که دستور حکومت را فوراً اجرا کرده باشد، شخصاً با کمک یکی از رفقای حزبی، یک مبل بزرگ را داخل اتاق خود آورد، آن را کنار دیوار گذارد و با حروف درشت بر روی یک صفحه کاغذ نوشت: "کمیسریای مالیه"، سپس آن را به مبل سنجاق کرد، روی مبل دراز کشید تا بخوابد...»

پتزکوفسکی[1] (یک بلشویک قدیمی) نقل می‌کند: «رفیق منژینسکی در حالت بین خواب و بیداری، روی مبل دراز کشیده بود. دیواره کناره مبل با این اعلان مزّین شده بود: "کمیسریای مالیه". من نزدیک او نشستم و شروع به صبحت با او کردم. با لحن بسیار صادقانه‌ای درباره گذشته‌ام پرسید و می‌خواست بداند که در چه رشته‌ای تحصیل کرده‌ام. به او پاسخ دادم که هنگام تحصیل در دانشگاه لندن، چند واحد و از جمله مالیه عمومی را گذرانیده‌ام. منژینسکی ناگهان از جایش بلند شد، چشم‌هایش را به من دوخت و با لحن قاطعی گفت: "پس تو را به عنوان رییس بانک دولتی تعیین خواهم کرد."... از اتاق بیرون رفت و پس از چند دقیقه بازگشت، در حالی که کاغذی همراه داشت که تأیید می‌کرد پس از امضای نهایی به وسیله ایلیچ [النین] من رییس بانک دولتی هستم.» پتزکوفسکی به منژینسکی التماس کرد که این حکم را لغو کند ولی او توضیح داد: «ما نیاز مبرمی به پول داریم ــ دست کم چند میلیون روبل. کارکنان بانک دولتی و خزانه در حال اعتصاب هستند. ما نمی‌توانیم از طریق قانونی پول به دست بیاوریم و تنها راهش این است که رییس بانک دولتی را عوض کنیم.»

دو روز بعد، منژینسکی او را مرخص کرد؛ پتزکوفسکی به عنوان رییس بانک دولتی، وظیفه خود را انجام داده بود.

---

1. Petskovsky

شاید باورکردنی نباشد ولی اکثر اقدامات اولیه رژیم جدید شوروی به همین طریق انجام می‌شد. در حالی که شورای کمیسرهای خلق فرامینی را صادر می‌کرد که باعث تغییر ساختار اقتصادی و اجتماعی روسیه می‌شد و مسیر تازه‌ای را در تاریخ جهانی می‌گشود، بازیگران اصلی در میان راهروهای «اسمولنی» سرگردان بودند و در جستجوی جا، میزهای تحریر، صندلی و نوشت افزار بودند.

بونچ برویویچ شرحی را درباره ملی کردن بانک‌های خصوصی نوشته است. او که مسئولیت این کار را به عهده داشت، دستورات لازم را نوشت، حمل و نقل افراد را سازماندهی کرد، بیست و هشت دسته تیرانداز ماهر را تدارک دید، و نظایر آن. اشغال بیست و هشت بانک خصوصی و بازداشت بیست و هشت نفر از رؤسای آنان ضرورت داشت. او می‌نویسد:

«من از رفیق مالکوف[1] (فرمانده «اسمولنی») درخواست کردم که یک اتاق راحت را برای من کنار بگذارد، یک اتاق کاملاً خصوصی و بیست و هشت تخت سفری، میز و صندلی فراهم کند. همچنین به او گفتم که خود را آماده غذا دادن به بیست و هشت نفر بکند، که با صرف صبحانه در ساعت ۸ بامداد شروع می‌شود.

اشغال بیست و هشت بانک خصوصی به راحتی و در ۲۷ دسامبر صورت گرفت. کمیسر امور مالیه در کوتاه‌ترین مدت ممکن، کارگرانی را به عنوان مدیران بانک‌ها تعیین کرد. بسیاری از مدیرانی که بازداشت شده بودند ابراز تمایل کردند که به کار خود در رژیم شورایی ادامه بدهند، و لذا بلافاصله آزاد شدند. کمیسرهایی[2] برای کلیّه بانک‌ها تعیین شدند، و این کار تا آن‌جا ادامه یافت که رژیم بتواند تمامی وجوه و عملیات بانکی را در بانک دولتی مستقر کند.»

توصیه لنین در آستانه کودتای اکتبر، این بود: «بگذارید ابتدا قدرت را قبضه کنیم،

---

1. Malkov

۲. نمایندگان دولت در یک مؤسسه. م.

سپس بانک‌ها را ملی خواهیم کرد، و بعداً خواهیم دید که چه باید کرد. ما بر مبنای تجربه عمل می‌کنیم.»

بر اساس همین نظریه بود که او اینک به کارش ادامه می‌داد. در نخستین روز پس از پیروزی، بلشویک‌ها دو فرمان صادر کردند: یک فرمان مربوط به خلع ید از بزرگ مالکان بود، و اراضی مزبور به کمیته‌های دهقانی محلی واگذار می‌شد «تا این‌که مجلس مؤسسان تصمیم لازم را بگیرد.» در فرمان دیگر، ملی کردن مؤسسات بانکی مقرّر شده بود.

با این حال، مالکیت خصوصی لغو نشد. مالکیت اراضی کوچک به صورت سابق باقی ماند. برداشت پول از حساب‌های بانکی حداکثر تا مبلغ پانزده هزار روبل در ماه، مجاز شمرده شد.

لنین درباره ملی کردن فوری کارخانه‌ها، هنوز هم تردید داشت. «سوسیالیسم فقط موقعی می‌تواند عرضه شود که طبقه کارگر یاد بگیرد که چگونه اقتدار خود را إعمال و اثبات کند»، لنین پس از گفتن این حرف، تشریح کرد که چرا اقداماتش «ناقص و ضد و نقیض» می‌نماید. در ۲۴ ژانویه ۱۹۱۸، لنین در یک سخنرانی در پتروگراد، اعلام داشت:

«غالباً نمایندگان کارگران و دهقانان به حکومت شورایی مراجعه کرده و مثلاً می‌پرسند که با این یا آن قطعه زمین چه کنند. و خود من از این‌که می‌بینم آنان هیچ نظر قطعی در این باره ندارند، ناراحت می‌شوم. من به آنان می‌گویم: شما حکومت هستید و هر طور دلتان می‌خواهد عمل کنید، هر اقدامی راکه مایل به انجام آن هستید انجام دهید چون ما از شما حمایت می‌کنیم. ولی مراقب تولید باشید، توجه داشته باشید که تولید سودمند است. این کارِ سودمند را ادامه دهید؛ مرتکب اشتباهاتی خواهید شد ولی بالاخره یاد می‌گیرید...»

محدودیت و سانسور مطبوعات لنین در [جزوه‌ی] دولت و انقلاب[1] می‌نویسد که طبیعت بشر به گونه‌ای است که آرزومند تسلیم و انقیاد است. تا زمانِ برقراری نظام سوسیالیسم، پرولتاریا نیاز به دولتی دارد که به جای اعطای آزادی، فقط «مخالفانش را درهم بشکند.» در این میان، مسیرِ کار کاملاً روشن است، «چون دولت فقط یک نهاد موقت است که ما ناگزیریم آن را در مبارزه انقلابی برای درهم شکستن مخالفان از راه زور، به کار گیریم لذا صحبت کردن از یک دولت مردمی آزاد، کار مهملی خواهد بود. در طول دوره زمانی که پرولتاریا هنوز به دولت نیاز دارد، این نیاز در راستای آزادی نیست بلکه برای درهم شکستن مخالفان است.» درهم شکستن مخالفان هدف اصلی «دیکتاتوری پرولتاریا است»، «هدفی که باید آن را به هر قیمتی به دست آورد.»

در ۱۰ نوامبر ۱۹۱۷، حکومت شورایی فرمانی را مبنی بر محدود کردن آزادی عمل مطبوعات صادر کرد، همراه با این اطمینان که این اقدامات سرکوبگرانه جنبه موقت دارد «و به محض این‌که رژیم جدید قویاً مستقر شود» محدودیت‌های مزبور لغو خواهد شد.

مطبوعات لیبرال به سرعت سرکوب شدند.

ولی به همان اندازه نیز برای لنین اهمیت داشت که دهان افکار سوسیالیستی را ببندد. از نخستین روزهای اقتدار شورا، لنین اصرار داشت که روزنامه‌های متعلق به احزاب سوسیالیست انقلابی و منشویک‌ها تعطیل شوند. طبق گفته تروتسکی، لنین از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا بگوید: «آیا ما قادر نیستیم آن اراذل را لگام بزنیم؟ به من بگویید که شما این دیکتاتوری را چه می‌نامید؟»

روزنامه‌های متعلق به «اپوزیسیون» به تدریج به حالت تعلیق درآمدند و تعطیل شدند.

در یک همایش کمیته اجرایی مرکزی سرتاسری شوراها در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۷، لنین از سیاست سرکوب این نشریات دفاع کرد. او اعلام داشت: «تحمل کردن این جراید به معنای آن است که سوسیالیسم متوقف شده است... دولت

---

1. State and Revolution

یک نهاد است که به خاطر اِعمال خشونت به وجود آمده است. این خشونت قبلاً به وسیله یک مشت آدم خَرپول[1] بر همگی مردم اِعمال می‌شد؛ اینک ما می‌خواهیم خشونت را به نفع مردم سازمان‌دهی کنیم.»

و سه ماه بعد، در کنگره چهارم شوراها، در برابر فریادهای اعتراض سوسیالیست‌ها که می‌گفتند: «روزنامه‌های ما تعطیل شده‌اند» لنین پاسخ داد: «البته که تعطیل شده‌اند، ولی متأسفانه نه تمام آن‌ها! بزودی همه‌ی آن‌ها تعطیل خواهند شد... دیکتاتوری پرولتاریا این منابع تریاک بورژوازی را از میان خواهد برد.»

پس از قرارداد برست ـ لیتوفسک و هنگامی که ارتش آلمان سرزمین‌های بزرگی از روسیه را اشغال کرد و لنین دلایلی داشت تا نگران وخامت اوضاع باشد، از سانسور مطبوعات تا حدی کاسته شد، و به چند روزنامه اجازه چاپ مجدد داده شد با این شرط که آن‌ها در صفحه اول خود، تمامی فرمان‌ها و اظهارات کمیسرهای بلشویک را چاپ نمایند. وانگهی اگر این جراید خبری را چاپ می‌کردند که به ذائقه مسئولان سانسور خوش نمی‌آمد، می‌بایست جریمه سنگینی را برای هر خبر بپردازند. روزنامه «نووایا ژیزن» (که ماکسیم گورکی صاحب امتیاز آن بود) به خاطر درج یک خبر ناخوشایند، ۳۵/۰۰۰ روبل جریمه شد.

ولی حتی این امتیاز کوچک نیز دوام چندانی نداشت. در اوایل ماه مه ۱۹۱۸، رژیم، سیاست شدت عمل را در پیش گرفت و روزنامه‌های «دیلونارادو»[2]، «دی‌ین»[3] و «نووی لوچ»[4] را تعطیل کرد. پس از مدت کوتاهی، تمامی روزنامه‌های متعلق به اپوزیسیون، از جمله روزنامه متعلق به ماکسیم گورکی را [نووایا ژیزن] تعطیل نمود. حتی موقعی که گورکی با لنین آشتی کرد، به او اجازه چاپ مجدد روزنامه‌اش را ندادند.

آزادی بیان و مطبوعات ـ که انقلابیون روسیه قرن‌ها به خاطر آن پیکار کرده بودند؛ از ایام دکامبریست‌ها به بعد ـ در مدت چند ماه کاملاً پایمال شد.

---

1. money bags
2. Dyelo Naroda [امور مردم]
3. Dyen [روز]
4. Novy Looch [روز و شب]

۱۵

لنین صدای مجلس مؤسسان را خاموش می‌کند

«تشکیلِ فوریِ مجلس مؤسسان» یکی از شعارهای اصلی لنین از آوریل تا اکتبر ۱۹۱۷ بود. لنین بارها وعده داده بود که وقتی بلشویک‌ها قدرت را به دست بگیرند مجلس مؤسسان به سرعت تأسیس خواهد شد.

شکست بلشویک‌ها در انتخابات مجلس مؤسسان

این وعده‌ی بلشویک‌ها به قدر کافی واضح و روشن بود. ولی رهبران بلشویک به خوبی آگاه بودند که انتخابات مجلس مؤسسان ـ که حکومت موقت تاریخ آن را ۲۵ اکتبر تعیین کرده بود ـ باعث نخواهد شد که بلشویک‌ها نتوانند این مجلس را در سلطه‌ی خود درآورند.

تروتسکی نقل می‌کند: «در اولین روز [پیروزی] انقلاب [اکتبر] ـ اگر نگوییم نخستین ساعت آن ـ لنین مسأله مجلس مؤسسان را مطرح کرد و گفت: "ما باید انتخابات را عقب بیندازیم. ما باید حق رأی را به تمامی کسانی که به سن بلوغ [هیجده سال] رسیده‌اند گسترش دهیم. ما باید [فعالیت] هواداران کُرنیلوف و کادت‌ها را غیرقانونی اعلام کنیم."»

با وجودِ اعمال زورِ چشمگیر از جانب بلشویک‌ها، موقعی که نتایج انتخابات اعلام شد، این نتایج حتی بدتر از آن بود که لنین انتظارش را داشت.

از سی و شش میلیون نفر روسی که به پای صندوق‌های رأی رفتند، فقط نه میلیون نفر به کاندیداهای بلشویک رأی دادند، در حالی که تقریباً بیست و نه میلیون نفر، یا حدود ۵۸ درصد آراء، به سودِ حزب سوسیالیست انقلابی بود. از ۷۰۷ نماینده‌ی برگزیده شده، ۳۰۷ نفر از حزب سوسیالیست انقلابی بودند؛ یک اکثریت آشکار؛ بلشویک‌ها فقط ۱۷۵ نماینده داشتند؛ جناح چپ سوسیالیست‌های

انقلابی طرفدار لنین، ۴۰ نماینده؛ کادت‌ها ۱۷ نماینده؛ ۸۶ نماینده از گروه‌های اقلیت‌های ملی؛ و ۱۱ نماینده منفرد. مردم روسیه در جریان آزادترین انتخابات در طول تاریخ خویش، به سوسیالیسم میانه‌رو، و علیه لنین و بورژوازی، رأی دادند.

از لحاظ وجهه‌ی عمومی حکومت شوروی، هیچ نتیجه‌ای نمی‌توانست این چنین بد باشد. ولی لنین حتی خود را برای این وضعیت نیز آماده کرده بود. درباره ترتیبات گشایش مجلس مؤسسان، پیش‌تر فکر همه چیز را کرده بودند: چه کسی باید سخنرانی افتتاحیه کنفرانس را ایراد کند، مسائل مندرج در دستور کار مجلس، چه کسی باید فراکسیون‌ها را اداره کند ـ درباره این مسائل و مسائل مشابه آن قبلاً بحث و گفت وگو شده بود. بوریس سوکولوف (یک نماینده از حزب سوسیالیست انقلابی) ترتیبات مزبور را این چنین تفسیر می‌کند: «فکر همه چیز را کرده بودند به جز دسته‌های ملوانان مست که جایگاه تماشاچیان را در کاخ تورید پُرکرده بودند و روحیه بدبینی غیرپارلمانی بلشویک[1]ها.» دو موضوع اخیر در دستورِ کارِ مجلس قرار نداشت ولی در روند مذاکرات مجلس کاملاً مشهود بود. پس از تأخیرهای متعدد، تاریخ گشایش مجلس مؤسسان برای روز ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸ تعیین شد.

تبلیغات و طرح‌های بلشویک‌ها برای انحلال مجلس مؤسسان

بلشویک‌ها یک مبارزه ماهرانه برای ایجاد حسّ مخالفت با سوسیالیست‌های انقلابی در ذهن طبقه کارگر را آغاز کرده بودند. بلشویک‌ها آن زیرکی و دقتی را که در کودتای اکتبر از خود نشان داده بودند اینک همان طرح‌های خود را برای منحل کردن مجلس مؤسسان به کار می‌بردند. آنان حساب همه چیز را کرده بودند. یعنی همان طوری که قبلاً نیز ارتش را به طرف خود جلب کرده بودند، این بار نیز با کمک تبلیغات وسیع، می‌کوشیدند تا حمایت

---

۱. مقصود این است که از نظر پارلمانی، بلشویک‌ها اساساً به نمایندگان سایر احزاب بدبین بودند و عقاید آنان را بورژوامسلک می‌دانستند. م.

تعدادی از هنگ‌های پادگان پتروگراد را برای یک حمله تازه به نهادهای عمومی[1] به دست آورند. بلشویک‌ها این کار را با به کارگیری بزرگ‌ترین امتیاز خود، شروع کردند. یعنی حزبِ آنان تنها سازمانِ حزبیِ در میان سربازان بود که پس از کودتای اکتبر همچنان پابرجا مانده بود.

قشرهای کارگر در معرض تبلیغات گسترده‌ی بلشویک‌ها قرار داشتند. با این‌که نظر کارگران نسبت به مجلس مؤسسان مساعد بود ولی دیدگاه آنان تمایل بیش‌تری به یک بدگمانی توأم با بی‌تفاوتی نسبت به آن داشت. اکثریت عظیم کارگران پتروگراد یک موضع بیطرف داشتند، و حداکثر ۱۵ درصد آنان به کاندیداهای بلشویک در انتخابات کارخانه‌ها رأی داده بودند.

هنگ «ایزمایلوفسکی»[2] پس از مدت‌ها درنگ و تردید، بالاخره موضع خود را درباره مجلس مؤسسان مشخص کرد. بلشویک‌ها تلاش شدیدی کردند تا نظر مساعد افراد این هنگ را به دست آورند. یک همایش بزرگ در ژانویه ۱۹۱۸ در تماشاخانه این هنگ برگزار شد. کریلنکو و پیاتاکوف[3] به نمایندگی از سوی بلشویک‌ها، فورتوناتوف[4] و سوکولوف از جانب حزب سوسیالیست انقلابی، سخنرانی کردند. کریلنکو و پیاتاکوف به روال معمول از «جنگ امپریالیستی» انتقاد کردند و به «آنتانت»[5]، کلمانسو[6]، حکومت موقت «بورژوازی» پتروگراد[7]، و نظایر آن، به شدت تاختند. سپس آنان از مجلس مؤسسان انتقاد کردند، و سربازان بلافاصله فریاد برآوردند: جرأت ندارید که به آن آسیب برسانید! بگذارید شوراها و مجلس مؤسسان وجود داشته باشند! آیا شما فکر می‌کنید که ما نمایندگان خود را به خاطر هیچ و پوچ، انتخاب کردیم؟»

---

۱. (Public Institutions): نهادها و تأسیسات دولتی که امکان داشت به مخالفت با بلشویک‌ها برخیزند. م.

2. Izomailovsky 3. Piatakov 4. Fortunatov

۵. (Entente): اتحاد روسیه با فرانسه و انگلستان در جنگ جهانی اول علیه دولت‌های مرکزی (آلمان و اتریش)؛ متفقیْن. م.

۶. (Clemenceau) نخست وزیر وقت فرانسه. م.

۷. اشاره به سیاست دولت روسیه برای ادامه جنگ با آلمان تا سقوط حکومت موقت و همکاری با کشورهای انگلستان و فرانسه در زمینه ادامه جنگ است. م.

در ۱۶ ژانویه [۱۹۱۸] کریلنکو به هنگ سمینوفسکی رفت تا زمینه انحلال مجلس مؤسسان را از طریق «از میان بردن» ــ به گفته خود او ــ «جوّ سنگین ضدانقلاب در سربازخانه‌ها» فراهم سازد. ولی از او استقبال زیادی نشد و به وی توصیه شد که مراقب گفته‌هایش باشد، وگرنه ممکن است سربازان به حرف‌های او گوش ندهند.

سخنان کریلنکو در میان هیاهویی که از هر گوشه سالن بر می‌خاست، محو شد. پس از این‌که کریلنکو آن محل را ترک گفت، یک سرباز در میان فریادهای شادی سایر سربازان، درباره ضرورت دفاع از مجلس مؤسسان سخنرانی کرد.

کمیته نظامی حزب سوسیالیست انقلابی باخبر شد که بلشویک‌ها قصد دارند از وجود ملوانان اسکادران‌های[1] اول و دوم ناوگان بالتیک علیه مجلس مؤسسان استفاده کنند. این حزب یک سازمان نظامی کوچک [کمیته نظامی] در میان ملوانان اسکادران دوم داشت و ریاست آن‌کمیته با یک ملوان باهوش به نام سافرانوف[2] بود که از حزب مزبور جانبداری می‌کرد. در ۱۶ ژانویه [۱۹۱۸] یک همایش از ملوانان مذکور برگزار شد. پس از ایراد سخنرانی‌هایی توسط سافرانوف و سایرین، یک ملوان پُر شور و شوق به بالای سکوّی سخنرانی پرید و فریاد زد:

«برادران، رفقا، بیایید سوگند بخوریم که علیه مجلس مؤسسان اقدام نکنیم.» ملوانان نیز سوگند خوردند ــ ولی دفاع از مجلس مؤسسان، مسأله دیگری بود.

قرار بود که مجلس مؤسسان در بامداد روز ۱۸ ژانویه [۱۹۱۸] گشایش یابد. لنین که از مدت‌ها پیش این رویداد را پیش‌بینی کرده بود، دستور داد که یک دسته از تیراندازان ماهر «لِتونی»[3] به پتروگراد اعزام شوند. او می‌دانست که سربازان لاتویایی فاقد هرگونه احساس همبستگی با مردم روسیه هستند و با وفاداری کامل دستورات را اجرا خواهند کرد. در این میان، مجمع دفاع از مجلس

---

۱. (Squadron): در نیروی دریایی به یک یگان شامل ۳ تا ۶ شناور گفته می‌شود. م.

2. Safranov

۳. (Lettish): جمهوری لاتویا (لتونی) فعلی؛ سرزمینی واقع در شرق دریای بالتیک که در سال ۱۷۲۱ به تصرف روسیه درآمده بود. م.

مؤسسان ـ که به وسیله احزاب منشویک و سوسیالیست انقلابی سازمان‌دهی شده بود ـ تصمیم گرفت که گشایش مجلس مؤسسان را با یک راهپیمایی مسالمت آمیز به سوی کاخ تورید خوشامد بگوید. بلشویک‌ها فوراً برچسب «یک اقدام ضدانقلابی» را به این حرکت آنان زدند.

علاوه بر تیراندازان لتونی، ملوانان کرونشتات و رزمناوها فراخوانده شدند؛ چند زیردریایی، رزمناو آرورا و ناو جمهوری ("رس پوبلیکا"[1]) در طول رودخانه «نِوا» مستقر شدند. ملوانان و گاردهای سرخ در مدخل کاخ تورید استقرار یافتند. تمامی جوازهای عبور برای حضور مردم در جایگاه تماشاچیان، به وسیله اوریتسکی [رییس پلیس مخفی بلشویک‌ها] صادر شده بود.

در مجلس مؤسسان چه گذشت؟

حوالی ساعت هفت بامداد روز ۱۸ ژانویه [۱۹۱۸]، جماعت‌های زیادی از کارگران و دانشجویان غیرمسلّح، از سراسر نقاط شهر به راه افتادند. آنان پرچم‌ها و پلاکارت‌هایی را با خود حمل می‌کردند که حاوی شعارهای «پرولتاریاهای تمام کشورها متحد شوید!»، «زمین و آزادی»، «زنده‌باد مجلس مؤسسان» بود. آنان به طرف میدان «مارس»[2] به راه افتادند، و در آن‌جا بود که اعضای کمیته اجرایی شورای پتروگراد نیز به آنان پیوستند.

موقعی که این جمعیت وارد خیابان منتهی به کاخ تورید می‌شد، ناگهان با آتش تفنگ و مسلسل بلشویک‌ها روبرو شد. تمامی خیابان‌های منتهی به مجلس مؤسسان به وسیله یگان‌های ویژه‌ی بلشویکی مسدود شده و به آنان دستور داده شده بود: «در مصرف گلوله صرفه‌جویی نکنید.» در آن روز، تعداد یکصد نفر مرد و زن در اثر تیراندازی بلشویک‌ها کشته و زخمی شدند.

در کاخ تورید، صحنه عجیبی به چشم می‌خورد. تالارها و سالن مجلس

---

۱. (Respublica)؛ واژه‌ی «جمهوری» در زبان‌های اروپایی (république ،republic، repubblica ،república ،republik ،respublica) مرکب از دو کلمه لاتینی "res" (به معنای چیز؛ حکومت) و "Publica" (به معنای مردم) است. م.

2. Mars

مملوء از ملوانان و سربازانی بود که سلاح‌های سنگین داشتند. کنارِ هر در، ملوانان و افراد گارد سرخ که مجهزّ به تفنگ و نارنجک دستی بودند، با لحن خشنی به تماشاچیان دستور می‌دادند که کارت‌های ورودی خود را ارائه دهند. جایگاه تماشاچیان مملوء از مزدوران بلشویک اوریتسکی بود.

مجلس مؤسسان به جای این‌که در بامداد گشایش یابد، جلسه خود را در ساعت چهار بعدازظهر آغاز کرد. بلشویک‌ها و جناح چپ سوسیالیست انقلابی سمت چپ مجلس را اشغال کرده بودند؛ در کنار آنان، نمایندگان اکثریت حزب سوسیالیست انقلابی نشسته بودند، و سپس منشویک‌ها مشاهده می‌شدند. نیمکت‌های ضلع راست مجلس خالی بود زیرا تعدادی از نمایندگان کادت‌ها قبلاً بازداشت شده و بقیه آنان نیز غایب بودند. یک مجلسِ کاملاً سوسیالیست بود، ولی بلشویک‌ها در اقلیت قرار داشتند.

لنین، همراه با همسر و خواهرش و بونچ برویویچ، از درِ کناری وارد شد، آن هم در زمانی که مجلس کاملاً پُر شده بود. آنان لباس‌های خود را در رختکن بیرون آورده و به اتاق کوچکی رفتند تا ضمن صحبت، یک شام سرد[1] را نیز بخورند.

لنین در حالی که لبخند شیطنت‌آمیزی بر لب داشت، گفت: «چون ما واقعاً مقصر هستیم که حماقت کردیم و وعده‌ی تشکیل مجلس مؤسسان را دادیم، پس مجبوریم آن را برگزار کنیم، ولی در مورد زمان انحلال آن، تاریخ هنوز خاموش است.»

اسوردلوف وارد اتاق شد و درباره دستور جلسه‌ی مجلس مؤسسان با او مشورت کرد. لنین پس از چند لحظه گفت: «خوب، حالا باید شروع کرد» از جایش بلند شد و راهروی طولانی منتهی به سالن مجلس را پیمود. موقعی که او وارد شد، جلسه شروع شده بود ــ ولی طبق دلخواه لنین جریان نداشت.

بر طبق سنّت، پارلمان به وسیله سالمندترین نماینده [رییس سنّی] گشایش

---

۱. (buffet dinner): خوراک‌های آماده و سرد که روی میزی قرار دارد و هرکس شخصاً از خودش پذیرایی می‌کند. م.

یافت. شِوتزوف[1] پیر (یکی از کهنه‌کاران حزب اراده مردم) از روی کرسی خود در جایگاه حزب سوسیالیست انقلابی برخاست. موقعی که او پشت کرسی خطابه قرار گرفت، نمایندگان بلشویک شروع به کوبیدن دست‌های خود روی میزها کردند، در حالی که سربازان و ملوانان با قنداق تفنگ‌هایشان به کف سالن می‌کوبیدند. بعضی از افراد جناح چپ سوسیالیست انقلابی نیز در این ایجاد سر و صدا، به آنان ملحق شدند. در جایگاه تماشاچیان، یک سرباز تفنگ خود را به سوی شِوتزوف نشانه گرفت.

بالاخره شِوتزوف توانست در میان این همه سر و صدا بگوید: «نشست مجلس مؤسسان برگزار می‌شود.» صدای شدید سوت کشیدن‌ها، به کلمات او خوشامد گفت.

سپس اسوردلوف به طرف کرسی خطابه رفت، شِوتزوف پیر را به طرفی هُل داد و با صدای بلندی اعلام کرد که کمیته اجرایی شورای نمایندگان کارگران و سربازان به او اختیار داده است تا نشست مجلس مؤسسان را بگشاید. آن‌گاه به نمایندگی از طرف کمیته مزبور متن «اعلامیه حقوق اقشار کارگر و استثمار شده» را که به وسیله لنین، استالین و بوخارین نوشته شده بود قرائت کرد. این اعلامیه خواستار آن بود که تمام قدرت دولتی به شوراها واگذار شود، و به این ترتیب معنا و اهمیت واقعی مجلس مؤسسان را سلب می‌کرد. این اعلامیه پیش‌تر به وسیله کمیته اجرایی شوراها (که در سلطه‌ی بلشویک‌ها بود) تصویب شده بود. کمیته مزبور همچنین قطعنامه‌ای را تصویب کرده بود مبنی بر این‌که «کلیه اقدامات از جانب یک شخص یا یک نهاد برای به عهده گرفتن هر یک از وظایف حکومت، یک عمل ضدانقلابی تلقی خواهد شد. یک چنین اقدامی، طبق دستور حکومت از طریق تمامی وسایل ممکن و از جمله استفاده از نیروهای مسلّح، سرکوب خواهد شد.

اسوردلوف از مجلس خواست که فوراً تصمیم بگیرد که آیا این قطعنامه پیشنهادی «سوونارکوم» [شورای کمیسرهای خلق] را تصویب می‌کند یا نه. او

---

1. Shvetzov

افزود که مسأله زمین قبلاً حل شده است؛ زمین‌های کشاورزی به صورت دارایی مشترک همه‌ی دهقانانی در می‌آید که قادر به کاشت در آن باشند. وی اضافه کرد که مجلس مؤسسان باید یک سیاست خارجی فعال را در راستای برقراری یک صلح عمومی دموکراتیک که غالب یا مغلوبی نداشته باشد پیگیری نماید ولی هیچ‌گونه قرارداد صلح جداگانه‌ای با آلمان امپریالیست منعقد نخواهد شد.

سپس چرنوف [رهبر منشویک‌ها] سخنرانی کرد و اظهار داشت که مجلس مؤسسان به عنوان یک پارلمان که با رأی آزاد مردم تشکیل شده است ــ مردم روسیه ــ از حقوق قانونی کامل برخوردار است لیکن مایل است که تمامی تصمیم‌گیری‌های اساسی و مهم را به همه‌پرسی ارجاع کند. اگر شوراها دست به دست مجلس بدهند و اراده مردم را محترم بشمارند، آرامش و آزادی در روسیه برقرار خواهد شد؛ وگرنه جنگ داخلی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

با این‌که مرتّب حرف او را قطع می‌کردند، ولی چرنوف توانست سخنرانی خود را به پایان برساند. آن‌گاه سخنرانان بلشویک، یعنی بوخارین و اسکورتسوف[1] سخنرانی کردند. بوخارین پیشنهاد کرد که اعلامیه شورا [اعلامیه حقوق اقشار کارگر و استثمار شده] در رأس دستورِ کار مجلس قرار گیرد، برای این‌که معلوم شود آیا مجلس مؤسسان طرفدار «مالکان کارخانه‌ها، بازرگانان و مدیران بانک‌ها است یا هوادار دهقانان خرده مالک، کارگران، سربازان و ملوانان.» اشاره به مالکان کارخانه‌ها، بازرگانان و مدیران بانک‌ها موجب خنده استهزاءآمیز اکثریت سوسیالیست‌های حاضر در مجلس شد.

اسکورتسوف صورتش را به طرف سوسیالیست‌های انقلابی برگرداند و گفت: «همه چیز بین ما تمام شد. ما، انقلاب اکتبر علیه بورژوازی را تا پایانِ کار ادامه خواهیم داد. ما و شما در دو سنگر مختلف پیکار می‌کنیم.»

نمایندگان سوسیالیست در حالت سکوت به سخنان نمایندگان بلشویک گوش فرا دادند و حتی موقعی که آنان کلمات توهین‌آمیز و زشتی را به کار می‌بردند باز هم حرف آنان را قطع نمی‌کردند.

---

1. Skvortsov

موقعی که تسرتلی از جایش برخاست تا پاسخ او را بدهد، تفنگ‌هایی به سوی او نشانه رفت و ملوانان نیز اسلحه‌های کمری خود را بیرون آورده و در دست‌های خود تکان می‌دادند. تقاضای رییس جلسه برای حفظ نظم موجب هو کردن، سوت کشیدن، قَسم‌های انتقامجویانه و فریادهای گوشخراش شد. تسرتلی بالاخره توانست توجه عمومی را به سخنان فصیح خویش درباره آزادی‌های فردی و هشدار دادن درباره یک جنگ داخلی، جلب نماید. سپس یک نماینده از طرف حزب سوسیالیست انقلابی درباره «برنامه صلح» از دیدگاه مجلس مؤسسان سخنرانی کرد.

لنین سخنی نگفت. او که روی پلّکان منتهی به سکّوی سخنرانی نشسته بود، پوزخندی زد و تکانی خورد، مطلبی را روی یک برگ کاغذ نوشت، سپس روی نیمکت دراز کشید و تظاهر کرد که به خواب رفته است. ملوانان همچنان تفنگ‌های خود را به سوی افراد حزب سوسیالیست انقلابی نشانه گرفته بودند. در جایگاه تماشاچیان، غوغایی برپا شده بود، آنان فریاد می‌زدند، سوت می‌کشیدند و پاهای خود را به زمین می‌کوبیدند.

سخنگویان بلشویک یک بار دیگر مصّرانه خواستار تصویب اعلامیه [حقوق اقشار کارگر و استثمار شده] شدند. پس از بحث زیاد، اکثریت نمایندگان مجلس مؤسسان با این درخواست مخالفت کردند و رأی دادند که مواضع آنان درباره جنگ، مسأله زمین و شکل حکومت آینده روسیه در صورت مذاکرات مجلس ثبت بشود. لذا نمایندگان بلشویک در یک زمان واحد از جای خود برخاستند، و به صورت یک ستون منظم از تالار مجلس خارج شدند.

پاسی از غروب گذشته بود که نمایندگان باقی مانده در مجلس (که نمایندگان جناح اکثریت بودند) شروع به خواندن فرمان‌های خود کردند. جایگاه تماشاچیان خالی بود و آنان با ملوانان و سربازان لنین تنها مانده بودند. سوسیالیست‌های انقلابی و منشویک‌ها می‌دانستند که فرصت کمی دارند. چرنوف سرگرم خواندن یک فرمان درباره مسأله زمین بود که یک سرباز بازوی او را گرفت و گفت: «موقع تعطیل کردن است. ما از کمیسر خلق یک دستور برای

تعطیل مجلس داریم.»

چرنوف پرسید: «کدام کمیسر خلق؟»

سرباز پاسخ داد: یک دستور ـ شما دیگر نمی‌توانید اینجا بمانید ـ گاردها خسته شده‌اند و ما چراغ‌ها را خاموش خواهیم کرد.»

چرنوف گفت: «اعضای مجلس مؤسسان هم خسته شده‌اند، ولی آنان فقط موقعی استراحت خواهند کرد که وظیفه‌ای را که مردم به آنان محول کرده‌اند تا درباره مسائل صلح و زمین تصمیم بگیرند، به انجام برسانند.»

چرنوف بی‌آن‌که به ملوان فرصتِ پاسخ را بدهد، روی تریبون خم شد و به خواندن فرمان پرداخت: روسیه به صورت یک جمهوری فدراتیو [متحده] و دارای حق خودمختاری ملی برای همه‌ی اقوام آن، اعلام شد. گاردها همچنان فریاد می‌زدند: «زود باشید، وقت تمام می‌شود. ما چراغ‌ها را خاموش خواهیم کرد.» ولی نمایندگان به کار خود ادامه می‌دادند و به انتقال زمین به دهقانان و اجرای یک برنامه دموکراتیک صلح بر اساس سخنرانی چرنوف، رأی می‌دادند. موقعی که رییس جلسه بالاخره اعلام تنفس کرد، صبح فرا رسیده بود.

بلشویک‌ها مجلس مؤسسان را منحل می‌کنند

پیش از فرا رسیدن ظهر، موقعی که قرار بود مجلس دوباره تشکیل شود، نمایندگان متوجه شدند که درِ ورودی کاخ تورید را یک دسته از سربازان مجهّز به تفنگ، مسلسل، و دو توپخانه سیّار، مسدود کرده‌اند. در همان روز ـ ۱۹ ژانویه ۱۹۱۸ ـ شورای کمیسرهای خلق با صدور فرمانی مجلس مؤسسان را منحل کرد. روزنامه‌هایی را که گزارش مذاکرات جلسه دیروز را چاپ کرده بودند، به وسیله سربازان از جایگاه‌های فروش جراید و نیز از دست روزنامه‌فروش‌ها جمع کردند و سوزاندند.

در نشست کمیته اجرایی سرتاسری شورا، در ۱۹ ژانویه ۱۹۱۸، لنین اعلام کرد:

«چون مردم مایل بودند که مجلس مؤسسان تشکیل بشود لذا ما آن را برگزار کردیم. ولی مردم بلافاصله احساس کردند که این مجلس مؤسسان

مشهور، به راستی نماینده چه کسانی است. و اینک، ما خواست و اراده‌ی مردم را اجرا کرده‌ایم، یعنی تمام قدرت را به شوراها منتقل کرده‌ایم. ما کَمَر خرابکاران را خواهیم شکست...

انتقال قدرت به مجلس مؤسسان یعنی سازش با بورژوازی شرور. شوراهای روسیه منافع اقشار زحمتکش را بسیار فراتر از منافع سازشکارانه خیانت آمیزی قرار می‌دهد که جامه‌ای نو بر تن کرده است... و موقعی که مجلس مؤسسان یک بار دیگر نشان داد که می‌خواهد تمامی مسائل و وظایف بسیار مبرم شوراها را پشت گوش بیندازد، ما به مجلس مؤسسان گفتیم که نمایندگان آن نباید حتی یک لحظه را تلف کنند... و لذا بنا به اراده شورا، مجلس مؤسسان که از پذیرش قدرت مردم خودداری کرد، منحل می‌شود. مجلس مؤسسان منحل شده است. جمهوری انقلابی شورایی، به هر قیمتی پیروز خواهد شد.»

این سخنرانی لنین برای ثبت در سوابق بود. پس از صدور فرمان انحلال مجلس مؤسسان، لنین به طور خصوصی و با کلامی صریح به تروتسکی گفت:

«اشتباه ما این بود که تشکیل مجلس مؤسسان را به تأخیر نینداختیم. ما بسیار بی‌احتیاطی کردیم. ولی نتیجه‌ی آن، خیلی خوب از کار درآمد. انحلال مجلس مؤسسان به وسیله حکومت شوراها، به معنای نابودی کامل و آشکار اندیشه دموکراسی توسط اندیشه‌ی دیکتاتوری است. این ماجرا، درس خوبی خواهد بود.»

۱۶

قرارداد صلح روسیه و آلمان

«برقراری صلح [با آلمان] به هر قیمت» برای لنین یک ضرورت به شمار می‌آمد زیرا قدرت دیکتاتوری او را تحکیم می‌کرد. ولی او در عین حال از برپایی سریع یک انقلاب [سوسیالیستی] در آلمان به قدری اطمینان داشت که پیامد یک صلح تحمیل شده از جانب آلمان، او را وحشت‌زده نمی‌کرد. از این رو، در سرتاسر دوره‌ی مذاکرات صلح با آلمان، لنین با لجاجت و یکدندگی از هیأت صلح شوروی می‌خواست که برای دستیابی به صلح از هیچ تلاشی فروگذار نکنند.

هیأت صلح شوروی به ریاست ایوفه و تروتسکی، در اواخر نوامبر ۱۹۱۷ به بِرِست ـ لیتوفسک[۱] اعزام شده بود. در ۲۷ دسامبر، جراید پتروگراد یک اعلامیه‌ی صلح هیأت شوروی را چاپ کردند که مدّعی بود «اصول یک صلح عمومیِ دموکراتیک و بدون الحاق سرزمین‌ها، به وسیله دولت‌های مرکزی[۲] پذیرفته شده است، و دیگر این‌که آلمان و متحدان آن هیچ‌گونه نقشه‌ای برای توسعه ارضی ندارند و طبیعتاً مایل نیستند که استقلال سیاسی ملت‌ها را از میان برده یا محدود نمایند.»

اختلاف نظر بلشویک‌ها بر سَر شرایط قرارداد صلح با آلمان

موقعی که هیأت صلح شوروی شرایط صلح آلمانی‌ها را شنید ژنرال اسکالون[۳] (یکی از کارشناسان نظامی در هیأت صلح شوروی)

---

۱. (Brest-Litovsk): شهری واقع در جمهوری روسیه سفید (جمهوری بیلاروس کنونی)، واقع در مرز روسیه و لهستان. م.
۲. آلمان و امپراتوری اتریش ـ مجارستان در جنگ جهانی اول. م.
3. Skalon

بی‌درنگ خودکشی کرد. یک عضو دیگر هیأت به نام پروفسور پوکرووسکی[1] در حالی که اشک در چشم‌هایش حلقه زده بود، گفت: «چگونه می‌توان از صلح بدون الحاق سخن گفت، در حالی که روسیه می‌بایست سرزمین‌هایی را به آلمان واگذار کند که به لحاظ مساحت، تقریباً معادل هیجده استان است؟»

اکثریت اعضای هیأت شوروی (که اینک به ریاست تروتسکی و بوخارین بود) با شرایط صلح آلمان کاملاً مخالف بودند. اختلاف نظر بلشویک‌ها در مسأله قرارداد صلح با آلمان، به قدری گسترش یافت که تقریباً موجب شد شکاف عقیدتی عمیق‌تری در رژیم شوروی به وجود آید.

در ۲۱ ژانویه ۱۹۱۸، کمیته مرکزی حزب بلشویک با نمایندگان بلشویک در سومین کنگره سرتاسری شوراها ملاقات کرد تا درباره شرایط صلح آلمان به گفت‌وگو بنشینند. در این همایش، لنین طیّ سخنانی اعلام داشت که قرارداد صلح با آلمان هرچه زودتر باید امضا شود، حتی اگر به بهای واگذاری بخش چشمگیری از روسیه به آلمان باشد. از سوی دیگر، تروتسکی توصیه کرد که اعلام پایانِ جنگِ با آلمان، بدون امضای قرارداد صلح، صورت گیرد. با این ترتیبِ «نه صلح و نه جنگ»، او امیدوار بود که ارتش‌های آلمان و اتریش که در اثر بلاتکلیفی و تبلیغات انقلابی [سوسیالیست‌های آلمان] روحیه خود را از دست داده بودند، علیه حکومت‌های خویش طغیان کنند. سومین پیشنهاد این بود که یک «جنگ انقلابی» علیه آلمان و متّحدانش صورت گیرد. پانزده نفر به پیشنهاد لنین، شانزده نفر به پیشنهاد تروتسکی و بیست و دو نفر به پیشنهاد «جنگ انقلابی» رأی دادند.

سه روز بعد، کمیته مرکزی حزب یک بار دیگر مسأله صلح را بررسی کرد و لنین این بار نیز در مورد پذیرش فوری شرایط صلح آلمان، پافشاری نمود. بوخارین، تروتسکی، اوریتسکی، لوموف و دزرژینسکی اعلام کردند که پذیرش شرایط صلح آلمان به معنای زیر پا گذاشتن اصول بلشویسم است. بالاخره در رأی‌گیری که به عمل آمد، پیشنهاد تروتسکی مبنی بر این‌که «جنگ متوقف

---

1. Pokrovsky

شود، قرارداد صلح امضا نشود ولی ارتش روسیه از حالت بسیج بیرون بیاید» با نُه رأی موافق و هفت رأی مخالف، به تصویب رسید.

ولی بلشویک‌ها [نظر و عقیده] آلمان را به حساب نیاورده بودند. در ۱۶ فوریه ۱۹۱۸، ژنرال هوفمان آلمانی یک اتمام حجّت[1] برای حکومت شوروی فرستاد و ارتش آلمان آماده‌ی از سرگیری حمله شد. پس از دریافت اتمام حجّت آلمان،کمیته مرکزی حزب در ۱۷ فوریه تشکیل شد. یک گروه پنج نفره مرکب از لنین، استالین، اسوردولوف، سوکولینکوف و اسمیلگا، از پذیرش فوری شرایط صلح آلمان جانبداری کردند. شش عضو کمیته مرکزی یعنی بوخارین، لوموف، تروتسکی، اوریتسکی، ایوفه و کرستینسکی با شرایط صلح مزبور مخالفت کردند. موقعی که مسأله امضای فوری قرارداد صلح یا به انتظار یورش آلمان نشستن به رأی‌گیری گذارده شد، تصمیم گرفته شد که منتظر نتایج یورش آلمان بمانند، شاید که سربازان آلمانی از جنگیدن خودداری کنند.

ولی آلمانی‌ها به اتمام حجت خود، سریعاً عمل کردند. در ۱۸ فوریه، ارتش آلمان یک بار دیگر حمله را آغاز کرد. کمیته مرکزی دوباره تشکیل گردید و لنین باز هم خواستار امضای فوری قرارداد صلح شد. این بار نیز هواداران او در کمیته مرکزی در اقلیت قرار گرفتند. در اواخر غروب آن روز که خبر پیشروی‌های تازه‌ی آلمانی‌ها رسید، دیدگاه عمومی اعضای کمیته مرکزی تغییر کرد. لنین با عزمی راسخ‌تر از پیش، خواستار پذیرش فوری شرایط صلح آلمان شد. او قادر نبود نگرانی رفقایش را از واگذاری «برخی سرزمین‌های روسیه» به آلمان، درک کند. از نظر او، تنها مسأله مهم این بود که آیا شرایطِ صلحِ آلمان موجب به خطر افتادن قدرت حکومت بلشویکی می‌شود یا خیر.

---

۱. واژه‌ی اتمام حجّت (Ultimatum؛ اولتیماتوم) از ریشه لاتینی Ultimum به معنای «آخرین»، و اصطلاحاً به معنی آخرین حرفی است که در موضوعی گفته می‌شود. در عرف سیاسی و دیپلماتیک، اتمام حجّت عبارت است از سندی که به وسیله یک دولت به دولت دیگر تسلیم می‌شود و در آن، حداقل امتیازاتی را که دولت تسلیم‌کننده از طرف مقابل می‌خواهد، و نیز حداکثر امتیازاتی را که می‌تواند به طرف مقابل بدهد، منعکس می‌گردد. (نک: فرهنگ حقوقی، تألیف بهمن کشاورز، صفحه ۲۴۳). م.

لنین گفت: «اگر آلمانی‌ها بخواهند حکومت بلشویکی را سرنگون کنند، در آن صورت ما ناگزیر به پیکار با آنان هستیم، ولی با سایر درخواست‌های آنان باید موافقت بشود.»

در یک رأی‌گیری نهایی، لنین توانست هفت رأی موافق از کلّ سیزده رأی [اعضای کمیته مرکزی حزب] را به دست آورد. تلگرافی به دولت آلمان مخابره شد و اعلام گردید که حکومت شوروی آماده‌ی پذیرش شرایط صلح پیشنهاد شده در برست ـ لیتوفسک است، و به هر شرط جدیدی نیز بی‌درنگ پاسخ خواهد داد.

دولت آلمان در پاسخ خود در ۲۲ فوریه ۱۹۱۸، شرایط سخت تری را پیشنهاد نمود؛ علاوه بر واگذاری تمام منطقه بالتیک (از جمله فنلاند)، خواستار شناسایی اوکراین مستقل در پوشش حمایت آلمان شده بود. موقعی که این شرایط جدید اعلام گردید، مخالفت با صلح دوباره از سر گرفته شد.

جناح چپ سوسیالیست‌های انقلابی که در آن زمان در هیأت دولت [شورای کمیسرهای خلق] شرکت داشتند پیشنهاد کردند که کمک نظامی متفقین برای ایستادگی در برابر آلمان، پذیرفته شود. تروتسکی و سوکولینکوف نیز با دریافت اسلحه از متفّقین موافق بودند. لنین در این نشست حضور نداشت ولی پیام زیر را برای کمیته مرکزی فرستاد: «لطفاً رأی من به نفع دریافت سیب زمینی و اسلحه از راهزنان امپریالیست انگلیس و فرانسه را به تعداد آراء اضافه کنید.» با این حال، در نشست بعدی کمیته مرکزی، لنین اعلام داشت که سیاستِ «بازی کردن با عبارات انقلابی، باید خاتمه یابد.»

او تهدید کرد: «اگر این سیاست ادامه یابد، من از حکومت و کمیته مرکزی حزب استعفا خواهم داد و یک شورانش آشکار علیه حکومت و کمیته مرکزی را آغاز خواهم کرد. برای دست زدن به یک جنگ انقلابی، به وجود یک ارتش نیاز است و ما یک چنین ارتشی نداریم. پس باید شرایط صلح آلمان را بپذیریم.» بحث شدیدی درگرفت، ولی مخالفان لنین مایل به چالش با او نبودند. در ۳ مارس ۱۹۱۸، هیأت نمایندگی صلح شوروی، قرارداد برست ـ لیتوفسک را امضا کرد.

امضای قرارداد صلحِ برست ـ لیتوفسک لنین درباره شرایط صلحی که آن را پذیرفته بود هیچ‌گونه توهمّی نداشت. استاسوا[1] (منشی لنین) نقل می‌کند: «من اتفاقاً در اتاقِ کار لنین بودم که کاراخان[2] پرونده‌ی پیش‌نویس قرارداد صلح برست ـ لیتوفسک را آورد. او می‌خواست آن را گشوده و به رییس خود نشان بدهد. لنین به این کار او شدیداً اعتراض کرد و گفت: "آن چه که از من می‌خواهی این است که علاوه بر پاراف کردن این پیش‌نویس، متن آن را نیز بخوانم؟ نه، نه، هرگز! تا زمانی که فرصت برای عدم اجرای آن وجود دارد، من نه آن را خواهم خواند و نه شرایط آن را اجرا خواهم کرد."»

قرارداد برست ـ لیتوفسک موجب می‌شد که آلمان بر منابع غنی اوکراین مسلط بشود، و بسیاری از لشکرهای آلمانی مستقر در روسیه را به جبهه غرب گسیل دارد. ولی در طول شش یا هفت ماه بعد، نیروهای امریکایی، فرانسوی و بریتانیایی دست به یورشی زدند که خط دفاعی هیندنبورگ را درهم شکست و آلمان را ناگزیر کرد تا درخواست امضای قرارداد آتش بس موقت بنماید. این پیروزی متفقین، آلمانی‌ها را مجبور کرد تا سرزمین‌هایی را که طبق قرارداد صلح با روسیه ـ و لنین نیز آن را امضا کرده بود ـ به دست آورده بودند تخلیه نمایند.

---

1. Stasova 2. Karakhan

۱۷

حکومت وحشت و ارعاب

بلافاصله پس از کودتای بلشویکی [اکتبر، و طیّ فرمانی] مجازات مرگ برای سربازانی که ترک خدمت می‌کردند، لغو شد.

لنین به تصمیم مزبور اعتراض کرد و گفت: «این کار اشتباه است، یک نقطه ضعف نابخشودنی و یک توهّم صلح طلبانه است.» و توصیه کرد که فرمان اخیرالذکر فوراً لغو شود. لنین که مطمئن بود لغو فرمان مزبور تأثیر ناخوشایندی خواهد داشت، یک راه حل میانه را پذیرفت: نادیده گرفتن فرمان جدید و اعدام کردن سربازان فراری به روال سابق.

تروتسکی می‌نویسد: «آن زمان، دوره‌ای بود که لنین از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا در کلّه ما فرو کند که ایجاد ارعاب و وحشت یک امر اجتناب ناپذیر است. او می‌گفت: "دیکتاتوری شما کجاست؟ آن را به من نشان بدهید. آن چه که ما داریم یک آشفتگی اوضاع است و نه یک دیکتاتوری. اگر ما نتوانیم یک خرابکار را تیرباران کنیم پس انقلاب ما از چه قُماشی است [به چه درد می‌خورد]؟"»

یک بار که لنین به گزارشی درباره یک رشته اقدامات ضدانقلابی‌ها گوش می‌کرد، از کوره در رفت و فریادزنان گفت: «آیا یافتن یک فوکیه تَنویل[1] [دادستان معروف در دوره «حکومت وحشت» در فرانسه] در میان ما برای مهار کردن ضدانقلابی‌های وحشی، ناممکن است؟»

فلیکس دزرِژینسکی؛ یک «فوکیه تَنویل» در حکومت بلشویکی

لنین، «فوکیه تَنویل» خود را در وجود فلیکس دزرِژینسکی یافت. او موهای

---

1. Foquier Tinville

بور، شانه‌های نسبتاً خمیده، ریش کوتاه نوک تیز، و چشم‌های شفاف همراه با مردمک‌های گشاد داشت. لحظاتی وجود داشت که لبخند دوستانه او، رنگِ سخت‌گیریِ عاری از محبت و غیردوستانه به خود می‌گرفت. در چنین مواقعی، چشم‌ها و لب‌های رنگ پریده و مرتاض‌گونه دزرژینسکی نشانگر یک تعصب اهریمنی بودند. از خودگذشتگی بیش از حد، پاکدامنی خطاناپذیر او، و بی‌اعتنایی شدید او به افکار و عقاید دیگران، شخصیت او را کامل می‌کرد. تواضع طبیعی و ذاتی او، عاری بودن از تکبّر، و رفتار ملایم او، دزرِژینسکی را از دیگران متمایز می‌کرد. او یک «پاک آیین»[1] بزرگ بود، یک قدّیس برای تغییر فاحش اوضاع اجتماعی.

دزرژینسکی پسر یک زمیندار ثروتمند از اهالی «ویلنو»[2] بود. هنگامی که در دانشگاه تحصیل می‌کرد به عضویت حزب سوسیال دموکرات لتونی درآمد. در سنین جوانی تبعید شد و بعدها به حزب سوسیال دموکرات لهستان پیوست. او بیش‌تر سال‌های عمرش را در زندان‌ها و در سیبری گذرانید. انقلاب [فوریه ۱۹۱۷] روسیه باعث آزادی او از یک سلول در زندانِ «تاگانکا»[3] مسکو شد.[4]

---

۱. (Puritan)، یک بلشویک متعصب. م.

۲. (Vilno به زبان روسی؛ Wilno به زبان لهستانی؛ Vilinus به زبان انگلیسی): پایتخت جمهوری لیتوانی فعلی. سرزمین لیتوانی در سال ۱۷۹۵ به وسیله روسیه تزاری اشغال گردید و و در سال ۱۹۲۳ به لهستان واگذار شد. م.

3. Taganka

۴. دزرژینسکی در خاطراتش می‌نویسد که تا سن ۱۶ سالگی یک کاتولیک متعصب بوده است. روزی برادر بزرگش (کازیمیر) از او پرسید: «تو خداوند را چگونه مجسّم می‌کنی؟» دزرژینسکی به قلب خود اشاره کرد و پاسخ داد: «خدا را؟ خداوند در قلب من جای دارد. آری در دل من! و اگر روزی من نیز مانند تو به این نتیجه برسم که خدایی وجود ندارد، گلوله‌ای به پیشانی‌ام می‌زنم. من نمی‌توانم بدون خداوند زندگی کنم.» او حتی قصد داشت که کشیش بشود.

ن. آ. بردیایف در کتاب «خودیابی» می‌نویسد: «دزرژینسکی به عنوان یک فرد مؤمن و صریح، در من تأثیر گذارد. فکر می‌کنم او آدم بدی نبود و شاید اصولاً طبیعتاً هم آدم بیرحمی نبوده است. او متعصب بود. در وجود او یک چیز وحشتناک احساس می‌شد... در گذشته او می‌خواست یک کشیش کاتولیک بشود ولی تعصب خود را به مرام کمونیسم تحویل داد...» (نک: تاریخ گویای دوران انقلاب اکتبر شوروی، صفحات ۴۴-۴۵).

در طبقه بالای ساختمان اسمولنی، لنین و همکارانش سرگرم تهیه طرحی برای سازندگی یک جامعه نو [در روسیه] بودند. لنین وسایل آن را فراهم کرده بود ولی به شمشیری نیاز بود تا قدرت رژیم شورایی را تحکیم کند. در طبقه پایین آن عمارت، در یک اتاق سه کُنجی واقع در انتهای راهروی بزرگ، دزرژینسکی نشسته بود. همین چند لحظه پیش بود که او را به عنوان فرمانده اسمولنی برگزیده بودند. چند دسته از تیراندازان ماهر لتونی در اختیار او بودند. کار آنان این بود که مسلسل‌های نصب شده کنار پنجره‌ها را مرتّب روغن بزنند و برای تیراندازی آماده نگه دارند؛ یک وظیفه کوچک و بی‌اهمیت. پرتوِ نورافکن بسیار بزرگی که بالایِ این عمارتِ عظیم زردرنگ قرار داشت به اتاق سه کُنجی دزرژینسکی نمی‌رسید.

چند روزی بود که اسمولنی شاهد رفت و آمد زیاد بلشویک‌ها بود. همه‌ی آنان در جنب و جوش بودند. در حالی که کیف‌هایی راکه به نظرِ می‌رسید حاوی مطالب مهمی باشد زیربغل داشتند، از یک طبقه به طبقه دیگر می‌رفتند، دستوراتی می‌دادند و دستوراتی می‌گرفتند، و به یکدیگر تبریک می‌گفتند.

دزرژینسکی می‌دانست که قدرت لنین فقط موقعی اَمن و مطمئن خواهد بود که دشمنان انقلاب بلشویکی سرکوب بشوند، نیروهای آنان را پراکنده کرده و نابود سازند. در این پیکار، هیچ جایی برای گذشت و اغماض وجود نداشت.

در حالی که «سوونارکوم» [شورای کمیسرهای خلق] جلسه داشت، یک دستور مؤدبّانه ولی محکم و استوار از دفتر فرمانده اسمولنی صادر شد مبنی بر این‌که تمامی کارکنان اسمولنی باید برای مصاحبه عقیدتی در دفتر دزرژینسکی حضور یابند. آن کسانی را که در این مصاحبه شرکت نکردند، هنگام ورود یا خروج از ساختمان، در یک جا جمع کردند. گاردها مقابل هر درِ ورودی و پلّکان مستقر شده بودند.

«آه، روز بخیر رفیق!» این خوشامدگویی ملایم دزرژینسکی به تمام کسانی بود که برای مصاحبه عقیدتی به نزد او می‌رفتند. پس از انجام مصاحبه، به افراد به اصطلاح «پاک» جواز ورود به اسمولنی را می‌دادند، و سایرین خود را

زندانیانی می‌یافتند که در انتظار تحقیقات بیش‌تر درباره‌شان بودند. طولی نکشید که این عمارت که روزگاری یک مدرسه‌ی شیکِ دخترانه بود به صورت یک سازمان اطلاعاتی درآمد.

تأسیس سازمان چکا و کشتار مخالفان رژیم

در ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷، لنین به دزرژینسکی دستور داد تا یک کمیته فوق‌العاده برای مبارزه با ضدانقلاب و خرابکاران را تحت عنوان «چکا»[1] تشکیل دهد. این تشکیلات پلیس مخفی شوروی به زودی مظهر یک نظام ارعاب و وحشت شد که دنیا هرگز نظیر آن را ندیده بود. در سال‌های بعد، نام آن به OGPU[2]، NKVD[3] و MVD[4] تغییر یافت ولی هدف اصلی آن همچنان حفظ گردید. دزرژینسکی اولین رییس سازمان چکا بود.

سپس یک رشته توطئه‌ها علیه حکومت بلشویکی و دسیسه‌هایی برای کشتن سران بلشویک کشف شد ــ برخی از آن‌ها حقیقت داشتند و بقیه ساختگی بودند. دزرژینسکی در اتاق سه‌کُنجی خود در عمارت اسمولنی، همواره سرگرم تیز کردن سلاح دیکتاتوری شوروی بود. انبوهی از شایعات خام را از گوشه و کنار پتروگراد برای دزرژینسکی می‌آوردند. او با کمک جوخه‌های برگزیده «چکیست‌ها»[5] به پاکسازی این شهر [از وجود ضدانقلابی‌ها و خرابکاران] می‌پرداخت.

اوقات بسیار کمی را صرف بررسی مدارک و شواهد مربوط به افرادی

---

۱. (Cheka): «چکا» علامت اختصاری کلمات «چرزویچایی ناتیا کومیسیا» به زبان روسی است. م.

۲. (OGPU)؛ یا گ.پ.او.: سازمان چکا در ۶ فوریه ۱۹۲۲ تغییر نام داد و تحت عنوان «اداره سیاسی دولتی» (گ.پ.او.) بخشی از کمیساریای امور داخلی شد. م.

۳. (N.K.V.D.): گ.پ.او. در سال ۱۹۲۳ از کمیساریای امور داخلی جدا شد و فعالیت مستقل یافت. در سال ۱۹۳۴، دوباره جزء کمیساریای مزبور شد. در سال ۱۹۴۱، به نام کمیساریای امنیت داخلی (ان.کا.و.د.) تجدید سازمان یافت. م.

۴. در سال ۱۹۴۶ «کمیساریای امنیت داخلی» تغییر نام یافت و وزارت امنیت داخلی (M.V.D.) نامیده شد. م.

5. Checkists [مأموران سازمان چکا]

می‌کردند که در یورش‌های شبانه چکا، دستگیر می‌شدند. وای به حال آن مأمور چکا که تمامی افراد مظنون را فوراً بازداشت نمی‌کرد. افراد مظنون را به زور به یک کلانتری در نزدیکی کاخ زمستانی می‌بردند. در آن‌جا، پس از یک بازجویی سرسری، یا حتی بدون بازجویی، آنان را رو به دیوار حیاط می‌گذاردند و تیرباران می‌کردند. صدای منقطع آوای مرگ را غرش موتورهای کامیون (که برای همین منظور روشن گذارده بودند) خفه می‌کرد.

دزرژینسکی برای سازندگی یک جامعه نو از بطن یک جامعه کهنه، ابزاری نو را عرضه کرد ــ ابزار کشتارِ جمعیِ سازمان یافته و منظّم. از دیدگاه دزرژینسکی، این پیکار طبقاتی به معنای نابود کردن «دشمنان طبقه کارگر بود». «دشمنان طبقه کارگر» آن کسانی بودند که با دیکتاتوری بلشویک‌ها مخالفت می‌کردند.

در جلسات «سوونارکوم» لنین غالباً یادداشت‌هایی را با همکارانش ردّ و بدل می‌کرد. در یک مناسبت، او یادداشت زیر را برای دزرژینسکی فرستاد: «چند نفر ضدانقلابی شرور در زندان‌های ما هستند؟» پاسخ دزرژینسکی این بود: «حدود هزار و پانصد نفر.» لنین یادداشت را خواند، با بالا کشیدن بینی‌اش نارضایی خود را نشان داد، یک علامت ضربدر کنار این رقم کشید و یادداشت را به دزرژینسکی برگرداند.

دزرژینسکی از جایش بلند شد و بی‌آن‌که کلامی بر زبان آورد جلسه‌ی شورای کمیسرهای خلق را ترک گفت. هیچ کس توجهی به یادداشت لنین یا رفتن دزرژینسکی نکرد و جلسه ادامه یافت. ولی روز بعد زمزمه‌های پرهیجانی به گوش می‌رسید. دزرژینسکی دستور اعدام تمامی هزار و پانصد نفر «ضدانقلابی شرور» را داده بود. او علامت ضربدر لنین را به عنوان یک حکم مرگ دسته جمعی تفسیر کرده بود.

درباره این‌که آیا قصد لنین از علامت ضربدر، به معنای دستور نابود کردن جمعی افراد مزبور بوده است، تفسیر و اظهارنظری تاکنون نشده است. ولی همان طور که فوتی‌وا[1] (منشی لنین) می‌گوید: «منظور لنین را درست درک نکرده

---

1. Fotieva

بودند. ولادیمیر ایلیچ هرگز مایل به این اعدام‌ها نبود. دزرژینسکی منظور لنین را درست نفهمیده بود. ولادیمیر ایلیچ معمولاً یک علامت ضربدر روی یادداشت‌ها می‌کشید تا نشان بدهد که آن یادداشت را خوانده و مفّاد آن را یادداشت کرده است.»

در اوایل سال ۱۹۱۸، رهبران شوروی پایتخت را از پتروگراد به مسکو منتقل کردند. دزرژینسکی نیز پس از ورود به مسکو (به اتفاق همکارانش) درصدد برآمد تا محل مناسبی را برای سازمان خود [«چکا»] بیابد. او عمارت شرکت بیمه مرکزی روسیه راکه در ساختمان شماره ۲۲، خیابان لوبیانکا[1]، قرار داشت انتخاب کرد. این ساختمان راحت و پر از اتاق بود، درهای ورودی متعدد و سرداب‌های بزرگ و یک حیاط وسیع داشت. ساختمان مزبور به عنوان دفتر مرکزی چکا، شماره ۲۲، خیابان لوبیانکا، مقدر بود که به صورت مشهورترین نشانی در سرتاسر روسیه درآید.[2]

---

1. Lubianka

۲. تأسیس سازمان «چکا» در چهل و سومین روز پیروزی انقلاب اکتبر صورت گرفت (۲۰ دسامبر ۱۹۱۷). جهت مبارزه با ضدانقلاب و خرابکاران اقتصادی، صورت گرفت. دزرژینسکی پس از آنکه به ریاست «چکا» انتخاب شد، اظهار داشت: «فکر نکنید که من درصدد پیدا کردن راه‌های قانونی عدالت هستم؛ عدالت به درد ما نمی‌خورد. ما نباید سؤال و جواب کوتاه داشته باشیم، من فقط طالب یک چیز هستم: "تأسیس یک سازمان که به کار تصفیه حسابِ انقلابی به پردازد".»
سازمان «چکا» در ابتدا به امور جزیی می‌پرداخت و اختیاراتش محدود بود: مصادره‌ی اموال، تبعید مجرمین، توبیخ مقصران و محروم کردن فعال‌ترین دشمنان نظام بلشویکی از کوپن‌های ارزاق عمومی. «چکا» پس از سوء قصد به لنین (اول ژانویه ۱۹۱۸) و آغاز جنگ داخلی روسیه، به صورت یک سازمان بزرگ و قدرتمند درآمد. عملکرد «چکا» در طی سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۳، بسیار وحشتناک است. طبق نوشته‌ی مارتین لاتسیس (معاون دزرژینسکی، در سال‌های مزبور ۱/۸۶۱/۵۶۸ نفر تیرباران شدند، در حالی که در روسیه تزاری (از سال ۱۸۲۱ تا ۱۹۰۶) تعداد اعدام شدگان حدود ۱۰۰۰ نفر بود.
(نک: فلیکس یعنی خوشبختی، صص ۳۲۰-۳۲۲؛ تاریخ گویای دوران انقلاب اکتبر شوروی، صص ۳۷-۳۹). م.

۱۸

لنین در کرملین

در روز اول ماه مه [۱۹۱۸] لنین کنار دیوار کرملین، همان جایی که ناپلئون ایستاد و سوختن مسکو در آتش را تماشا کرد، ایستاده بود و به تظاهرات روز اول ماه مه [روز جهانی کارگر] در میدان سرخ چشم دوخته بود.

در زیر همان گنبدهای پیازی شکل و دیوارهای کلیسایی[1] که قرن‌ها سلاطین خودکامه روسیه در آن‌جا تاجگذاری کرده بودند، ارباب جدید کرملین یک زندگی بسیار مقتصدانه را سپری می‌کرد. از اتاق‌های مجاور آپارتمان او، بوی «گربه ماهی» و اسیدکربولیک [فِنُل] به مشام می‌رسید. در این قسمت از کاخ کرملین، کروپسکایا، ماریا خواهر لنین، و مستخدم آنان زندگی می‌کردند.[2] آنان از سرویس‌های نقره و چینی تزار استفاده می‌کردند ولی غذای آنان نسبتاً بدون مزه و غالباً ناکافی بود. با وجود این‌که از خاویار قرمز و گاهی نیز از کره و پنیر و ژله استفاده می‌کردند، خوراک آنان در مقایسه با غذای یک شهروند عادی روسی در دوره قبل از انقلاب، فقیرانه می‌نمود. هرگز هیزم کافی برای گرم کردن کامل اتاق‌ها و قاشق چای خوری کافی برای مهمانان وجود نداشت.

لنین می‌گفت: «ما انقلابی‌های خوبی هستیم، ولی نمی‌دانم چرا خود را ناگزیر می‌بینم که ثابت کنم که ما بر روی بلندی‌های یک فرهنگ خارجی ایستاده‌ایم. در مورد شخص خودم، من بی‌درنگ خود را یک بَربَر اعلام می‌کنم.»[3]

---

۱. کلیسای سن باسیل (Saint Basil). م.

۲. معروف است که لنین پس از آنکه در کاخ کرملین مستقر شد، برای این‌که نفرت و بیزاری خود از کاخ نشینی را نشان دهد، در یک آپارتمان سه اتاقه که مخصوص مستخدمین کاخ بود اقامت کرد و غذای خود را در آشپزخانه (همراه با کروپسکایا و زن خدمتکار) صرف می‌کرد. (نک: تاریخ سوسیالیسم‌ها، صفحه ۳۸۳).

۳. اشاره به بیگانه بودن بلشویک‌ها با فرهنگِ کاخ نشینی تزاری است. م.

شوروی در سال ۱۹۱۸

مصادره‌ی محصول غلاتِ دهقانان ثروتمند رژیم شوروی که کالاهای صنعتی و مصرفی کافی برای مبادله با غلات دهقانان را نداشت، در ۱۰ مه ۱۹۱۸ فرمان مصادره کردن محصول غلات دهقانان «ثروتمند» [کولاک ها] را صادر کرد. یک ماه بعد، در ۱۱ ژوئن، به اصطلاح «کمیته‌های تهیدستان» به وجود آمد تا این فرمان را در روستاها به اجرا درآورد. یک فضای ناخوشایند از بدگمانی، خبرچینی و لو دادن، میان دهقانان پدید آمد. همسایه، جاسوسی همسایه خود را می‌کرد. دهقانان مرّفه دام‌های خود را سربریدند و از کاشت محصول در زمین‌های خویش خودداری کردند و حاضر نشدند ذخایر مواد غذایی خود را به دولت تحویل بدهند. مناطق روستایی به صورت کانون‌های قیام‌های محلی درآمد که به وسیله عملیات نظامی سازمان چکا درهم شکسته شد.

طغیان اقشار مردم و هنگ‌های پتروگراد سرکوب کامل آزادی‌های فردی، انحلال مجلس مؤسسان، ایجاد رعب و وحشت به وسیله سازمان چکا، و صلح تحمیلی برست-لیتوفسک ــ که روسیه را از غنی‌ترین سرزمین‌هایش محروم کرده بود ــ موجب طغیان فزاینده‌ای در تمامی اقشار مردم روسیه شد.

هنگ‌های پتروگراد که حکومت کرنسکی را سرنگون کرده بودند و اینک در آستانه یک قیام تازه [علیه بلشویک‌ها] بودند، می‌بایست همچون سایر یگان‌های نظامی و دریایی خلع سلاح می‌شدند. تیراندازان ماهر لتونی به صورت تنها نیروی مسلحِ منظم شوروی درآمدند که لنین به آنان اطمینان کامل داشت.

طغیان احزاب سیاسی غیربلشویک پس از انحلال مجلس مؤسسان، تمامی احزاب سیاسی (به‌جز جناح چپ حزب سوسیالیست انقلابی) عَلَم طغیان را علیه دیکتاتوری لنین برافراشتند.

در بهار ۱۹۱۸، «راست میانه‌رو»[1] که اعضای آن بیش و کم هوادار آلمان بودند، مذاکرات سرّی را با نمایندگان آلمان آغاز کردند با این امید که با کمک آن دولت، رژیم لنین را سرنگون کرده و سلسله رمانوف را از نو برقرار سازند.

تشکیل «مجمع تجدید حیات روسیه» و «مرکز ملی»

از سوی دیگر، «مجمع تجدید حیات روسیه»[2] چشم امید به انگلستان،فرانسه وایالات متحده امریکا دوخته و از این کشورها رسماً درخواست کرد که یک جبهه واحد را در روسیه تشکیل دهند.

تا وقتی که قرارداد برست-لیتوفسک امضا نشده بود [۳ مارس ۱۹۱۸]، متفقین هنوز هم امیدوار بودند که رژیم شوروی ناگزیر شود جنگ علیه آلمان را از سر گیرد. پس از امضای قرارداد مزبور، متفقین به پیشنهاد «مجمع تجدید حیات روسیه» برای گشایش مجدد یک جبهه شرقی، ابراز علاقه کردند. در این زمان، یک گروه جدید موسوم به «مرکز ملی»[3] [ارتش ملی] تشکیل شد. در ژوئن ۱۹۱۸، متفقین موافقت کردند که نیروهای نظامی خود را به کمک این نیروهای ضدبلشویک بفرستند تا به پیکار علیه آلمان و رژیم شوروی ادامه بدهند.

ژاپنی‌ها در ولادیووُستک

ژاپن پیش‌تر چند یگان نظامی را در ولادیووستک[4] و سایر نقاط استراتژیک سیبری (که ذخایر مهمات متفّقین در آن‌جا قرار داشت) مستقر کرده بود. همچنین تعداد زیادی اسیران جنگی آلمان و اتریش نیز در سیبری نگهداری می‌شدند. هدف ژاپنی‌ها ظاهراً این بود که مانع دستیابی آلمان به ذخایر مهمّات مزبور و اسیران جنگی آلمانی و اتریشی بشود.

---

1. right Center

۲. The League For the Regenration of Russia، که عنوان روسیِ آن، «اتحادیه دفاع از میهن و آزادی» است، به وسیله «ارتش سفید» در اوایل سال ۱۹۱۸ تأسیس شد و هدف آن نیز تجدید بنای رژیم روسیه، تشکیل مجلس مؤسسان و مبارزه با اشغالگران آلمانی بود. م.

3. National Center

۴. (Vladivostok): یک شهر بندری در جنوب شرقی سیبری، و یکی از بنادر مهم روسیه در منطقه‌ی اقیانوس آرام. م.

ولی واقعیت این بود که قراینی وجود داشت که نشان می‌داد ژاپنی‌ها قصد دارند برای همیشه در ولادیووستک باقی بمانند زیرا اکثر نیروهای ژاپنی همچنان در حومه‌ی این شهر بندری مستقر بودند.

ماجرایِ لژیونِ اسیران جنگی چکسلواکی

در حوالی همین زمان بود که گروه‌های سربازان انگلیسی و امریکایی وارد مورمانسک[1] و آرخانگل[2] شدند. پس از امضای قرارداد برست-لیتوفسک، فرماندهی نیروی متفقین به لژیون اسیران جنگی چکسلواکی (که داوطلبانه در جبهه روسیه جنگیده بودند) دستور داد که از طریق سیبری و اقیانوس آرام به فرانسه بروند. لذا دولت آلمان به شوروی اطلاع داد که عبور این سربازان [از خاک شوروی] را به عنوان نقض قرارداد برست-لیتوفسک تلّقی می‌کند.

تروتسکی (کمیسر جنگ) دستور خلع سلاح لژیون چکسلواکی را صادر کرد. در ۲۶ مه [۱۹۱۸] که دستور مزبور اجرا می‌شد، چک‌ها که در آن زمان در منطقه ولگا بودند طغیان کردند و مقامات محلی رسمی حکومت شوروی را بازداشت کردند.

موقعی که لنین از جلسه‌ی هیأت دولت، یک گزارش تلگرافی را درباره طغیان چک‌ها دریافت کرد، بسیار خشمگین گردید. جلسه تعطیل شد و به یک بلشویک بیرحم به نام کوسنگولتز[3] مأموریت داده شد که با اختیارات نامحدود به ولگا اعزام شود.

تشکیل کمیته‌ی مجلس مؤسسان سرتاسری روسیه

در ۸ ژوئن ۱۹۱۸، کارگران و سربازان با حزب سوسیالیست انقلابی هم پیمان شدند و به سربازان چکسلواکی ملحق گردیدند. سپس

---

۱. (Murmansk): تنها بندر روسیه در شمال این کشور که در تمامی طول سال یخ نمی‌بندد و قابل کشتیرانی است. بندر مورمانسک در شمال شبه جزیره «کولا» (Kola) قرار دارد. م.

۲. (Archangel): یک بندر واقع در مصّب رودخانه «دوینا» (Dvina) در جمهوری روسیه فعلی. آرخانگل پایانه‌ی راه دریای شمال به اقیانوس آرام است. این بندر در ماه‌های مه - اکتبر یخ نمی‌بندد. م.

3. Kosengoltz

«کمیته مجلس مؤسسان سرتاسری روسیه» تشکیل شد و شروع به سازمان‌دهی یک ارتش خلقی داوطلب کرد. قزاق‌های ناحیه اورال نیز به این ارتش ملحق شدند. برای چند صباحی یک قلمروی وسیع جغرافیایی از سامارا (در ولگا) تا ولادیووستک در دست نیروهای ضدبلشویک بود. و در همان زمان، اوکراین و سایر نقاط جنوب روسیه نیز در اختیار نیروهای آلمانی و اتریشی قرار داشت.

تشکیل ارتش سفید روسیه

در منطقه‌ی «دُن»[1]، ژنرال آلکسیف و ژنرال کُرنیلوف (فرمانده کل پیشین ارتش روسیه) یک «ارتش سفید»[2] را تشکیل دادند. در ژانویه ۱۹۱۸، تعداد افراد نیروهای آنان به ۳۰۰۰ نفر می‌رسید. بلشویک‌ها برای درهم شکستن این نیرو، یک ارتش ۱۰/۰۰۰ نفری را گسیل کردند. چون دهقانان این منطقه با برنامه‌های ژنرال‌های مزبور موافق نبودند لذا نیروی آنان ناگزیر به عقب نشینی به سوی منطقه استپ‌ها[3] شد. ژنرال کُرنیلوف نیز در عملیات رزمی کشته شد.

در ماه بعد [فوریه ۱۹۱۸] بقایای ارتش داوطلب که شمار آنان فقط به یک هزار نفر می‌رسید، یک یورش تازه را سازماندهی کرد و این بار داوطلبانی در میان قزاق‌ها یافت. در ماه ژوئن، تعداد آنان به ۱۲/۰۰۰ نفر و در ژوئیه به ۳۰/۰۰۰ نفر و در اکتبر به ۱۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت که یک جبهه به مساحت دویست مایل را تحت فرماندهی ژنرال دنیکین[4] تشکیل می‌داد.

---

۱. (Don): رودخانه‌ای که از دشت مرکزی روسیه سرچشمه گرفته و تا دریای آزوف ادامه دارد. یک کانال نیز این رودخانه را به ولگا متصل می‌کند. م.

۲. (White Armiy): نامی که به ارتش داوطلب برای مبارزه با رژیم بلشویکی («ارتش سرخ») داده شده بود؛ همچنین به خاطر این‌که اکثر افراد آن از منطقه روسیه سفید («بیلاروس») بودند. م.

۳. (Stepps): واژه‌ی «استپ» در زبان روسی به معنای علفزاری در یک منطقه معتدله است؛ علفزار پهناوری که از اوکراین تا منچوری گسترده است. م.

4. Denikin

قیام نافرجام جناح چپ حزب سوسیالیست انقلابی در تابستان سال ۱۹۱۸، جناح چپ حزب سوسیالیست انقلابی ـ تنها گروه سیاسی غیربلشویک‌که از لنین حمایت کرده و در هیأت دولت شوروی شرکت کرده بود ـ دست به قیام زد. آنان یک برنامه‌ی پنج ماده‌ای را به کنگره سرتاسری شوراها ارائه دادند که حاوی درخواست‌های زیر بود: (۱) انحلال جوخه‌های مصادره غلات؛ (۲) انحلال ارتش سرخ ثابت[1]؛ (۳) انحلال سازمان پلیس مخفی دزرژینسکی، چکا؛ (۴) برقراری صلح با لژیون چکسلواکی؛ (۵) اعلام یک جنگ چریکی علیه آلمان.

لنین ضمن این‌که درخواست‌های مزبور را قاطعانه رد کرد، دستور بازداشت بعضی از سران جناح چپ سوسیالیست‌های انقلابی را صادر کرد. افراد این جناح نیز با همکاری چند «چکیستِ» [مأموران سازمان چکا] مخالفِ آلمان نقشه‌ای را برای برپایی یک قیام مسلحانه، همراه با اقدامات تروریستی علیه سفیر آلمان در روسیه [کنت میرباخ] تدارک دید. در ۶ ژوئیه ۱۹۱۸، بلومکین[2] (یکی از افراد جناح چپ حزب سوسیالیست انقلابی) که کارت شناسایی سازمان چکا را داشت، کنت میرباخ[3] را در مسکو ترور کرد.

جناح چپ سوسیالیست‌های انقلابی با کمک چند دسته از سربازان و یک دسته از سربازان چکسلواکی، دزرژینسکی را بازداشت کردند و چند ساختمان دولتی، از جمله اداره تلگراف مسکو را اشغال نمودند. تلگراف‌هایی به سرتاسر کشور مخابره کردند و مردم را دعوت به قیام نمودند. در حالی که شبکه تلفن کشور هنوز در دست دولت بود، لنین به سرعت وارد عمل شد. کارگران کمونیست در مسکو را تحت فرماندهی تیراندازان ماهر لتونی (که به شخص او

---

۱. ارتش سرخ که طیّ فرمان مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۱۸ (شورای کمیسرهای خلق) تشکیل شد، از ابتکارات لئون تروتسکی (کمیسر خلق در امور جنگ) بود. در ۹ ژوئن ۱۹۱۸ خدمت وظیفه اجباری اعلام شد. سازمان و تشکیلات ارتش سرخ بسیار منظم و دقیق بود و عمدتاً بر حضور نیروهای داوطلب متّکی بود؛ در طول چند ماه، صدها هزار نفر ازکارگران و سربازان به ارتش سرخ پیوستند.

2. Blumkin　　3. Count Mirbach

وفادار بودند) بسیج کرد و با کمک آنان نظم را در مسکو برقرار ساخت. دزرژینسکی بدون این‌که آزاری به او رسیده باشد، آزاد شد.

ولی در استان‌ها هنوز هم خطر وجود داشت زیرا دهقانان از جناح چپ حزب سوسیالیست انقلابی حمایت می‌کردند. لذا لنین تلگراف زیر را برای استالین در تزاریتسین[1] (استالینگراد بعدی) فرستاد:

«ما همین امشب طغیان را به طرز بیرحمانه‌ای درهم خواهیم شکست، و حقیقت را به مردم بگویید: "ما در اثر جنگ، در یک تنگنا قرار گرفته‌ایم... ضرورت دارد که در همه جا این ماجراجویان مفلوک و مجنون را که آلت دست ضدانقلابی‌ها شده‌اند به شدت درهم بشکنیم."»

استالین نیز متقابلاً پاسخ داد: «در مورد درهم شکستن این دیوانگان، مطمئن باشید که دست ما هرگز نخواهد لرزید. ما با دشمن همان‌گونه رفتار می‌کنیم که او با ما می‌کند.»

ترور کنت میرباخ موجب اعتراض‌های شدید از جانب دولت آلمان شد. حکومت شوروی وعده داد که در این باره تحقیقات لازم را به عمل آورده و ترور کننده را در اسرع وقت به کیفر برساند. ولی بلومکین بازداشت نشد؛ برای آرام کردنِ خشم آلمان، لنین دستور داد که حدود بیست و پنج نفر از افراد جناح چپ حزب سوسیالیست انقلابی را که به گروگان گرفته شده بودند، تیرباران کنند.

لنین درباره اعدام بیست و پنج گروگان مزبور به کراسین گفت: «ما یک وام داخلی از "رفقایمان"، سوسیالیست‌های انقلابی، می‌گیریم و به این ترتیب هر دوی ما "بی‌گناهی" خود را حفظ کرده و روابط خود را گسترش می‌دهیم.»

در این میان، در اورال یکی از اعضای جناح چپ حزب سوسیالیست انقلابی

---

۱. (Tsaritsyn): شهری در کنار رودخانه ولگا (واقع در جمهوری روسیه فعلی). در سال ۱۹۲۵ نام آن به استالینگراد (به خاطر پیروزی نظامی استالین بر ارتش سفید) تغییر یافت. در سال ۱۹۶۱، در اجرای سیاست استالین‌زدایی خروشچف، نام استالینگراد به «ولگاگراد» تغییر یافت. م.

موسوم به موراویف[1] که هنوز هم فرمانده کل ارتش سرخ به شمار می‌آمد، طی تلگرافی که در ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۸ به برلین مخابره کرد به دولت آلمان «اعلام جنگ داد» و دستور داد که افراد تحت فرماندهی او به طرف مسکو پیشروی کنند. پیش از اجرای دستور مزبور، موراویف به دست یک کمیسر بلشویک کشته شد. با مرگ او، قیام وی نیز پایان گرفت. ولی ارتباط مسکو با سیبری، اوکراین، کریمه و قفقاز هنوز هم قطع بود.

کشتار خانواده سلطنتی روسیه در حالی که لژیون چکسلواکی و بلشویک‌ها سرگرم پیکار در ناحیه اورال بودند، نیکلای دوم، همسرش و تمامی افراد خانواده‌اش در «اکاترین‌بورگ»[2] در ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۸ تیرباران شدند. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، خانواده سلطنتی روسیه بلافاصله بازداشت گردیدند و در تزارسکویه سلو زندانی شدند. در ژوئیه ۱۹۱۷ که بلشویسم در پتروگراد قوّت زیادی یافته بود، حکومت موقت افراد خانواده سلطنتی را به توبولسک[3] (در سیبری) فرستاد. در مارس ۱۹۱۸، تشکیلات بلشویکی اورال درخواست کرد که آنان را به اکاترین‌بورگ بفرستند تا بیش‌تر در دسترس حکومت باشند.

مدت کوتاهی پس از ورود نیکلا، همسر و فرزندانش به اکاترین بورگ، رهبران شورای محلی شروع به بحث درباره اعدام آنان کردند. با این حال، اکثر آنان حاضر نشدند که بدون موافقت مسکو، این کار را انجام بدهند. لذا گُلوشوکین، رییس شورای اکاترین بورگ، به مسکو اعزام شد تا مسأله سرنوشت رومانوف‌ها را حل کند.

کمیته مرکزی حزب بلشویک ابتدا این موضوع را عنوان کرد که مقرون به

---

1. Muraviev

۲. (Ekatrin Burg): شهری در ناحیه اورال، که نام کنونی آن اسوردولفسک (Sverdlovsk) است. م.

۳. (Tobolosk): شهری در استان تیومن (Tyumen) که در دوره حکومت تزارها، تبعیدگاه زندانیان سیاسی بود. م.

مصلحت می‌باشد که یک دادگاه علنی در اکاترین بورگ آنان را محاکمه نماید، ولی اوضاع نظامی متزلزل کشور باعث شد که این طرح کنار گذارده شود زیرا لژیون چک‌ها به آن شهر نزدیک می‌شد. لذا حکم مرگ برای نیکلا و افراد خانواده‌اش و نابود کردن جنازه‌های آنان صادر شد «برای این‌که به ضدانقلابی‌ها فرصت ندهد که "استخوان‌های" تزار را وسیله‌ای برای بهره‌گیری از جهل و خرافات اقشار مردم قرار دهند.» یک کمیته ویژه برای اجرای این فرمان تشکیل شد.

بایکوف[1] (یکی از کمیسرهای[2] اورال) نقل می‌کند:

«در ۱۶ ژوئیه [۱۹۱۸] اشخاصی که قرار بود حکم اعدام رومانوف‌ها را اجرا کنند، در اتاق فرمانده عمارت "ایپاتیف"[3] (محل اقامت تزار و خانواده‌اش) جمع شدند. تصمیم گرفته شد که تمام افراد خانواده را به زیرزمین عمارت ببرند و در آن‌جا حکم را اجرا نمایند. خانواده رومانوف تا آخرین لحظات نمی‌دانستند که اعدام می‌شوند. هنگام نیمه شب، آنان را از خواب بیدار کردند و به آنان دستور دادند که لباس‌های خود را بپوشند و به زیرزمین آن عمارت بروند. برای این‌که بدگمان نشوند، به آنان گفتند که چون انتظار می‌رود روس‌های سفید [ارتش سفید] همان شب به این عمارت حمله کنند لذا در زیرزمین جمع شوند [تا به محل دیگری برده شوند.] از همراهان [ملتزمان] خانواده سلطنتی نیز خواستند که همین کار را بکنند. موقعی که همگی آنان در زیرزمین جمع شدند، حکم اعدام آنان قرائت شد و تمامی ۱۱ نفر شامل نیکلا، افراد خانواده‌اش، و ملتزمان او را بلافاصله تیرباران کردند.»

سپس جنازه‌های آنان را در چند پتو پیچیدند، سوار یک کامیون کردند وبه یک معدن متروکه که در چند مایلی شهر قرار داشت، بردند. جنازه‌ها را موقتاً در آن‌جا گذاردند. بامداد روز بعد، کارِ نابود کردن جنازه‌ها شروع شد. این کار تا ۱۸ ژوئیه

---

1. Bykov

۲. نماینده عالی دولت در یک استان. م.

3. Ipatyev

به طول انجامید.

این مأموریت را یک دسته از چکیست‌های لتونی به ریاست یوروفسکی[1] (عضو شورای اکاترین بورگ) انجام داد. ابتدا جنازه‌ها را با تبر تکّه تکّه کردند، روی آن‌ها بنزین و اسید سولفوریک ریختند و آن‌ها را سوزاندند. بقایای آنان را داخل باتلاقی در نزدیکی معدن ریختند و زمین مرطوب را با شن‌کش صاف کردند و با خَزه و برگ پوشاندند تا هیچ اثری بر جای نماند.

بایکوف بعدها نوشت: «قدرتِ [رژیم] شوروی، رومانوف‌ها را به یک طریق غیرعادی نابود کرد. رژیم شوروی به این ترتیب ماهیت دموکراتیک خود را نشان داد؛ زیرا هیچ استثنایی برای مجازات جنایتکاران در سرتاسر روسیه قائل نشد و تزار را نیز همچون یک راهزن عادی، تیرباران کرد.»

خبر اعدام آنان رسماً در ۱۸ ژوئیه اعلام شد.

شورای کمیسرهای خلق درگرماگرم یک بحث درباره پیش نویس یک فرمان درباره بهداشت عمومی بود و سماشکو (کمیسر بهداشت) در این باره سخن می‌گفت. ناگهان اسوردلوف داخل اتاق شد و کنار لنین نشست. موقعی که سخنان سماشکو تمام شد، اسوردلوف مطلبی را در گوش لنین زمزمه کرد. لنین با صدای بلند گفت: «رفیق اسوردلوف اجازه می‌خواهد تا مطلبی را اعلام کند.»

اسوردلوف گفت: «مایلم اعلام کنم که گزارشی را از اکاترین بورگ دریافت کرده‌ام. طبق تصمیم شورای محلی، نیکلا تیرباران شده است. او قصد فرار داشت و [لژیون] چک‌ها به شهر نزدیک می‌شدند. هیأت رییسه کمیته اجرایی مرکزی [شوراهای سرتاسری] تصمیم گرفته است که این اقدام را تأیید کند.»

هیچ اظهارنظری نشد.

لنین گفت: «حالا اجازه بدهید که به بررسی نکته به نکته متن فرمان [بهداشت عمومی] ادامه بدهیم.» شورای کمیسرهای خلق دوباره به کار خود پرداخت.

در ۱۹ ژوئیه ۱۹۱۸، روزنامه ایزوستیا اعلام کرد که «همسر و پسر نیکلا رومانوف به یک مکان امن فرستاده شده‌اند. بدیهی بود که نابود کردن ملکه

---

1. Yurovsky

سابق، ولیعهد پیشین و چهار دختر تزار از نظر مردم روسیه یک کردار بسیار زشت به شمار می‌آمد. وانگهی هیچ قانونی، حتی عدالت انقلابی به صورت دادگاه‌های اختصاری[1] نیز قادر نبود «اعدام» پزشک مخصوص، آشپز، اتاقدار و مستخدم تزار را توجیه کند.

شب پیش از اعدام خانواده تزار، هفت عضو دیگر خاندان رومانوف نیز در اورال اعدام شدند. گراندوک میخاییل قبلاً در «پِرم»[2] اعدام شده بود.

سوء قصد به لنین و پیامدهای انتقامجویانه آن

اقدامات بیرحمانه و خشن بلشویک‌ها نسبت به تمام دشمنان بالقوّه‌ی خود، اینک در دستور کارِ شورای کمیسرهای خلق قرار داشت. لنین در دستوراتی که به زیردستانش می‌داد، هیچ نکته‌ای را [درباره موضوع مزبور] فرو گذار نکرد. یک مثال بارز آن، فرمان زیر است که در ۹ اوت ۱۹۱۸ صادر شد:

> ضرورت دارد که یک گارد دیگر[3] از افراد کاملاً گزینش شده و قابل اعتماد تشکیل شود. آنان باید یک ترور انبوهِ کولاک‌ها [دهقانان مرّفه]، کشیش‌ها و افراد ارتش سفید را اجرا کنند. تمامی اشخاص مشکوک را باید در یک اردوگاه کار اجباری در خارج از شهر، به حالت بازداشت نگه داشت. هیأت جزایی [گروه تحقیق قضایی] باید فوراً به آن‌جا اعزام بشود.
>
> اجرای این دستور را، با ارسالِ تلگرافی اطلاع دهید.

رییس سوونارکوم ـ لنین

تقریباً از آغاز حکومت بلشویک‌ها، شایعاتی درباره توطئه‌هایی علیه جان لنین بر سر زبان‌ها بود، و رژیم بلشویکی نیز همزمان با نگرانی بیش‌تر درباره جان لنین، به اقدامات سرکوبگرانه فزاینده‌ای دست یازید. در ژانویه ۱۹۱۸، یک مهاجم

---

۱. (Summary Court): دادگاه‌های فرمایشی که بدون توجه به اصول و موازین قانونی و حقوقی، در اسرع وقت حکم مجازات اعدام را صادر نماید. م.

۲. (Perm): شهری در منطقه اورال (واقع در استان «پرم»). در سال‌های ۱۹۴۲ـ۱۹۵۸ نام آن به «مولوتوف» (Molotov) تغییر یافت. م.

۳. یعنی غیر از افراد گارد سرخ. م.

ناشناس به سوی اتومبیل لنین تیراندازی کرد ولی تیر او به هدف اصابت نکرد.

در روز جمعه، ۳۰ اوت ۱۹۱۸، قرار بود که لنین در یک همایش کارگری در مسکو سخنرانی کند. در میان کسانی که در سالن سخنرانی حاضر شدند، یک زن بود که نزدیک به سکّوی سخنرانی نشست، آرنج‌هایش را به میز تکیه داد و با دقت به تمامی سخنانی که ایراد می‌شد گوش می‌داد و با حالتی عصبی پشت سرهم سیگار می‌کشید.

لنین طبق برنامه وارد شد و به مدت چند دقیقه صحبت کرد. سپس از سکّوی سخنرانی پایین آمد، کلاهش را بر سر گذاشت، کُت خود را پوشید و سالن را ترک گفت، در حالی که چند کارگر جلوی او حرکت می‌کردند و جمعیت بزرگی نیز در پشت سرش قرار داشتند. همان زن که مرتب سیگار می‌کشید، درست در همان زمان سالن سخنرانی را ترک گفت.

لنین وارد حیاط عمارت شد، و اتومبیلی در آن‌جا منتظر او بود. مقابلِ درِ عمارت، آن زن به لنین نزدیک شد و چند سئوال از او کرد. لنین در حالی که به طرف اتومبیل می‌رفت، سعی کرد تا پاسخ آن زن را بدهد. لنین یک پای خود را در رکاب اتومبیل گذارده بود که آن زن از فاصله نزدیک یعنی از چند قدمی، سه گلوله به طرف او شلیک کرد و لنین بر زمین افتاد. یک نفر فریاد زد: «لنین را کشتند! لنین را کشتند!» جمعیت که به هیجان آمده بود، مثل موج به جلو حرکت کرد ولی بعداً با حالتی سردرگم، پراکنده شد. لنین توانست از جایش بلند شود و از راننده خواست که فوراً او را به خانه‌اش برساند. لنین را با کمک راننده و کسانی که در آن‌جا حضور داشتند، سوار اتومبیل کردند و او در جای معمولی خود نشست. اتومبیل با سرعت بسیار زیادی به طرف کرملین حرکت کرد.

وضع جسمانی لنین به آن وخامتی نبود که ابتدا به نظر می‌رسید، هرچند که یک گلوله از گردنش عبور کرده و گلوله دیگری به استخوان ترقّوه او اصابت کرده بود.

آن زنی که لنین را ترور کرده بود، چند محله دورتر از صحنه ترور، دستگیر شد. اواخر همان شب، او را به لوبیانکا آوردند. آن زن در پاسخ بازجوی چکا، [روی برگ بازجویی] نوشت:

نام من فانی کاپلان[1] است... امروز، من به لنین تیراندازی کردم. این کار را به اراده خودم کردم. به شما نخواهم گفت که تپانچه‌ام را از چه کسی گرفته‌ام. هیچ جزییاتی را برایتان نخواهم گفت... از مدت‌ها پیش قصد کشتن لنین را داشتم. من، او را یک خائن به انقلاب می‌دانم... مرا به جُرم شرکت در ترور یکی از مقامات حکومت تزاری در کی‌یف، به آکوتوی[۲] تبعید کردند. مدت یازده سال را در اردوگاه کار اجباری گذراندم... پس از انقلاب، از زندان آزاد شدم... طرفدار مجلس مؤسسان بودم و هستم... پدر و مادرم در ایالات متحده [امریکا] به سر می‌برند. آنان در سال ۱۹۱۱ به امریکا مهاجرت کردند. چهار برادر و دو خواهر دارم. همگی آنان کارگر هستند. در میهن خود تحصیل کردم. من به لنین تیراندازی کردم.[۳]

در پتروگراد، همان روزی که فانی کاپلان قصد جان لنین را کرد، یک دانشجوی جوان یهودی به نام لیونید کانیگیسر[۴]، اوریتسکی رییس چکا در پتروگراد را به قتل رساند.

در پی قتل اوریتسکی و سوءقصد به جان لنین، یک دوره‌ی ارعاب و ایجاد وحشت در پتروگراد آغاز شد، چرا که گروه‌های ارتش سرخ تمامی خیابان‌ها را برای یافتن بورژواها و روشنفکران زیر پا گذاردند. فقط کمونیست‌ها و مقامات مهم دولتی احساس امنیت می‌کردند. بازداشت‌ها خیلی سریع صورت می‌گرفت؛ نه پرسشی از آنان می‌شد و نه گذشتی درباره آنان صورت می‌گرفت.

زینوویف می‌توانست خطاب به قشرهای گوناگونِ سربازان بگوید: «بورژوازی افراد واحد را می‌کشد؛ ولی ما تمامی طبقه بورژوازی را می‌کشیم.»

---

1. Fany Kaplan
2. Akatoi

۳. فانی کاپلان را از زندان لوبیانکا به محل امنی در کرملین بردند. موقعی که معلوم شد فانی کاپلان حاضر نیست هیچ اطلاعاتی را در اختیار «چکا» بگذارد، تصمیم به تیرباران او گرفته شد. در سوم سپتامبر ۱۹۱۸، یکی از افراد «چکا» به نام «پل مالکوف»، فانی کاپلان را از بازداشتگاهش بیرون آورد و از پشت سر به او تیراندازی کرد و وی را کُشت. (نک: زندگی و مرگ لنین، صفحه ۳۹۱).

4. Leonid Kanegiessor

سربازان که در اثر شعارهایی از این دست، به هیجان آمده بودند به کارِ خونبار خویش با شدت بیش‌تری ادامه دادند. کانیگیسُر را بدون این‌که محاکمه کنند، تیرباران کردند. ملوانان کرونشتات نیز با تیرباران کردن حدود پانصد نفر از گروگان‌های بورژوا که در زندان پادگان بالتیک نگه داری می‌شدند آتش جنگ داخلی را شعله‌ورتر ساختند.

گ. پتروسکی کمیسر امور داخله [وزیر کشور] فرمان زیر را برای شوراهای محلی صادر کرد:

> تمام افراد حزب سوسیالیست‌های انقلابی (اکثریت جناح راست) که مقامات محلی آنان را می‌شناسند، باید بلافاصله بازداشت شوند. باید تعداد زیادی گروگان از بورژواها و رده‌ی افسران گرفته شود. در صورتی که کمترین مقاومت یا کوچک‌ترین حرکتی را از جانب محافل «ارتش سفید» مشاهده کردید، بدون هیچ ملاحظه‌ای آنان را به طور جمعی اعدام کنید.

حتی پیش از سوءقصد به جان لنین، روزنامه پراودا در شماره ۱۴ اوت ۱۹۱۸، در مقاله‌ای تحت عنوان «خلاصه تعالیم[1] یک پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی»، ترور جمعی دشمنان رژیم شوروی را این چنین موعظه کرده بود:

> ای کارگران و تهیدستان، تفنگ به دست بگیرید، تیراندازی یاد بگیرید، خود را آماده برای قیام علیه کولاک‌ها و گاردهای سفید [ارتش سفید] کنید. آن کسانی را که علیه قدرت حکومت شورایی شورانش می‌کنند مقابل دیوار قرار دهید. ده گلوله برای هر کس که به روی حکومت شوروی دست بلند کند!... بورژوازی دشمن همیشگی ما است و همواره از درون خصومت می‌ورزد. حکومتِ سرمایه با آخرین نَفَسِ آخرینِ سرمایه‌دار، نجیب زاده، کشیش و افسر ارتش، خواهد مرد.

---

1. Catechism

در طول چند روز، سازمان «چکای» پتروگراد، ۵۱۲ گروگان گرفت.

روزنامه ایزوستیا در شماره ۱۹ اکتبر [۱۹۱۸] گزارشی را درباره یک اجلاس کمیسیون فوق العاده [مبارزه با ضدانقلاب و خرابکاران؛ چکا] درج کرد: «رفیق بوکی[1] جزییات فعالیت‌های چکای پتروگراد را پس از انتقال سازمان چکا به مسکو، ارائه داد. تعداد کل افراد بازداشت شده ۶۲۲۰ نفر بود. هشتصد نفر تیرباران شدند.» این‌ها فقط ارقام رسمی اعدام شدگان در بخش پتروگراد و در یک زمان محدود بود.

هدف نهایی ترور سرخ[2] [عملیات کشتار از جانب بلشویک‌ها] همانا «نابود کردن بورژوازی به عنوان یک طبقه» بود. ولی واژه‌ی «بورژوازی» به آن گونه که از سوی چکا تفسیر و تعبیر می‌شد، عملاً هر فرد غیربلشویک را شامل می‌شد. ام. لاتسیس[3] (یکی از رؤسای چکا) می‌نویسد: «ما سرگرم نابود کردن بورژوازی به عنوان یک طبقه هستیم. دنبال دلیل یا مدرکی که نشان بدهد این یا آن شخص در گفتار یا کردار علیه منافع قدرت حکومت شورایی عمل کرده است، نگردید. اولین پرسش‌هایی که شما باید از یک فرد بازداشت شده بکنید، این‌هاست: به چه طبقه‌ای تعلق دارد؟ اصل و نسب او چیست؟ در چه رشته‌ای تحصیل کرده است؟ و چه شغلی دارد؟ این پاسخ‌ها باید تعیین‌کننده سرنوشت او باشد. این است جوهر و اساس ترور سرخ.»

موقعی که آنجلیکا بالابانوف[4] (سوسیالیست ایتالیایی) به این حکومت ترور و وحشت که در اوکراین مشاهده کرده بود اعتراض کرد، لنین با زهرخندی به طور ضمنی به او فهماند که سودمندی شخص او [بالابانوف] برای آرمان بلشویک، به پایان رسیده است.

لنین در یک سخنرانی که در آن زمان در سازمان چکا ایراد کرد، ابراز تعجب نمود که چرا فریادهایی در اعتراض به تیرباران کردن مردم بیگناه بلند می‌شود. او با لحن محکمی گفت: ما از اشتباهات درس می‌گیریم. مهم این است که چکا به

---

1. Bokiy
2. red terror
3. M [Martin] Latsis
4. Angelica Balabanoff

طرزی فعال و هدفمند به اجرای دیکتاتوری [پرولتاریا] مشغول است.

لنین در ۱۹۱۸ گفت: «موقعی که من فعالیت‌های "چکا" را بررسی می‌کنم و هنگامی که انتقادات متعدد از آن را می‌شنوم، به خودم می‌گویم که همه‌ی این انتقادات تُرهات خرده بورژوازی است... ما این انتقادات را از طریق انتقاد از خود، بی‌اثر می‌سازیم. مع ذالک موضوع مهم از نظر ما، این حقیقت است که "چکا" دیکتاتوری پرولتاریا را به اجرا می‌گذارد، و از این حیث از ارزش بسیار زیادی برخوردار است... این است کار و کسب "چکا"، که خدمت به پرولتاریا در آن نهفته است.»

در اکتبر ۱۹۱۸، لنین با لحنی آرام، اتهامات تروریسم را که به بلشویک‌ها نسبت می‌دادند انکار کرد. او اعلام کرد که کائوتسکی و «تمامی قهرمانان احساساتی بین‌الملل [سوسیالیست‌های عضو جنبش بین‌الملل سوسیالیستی] به دروغ می‌گویند که روسیه به تروریسم متوسل شده و دموکراسی را نادیده گرفته است. لنین در هفتمین کنگره سرتاسری شوراها گفت: «ترور به ما تحمیل شد... مردم فراموش می‌کنند که تروریسم در اثر یورش قدرت جهانی متفقین[1] به وجود آمد.» ولی بررسی سوابق واقعی این دوره، بُطلان استدلال لنین را ثابت می‌کند.

سرانجام مالینوفسکی

در نوامبر ۱۹۱۸، رومان مالینوفسکی (که لنین مرگ او را در سال ۱۹۱۵ گزارش کرده بود) به‌ناگه در مسکو ظاهر شد. او را در برابر یک دادگاه انقلابی بلشویکی قرار دادند تا به اتهاماتی پاسخ گوید که لنین سال‌ها قبل آنها را تهمت ناروا و افترا قلمداد کرده بود. محاکمه مالینوفسکی در پشت درهای بسته انجام گرفت [محاکمه سرّی]، در حالی که شخص خود لنین در سرتاسر این محاکمه حضور داشت. مالینوفسکی هیچ تلاشی نکرد تا این اتهامات را ردّ نماید. او به دادگاه گفت که هنگام ترک مجلس

---

۱. اشاره به دخالت نظامی نیروهای نظامی متفقین در جنگ داخلی روسیه و به سود «ارتش سفید» و تجزیه طلبان است. م.

دوما، اعترافات کاملی نزد لنین کرده بود.

در جریان محاکمه، لنین روبروی مالینوفسکی نشسته بود، سرش روی میز خم شده و مطلبی را روی یک برگ یادداشت می‌نوشت. طبق گفته‌ی اولگا آنیکست[1] (یک شاهد عینی بلشویک) معلوم بود که لنین دچار یک تعارض عاطفی شده بود. ساعت‌ها در همان حالت باقی ماند. موقعی که وکیل مدافع اظهار داشت که اگر مالینوفسکی دوستانی می‌داشت که او را ارشاد می‌کردند هرگز به صورت یک جاسوس [اوخرانا] در نمی‌آمد، لنین تکانی خورد، سرش را بالا آورد و به مالینوفسکی نگاه کرد و چند بار سرش را [به نشانه افسوس] تکان داد.

موقعی که حکم دادگاه در مورد مجازات مرگ مالینوفسکی به صورت تیرباران قرائت شد، مالینوفسکی شروع به لرزیدن کرد و از شدّت ترس، صورتش حالت وحشتناکی به خود گرفت. بدیهی بود که او انتظار کمک لنین را داشت. احتمال می‌رود که قبل از حضور مالینوفسکی در دادگاه، به او وعده‌ی عفو و بخشودگی داده بودند. خود لنین نیز دچار تردید شده بود. گروهی از کارگران بلشویک پتروگراد که در دادگاه حضور داشتند تقاضا کردند که شاهد تیرباران کردن مالینوفسکی باشند؛ چون ظاهراً آنان نگران بودند که ممکن است لنین مجازات اعدام این جاسوس [اوخرانا] را که زمانی نسبت به او اعتماد کامل داشت، تخفیف بدهد و او را از مرگ برهاند. روز بعد از صدور حکم دادگاه، روزنامه ایزوستیا گزارش کرد که مالینوفسکی تیرباران شده است.

---

1. Olga Anikst

۱۹

تأسیس کمینترن

چند صباحی پس از آن‌که بلشویک‌ها به قدرت رسیدند، خود را برای برپایی یک انقلاب [مارکسیستی در سطح جهانی] آماده کردند. در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۷، «سوونارکوم» مبلغ دو میلیون روبل را برای «سفیران شوروی در کشورهای خارجی تخصیص داد تا به مصرف نیازهای مالی جنبش انقلابی بین‌المللی [مارکسیسم] برسد.» در فرمانی که به امضای لنین، تروتسکی، بونچ برویویچ و گوربونوف[1] رسید و متن آن دو روز بعد در روزنامه ایزوستیا چاپ شد، «سوونارکوم» اعلام کرد که ضروری می‌داند که «به یاری جناح چپ بین‌الملل‌گرایِ جنبش‌های طبقه کارگر در تمامی کشورها ــ با تمامی امکانات، و از جمله کمک‌های مالی ــ برخیزد، بدون توجه به این مطلب که آیا این کشورها در حال جنگ با روسیه هستند یا این‌که یک موضع بی‌طرف دارند.

زمینه‌های کمونیسم در اروپا با این‌که روسیه در گرماگرم یک جنگ داخلی قرار داشت، لنین حتی برای یک لحظه نیز آرمان برپایی انقلاب‌های مارکسیستی پیروزمند در سرتاسر جهان را فراموش نکرد. اوضاع در اروپای مرکزی و شرقی پس از امضای قراردادهای آتش‌بس موقت [میان دولت‌های مرکزی و متفقین]، نابسامان بود؛ سربازان با روحیه‌ای خسته، سرخورده و ناامید، از جبهه به کشور خویش باز می‌گشتند. در آلمان و امپراتوری اتریش ـ مجارستان، حکومت‌های سلطنتی فروپاشیده و امپراتوری اتریش ـ مجارستان متلاشی شده بود؛ لهستان و کشورهای بالکان در یک

---

1. Gorbunov

وضعیت ناآرام به سر می‌بردند. کارگران در کشورهای متفقین [انگستان، فرانسه، ایتالیا] نیز ناآرام و بیقرار بودند. چنین می‌نمود که خاک باروری برای کاشت کمونیسم وجود داشت.

آلمان نخستین کشور خارجی بود که بلشویک‌ها در آن‌جا شروع به پیشبرد هدف‌های انقلابِ جهانی خود کردند. نمایندگان دیپلماتیک شوروی در آلمان، حامل تبلیغات انقلابی، جزوه‌ها، و سایر مطالبی از این دست بودند. بلشویک‌ها یک هیأت مرکب از ایوفه، راکوسک، رادِک، بوخارین و ایگناتوف[1] را به آلمان گسیل کردند. ولی سازمان نظامی آلمان سدّ راه آنان شد و فقط رادِک توانست با لباس مبدّل خود را به برلین برساند.

نخستین درخواست رادِک (به نمایندگی از سوی روسیه شوروی) از حزب قدرتمند سوسیالیست مستقل آلمان، این بود که حکومت سوسیال دموکرات آلمان به رهبری اِبرت[2] و شیدمان[3] را محکوم کرده و یک حکومت انقلابی واقعی را بر سر کار بیاورند. رادک گفت که حکومت انقلابی مزبور با حکومت روسیه در منطقه‌ی «راین»[4] متحد خواهند شد تا جنگ تازه‌ای را علیه متفقین امپریالیست اعلام کنند.

طولی نکشید که به رادک دستور داده شد یک پیمان سرّی را با کارل لیبنکت (رهبر حزب اسپارتاکیسم) امضا نماید. بر طبق این پیمان، لنین وعده‌ی کمک‌های مالی را برای تبلیغات و جنگ افزارهای اسپارتاکیست‌ها داده بود، و لیبنکت را به عنوان رییس جمهور حکومت شورایی آلمان به رسمیت شناخته بود. در ژانویه ۱۹۱۹، اسپارتاکیست‌ها در برلن طغیان کردند. این طغیان به سرعت سرکوب شد و لیبنکت و رُزا لوکزامبورگ[5] کشته شدند.

پس از برپا شدن یک انقلاب کمونیستی در مجارستان، لنین پیمان مشابهی

---

1. Ignatov
2. Ebert
3. Scheidmann

۴. (Rhine و Rhein با ضبط آلمانی): رودخانه‌ای است در غرب اروپا که از دریاچه کنستانس تا دریای شمال ادامه دارد و مرز دریایی لیختن اشتاین، اتریش و جنوب غربی آلمان را تشکیل می‌دهد. م.

5. Rosa Luxemburg

را با بلاکون[1] (دیکتاتورِ کمونیستِ مجارستان) در مارس ۱۹۱۹ امضا کرد. این پیمان مقرر می‌داشت که روسیه و مجارستان کمک‌های اقتصادی و نظامی را در اختیار یکدیگر خواهند گذارد.

موقعی که رادک در ۱۲ فوریه ۱۹۱۹ در دفتر تبلیغات بلشویکی بازداشت شد، پلیس آلمان در میان مدارک او، پیش‌نویس یک طرح برای یورش عمومی کمونیست‌ها به اروپای شرقی در بهار آن سال را، به دست آورد. طبق این طرح، طغیان حزب کمونیست آلمان می‌بایست همزمان با پیشروی ارتش سرخ از طریق لهستان، صورت گیرد.

برگزاری بین‌الملل سوم در مسکو

اقدامات مقدماتی

در ژانویه ۱۹۱۹، لنین طیّ یک نامه سرگشاده به کارگران اروپا و امریکا، از آنان خواست که بین‌الملل سوم را بنیان نهند. در ۲۴ ژانویه، چیچرین[2] وزیر امور خارجه شوروی [کمیسر امور خارجی] دعوت نامه‌هایی را برای شرکت در یک کنگره بین‌المللی که قرار بود در اوایل مارس ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل شود ارسال داشت. کنفرانس مشابه آن که از سوی حزب کارگر بریتانیا پیشنهاد شده بود، [در بیانیه روس‌ها] به عنوان یک «همایش از دشمنان طبقه کارگر» محکوم شد؛ به تمامی «دوستداران بین‌الملل سوم انقلابی» دستور داده شد که در کنفرانس مزبور شرکت نکنند. این بیانیه توسط تروتسکی نگاشته شده و با این عبارت پایان می‌یافت: «کارگران همه کشورها، تحت پرچم شوراهای کارگری، تحت لوای پیکار انقلابی برای کسب قدرت و تحقق دیکتاتوری پرولتاریا، و تحت بیرق بین‌الملل سوم متحد شوید.»

برگزاری نخستین کنگره بین الملل کمونیستی (کمینترن)

اولین کنگره کمینترن در روز ۲ مارس ۱۹۱۹ در کاخ

1. Bela Kun
2. Chicherin

کرملین گشایش یافت.

طبق گفته آنجلیکا بالابانوف (دبیر پیشین اتحادیه زیمروالد)، اکثریت سی و پنج نماینده و پانزده مهمان این کنگره را، کمیته مرکزی حزب بلشویک از میان احزاب به اصطلاح کمونیست کشورهای کوچکی که [قبلاً] متعلق به امپراتوری روسیه بودند، نظیر استونی، لاتویا [لتونی]، لیتوانی و فنلاند، گلچین کرده بود. سایر اعضای این کنگره را اسیران جنگی [خارجی] تشکیل می‌دادند که در این زمان به طور اتفاقی در روسیه به سرمی‌بردند. نمایندگی هلند، مجمع تبلیغات سوسیالیستی امریکا (که اصولاً شامل مهاجران اسلاو به امریکا بود) و کمونیست‌های ژاپنی را یک مهندس امریکایی هلندی تبار به نام روتگرس[1] به عهده داشت که پیش‌تر چند ماهی را در ژاپن گذرانده بود؛ نمایندگی بریتانیا به عهده یک مهاجر روس به نام فین برگ[2] بود که در وزارت خارجه شوروی خدمت کرده بود؛ نمایندگی مجارستان را یک سرباز اسیر جنگی به عهده داشت (او بعداً با مقدار زیادی پول فرار کرد). ژاک سادول[3] (که در طول جنگ، همراه با هیأت نظامی فرانسه به روسیه آمده و در آن‌جا مانده بود تا از قِبَلِ لنین به نان و نوایی برسد) به عنوان نماینده فرانسه انتخاب شد، ولی بعداً نماینده دیگری پیشنهاد شد. یعنی موقعی که بلشویک‌ها باخبر شدند گی بو[4] (یک روزنامه‌نگار فرانسوی مخالف جنگ) عازم روسیه است یک قطار مخصوص را به مرز روسیه فرستادند تا او را سوار کرده و به مسکو بیاورد و به نمایندگی از سوی فرانسه رأی بدهد. به گی بو به عنوان نماینده به اصطلاح جناح چپ فرانسه، حق پنج رأی داده شد.

«پلاتن» نماینده سوئیس بود، همان کسی که ترتیب سفر لنین از زوریخ را به پتروگراد داده و او را تا روسیه همراهی کرده و از آن پس در این کشور باقی مانده بود. بوریس رینستین[5] (از حزب کارگر سوسیالیست) که او نیز در ۱۹۱۷ به روسیه آمده بود، حاضر نشد که به عنوان نماینده امریکا رأی بدهد، بلکه فقط به عنوان

1. Rutgers
2. Feinberg
3. Jacques Sadoul
4. Guilbeau
5. Boris Reinstein

یک برادر. در واقع تنها نماینده‌ای که به طرز صحیحی از خارج از روسیه انتخاب شده بود یک جوان آلمانی به نام اِبرلاین[1] بود که به نمایندگی از طرف اتحادیه اسپارتاکیست‌ها آمده بود. و اتفاقاً همین اِبرلاین بود که با پیشنهاد روس‌ها در کنگره مبنی بر این‌که گردهمایی اخیر را نخستین کنگره بین‌الملل سوم به شمار آورند، به شدت مخالفت کرد.

بالابانوف (دبیراول کمینترن) نقل می‌کند: «شنیدم که رادِک سرگرم تشکیل بخش‌های خارجی حزب کمونیست[2] است که مقرّ آن در کمیسریای امور خارجه است. موقعی که به آن‌جا رفتم تا در این باره تحقیق کنم، پی بردم که این دستاورد بسیار عظیم فقط یک دَغل‌کاری است. اعضای این بخش‌ها را عملاً تمامی اسیران جنگی خارجی در روسیه تشکیل می‌دادند. اکثر آنان به تازگی به حزب ملحق شده بودند زیرا مزایای زیادی را نصیب آنان می‌کرد. هیچ یک از این افراد عملاً هیچ‌گونه تماسی با جنبش انقلابی کارگری در کشور خود نداشت، حتی هیچ آگاهی از اصول سوسیالیسم نداشت. رادِک به آنان تعلیم می‌داد که به میهن خود بازگردند و در آن‌جا به نفع شوروی فعالیت کنند. دو نفر از این زندانیان، ایتالیایی و از اهالی «تری یِست»[3] بودند و قرار بود که با اعتبارنامه‌هایی که از جانب لنین و مبلغ هنگفتی پول به کشورشان بازگردند. من [پس از آن‌که با آنان صحبت کردم] متوجه شدم که نه تنها هیچ اطلاعی از جنبش کارگران ایتالیا ندارند، که حتی مبادی و اصول سوسیالیسم را هم نمی‌دانند. لذا تصمیم گرفتم که در این باره به لنین اعتراض کنم.

من به لنین گفتم: «ولادیمیر ایلیچ، من به شما توصیه می‌کنم پول و اعتبارنامه‌ها را از آنان پس بگیرید. این افراد فقط سودجویان انقلاب هستند. آنان

---

1. Eberline

۲. عنوان صحیح آن «فدراسیون گروه‌های خارجی در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی» است. یعنی گروهِ کمونیست‌هایی که بر حسب اولویت، از سازمان‌های انترناسیونالیستی انتخاب می‌شدند. م.

۳. (Trieste): یک شهر بندری واقع در بالای دریای آدریاتیک. «تری یست» در سال ۱۸۶۷ به تصرف اتریش درآمد و در ۱۹۱۹ (طبق قرارداد «سَن ژِرمن») به ایتالیا واگذار شد. م.

آسیب جدی را به حیثیت ما در ایتالیا وارد می‌کنند.»

لنین با لحن سردی جواب داد: «آنان برای نابود کردن حزب [سوسیالیست] توراتی[1] خیلی مناسب هستند.»

چند هفته پس از گفتگوی مزبور، از ایتالیا خبر رسید که دو فرستاده لنین پول‌هایی راکه حکومت شوروی در اختیار آنان قرار داده بود در کافه‌ها و روسپی خانه‌های میلان خرج کرده و آن را به هدر داده‌اند.

با این وصف، در سال ۱۹۲۰ کمینترن توانست یک اقدام مؤثر برای ایجاد یک حکومت دموکراتیک در ایتالیا را بی‌اثر سازد. در آن زمان، فاشیست‌ها هنوز یک عامل قدرت به شمار نمی‌آمدند ولی فرانسسکو نیتی[2] (نخست‌وزیر پیشین) به خطر جدّی ناشی از نفوذ دربار سلطنتی و ارتش پی برد و پیشنهاد خلع ویکتور امانوئل و اعلام یک حکومت جمهوری دموکراتیک راکرد.

بُمباچی[3] (دبیر کمیته مرکزی حزب سوسیالیست) همراه با دو رفیق کمونیست به نزد ولادیمیر دیوگوت[4] (فرستاده شخص لنین به ایتالیا) رفتند. بُمباچی برای او شرح داد: «"نیتی" پیشنهاد برکناری پادشاه و اعلام یک جمهوری راکرده است. سِراتی[5] تقریباً موافق این کار است و قرار است که کمیته مرکزی فردا در این باره تصمیم‌گیری کند. من مایلم که عقیده شما را به کمیته مرکزی ابلاغ کنم.»

دیوگوت پاسخ داد: «شما به نمایندگی از سوی کمینترن، می‌توانید فردا به کمیته مرکزی حزب بگویید که مشارکت در یک چنین کودتایی به معنای خیانت به طبقه کارگر است... این مهم نیست که چه کسی بر تخت [قدرت] نشسته است ــ "نیتی" یا پادشاه؛ بلکه ما باید انقلاب را در میان اقشار مردم با شدّت بیش‌تری دامن بزنیم، به طوری که هم پادشاه و هم "نیتی" نابود شوند... سپس ما دیکتاتوری پرولتاریا را اعلام خواهیم کرد.» دیوگوت که به نمایندگی از سوی لنین سخن می‌گفت، به این ترتیب مانع اجرای پیشنهاد "نیتی" شد. حزب سوسیالیست که

---

1. Turati
2. Niti
3. Bombacci
4. Vladimir Divgot
5. Serrati

در آن زمان بزرگ‌ترین حزب ایتالیا به شمار می‌آمد، با پیشنهادِ ائتلاف با "نیتی" قویاً مخالفت کرد و از تمامی ائتلاف‌هایی که به وسیله سایر گروه‌های دموکراتیک تشکیل شد به شدت انتقاد نمود. پس از این‌که این حزب در سال ۱۹۲۱ در [کنگره] «لیورنو»[1] دچار انشعاب شد، کمونیست‌ها تمامی حملات خود را متوجه سایر گروه‌های سوسیالیست کردند. در ماه مه ۱۹۲۱، کمونیست‌ها خطر فاشیسم را کاملاً بی‌اساس می‌دانستند و ادعا می‌کردند که وجودِ یک «ارتجاع سفیدِ[2] موقت» برای از بین بردن نفوذ سوسیال دموکرات‌ها ضرورت دارد. آنان، انتخاباتی را که در ماه بعد برگزار شد «یک آزمون سوسیالسیت‌ها» نامیدند. در اکتبر ۱۹۲۲، بنیتو موسولینی[3] این «ارتجاع سفید موقت» را به کمونیست‌ها عرضه کرد، ولی عمر آن به مدت یک نسل [۲۵ سال] بود.

به گفته‌ی لنین، کمینترن با این هدف تأسیس شد که نقش تاریخی تحقق دیکتاتوری پرولتاریا را به انجام رساند؛ اگر چنین کامیابی‌ای در کشور عقب مانده‌ای مانند روسیه عملی باشد لذا انقلاب‌های آینده در سایر کشورهای پیشرفته صنعتی نیز به مراتب عملی‌تر خواهد بود.

لنین در تشریح مطلب مزبور، گفت: «بین‌الملل اول (۱۸۶۴-۱۸۷۲) بنیان تشکّل بین‌المللی کارگران برای حمله به کاپیتالیسم را ریخت. بین‌الملل دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) یک تشکّل بین‌المللی جنبش پرولتاریا بود که رشد و پیشرفت آن بیش‌تر جنبه گستردگی داشت تا عمق و ژرفا، و لذا به یک کاهش شدید موقت در سطح جهانی و به یک افزایش موقت گرایش‌های فرصت طلبانه انجامید، که در نهایت منجر به سقوط شرم‌آور این بین‌الملل شد.

بین‌الملل سوم، وظیفه بین‌الملل دوم را عهده‌دار شد ولی [جنبه‌های] فرصت طلبانه، شوونیسم اجتماعی، آشغال‌های بورژوازی و خرده بورژوازی را حذف کرد و شروع به پیاده کردن دیکتاتوری پرولتاریا نمود.

---

۱. (Livorno): استان توسکانی در ایتالیا. م.

۲. (White reaction): یک حکومت دست راستی بسیار محافظه‌کار؛ معادل با Ultra Conservative. م.

3. Benito Mussolini

اتحادیه بین‌المللی احزاب که بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ، یعنی جنبش پرولتاریا برای سرنگون کردن کاپیتالیسم را رهبری می‌کند، اینک از بنیانی بسیار استوار برخوردار است؛ یعنی وجود سه جمهوری شورایی [شوروی] که اصل دیکتاتوری پرولتاریا را که همانا چیرگی بر کاپیتالیسم است، در یک مقیاس بین‌المللی اجرا می‌کند.»[1]

لنین متقاعد شده بود که رژیم شوروی فقط موقعی می‌تواند بقا داشته باشد که آتش به خرمن انقلاب در سایر نقاط اروپا بزنند.

برگزاری دومین کنگره کمینترن

با وجود شکست‌ها و جنگ داخلی روسیه، لنین همچنان تماس‌های نزدیک خود با فعالیت کمینترن را حفظ کرد. در ژوئن ۱۹۲۰، دومین کنگره کمینترن در پتروگراد گشایش یافت، ولی بعداً محل آن به مسکو منتقل شد و جلسات کنگره در مسکو تا ماه اوت ادامه یافت. این بار، هیأت‌هایی از گروه‌های کمونیست و سوسیالیست‌های جناح چپ از سی و هفت کشور در آن شرکت داشتند.

دومین کنگره کمینترن که بر مبنای برنامه ارائه شده از سوی لنین عمل می‌کرد، مبادرت به ارائه روش‌هایی برای گسترش تبلیغات کمونیستی در سرتاسر جهان کرد. این کنگره تصمیم گرفت که مراکز مخفی کمونیستی را در همه‌ی کشورها دایر نماید، با این هدف که زمینه‌ی برپایی انقلاب را فراهم سازد، و در عین حال احزاب کمونیست محلی نیز در صورت امکان می‌بایست شروع به فعالیت‌های سیاسی قانونی و مجاز بنمایند.

بین‌الملل سوم به طور خلاصه تاکتیک‌های پارلمانی کمونیست‌ها را این چنین تعریف کرد: «هیچ پارلمان [بورژوازی] نمی‌تواند تحت هیچ شرایطی، عرصه‌ی یک پیکار برای انجام اصلاحات در بهبود وضع طبقه کارگر باشد... تنها مسأله می‌تواند این باشد که از نهادهای یک دولت بورژوازی برای نابود کردن

---

۱. اشاره به حکومت روسیه شوروی، جمهوری شورایی مجارستان و حکومت شورایی مونیخ به رهبری کورت آیزنر است. دو حکومت شورایی اخیرالذکر عمر بسیار کوتاهی داشتند. م.

خود آن‌ها استفاده شود.»

مطلب مزبور که یکی از محورهای اصلی سیاست کمونیسم در سرتاسر جهان است، فقط می‌تواند مؤیّد این مطلب باشد که کمونیست‌ها اساساً با دموکراسی دشمنی دارند. سازمان‌هایی می‌توانستند در کمینترن عضو شوند که برنامه آن را بدون هیچ قید و شرطی بپذیرند و آماده‌ی اجرای تاکتیک‌هایی باشند که به وسیله لنین برای بین‌الملل کمونیستی (کمینترن) وضع شده بود.

ضربه زدن به پاشنه قدرت استعماری امپریالیسم، یک شرط لازم برای پیروزی بر کاپیتالیسم در سطح جهانی به شمار می‌آمد. کنگره دوم کمینترن در این باره اعلام کرد: «کاپیتالیسم اروپایی قدرت اصلی خود را از مستعمرات به دست می‌آورد و نه از کشورهای صنعتی اروپا. درآمد مازادی که از مستعمرات به دست می‌آید منبع عمده‌ی ثروت کاپیتالیسم نوین است. لذا طبقه کارگر فقط موقعی قادر خواهد بود نظام کاپیتالیستی را سرنگون کند که این منبع ثروت بالاخره تمام شود.»

برگزاری سومین و چهارمین کنگره کمینترن

در ژوئیه ۱۹۲۱، کمیته اجرایی کمینترن فرمانی را صادر کرد مبنی بر این‌که کنگره‌های ملی [کشورهای] احزاب عضو باید پس از کنگره‌های کمینترن تشکیل شوند تا اطمینان یابند که تصمیمات احزاب محلی در خط احکام کمینترن است.

کنگره چهارم مقرر داشت که در آینده تمامی نمایندگان اعزام شده به کمینترن باید بدون دستورات قبلی احزاب خود و نیز بدون هرگونه اختیارنامه قطعی در مورد نحوه‌ی رأی دادن به تصمیمات کنگره، به مسکو بیایند. وضعیت مزبور موجب می‌شد که کمینترن بتواند بر تمامی احزاب تسلط داشته باشد.

لنین به عنوان خالق مقررات مزبور، این سودا را در سر می‌پروراند که یک رشته احزاب کمونیست بسیار متمرکز و منضبط را در سرتاسر جهان ایجاد نماید که به لحاظ تشکیلاتی، الگویی از حزب بلشویک باشند. رهبری آن احزاب نیز به

عهده گروه‌های کوچکی از انقلابیون حرفه‌ای باشد؛ و خود این رهبران نیز از اقتدار عالی کمیته اجرایی مرکزی کمینترن پیروی نمایند.

مفهوم «اخلاق انقلابی» در کمینترن

لنین علاوه بر این‌که خالق و مبتکر طرح‌ها و برنامه‌های اصلی کمینترن بود، از «اخلاق انقلابیِ» جانبداری می‌کرد که استفاده از نیرنگ و دروغ را در مبارزه سیاسی جایز می‌شمارد. لنین در این باره می‌نویسد:

«کمونیست‌ها باید آماده هرگونه فداکاری باشند، و در صورت لزوم، حتی به انواع نیرنگ‌ها، دسیسه‌ها، و استراتژی‌ها برای کاربَست روش‌های غیرقانونی متوسل شوند، از حقایق طفره بروند و آن‌ها را پنهان سازند، برای این‌که بتوانند در اتحادیه‌های کارگری رخنه کنند، حضورشان در آن‌جا استمرار یابد و فعالیت‌های کمونیستی را به هر قیمتی انجام دهند. پیکار با "گومپرس"[1]ها [سموئیل گومپرس[2]، که در آن زمان رییس اتحادیه کارگران امریکا[3] بود، "ژوهو"[4]ها، "هندرسون"[5]ها... که مظهر یک تشابه مطلق [تأکید از لنین است] با سنخ اجتماعی و سیاسی منشویک‌های ما هستند... باید در کمال بی‌رحمی تا پایانِ کار ادامه یابد، به همان‌گونه که ما در روسیه انجام داده‌ایم، تا این‌که تمامی رهبران خطاپذیرِ فرصت طلبی و شوونیسم اجتماعی کاملاً بی‌اعتبار شده و از اتحادیه‌های کارگری اخراج شوند.»[6]

پس از مرگ لنین، کمینترن عملیات خود را گسترش داد و شبکه بین‌المللی از

---

1. Gompers
2. Samuel Gompers
3. American Federation of Labor [A.F.L.]
4. Jouhaux [دبیرکل کنفدراسیونِ کارگران فرانسه]
5. Henderson [رهبر حزب کارگر بریتانیا]
6. مجموعه آثار لنین به زبان روسی، جلد ۱۷، صفحات ۱۴۲ـ۱۴۵. م.

عوامل خود را پدید آورد. ولی استراتژی و تاکتیک دراز مدت آن اساساً همان بود که لنین وضع کرده بود.



قیام کرونشتات

کرونشتات سربلندترین پایگاه انقلاب بلشویکی به شمار می‌آمد. در اول مارس ۱۹۲۱، ملوانان کرونشتات قیام کردند. در همایش‌های عظیم ۱۵/۰۰۰ نفریِ پرسنل نیروی دریایی و پادگان‌ها، قطعنامه‌هایی به تصویب رسید که خواستار برگزاری انتخابات جدید شورا به صورت رأی مخفی، آزادی بیان و مطبوعات برای احزاب سوسیالیستِ جناح چپ؛ آزادی اجتماعات برای اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های دهقانی؛ انحلال نهادهای سیاسی کمونیستی در ارتش و نیروی دریایی؛ خروج فوری جوخه‌های مصادره غلات، و استقرار مجدد یک بازار آزاد[1] برای دهقانان شد.

پیش‌زمینه‌های اقتصادی قیام قیام کرونشتات در پی یک رشته قیام‌های دهقانی در بخش مرکزی روسیه و برپایی اعتصاب‌هایی در پتروگراد و سایر شهرها، صورت گرفت. در پایتخت پیشین روسیه [پتروگراد]، کارگران گرسنه انبارهای مواد غذایی را غارت کردند.

روسیه در سال ۱۹۲۱ در آستانه یک فروپاشی اقتصادی و یک جنگ داخلی که مداخله خارجی در آن نقشی نداشت، قرار داشت. صنایع ملی شده عملاً از کار افتاده بودند؛ انضباط کارگری به سرعت از میان می‌رفت؛ کارگران، شهرها را ترک گفته و به روستاها می‌رفتند.

قیمت کالاهای صنعتی سر به فَلَک می‌کشید، در حالی که در ژانویه ۱۹۲۱،

---

۱. (free morket): بازاری که در آن، خریداران و فروشندگان می‌توانند آزادانه و بدون هیچ محدودیتی به لحاظ قیمت و مقدار، تجارت کنند و هیچ اجباری در خرید و فروش ندارند؛ اقتصاد آزاد. م.

ارزش یک روبلِ طلا معادل با ۲۶/۵۲۹ روبلِ اسکناس بود. سیاست مصادره کردن غلات از طریق اعمال فشار بیش‌تر بر دهقانان، همچنان ادامه داشت.

رژیم شوروی اینک با طغیان همان اقشار کارگران، سربازان و ملوانانی روبرو بود که پیش‌تر مجذوب شعارهای «صلح، نان و زمین» لنین شده بودند.

تأسیس کمیته انقلابی و آغاز قیام در ۵ مارس ۱۹۲۱، ملوانان کرونشتات یک کمیته انقلابی مرکب از پانزده عضو را تشکیل دادند. در ۶ مارس، ژنرال توخاچفسکی[1] با قطار ویژه‌ای به سرعت از مسکو حرکت کرده بود تا این قیام را درهم بشکند. او ۶۰/۰۰۰ نفر افراد دست چین شده را که شامل نیروهای «چکا»، دانشجویان دانشکده افسری، و سایر نیروهای قابل اعتماد بودند، بسیج کرده بود. برای این‌که این قیام به پتروگراد سرایت نکند، وی دستور خلع سلاح تمام پرسنل پادگان آن شهر را صادر کرد.

با این وصف، پرچم طغیان بر فراز کرونشتات به اهتزاز درآمده بود. قدرت در دست کمیته انقلابی بود. این کمیته شامل نُه ملوان، چهار کارگر، یک پرستار مرد و یک مدیر مدرسه بود. ریاست کمیته انقلابی را پتریچنکو[2] به عهده داشت.

کمیته انقلابی امیدوار بود که کارگران و سربازان پتروگراد به قیام آنان ملحق بشوند. ولی زینوویف [رییس شورای پتروگراد] کاملاً مراقب اوضاع بود. او یک وضعیت محاصره را در پتروگراد برقرار کرد، به هنگ‌های ارتش سرخ دستور داد که هر تجمّعی را متفرق ساخته و هر نوع تظاهراتی را با آتش مسلسل پاسخ بدهند. در کرونشتات، افسران به ملوانان توصیه کردند که قیام خود را با یورش فوری به پتروگراد آغاز کنند، وگرنه شکست خواهند خورد. اما ملوانان گفتند که مایل نیستند «خون افراد بیگناه ریخته شود» و اگر تروتسکی [کمیسر جنگ] جرأت کند که خون مردم را بریزد، آنان فقط از خودشان دفاع خواهند کرد.

---

1. Tukhachefsky
2. Petrechenko

سرکوب خونبار قیام تروتسکی درنگ را جایز ندانست و فرمانی را صادر کرد مبنی بر این‌که اگر طغیانگران تسلیم نشوند فرد فرد آنان را «همچون بچه مرغابی‌ها در یک استخر» به گلوله خواهد بست. ملوانان تن به تسلیم ندادند. در غروب روز ۶ مارس، هواپیماهای نیروی هوایی روسیه بر فراز خلیج فنلاند به پرواز درآمدند تا اماکن و استحکامات نظامی کرونشتات را بمباران کنند.

سپس توخاچفسکی دستور حمله به پادگان کرونشتات را صادر کرد. در ساعات اولیه بامداد، موقعی که یخ‌ها هنوز آبی رنگ می‌نمودند، عملیات نیروهای چکا و ارتش سرخ آغاز شد. دانشجویان دانشکده افسری را بسیج کرده و به خط مقدم عملیات نظامی فرستادند. آنان یونیفورم‌های سفیدی به تن داشتند که به رنگ برف بود. پشت سر آنان، نیروهای دست چین شده ارتش سرخ قرار داشت، و سپس مسلسل چی‌های چکا متمرکز شده بودند تا مانع فرار احتمالی هر سرباز بشوند. ملوانان با توپ‌های صحرایی مستقر در پادگان و توپخانه دریایی ناوها، به آتش توپخانه توخاچفسکی پاسخ دادند. در شهر مجاور آن، «اورانین بوم»[1]، چند هنگ ارتش سرخ طغیان کردند و حاضر نشدند با ملوانان بجنگند. نیروهای چکا بی‌درنگ به آن جا گسیل شدند و یک پنجم افراد آن هنگ را تیرباران کردند.

ایستادگی ملوانان کرونشتات به حدی بود که توخاچفسکی درخواست کرد رهبران حزب بلشویک به جبهه بیایند و روحیه نیروها را تقویت کنند. دهمین کنگره حزب کمونیست که در مسکو تشکیل شده بود، ۳۰ عضو بلندپایه حزب را با شتاب به جبهه گسیل کرد. در همان کنگره حزبی، در ۸ مارس ۱۹۲۱، لنین طی یک سخنرانی اظهار داشت: «من هنوز آخرین اخبار کرونشتات را دریافت نکرده‌ام ولی مطمئن هستم که این غائله که چهره‌ی آشنای ژنرال‌های ارتش سفید را نشان داد، در ظرف چند روز آینده ــ اگر نگویم در چند ساعت آینده ــ خاتمه خواهد یافت و در این مورد کاملاً مطمئن هستم.»

---

1. Oranien Boum

در شب ۱۶ مارس، توخاچفسکی برای حمله به پادگان کرونشتات، نیروهای خود را یک آرایش نظامیِ مربع، شکل داد. در همان زمان، توپخانه‌های ثابت بر توپ اندازی‌های خود افزودند. ناوهایِ کرونشتات نیز به آن‌ها پاسخ دادند. شب بعد، توخاچفسکی تمامی هواپیماهایی را که در اختیار داشت برای بمباران کرونشتات به کار گرفت. تروتسکی به قول خود عمل کرد. در ۱۷ مارس ۱۹۲۱، توخاچفسکی به مسکو گزارش کرد که صدای کرونشتات خاموش شده و جنازه‌ی هزاران نفر از ملوانان در خیابان‌ها روی زمین افتاده است.

بعضی از ملوانان توانستند به فنلاند بگریزند. ولی آن کسانی که زنده دستگیر شدند، به وسیله سازمان چکا تیرباران شدند، و بقیه آنان نیز به اردوگاه‌های کار اجباری در نقاط دوردست روسیه تبعید شدند.

برنامه جدید اقتصادی [نپ]

در حالی که طنین صدای توپ‌های کرونشتات هنوز هم به گوش می‌رسید، لنین پی برد که اگر بلشویک‌ها بخواهند در قدرت باقی بمانند باید سیاست شدتِ عمل اقتصادی را کنار بگذارند. با وجود مخالفت‌های «چپ تندرو» در حزب، لنین یک برنامه جدید اقتصادی (نپ)[1] را در بهار سال ۱۹۲۱ عرضه کرد.

در ۱۹۱۸، لنین فعالیت اقتصادی بخش خصوصی را به عنوان یک امر نفرت‌انگیز به شمار آورده بود. ولی اینک، او می‌پذیرفت که وجود بازرگانی و فعالیت اقتصادی خصوصی برای سلامت اقتصادی روسیه ضرورت دارد. سیستم دستمزد از نو برقرار شد و حقوق مالکانه دهقانان بر محصول آن‌ها از نو به رسمیت شناخته شد. «جنگ داخلی در روستاها» به پایان رسید. در ۵ مارس ۱۹۲۱، لنین در دهمین کنگره حزب اعلام کرد:

«ما باید سعی کنیم خواست‌های دهقانانی را که ناراضی و ناخشنود هستند ــ و حق دارند ناخشنود باشند، و غیر از این هم نمی‌تواند باشد ــ

---

۱. نپ (NEP) حروف اول کلمات New Economic Plicy در زبان انگلیسی و کلمات «نووایا پولیتسکایا اکونومیکا» در زبان روسی است. م.

برآورده سازیم. اصولاً خُرده کشاورزان را می‌توان با دو چیز خرسند کرد. اول از همه، باید مقدار معینی آزادی برگشت سرمایه[1] و آزادی برای نظام خرده مالکی را داد؛ و دوم، عرضه کردن کالاها و تولیدات [صنعتی] به آنان [برای مبادله محصولات کشاورزی در برابر فرآورده‌های صنعتی].»

پس از ارائه برنامه جدید اقتصادی (نپ)، کارشناسان و کاردانان صنعتی اقتصادی شوروی اصل کارآیی اقتصادی را بر تئوری‌های کمونیستی ترجیح دادند. دستمزد کارگران بر حَسب ارزش کار آنان تعیین شد.

لنین در سخنرانی خود در یک کنگره حزب در مسکو در اکتبر ۱۹۲۱ [کنگره یازدهم]، آشکارا پذیرفت که اقدام به معرفی نظام کمونیسم در مرحله فعلی، کاری خطا و اشتباه بوده است. لنین مسئولیت رویگردان شدن شخص خودش از اصول کمونیسمِ محض را ناشی از قصور و کوتاهی دهقانان در عرضه کردن نان کافی به کارگران دانست.

او توصیه کرد که بازگشت به فعالیت اقتصادی خصوصی، ابتدا در بخش کشاورزی و سپس در صنایع کوچک به کار رود. ولی صنایع اصلی و کلیدی و صنعت حمل و نقل و نیز تجارت خارجی همچنان در دست دولت باقی می‌ماند. لذا او پیش بینی کرد که در نتیجه‌ی اجرای برنامه جدید اقتصادی (نپ) هیچ گونه خطری برای احیای کاپیتالیسم در روسیه وجود ندارد. لنین نام این نظام جدید را کاپیتالیسم دولتی نامید.[2]

پس از یکسال [۱۹۲۲]، لنین مطمئن بود که روسیه با اجرای «نپ»، در راه سوسیالیسم گام بر می‌دارد. او در این باره نوشت:

---

۱. (turnover): برگشت سرمایه به صاحب آن در فرایندِ گردشِ معاملات در طی یک دور معیّن. م.

۲. لنین در روز ۲۷ مارس ۱۹۲۲ در کنگره یازدهم حزب کمونیست شوروی، ضمن توضیح سیاست اقتصادی خود، اظهار داشت: «کاپیتالیسم دولتی همان کاپیتالیستی است که دولت در رژیم‌های سرمایه‌داری، این یا آن مؤسسه کاپیتالیستی را مطیع خود می‌سازد، ولی حکومت ما یک حکومت پرولتاریا است.» (نک: حزب کمونیست شوروی بر سریر قدرت، صص ۲۲۸-۲۲۹).

«سوسیالیسم، دیگر یک مسأله برای آینده‌ی دور نیست. ما، سوسیالیسم را وارد زندگی روزمرّه کرده‌ایم. صرف نظر از این‌که این مسأله تا چه اندازه می‌تواند دشوار باشد، قطع نظر از این‌که بر چه موانعی باید چیره شد یا این‌که مسأله مزبور متضمّن چه مشکلاتی است، شکّی نیست که در طول چند سال آینده، روسیه‌ی مجریِ «نپ»، تبدیل به یک روسیه سوسیالیست خواهد شد.»

با این حال، پس از چند صباحی، به نظر می‌رسید که لنین نسبت به پیش بینی خود چندان مطمئن نمی‌باشد. لنین اعلام کرد:

«ما هنوز هم پی‌ریزی یک نظم اقتصادی سوسیالیستی را کامل نکرده‌ایم. نیروهای خصم و در حالِ مرگِ کاپیتالیسم ممکن است که باز هم همه چیز را از دست ما بیرون آورند. مطلب فوق را باید کاملاً درک کرد و آشکارا پذیرفت، ولی هیچ چیز هشداردهنده، هیچ چیزی که موجب کمترین ناامیدی بشود، وجود ندارد، زیرا ما حقیقت مزبور را می‌پذیریم. ما همواره تعلیم داده و موعظه کرده‌ایم که برای مطمئن شدن از پیروزی سوسیالیسم، به وجود نیروهای متحد و یکپارچه‌ی کارگران کشورهای بسیار پیشرفته صنعتی نیاز می‌باشد.»

در اوایل تابستان سال ۱۹۲۱، لنین در برابر سومین کنگره کمینترن ظاهر شد تا خط مشی حزب را در ارتباط با «نپ» به تصویب کنگره برساند. او به نمایندگان خارجی [شرکت‌کننده در کنگره] اطمینان داد که «نپ» برای پیشرفت انقلاب جهانی [سوسیالیسم] ضرورت دارد و در این باره توضیح زیر را داد:

«رشد انقلاب جهانیِ [سوسیالیستی] که ما آن را پیش‌بینی می‌کردیم، در حال پیشرفت است. ولی این حرکت پیش رونده آنچنان مستقیم نیست که ما توقع داشتیم... عاملی راکه باید به حساب آورد، این است که اینک بی‌شک یک توازن نیروها [میان کاپیتالیسم و سوسیالیسم] پدید آمده

است. بنابراین ما باید از این فرصتِ تنفس کوتاه استفاده کرده و تاکتیک‌های خود را با این نوع پیچ و خم تحول تاریخی تطبیق دهیم.»

در اواخر سال ۱۹۲۱ [اوضاع به گونه‌ای بود که] لنین می‌توانست با توجه به اجرای «نپ»، از احیاء اقتصادی روسیه به طور کلی، و به خصوص در سیستم حمل و نقل، معادن، و خرده فروشی، سخن بگوید.

با این وصف، «نپ» به موقع وارد عمل نشد تا بتواند مانع قحطی ناشی از کمبود محصولات کشاورزی و نبودِ ذخایر غذایی مازاد که ناشی از سیاست کمونیست‌ها نسبت به دهقانان پس از سال ۱۹۱۸ بود، بشود. بر طبق آمار رسمی حکومت شوروی، قحطی مزبور در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ باعث مرگ حداقل پنج میلیون نفر شد.

ادامه سیاست سرکوبِ سیاسی و فرهنگی

اگرچه قیام‌های دهقانی و اعتصابات کارگران، و نیز قیام کرونشتات، لنین را ناگزیر کرد تا در ساختار اقتصادی روسیه بازنگری کند، ولی او هیچ امتیاز سیاسی نداد. حتّی آخرین بقایای اپوزیسیون سیاسی نیز به طرز بی‌رحمانه‌ای سرکوب شد. لنین در این باره می‌نویسد: «جایِ منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی، خواه دارای فعالیت آشکار و خواه مخفی، در گوشه زندان است. از ارعاب نمی‌توان چشم پوشی کرد، هرچند که این فعالیت‌ها به صورت ریاکاری و جنگ کلمات[1] باشد.»

پلیس سیاسی لنین [چکا] یک سیستم جاسوسی داخلی را برقرار کرد که روسیه را در پوشش شبکه‌ای از مأمورانی قرار می‌داد که به مراتب کارسازتر از سازمان «اوخرانای» تزار بودند. هرگونه انتقاد از سیاست‌های لنین، به شدت سانسور می‌شد.

مطبوعات، رادیو، سینما، و تئاتر، برای نخستین بار در طول تاریخ، به

---

1. Phrasemongers

صورت یک ابزار انحصاری دستگاه تبلیغاتی دولت درآمدند. اتحادیه‌های کارگری از حق چانه زنی جمعی برای افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار[1]، محروم شدند. زندان‌ها و اردوگاه‌های کار اجباری مملوء از تعداد بیش‌تری زندانی سیاسی (در مقایسه با دوره‌ی تزاری) گردید. قیام کرونشتات نشانگر آخرین قیام واقعی مردم روسیه بود؛ از این رو، دیکتاتوری لنین با هیچ خطری روبرو نبود. یک دولت «توتالیتر» در حال پیدایش بود.

۱. (Collective bargaining): در اصطلاح روابط کارگری، به اجتماع کارفرمایان و نمایندگان کارگران برای انجام گفتگوی دوستانه درباره دستمزد، ساعات کار، شرایط کار، و مسائل مشابه آن، گفته می‌شود. م.

۲۱ ●

لنین، دیکتاتور عاری از تکبّر

لنینِ متواضع لنین شاید به خوبی می‌توانست بگوید: «این من بودم که حزب بلشویک را به وجود آوردم. من مغز متفکّر انقلاب اکتبر [۱۹۱۷] بودم. چندین بار که قدرت ما در آستانه فروپاشی قرار گرفت، من با اقدامات پیش بینی نشده و دلیرانه، با امضای یک قرارداد صلح [با آلمان] در سال ۱۹۱۸، و با عرضه کردن «نپ» در روسیه، آن را نجات دادم. کمینترن را من بنا نهادم و نظریه‌ی انقلابی و استراتژی را به آن عرضه کردم که از آن طریق، بلشویسم روس به صورت یک نیروی جهانی درآمد.» آری، لنین قادر بود که همه‌ی این حرف‌ها را بزند، و حق هم داشت، ولی هرگز این کار را نکرد. چرا که در میان دیکتاتورهای جهان، لنین از همه‌ی آنان افتاده‌تر و متواضع‌تر بود. واقعیت این است که او با هر تلاش اطرافیانش در راستای بزرگ جلوه دادن او، مخالفت می‌کرد.

در پاسخ به یک پرسش کمینترن مبنی بر این‌که آیا او قادر است یک زبان خارجی را به راحتی صحبت کند، لنین نوشت «هیچ زبان خارجی»؛ در حالی که در سومین کنگره کمینترن، زبان آلمانی را با فصاحت تمام در سخنرانی‌اش به کار گرفت و فقط گاهی در پیدا کردن یک کلمه دقیق در می‌ماند. در پرسش نامه کنگره دهم حزب در سال ۱۹۲۱ که پرسیده بود: «چه تخصص‌هایی دارید؟»، لنین پاسخ داد: «هیچ.»

هنگامی که ناتان آلتمن[1] پیکرتراش، روی مجسمّه نیمه تنه لنین کار می‌کرد، لنین حاضر نشد ژست بگیرد زیرا با خود می‌اندیشید که این یک کارِ غیرطبیعی است.

---

۱. (Nathan Altman): پیکرتراش امریکایی که مجسمه‌های نیمه تنه نیکلای دوم را می‌ساخت و به دولت روسیه می‌فروخت. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، آلتمن همین کار را در مورد لنین هم کرد و کسب و کار خود را در روسیه ادامه داد. م.

تعارض میان تواضع فردی لنین و ریاکاری سیاسی او

ماکسیم گورکی بیهوده تلاش کرد تا معمّایی را که ناشی از یک تعارض شدید میان شخصیت اصلی لنین [تواضع و افتادگی او] و شخصیت او به عنوان یک رهبر سیاسی بود، حل کند. ماکسیم گورکی می‌گوید:

«لنین که قامتی کوتاه و بدن قوی، جمجمه‌ای [برآمده] شبیه به سقراط و چشم‌هایی به تیزبینی یک نیرنگ‌باز بزرگ داشت، معمولاً دوست داشت که یک حالت عجیب و تا حدی مضحک به خود بگیرد: سرش را به عقب می‌برد، سپس آن را به سمت شانه‌اش متمایل می‌کرد، یکی از انگشت‌های بزرگ دست خود را پشت جلیقه، در زیر بغل می‌گذاشت و دست‌های خود را مُشت می‌کرد. در چنین لحظاتی، وجود او سرشار از شادمانی می‌نمود.

حرکات بدنش [هنگام سخن گفتن] نرم، نرمش پذیر و ملایم بودند، لیکن ژست‌های قدرتمندی که می‌گرفت با کلام او هماهنگی داشت، یعنی این‌که کلام او ضمن کوتاهی، پر معنا و عمیق بود. در رخساره‌ی مغول تبار او، چشم‌های یک شکارچی [جوینده] نستوهِ کذب و دروغ‌گویی و آلام زندگی می‌درخشید ــ چشم‌هایی که دزدانه می‌نگریستند، پلک می‌زدند، بارقه‌ای از شوخ طبعی در خود داشتند، یا این‌که در اثر خشم، چشم غرّه می‌رفتند. برق این چشم‌ها موجب می‌شد که کلامش کارسازتر و بسیار صریح و روشن باشد.»

ولی همان لنین، از جهل و نادانی مردم سوء استفاده می‌کرد تا اتهامات واهی را به مخالفان سیاسی خود بزند. از این رو، هنگامی که چند روز پس از پیروزی انقلاب بلشویکی، سربازان و ملوانان سرکش پتروگراد به انبارهای شراب این شهر دستبرد زدند، لنین خود را از تَک و تا نینداخت و ادعا کرد که این حمله به وسیله کمیته مرکزی حزب دموکراتیک طرفدار قانون اساسی (کادت) تدارک شده بود. برای این‌که دشمنانش را در چشم مردم روسیه بی‌اعتبار سازد، انجام هر

کاری را مجاز می‌دانست. به مارتوف برچسب «خائن» و «مرتّد» زد؛ با این حال لنین، کوتاه زمانی پیش از مرگ، به ماکسیم گورکی نوشت: «جای تأسف است که مارتوف در کنار ما نیست. او چه رفیق عالی‌ای است! بی‌نظیر است!»

لنین وقتی شنید که مارتوف گفته است در روسیه فقط دو کمونیست [واقعی] وجود دارد ـ لنین و مادام کولانتی[1] (شخص اخیرالذکر فقط به خاطر طرفداری از آزادی روابط جنسی)، لنین ابتدا خنده را سرداد، سپس آهی کشید و گفت: «مارتوف چه مرد عاقلی است!»

لنین برای مارتوفِ «خائن» و «مرتّد» که دشمن دیرینه بلشویسم بود، احترامِ شخصیِ بیش‌تری قائل بود تا برای اکثر همکاران بسیار متعهد خود. ولی به خودش اجازه نمی‌داد که احساسات شخصی‌اش در کردارهایش تأثیر بگذارد. طبق گفته‌ی ماکسیم گورکی، لنین همه چیز را در قاعده زیر خلاصه کرده بود:

> «هرکس که با ما نیست، علیه ما است[2]. کسانی که خود را مستقل از تاریخ[3] می‌دانند، افراد خیالبافی بیش نیستند. حتی اگر بپذیریم که در برهه‌ای از تاریخ، این افراد وجود داشتند، بی‌شک اینک وجود ندارند و نمی‌توانند وجود داشته باشند. اینک همه کس، از بزرگ ترین تا کم اهمیت‌ترین انسان‌ها، به کام یک گرداب عمیق واقعیت[4] کشانده می‌شوند، در حالی که پیش‌تر این چنین نبوده است.»

اخلاق و تقدّم منافع طبقاتی لنین همواره موعظه می‌کرد که تمامی افکار اخلاقی را باید در راستای منافع طبقاتی مهار کرد. او در یک همایش اتحادیه جوانان کمونیست [«کومسومول»] اظهار داشت: «ما تمامی

---

۱. مادام کولانتی یکی از سردمداران نظریه آزادی روابط جنسی و حذفِ نهاد ازدواج بود. (نک؛ خانواده موعود مارکسیسم، شهریار روحانی، انتشارات قلم، ۱۳۶۴، صص ۸۸ـ۱۰۰. م.
۲. گفته مزبور، شعار زابیچنوسکی بود. م.
۳ و ۴. اشاره به نظریه ماتریالیسم تاریخی است که از دیدگاه مارکسیت‌ها یک واقعیت محض به شمار می‌آید. م.

اصول اخلاقی را که ناشی از افکار و اندیشه‌های فوق طبیعی و خارج از مفاهیم نظام طبقات است، باطل اعلام می‌کنیم. به عقیده ما، اخلاق کاملاً تابع منافع جنگ طبقاتی است، آن چیزی اخلاقی است که برای نابود کردن نظم اجتماعی استثماری کهن و برای متحد کردن پرولتاریا سودمند باشد. بنابراین، اخلاق از نظر ما فقط شامل انضباط شدید و پیکار آگاهانه با استثمارگران است. ما اعتقادی به اصول خارجی [معنوی] اخلاق نداریم و این نیرنگ را آشکار خواهیم ساخت. اخلاق کمونیستی مترادف با پیکار به خاطر تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا است.»

دین از دیدگاه لنین

لنین موضوع ایمان به دین را نیز محدود به همان قاعده مزبور کرد. مدت‌ها پیش از انقلاب [اکتبر][1] لنین می‌نویسد:

«دین، یکی از شکل‌های ظلم روحانی است که در همه جا بر دوش اقشار مردم که در اثر کار طاقت فرسای مداوم برای دیگران، و در اثر فقر و تنهایی، درهم شکسته‌اند، سنگینی می‌کند. ضعفِ طبقاتِ استثمار شده در پیکارشان با ستمگران، خواه و ناخواه اعتقاد به حیات پس از مرگ را در آنان به وجود می‌آورد، درست همان طور که ضعف یک فرد بَدوی در پیکارش با طبیعت، سبب ساز ایمان او به خدایان، شیاطین و معجزات می‌شود. دین به رنجبران و زحمتکشان می‌آموزد که به حیات دنیوی نیندیشیده و در انتظار پاداش کردارهای خویش در بهشت باشند. ولی همین ایمان دینی، از استثمارگران می‌خواهد که در دنیا کارهای نیک انجام دهند، چرا که به این طریق می‌توانند امیدوار باشند که توجیهی بی‌ارزش را برای حیات خود در این جهان ارائه داده و بِلیتی را برای ورود به بهشت برین خریداری کنند. دین، تریاک مردم است، نوعی عصاره [وسیله]، برای این‌که بردگان کاپیتالیسم را وادارد تا از انسان بودن و آمال خویش برای یک حیات شرافتمندانه، دست بردارند.»

---

۱. در رساله «وضع حزب کارگر در برابر دین»، که در سال ۱۹۰۹ آن را به رشته تحریر درآورد. م.

ماکیاولیسم لنین لنین در سرتاسر زندگانی سیاسی‌اش، شعارهایی را که مبلّغ و مبشّر آن‌ها بود پیوسته زیر پا گذارد. حمایت او از برگزاری مجلس مؤسسان تا زمانی بود که می‌خواست یک شعار کارساز در برابر کرنسکی داشته باشد. ولی موقعی که مجلس مؤسسان در برابر او قد عَلم کرد، آن را منحل نمود. یا هنگامی که معلوم شد حتی در «شورا» نیز از اکثریت مطمئنی برخوردار نیست، دیکتاتوری حزب بلشویک را بنیان نهاد که سرانجام به صورت دیکتاتوری «پولیت بورو» [دفتر سیاسی] درآمد.[1]

لنین افکار و اندیشه‌های مخالفانش را به راحتی مصادره کرد، ولی همان افکار را برای مقاصد دیگری به کار بست. با این حال، همواره به یک اندیشه و هدف واحد قویاً وفادار ماند. از لحظه‌ای که به صورت یک «انقلابی حرفه‌ای» درآمد، تمام زندگی‌اش را وقف آرمان انقلاب پرولتاریا کرد ـ البته انقلاب پرولتاریا از دیدگاه شخص خود او. ولی همانند نچایف و تکاچف، هرگز در جستجوی هماهنگی میان هدف و وسیله نبود. تمامی وسایلی که منجر به تحقق یک هدف می‌شدند، از نظر او مشروع و مجاز بودند. از دیدگاه لنین، هدف بسیار مهم‌تر از وسایلی بود که برای دست یافتن به آن هدف، به کار می‌رفت.

لنین از تکاچف و نچایف (این مبشّر «نابودسازی دهشتناک، کامل و عظیم جامعه») بسیار تجلیل می‌کرد. طبق گفته‌ی بونچ برویویچ، «پس از انقلاب اکتبر، لنین اهمیت زیادی برای تکاچف قائل شد و از همه مردم خواست که آثار او را بخوانند.»

لنین گفت: «مردم کاملاً فراموش کرده‌اند که نچایف از یک استعداد منحصر به

---

۱. نهاد «پولیت بورو» (Politburo) یا «دفتر سیاسی» در اوایل اکتبر ۱۹۱۷ (و پیش از کودتای بلشویک‌ها برای قبضه کردن قدرت) تأسیس شد. لنین با توجه به پیروزی قطعی خود در کودتای مزبور، تأسیس «دفتر سیاسی» را پیشنهاد کرد و به تصویب کمیته مرکزی حزب رسید. این نهاد، در واقع رکن تصمیم‌گیری در حزب به شمار می‌آمد و ریاست آن با رهبر حزب (دبیرکل حزب در مراحل بعدی) بود. در سال ۱۹۵۲، استالین «دفتر سیاسی» را منحل کرد (تضعیف جناح مخالفان خود) و به جای آن، یک هیأت رئیسه کمیته مرکزی (پرزیدیوم) را تشکیل داد. (نک:

Russian Plitical Institutions: Derk J.R. Scott, New York, 1966, Ps 146-147.

فرد در کارِ سازماندهی و تشکیلات برخوردار بود؛ یک توانایی برای ایجاد فنون خاص جهت انجام کارهای مرموز و دسیسه آمیز در همه جا، این توانایی که به افکارش آن چنان قاعده‌بندی‌های حیرت‌انگیز بدهد که برای همیشه در ذهن او باقی بماند.»

لنین اندیشه‌های کلازویتس[1] را به دقت مطالعه کرد و غالباً گفته معروف او را مبنی بر این‌که «جنگ، ادامه سیاست است، ولی به وسایل دیگر» نقل می‌کرد. در حاشیه کتاب کلازویتس[2]، لنین نوشت: «[کلازویتس] یک رهبر شایسته [است].»

لنین یک خیالپرداز اجتماعی[3] در مفهوم عادی آن نبود. کشور روسیه به مثابه آزمایشگاهی برای آزمایش کمونیسم در مقیاس جهانی بود. رفاه مردم روسیه در درجه دوم اهمیت قرار داشت. فداکارهای عظیمی که این آزمایش بزرگ او به آن نیاز داشت، گریزناپذیر می‌نمود و ارتباط واقعی با آزمایش مزبور نداشت. رحم و شفقت در قاموس او یک صفت بورژوایی محسوب می‌شد.

همان لنینی که کودکان، حیوانات و طبیعت را دوست داشت، به ندرت یک انگشت خود را بلند کرد تا جان انسان‌ها را از جوخه‌های اعدام چکا نجات بدهد. با این‌که به دشمنانش رحم نمی‌کرد، رذل‌ترین آدم‌ها را تحمل می‌کرد، البته به شرط این‌که بتواند از وجود آنان استفاده کند. او غالباً می‌گفت: «سیاست، عاری از اخلاق است، در سیاست فقط مصلحت و اقتضاء وجود دارد.»

به عنوان یک سخنران، لنین درکی عالی از روانشناسی توده‌ها و توانایی کاربرد زبانی را داشت که شنوندگانش را مسحور و مجذوب می‌کرد. در ذهن او، تمامی جهانِ سیاست بر محور زور می‌گشت. نخستین گام، قبضه کردن قدرت، و گام دوم حفظ کردن آن بود. سلب تمامی آزادی‌های فردی و کشتار جمعی، تنها وسایل قابل اطمینان در راستای آن محسوب می‌شدند. هدف نهایی او ــ ایجاد یک جامعه بدون طبقات ــ روزی عملی می‌شد.

---

1. Clausewitz

۲. عنوان آلمانی این کتاب "Vom Kriege" ("درباره جنگ")، در سه جلد، و در باره علم جنگ (استراتژی) است. م.

3. Social dreamer

هیچ شواهد و مدارکی وجود ندارد که نشان بدهد آیا لنین در آخرین روزهای عُمرش پیش‌بینی کرده بود که دولت دست پرورده او ممکن است روزگاری از تمامی ابزارهای قدرتمند سرکوب صرف نظر کند یا نه. با خلاصه کردن سیاست جهانی در پیکار آشتی‌ناپذیر میان «ساویتیسم»[1] [بلشویسم] و کاپیتالیسم، جامعه [جهانی] را به عنوان آوردگاه جنگ مستمر تا پیروزی انقلاب جهانی [کمونیستی] به شمار می‌آورد.

با ساده کردن بی‌رویه‌ی[2] تئوری مارکسیستی[3]، لنین بالاخره منکر اعتبار حقوقی شد که دموکراسی «بورژوازی» پیش‌تر اعطاء کرده بود. او این کار را زمانی انجام داد که برای تحکیم و تقویت قدرت رژیم شوروی، سیاست ریشه‌کن کردن تدریجی تمامی آزادی‌های سیاسی را در پیش گرفت.

---

1. Sovietism
2. Oversimplification

۳. با ایجاد تغییراتی در تئوری اصلی مارکسیسم برای انطباق آن با شرایط روسیه. م.

۲۲

وصیت‌نامه لنین

لنین بیمار می‌شود در اواخر سال ۱۹۲۱، سلامتی لنین جداً به خطر افتاد. گاهی اوقات که سرگرم کار بود، سرش را با دست‌هایش می‌گرفت و به مدت چند دقیقه بی‌حرکت باقی می‌ماند. از بی‌خوابی و خستگی شدید شکایت داشت، و به تدریج بر دفعات سردردهایش افزوده شد. در آغاز سال ۱۹۲۲، دوره‌هایی از سرگیجه در او ظاهر شد که وی را ناگزیر می‌کرد تا هر چیز را که در کنارش بود با دست بگیرد تا به زمین نیفتد.

در شروع ماه دسامبر ۱۹۲۱، به خانه‌اش در قریه «گورکی» [در ۳۰ مایلی مسکو] رفت و یادداشت زیرا را برای اعضای دفتر سیاسی حزب فرستاد:

«با این‌که حجم کارهایم را کم کرده و بر مدت استراحت افزوده‌ام ولی بی‌خوابی‌های من بیش‌تر شده است. از این می‌ترسم که قادر به ارائه گزارش در کنگره حزب یا کنگره شوراها نباشم.»

با این وجود، از محل اقامت خود در گورکی، همچنان سیاست‌های شوروی را دیکته می‌کرد. موقعی که چیچرین (وزیرخارجه روسیه) پیشنهاد کرد که دولت شوروی موافقت کند که برخی تغییرات را در قانون اساسی خود داده و متقابلاً از «امتیازات» اقتصادی اروپا و امریکا استفاده کند، لنین با لحن خشمگینی پاسخ داد: «من فکر می‌کنم که باید چیچرین را فوراً به یک آسایشگاه روانی فرستاد، و حتماً باید این کار را کرد.»

کنگره یازدهم حزب که در مارس ۱۹۲۲ برگزار شد آخرین کنگره‌ای بود که لنین در آن شرکت کرد. پس از این کنگره بود که کمیته مرکزی، استالین را به عنوان دبیرکل حزب برگزید.

نخستین سکته مغزی لنین

از پزشکان برجسته‌ی روسیه و آلمان دعوت شد که لنین را معاینه کنند. در مارس ۱۹۲۲، این معاینه صورت گرفت و پزشکان هیچ‌گونه ناراحتی عضوی را در دستگاه اعصاب او مشاهده نکردند. با وجود این، لنین در اوایل ماه مه ۱۹۲۲ [1] دچار اولین سکته مغزی خود شد. چند صباحی قوه بیان نداشت و توانایی حرکت دادن دست و پای راستش را از دست داد. به مدت چند هفته، قادر به سخن گفتن یا راه رفتن نبود. سپس شروع به تحمل مراحل بحرانی بیماری‌اش کرد که از نیم ساعت تا دو ساعت طول می‌کشید. با پشت سر گذاشتن این مراحل، بهبود مختصری در او به وجود آمد. از پزشکان خواست که به او بگویند آیا زمان مرگش فرا رسیده است یا نه، تا در صورت مثبت، نیازی به رعایت دستورات ویژه‌ی پزشکی نباشد. پزشکان به طرز معقولی مطمئن بودند که زمان مرگ او را هنوز نمی‌توان پیش بینی کرد. لنین اینک یک فرد علیل بود؛ در حالی که قوه درک و فهم او کاملاً سالم مانده بود، او دیگر قادر نبود که حرف‌هایش را به وضوح بیان کند، حتی با ایما و اشاره.

ماریا (خواهر لنین) از او مراقبت می‌کرد، در حالی که کروپسکایا به او می‌آموخت که چگونه با دست چپ خود بنویسد و کلمات را با صدای بلند هجی کند.

ولی لنین با به کارگیری اراده‌ی شکست ناپذیرش، جسم خود را به تلاشی شدید واداشت و به وضعیت عادی بازگشت. مغز او که استعداد ارتباط دادن کلمات با صدا را از دست داده بود، به تدریج بهبود یافت. در شب‌های دراز زمستان، او به یک چرت عمیق فرو می‌رفت. در چنین لحظاتی، دلش می‌خواست که موسیقی بشنود. پیاتاکوف (یکی از بلشویک‌ها که پیانو را به خوبی می‌نواخت) را احضار می‌کردند و او قطعاتی از شوپَن، برامس و باخ را برای لنین می‌نواخت. پیاتاکوف هنگامی که سرگرم نواختن پیانو بود، غالباً متوجه می‌شد که حالتِ صورت لنین دگرگون می‌شود و یک حالت آرام و ساده و کودکانه به خود می‌گیرد و آن برق نیرنگ و ریا که معمولاً در نگاهش نهفته بود، کاملاً از بین می‌رود.

---

۱. تاریخ دقیق آن، ۲۶ مه ۱۹۲۲ است. م.

تعیین مجازات اعدام برای ضدّانقلابیون در ماه ژوئیه [۱۹۲۲] لنین یک بار دیگر توانست روی پای خود بایستد. در آن زمان، محاکمه اعضای کمیته مرکزی حزب سوسیالیست انقلابی در جریان بود. آنان متهم بودند به تدارک اقدامات تروریستی علیه اعضای حکومت شوروی و سازماندهی یک قیام علیه دولت شوروی در سال ۱۹۱۸. برخی از این رهبران، از آن زمان تاکنون در زندان به سر می‌بردند. موقعی که دادگاه شوروی آنان را به مرگ محکوم کرد، سوسیالیست‌های سرتاسر جهان، و حتی برخی کمونیست‌ها و شخص ماکسیم گورکی، به رأی دادگاه اعتراض کردند و خواستار لغو این حکم شدند. در میان رهبران بلشویک، برخی تقاضا داشتند که محکوم شدگان باید بلافاصله «معدوم بشوند»؛ سایرین به رهبری کلارا زتکین (کمونیست آلمانی) اصرار داشتند که حکومت شوروی باید با تخفیفت مجازات آنان به حبس ابد، بزرگواری خود را نشان دهد زیرا اعدام افراد مزبور تأثیر بدی در دنیای خارج از شوروی باقی می‌گذارد. لنین با درخواست هیچ یک از دو گروه موافقت نکرد؛ حبس ابد را یک مجازات کافی نمی‌دانست، و اعدام آنان نیز ممکن بود موجب عملیات تروریستی تلافی جویانه بشود. بنابراین تصمیم گرفت که آنان را به عنوان گروگان همچنان در زندان نگه دارد تا در صورت هرگونه اقدام آشکار [حزب سوسیالیستِ انقلابی] علیه رهبران شوروی، آنان را اعدام کند. این حکم در واقع یک حکم مرگِ به تعویق افتاده بود. این محکومان سال‌ها در زندان باقی ماندند تا این‌که استالین دستور اعدام آنان را صادر کرد.

در راستای محاکمه سوسیالیست‌های انقلابی، لنین یادداشتی برای کورسکی[1] (کمیسر دادگستری) فرستاد. این یادداشت در ارتباط با یکی از مواد قانون جزای شوروی (که در ماه مه ۱۹۲۲ تحت بررسی بود) نوشته شده بود. لنین در یادداشت مزبور نظر خود را درباره ماده مذکور این چنین بیان کرده بود:

«به عقیده من، ضرورت دارد که اجرای حکم مجازات مرگ به صورت

---

1. D.I. Kursky

تیرباران کردن را به تمامی مراحل فعالیت‌های منشویک‌ها، سوسیالیست‌های انقلابی، و سایر افراد، شمول داد؛ باید راه‌حلی پیدا کرد که این فعالیت‌ها را در راستای همکاری با بورژوازی بین‌المللی و مبارزه آن علیه ما توجیه کرد (نظیر رشوه دادن به مطبوعات و عوامل آنان، تهیه مقدمات جنگ، و نظایر آن).»

[در آن زمان] لنین به سختی می‌توانست پیش‌بینی کند که [در آینده] چه استفاده‌ای از این یادداشت او خواهد شد. متن این یادداشت در نشریه «مسکو بلشویک»[1]، در شماره ۱۵ ژانویه ۱۹۳۷، چاپ شد، آن هم درست قبل از محاکمه رادِک، سوکولینکوف و سایر بلشویک‌های قدیمی. همراه با این یادداشت، تفسیر زیر که به وسیله فرزانگان مؤسسه مارکس ـ اِنگلس ـ لنین نوشته شده بود، درج گردیده بود:

«یادداشتِ ولادیمیر ایلیچ خطاب به رفیق کورسکی، در پشتِ برگِ نخستین صفحه‌ی چاپی طرحِ قانون تکمیلی مجموعه‌ی قوانین جزایی که به او عرضه شده بود، نوشته شده بود. در حاشیه‌ی پاراگراف [بند] ۵ این قانون در خصوص اجرای مجازات مرگ برای افرادی که به اقدامات ضدانقلابی علیه دولت شوروی مبادرت می‌کنند، لنین در صفحه اول، مطلب زیر را نوشت: "این مطلب را اضافه کنید که دادگاه حق دارد مجازات اعدام را به تبعید به خارج از کشور به مدت چند سال یا بدون ذکر مدّت، تخفیف دهد (البته با موافقت قبلی کمیته اجرایی سرتاسری شورا[2]). این بود پی نوشت لنین درباره یادداشت فوق‌الذکر.

یادداشت [لنین] خطاب به کورسکی بر ضرورت مجازات مرگ برای فعالیت‌های ضدانقلابی منشویک‌ها، سوسیالیست‌های انقلابی و افرادی نظیر آنان، تأکید داشت. لنین خواستار اجرای مجازات مرگ در مورد اعضای احزابِ مخالفِ دولت شوروی بود که مبادرت به تدارک جنگ

---

1. Moscow Boleshevik 2. All-Russian C.E.C (Central Executive Committee)

بورژوازی بین‌المللی علیه جمهوری شوروی و سایر شکل‌های پیکار کاپیتالیسم علیه کشور ما، می‌کردند. این نظر لنین در مورد عوامل تروتسکیست ـ زینوویف گشتاپو که طبق دستور مستقیم گشتاپو[1] عمل می‌کردند و یک دسته ضدانقلابی از راهزنان، جاسوسان و منحرفان حزبی به شمار می‌آیند ـ دشمنان شرور زحمتکشان ـ عیناً شمول و مصداق دارد.این اراذل که قاتلان رفیق کیروف[2] هستند، دقیقاً همان دشمنان جمهوری شوروی هستند که ولادیمیر ایلیچ در مورد آنان درخواست اشّد مجازات انقلابی را کرده بود.

دیدگاه‌های اقتصادی لنین تعدیل می‌شود بیماری لنین به قدری بهبود یافت که او را به مسکو برگرداندند. پزشکان به او اجازه دادند که از ساعت ۱۱ بامداد تا دو بعدازظهر و از شش بعدازظهر تا هشت شب کار کند، به شرط این‌که هفته‌ای دو روز استراحت نماید. او دوباره شروع به ریاست کردن بر دفتر سیاسی حزب و «سوونارکوم» کرد، ساعت‌ها از طریق تلفن صحبت می‌کرد و با ملاقات کنندگان خودگفت وگو می‌نمود، نامه‌ها و مقالاتش را دیکته می‌کرد و دستورات سرّی را به عوامل کمینترن در سایر کشورها می‌داد. او حتی خطر حضور در کنگره چهارم کمینترن را پذیرا شد. لنین وارد سالن کنفرانس شد، در حالی که گروهی از همراهان همیشگی‌اش با او بودند، و یکراست به طرف سکّوی سخنرانی رفت. از کمونیست‌های خارجی خواست که فعالیت بیش‌تری بکنند و وعده داده که دولت شوروی از آنان حمایت خواهد کرد:

«به ما تکیه کنید زیرا ما شانه‌های ستبری داریم. خود را قویاً آماده کنید. خیلی زود دست به کار نشوید. ابتدا خود را قوی کنید و سپس هر طور که

---

۱. (Gestapo): حروف اول کلمات آلمانی Geheim Staats Polïzie (سازمان پلیس سیاسی آلمان) که در آوریل ۱۹۳۳ به وسیله گورینگ بنیان نهاده شد. در دوره رهبری هیملر، سازمان گشتاپو در سازمان اس. اس. ادغام گردید. م.

2. Kirov

لازم است به بورژوازی ضربه بزنید. هنگامی که مطمئن شدید پیروز خواهید شد، سینه بورژوازی را هدف قرار دهید.»

در حالی که لنین سرگرم این سخنرانی بود ناگهان بنیه او تحلیل رفت؛ صدایش ضعیف‌تر شد، و موقعی که سخنرانی را تمام کرد عرق بر تَن او نشسته بود. کلارا زتکین به سرعت به طرف او دوید و دستش را بوسید. لنین با یک ژست قهرمانانه، به محبت او پاسخ داد.

«فوتی‌وا» (منشی لنین) که خاطراتش را می‌نوشت، درباره روز ۲۵ نوامبر این چنین می‌نویسد: «امروز، پزشکان استراحت مطلق را برای او تجویز کردند.»

از آن روز به بعد، لنین به کارهای روزانه دولتی نمی‌پرداخت. به ندرت به دفتر کارش می‌آمد و ملاقات‌کننده‌ای را می‌پذیرفت. از طرف دیگر، اکثر اوقات خود را به مطالعه می‌گذرانید.

در این دوره زمانی، لنین همچون سال ۱۹۱۸، دیگر نمی‌گفت که سوسیالیسم «چندی است که [در شوروی] در واقع عملی شده است.» برعکس، او اینک از خود می‌پرسید: «آیا روشن نیست که به لحاظ شرایط مادی، اقتصادی و صنعتی، ما هنوز به آستانه سوسیالیسم نزدیک نشده‌ایم؟»

در همین زمان بود که لنین سیاست ممنوع کردن رشدِ تجارت خصوصی [در روسیه را] یک سیاست «ابلهانه و انتحاری» نامید؛ و با صدور فرمان: «تجارت کردن را یاد بگیرید» کمونیست‌های مکتبی را ناراحت کرد. لنین درصدد احیای نظام پولی بود و توجیه کرد: «اگر ما بتوانیم ارزش روبل را تثبیت کنیم، پیروزی را نصیب خود کرده‌ایم.»

لنین، دیگر مایل نبود که مزارع اشتراکی اجباری را به وجود آورد و طرح کاشت جمعی را عملی سازد:

«ما کارهای ابلهانه زیادی را در مورد مزارع اشتراکی مرتکب شده‌ایم. مسأله مزارع اشتراکی یک موضوع در دستورِ کار حزب نیست. ما باید متکّی به دهقانان واحد و مستقل باشیم؛ یک دهقان، طبیعت و سرشتی

دارد که در آینده نزدیک دگرگون نخواهد شد. دهقانان، سوسیالیست نیستند، و سازندگی سوسیالیسم با این پیش فرض که آنان سوسیالیست هستند، به معنای آب در هاون کوبیدن است. پیشرفت روانی و عادات دهقانان [در مسیر سوسیالیسم] نیاز به سپری شدن چندین نسل دارد. استفاده از زور هم کمکی به حل این مشکل نمی‌کند. وظیفه‌ای که در برابر ما قرار دارد این است که اخلاقاً دهقانان را تشویق کنیم. ما باید دهقان حدّ وسط [قشر دهقانان قرار گرفته میان کولاک‌ها و دهقانان خرده‌پا] را مورد توجه قرار دهیم. دهقان کارساز و قابل باید نقش اساسی را در پیشرفت اقتصادی ما ایفا نماید.» [تأکید از لنین است.]

دومین سکته مغزی لنین

در دسامبر ۱۹۲۲ [۱]، دومین سکته مغزی لنین روی داد، و این بار شدیدتر از دفعه قبل بود. لنین با یک تلاش توانمندانه، یک بار دیگر با بیماریش به پیکار پرداخت. ولی پزشکان معالج او تأکید کردند که وی باید مطلقاً استراحت نماید. پس از سپری شدن یک ماه، او شروع به نگارش مقاله‌ای درباره نقش تعاونی‌ها در نظام اقتصادی شوروی کرد. لنین، سوسیالیسم را چنین تعریف نمود: «نوعی تعاونی‌های متمدن که در آن، وسایل تولید در مالکیت اجتماعی قرار دارد.» به موازات آن، لنین یادآور شد، «انقلاب سیاسی و اجتماعی در روسیه، مقدم بر انقلاب فرهنگی است.» لذا اینک باید بیش‌ترین توّجه را به القاء فرهنگ [سوسیالیستی] در میان دهقانان کرد زیرا «گذر به سوسیالیسم، نیاز به تحول فکری و یک دوره کامل از رشد فرهنگی دارد.» ولی یک ماه بعد، مطلبی را به گفته قبلی خود افزود که بسیار حیرت‌انگیز بود؛ او گفت: «در شروع کار، ما می‌توانیم مقداری از فرهنگ اصیل بورژوازی را به کار گیریم.»

این‌ها آخرین مقالات و نوشته‌های لنین بودند؛ در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۲، لنین برای آخرین بار پشت میز تحریر خود نشست.

---

۱. تاریخ دقیق آن، ۱۶ دسامبر ۱۹۲۲ است. م.

در ۱۶ دسامبر، او تصمیم قبلی خود را مبنی بر ایراد سخنرانی در برابر کنگره شوراها لغو کرد. در همان روز، تصمیم گرفت که در مسکو باقی بماند زیرا سفر به «گورکی» با اتومبیل را طاقت فرسا می‌دید.

طولی نکشید که بیماری او عود کرد. با وجود وخامت وضع جسمانی، تا جایی که قابل تحمل بود کار کرد تا این‌که شدت بیماری به او اجازه نداد که به آخرین وسیله ارتباط با مردم [نگارش و تألیف] بپردازد.

جنگ قدرت میان جانشینان احتمالی لنین

دو ماه پس از انتخاب استالین به عنوان دبیرکل حزب [آوریل ۱۹۲۲] و کمیسر اداره بازرسی کارگران و دهقانان، روزنامه پراودا در شماره ۴ ژوئن ۱۹۲۲، اولین بولتَن مربوط به بیماری لنین را چاپ کرد. همزمان با کنار رفتن تدریجی لنین از صحنه سیاست، یک مبارزه برای کسب قدرت میان زینوویف، تروتسکی و استالین در گرفت. زینوویف رییس کمینترن و نیز رییس شورای پتروگراد بود؛ تروتسکی رییس شورای نظامی انقلاب و کمیسر جنگ بود؛ و استالین دبیرکل حزب بود.

موقعی که لنین کارِ مملکت‌داری را رها کرد، کادر رهبری حزب در دست گروه سه نفره زینوویف، کامنف و استالین قرار گرفت. در آوریل ۱۹۲۳، یک پیکار بی‌سر و صدا برای کسب قدرت، میان کامنف و زینوویف و استالین صورت گرفت. تروتسکی، به نوبه خود، شروع به مبارزه با این گروه سه نفره کرد. پُست او یعنی ریاست شورای نظامی انقلاب، یک پُست تشریفاتی به شمار می‌آمد و تروتسکی هیچ نقش کلیدی در دستگاه حزب نداشت. در کنگره حزب در سال ۱۹۲۳، تروتسکی به طور ضمنی گفت که او را از شغل‌های کلیدی کنار گذارده‌اند و از استعدادهای او به قدر کافی استفاده نشده است.

زینوویف، چند صباحی از یک قدرت مسلط در دفتر سیاسی حزب برخوردار بود. او دارای یک اکثریت در کمیته مرکزی بود، در حالی که اعضای آن احساس می‌کردند که تحت رهبری زینوویف، هر یک از آنان قادر خواهد بود

قلمروی نفوذ خود را گسترش دهد. از شش عضو دفتر سیاسی (به جز لنین) همه‌ی آنان با تروتسکی مخالف بودند، و تومسکی فقط یک نقش کوچک را ایفا می‌کرد.[1] لذا زینوویف و کامِنف و بوخارین یک اکثریت را در برابر استالین تشکیل دادند. ولی نه اکثریت کمیته مرکزی و نه اکثریت دفتر سیاسی، هیچ یک هرگز در فکر ارتقاء مقام زینوویف برای رهبری نبودند، زیرا به رسمیت شناختن رهبری مستلزم تسلط بر کنگره حزب بود. و این جا بود که مقام استالین اهمیت خود را نشان داد. استالین به آرامی، ولی با اطمینان، به تدریج افراد مورد نظر خود را به عنوان دبیران حزب در سرتاسر تشکیلات حزب گنجانید، و از هیچ کاری برای تسلط بر حزب فروگذار نکرد.

در اواخر سال ۱۹۲۲، یعنی زمانی که روشن شد که امیدی به زنده ماندن لنین نیست، استالین شروع به تهیه مقدمات یک رشته تغییرات در ساختار حکومت کرد. شخصِ خود او نیز انکار نکرد که تمهیدات فوق العاده‌ای را برای برگزاری کنگره بعدی حزب تدارک دیده است. او گفت: «در شش سال اخیر، کمیته مرکزی هرگز به این فوریت کنونی، آماده‌ی تشکیل کنگره نشده بود.»

وصیت‌نامه لنین لنین که مرگ خود را پیش بینی می‌کرد، در ژانویه ۱۹۲۳ یک «سند سیاسی» را تهیه کرد که به «وصیت نامه لنین»[2] معروف شد. در این سند، لنین کوشید تا رهبران بلشویک را در بوته ارزیابی قرار دهد و فرد یا افرادی را بیابد که شایستگی جانشینی او را داشته باشند. لنین در «وصیت نامه‌اش» این فکر را مطرح کرد که قدرت رهبری میان تروتسکی و استالین تقسیم شود، ولی در عملی بودن آن تردید کرد. او پیش‌بینی کرد که چنان‌که این ترکیب رهبری ناممکن شود انشعابی در حزب پدید خواهد آمد. لنین که از این سرانجام می‌ترسید، پیشنهاد کرد که استالین از مقام دبیرکلی حزب برکنار شود.

لنین در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

---

۱. تومسکی به جناح راست (میانه رو) حزب تعلق داشت. م.

2. Lenin's Testament

«رفیق استالین از زمانی که به مقام دبیرکلی حزب برگزیده شد، قدرت عظیمی را در دست‌های خویش متمرکز کرده و من مطمئن نیستم که او همواره بداند چگونه از این قدرت با دوراندیشی استفاده کند. از سوی دیگر، رفیق تروتسکی، به طوری که از مبارزات او علیه کمیته مرکزی درباره مسائل مربوط به کمیسریای راه‌ها و ارتباطات استنباط می‌شود، شایستگی او فقط محدود به استعدادهای برجسته‌اش نمی‌باشد. وی شخصاً با استعدادترین فرد در کمیته مرکزی کنونی است، ولی بی‌اندازه به خود مغرور بوده و بر جنبه‌ی اداریِ مسائل بسیار پایبند است.

این دو صفتِ این دو رهبر توانای کمیته مرکزی فعلی، می‌تواند به طور ناخواسته به یک انشعاب [در حزب] بیانجامد. اگر حزب ما اقداماتی را برای جلوگیری از آن انجام ندهد، یک انشعاب غیرمنتظره در پی خواهد آمد.

درباره صفات شخصی سایر اعضای کمیته مرکزی سخنی نخواهم گفت ولی به ذکر این مطلب اکتفا می‌کنم که ماجرای اکتبر زینوویف و کامنف [عدم حمایت اولّیه آن دو از طرح لنین برای برپایی فوری قیام اکتبر] البته جنبه اتفاقی نداشت، ولی بهره‌گیری از این موضوع علیه آنان باید به همان اندازه باشد که جنبه «غیربلشویک بودن» تروتسکی.[1]

درباره اعضای جوان کمیته مرکزی، می‌توانم چند کلمه‌ای درباره پیاتاکوف و بوخارین بگویم. به عقیده من، آنان تواناترین نیروها (در میان جوان‌ترها) هستند. در موردِ آنان، ضرورت دارد که نکته زیر را به خاطر بسپاریم: بوخارین نه تنها ارزشمندترین نظریه‌پرداز حزب است، که در واقع بزرگ‌ترین هم هست، بلکه می‌توان او را فردی دانست که مورد علاقه تمامی افراد حزب است. ولی عقاید نظری او را فقط با

---

۱. اشاره به این نکته است که تروتسکی تا سال ۱۹۱۷ یک مارکسیست مستقل بود و در ژوئیه ۱۹۱۷ به عضویت حزب بلشویک درآمد. م.

بیش‌ترین تحفّظ، می‌توان عقاید یک مارکسیست کامل به شمار آورد، چرا که افکار او رنگ و بوی «اسکولاستیک»[۱] دارد. (او هرگز دیالکتیک[۲] را یاد نگرفته، و فکر نمی‌کنم که هرگز آن را کاملاً فهمیده باشد.)

ولی درباره پیاتاکوف باید بگویم که او مردی با اراده و قابل، و بی‌شک ممتاز می‌باشد، لیکن بیش‌تر از آن‌که متکّی به مسائل جدی سیاسی باشد، پایبند جنبه‌های اداری امور است.

البته هر دو اظهارنظر اخیر [درباره بوخارین و پیاتاکوف] را من صرفاً با توجه به اوضاع فعلی، یا با این فرض که این دو کارگر [پرولتر] با لیاقت و وفادار ممکن است فرصت نیابند تا آگاهی و دانش خود را کامل کرده و یکسواندیشی خود را اصلاح کنند، ابراز داشتم.

۲۵ دسامبر ۱۹۲۲»

«پی‌نوشت: استالین بسیار خشن است و این نقص که برای ما کمونیست‌ها قابل پذیرش است، در مقام دبیرکلی حزب قابل پذیرش نمی‌باشد. لذا به رفقا پیشنهاد می‌کنم راهی را بیابند که استالین را از مقام خود برکنار کرده و فرد دیگری را که از تمام جهاتِ برتری، از استالین متفاوت باشد ـ یعنی بردبارتر، وفادارتر، مؤدّب‌تر، اهل مماشات و مدارا در رفتار با رفقا، ثبات رأی و نظایر آن باشد ـ به جای او برگمارند. شاید که این وضعیت یک امر جزیی و بی‌اهمیت به نظر برسد، ولی من فکر می‌کنم که برای جلوگیری از یک انشعاب [در حزب] و از دیدگاه رابطه‌ی بین استالین و تروتسکی، که در بالا شرح دادم، یک امر جزیی نخواهد بود؛ بلکه یک امر جزیی است که ممکن است به یک موضوع مهم و سرنوشت‌ساز تبدیل شود.

۴ ژانویه ۱۹۲۳ ـ لنین»

---

۱. (Scholastic): سوای معنای عمومی آن (مکتب مدّرسی در سده‌های میانه) مجازاً به معنای یک فرد جزم‌اندیش، یکسونگر و انعطاف ناپذیر است. م.

۲. (dialectic): مقصود «ماتریالیسم دیالکتیک» است که مبنا و اساس مارکسیسم را تشکیل می‌دهد. م.

در ۵ مارس ۱۹۲۳، لنین متن یک یادداشت را به منشی‌اش دیکته کرد و طی آن، قطع «تمام روابط شخصی و رفیقانه با استالین را» اعلام کرد.

تروتسکی این یادداشت را «آخرین سندِ لنینِ در قید حیات» نامید.

با این‌که هوش و حواس لنین به درستی کار نمی‌کرد ولی احساس می‌کرد که [در اطراف او] چه می‌گذرد. او که محروم از دیدار رفقایش شده بود، نمی‌توانست با هیچ‌کس درد دل کند. ضمن این‌که احساس می‌کرد که اقتدار خود را از دست می‌دهد، شاهد بدرفتاری استالین با کروپسکایا نیز بود. لنین که از کردارهای استالین به خشم آمده بود یادداشتی را خطاب به او، دیکته کرد. در این یادداشت، به دبیرکل حزب اعلام کرد که روابط رفیقانه خود را با او قطع کرده است. ولی این یادداشت عملاً کارساز نشد.

سوّمین سکته مغزی و مرگ لنین

در مارس ۱۹۲۳[1]، سومین سکته مغزی لنین روی داد. در میانه ماه مه ۱۹۲۳، لنین را برای آخرین بار از کرملین به گورکی بردند. امیدی به درمان او نبود. تنها کاری که می‌توانستند بکُنند این بود که بگذارند راحت بمیرد. در اواخر ژوئیه، کمی بهبود یافت و توانستند او را با صندلی چرخ‌دار به داخل باغ ببرند. روحیه او تقویت شد و اشتهای بیش‌تری پیدا کرده بود.

در این میان، بیماری او بر طبق اصول پزشکی شدّت گرفت، در حالی که مغز او در حال از بین رفتن بود. برای خوشحال کردن بیمار، او را سوار یک اتومبیل یا یک سورتمه می‌کردند و در هوای خوب به گردش می‌بردند. در ۲۴ دسامبر، همسرش [کروپسکایا] یک درخت کریسمس را تزیین کرد و دهقانان را فراخواند. لنین از دیدن آنان خوشحال شد. در نیمه شب ۲۰ ژانویه ۱۹۲۴، لنین با روحیه خوبی به بستر خواب رفت. ولی در ساعت شش و پنجاه دقیقه بامداد دچار آخرین سکته مغزی خود شد. این سکته بسیار وسیع و شدید بود، به طوری که تنفس او قطع شد و به حالت اغماء فرو رفت. تشنّج‌های عمومی و یک تب

---

۱. تاریخ دقیق آن، ۹ مارس ۱۹۲۳ است. م.

شدید که بروز کرد پایانِ کار را نزدیک نمود. در ساعت ۷ بامداد روز ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴، لنین مُرد. پس از یک معاینه پاتولوژیکی کامل، جنازه او را مومیایی کردند.

پروفسور روزانوف[1] می‌نویسد: «وقتی ما مغز او را شکافتیم، یک "اِسکلروز»[2] وسیع از عروق مغزی را مشاهده کردیم. مغز او مملوء از «اسکلروز» بود. موضوع حیرت‌انگیز این نبود که چگونه قدرت تفکر او در یک چنین وضعیت اسکلروزی مغز، سالم و دست نخورده باقی مانده بود، بلکه این‌که او چگونه توانسته بود با یک چنین مغز بیماری، مدت‌ها زنده بماند.»

خبر مرگ لنین از روستای پوشیده در برف «گورکی» به سرتاسر روسیه پخش شد. یک صف طولانی از دوستان و پیروان لنین از مسکو و حومه آن، در کنار تابوت او تشکیل شد. در ۲۳ ژانویه ۱۹۲۴، جنازه لنین را که بر دوش پیروان کمونیست او حمل می‌شد، از خانه‌اش [در «گورکی»] به ایستگاه راه‌آهن بردند تا به مسکو، ببرند. در تمامی فاصله ۳۰ مایلی گورکی تا مسکو، مردم کنار جاده صف کشیده و عبور قطار حامل جنازه را تماشا می‌کردند. در مسکو، جنازه را در [تالار ستوندار] عمارت اتحادیه‌های کارگری قرار دادند. جمعیتی شامل صدها هزار نفر، به آن جا آمدند تا با او برای آخرین بار وداع کنند.

در روز خاکسپاری، یک پرچم سیاه و بزرگ بر فراز عمارت اتحادیه‌های کارگری در اهتزاز بود. در ساعت چهار بامداد، افراد گارد نظامی لنین، به حالت سکوت در اطراف عمارت مزبور جمع شدند، تفنگ‌هایشان را بلند کردند و سه رگبار گلوله را به نشانه احترام، شلّیک کردند.

موقعی که اکثر مردم مسکو از خانه‌هایشان خارج شدند تا در مراسم خاکسپاری لنین شرکت کنند، بامداد یک روز بسیار سرد بود. تابوت لنین را اعضای کمیته مرکزی بر دوش خود حمل می‌کردند. در سرتاسر آن روز، گروه‌های بی‌شمار کارگران و یگان‌های ارتش سرخ و هیأت‌های کمونیست‌های

---

1. Rozanov

۲. (Sclerosis): تصلّب و سفتی عروق و شریان‌ها در مغز و قلب. م.

خارجی به طواف جنازه پرداختند و دسته گل‌هایی را نثار او کردند. در ساعت چهار بعدازظهر بود که جنازه لنین را در یک سرداب قرار دادند.

و درست در همان زمان، سوت تمام کارخانه‌های مسکو به صدا درآمد.

جنازه لنین را برخلاف سایر رهبران انقلاب، دفن نکردند یا نسوزاندند، بلکه مومیایی کردند و در یک مزار باشکوه در میدان سرخ قرار دادند و آن را با پنج حرف سیاه نام او (L, E, N, I, N) تزیین کردند.

تقدیس لنین از سوی استالین

لنین که از قهرمان پرستی بیزار بود و با دین به عنوان یک «تریاک مردم» پیکار می‌کرد، در راستای سیاست شوروی تقدیس شد و نوشتارهای او از ویژگی یک کتاب مقدس برخوردار گردید.

پنج روز پس از مرگ لنین (۲۶ ژانویه ۱۹۲۴)، استالین در کنگره شوراها سخنرانی کرد و طیّ آن گفت:

«رفیق لنین به مدت بیست و پنج سال حزب ما را رهبری کرد و سرانجام، آن را به سطح نیرومندترین حزب کارگری در جهان رسانید... رفیق لنین هنگامی که ما را ترک گفت، وظیفه‌ی پاسداری از وحدت حزب را به ارث گذارد تا ما همچون تُخم چشم خویش، از آن پاسداری کنیم. رفیق لنین! ما با تو عهد و پیمان می‌بندیم که این میراث تو را در کمال شرافت حفظ و صیانت کنیم.

رفیق لنین هنگامی که ما را ترک گفت، تکلیف پاسداری از دیکتاتوری پرولتاریا و تحکیم آن را برای ما به ارث گذارد. رفیق لنین! ما با تو پیمان می‌بندیم که از هیچ تلاشی برای حفظ و صیانت شرافتمندانه این میراث فروگذار نکنیم...

لنین بارها به ما گفت که فرصت کوتاهی را که از دولت‌های کاپیتالیستی به دست آورده‌ایم می‌تواند بسیار کوتاه مدت باشد.[1] لنین

---

۱. پس از جنگ‌های داخلی روسیه و اعلام سیاست اقتصادی جدید (نپ)، لنین اظهار داشت ←

بارها به ما یادآور شد که تحکیم و تقویت ارتش سرخ یکی از وظایف بسیار مهم حزب ما است... رفقا! پس بیایید عهد کنیم که از هیچ تلاشی برای تقویت ارتش سرخ و نیروی دریایی سرخ مان فروگذار نکنیم.

کشور ما همچون صخره عظیمی است که پیرامون آن را اقیانوسی از دولت‌های بورژوایی احاطه کرده‌اند. موج‌هایی پی در پی به این صخره می‌خورد، به طوری که خطر غرق شدن و از میان رفتن آن وجود دارد. ولی این صخره همچنان استوار و پابرجاست. قدرت آن در کجا نهفته است؟ نه تنها در این حقیقت که کشور ما استوار بر یگانگی و اتحاد کارگران و دهقانان است، که مظهر اتحاد اقلیت‌هایِ ملیِ آزادِ آن نیز می‌باشد، و این‌که دست آهنین ارتش سرخ و نیروی دریایی سرخ از آن پاسداری می‌کند. رمز قدرت کشور ما، استحکام آن، و پایداری آن، در این حقیقت نهفته است که از همدردی عمیق و حمایت واقعی و خلل ناپذیر کارگران و دهقانان سراسر جهان برخوردار است.

لنین هرگز برپایی جمهوری شوروی را به عنوان یک هدف اصلی به شمار نیاورد؛ او همواره آن را به مثابه یک حلقه از زنجیری دانست که برای تحکیم جنبش‌های انقلابی در سرزمین‌های شرق و غرب، ضرورت دارد، به عنوان یکی از حلقه‌های زنجیرِ پیروزی زحمتکشان تمامی جهان بر نظام سرمایه‌داری. لنین می‌دانست که تنها یک چنین تعبیری، یک تفسیر درست است، نه تنها از طریق بین‌المللی، که همچنین از دیدگاه جمهوری (شوروی). او آگاه بود که تنها از این راه است که می‌توان آتش پیکار برای رهایی نهایی از [کاپیتالیسم] را در دل‌های زحمتکشان شعله ور ساخت. از این روست که این نابغه [لنین] در میان رهبران پرولتاریا، در آستانه برپایی دیکتاتوری پرولتاریا، بنیان بین‌الملل



که اینک شوروی فرصت کوتاهی دارد تا به دور از غرض‌ورزی‌های دولت‌های سرمایه‌داری، به تقویت بنیه اقتصادی و نظامی خود بپردازد. م.

> کارگران [کمینترن] را ریخت. به همین دلیل است که او هرگز از تلاش برای گسترش و تحکیم اتحاد زحمتکشان سراسر جهان، یعنی بین الملل کمونیستی، خسته نشد...
>
> رفیق لنین هنگامی که ما را ترک گفت، وظیفه‌ی وفاداری به اصول بین‌الملل کمونیستی را برای ما به ارث گذاشت. رفیق لنین! ما با تو عهد می‌کنیم که برای تقویت و گسترش اتحاد زحمتکشان تمامی جهان ــ بین‌الملل کمونیستی ــ از بذل جان دریغ نکنیم.»

همان طور که رهبران شوروی غالباً گفته‌اند، «لنین مرده است ولی لنینیسم زنده است.» با توجه به شرایط جدید [جهان]، تاکتیک‌ها [ی رهبران شوروی] تغییر می‌کند ولی سوگندی که استالین در کنار تابوت لنین خورد هنوز هم تعیین کننده سرنوشت اتحاد شوروی است.

لنینیسم[1]

واژه‌ی لنینیسم واژه‌ی لنینیسم[2] [آیین لنین] را نخستین بار گئورگی اِوسیویچ زینوویف در ۲۶ ژانویه و هنگام سخنرانی درباره لنین در دومین کنگره شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به کار برد. او گفت: «لنین مُرد ولی لنینیسم زنده است.» به زودی این واژه کاربرد یافت و شخص استالین نیز بیش‌تر از هرکس دیگری، آن را به کاربست. ("مبانی لنینیسم" اثر استالین).[3]

لنینیسم یک مکتب مستقل و جداگانه نیست؛ از لنینیسم تنها به عنوان ادامه مارکسیسم می‌توان سخن گفت. اصطلاح یا مفهوم مارکسیسم ـ لنینیسم بیانگر عقاید کمونیستی است که از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به آن سو، در اتحاد شوروی به آن عمل شد. اصول و مبانی لنینیسم را باید از دیدگاه‌های مختلف فلسفی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و استراتژیکی، اخلاق و دین، و نهاد خانواده بررسی کرد. سپس گزیده‌هایی از کلام لنین را در راستای عناوین مزبور نقل خواهیم کرد.

بینش فلسفی لنین لنین اصولاً یک اندیشمند (و رهبر) سیاسی است، و نه یک فیلسوف در معنای عام آن. با این حال، تفکرات فلسفی او ارزشمند می‌باشد.

---

۱. چون در متن اصلی کتابِ حاضر فقط گزیده‌ای از کلام لنین درباره اصول و مبانی لنینیسم نقل شده بود، لذا مطالب این بخش را (در حدود مطالب عنوان شده در کتاب) با بهره‌گیری از منابع متعددی که به زبان فارسی وجود دارد، شخصاً تهیه کرده‌ام. با توجّه به اهمیّت موضوع، منابع آن نیز در پانویس‌ها آمده است. ناگفته پیداست که این نوشتار فقط نظری اجمالی بر اصول و مبانی لنینیسم بوده و طبیعتاً فشرده و ناکافی است. م.

2. Leninism

۳. تاریخ سوسیالیسم‌ها: رِنه سدی یو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، صفحه ۴۰۷؛ تاریخ روسیه شوروی (جلد دوم): ترجمه‌ی حشمت الله کامرانی، صفحه ۶۴۷

لنین اساس و پایه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک مارکس را به طور کامل می‌پذیرد؛ مادّه را به عنوان مقوله اساسی و غالب و سرچشمه‌ی اصیل هر آن‌چه که در جهان وجود دارد ــ از جمله روح بشر ــ می‌نگرد. کتاب «ماتریالیسم و نقد تجربی» بیانگر افکار او در این زمینه می‌باشد. هدف لنین از تألیف اثر مزبور این بوده است که فلسفه مارکسیسم را تفسیر نموده و به آن خدمتی کرده باشد؛ و در عین حال پاسخی به کسانی داده باشد که از دیدگاه او «تجدیدنظر طلبان در مارکسیسم» به شمار می‌آمدند(نظیر برنشتین و کائوتسکی) در واقع، او کوشیده است تا ماتریالیسم دیالکتیک را به یک ماتریالیسم علمی تبدیل کند. در همین راستا است که یک روش تحقیق (متدلوژی) ویژه‌ای را به نام «تحلیل عینی مارکسیستی» برای علوم پایه‌گذاری می‌کند. معلومات علمی پس از مارکس را درهم آمیخته و یک نظریه کلی را در باب شناخت معرفت ارائه می‌دهد. از این رو، از گرایش‌های فکری ضدماتریالیستی و نیز از اعتقاد به غیرمادّی بودن جهان بشدت انتقاد می‌کند. به اعتقاد او، این عقاید ضدمادّی، برخی محافل مارکسیستی را فرا گرفته و آن‌ها را مسموم کرده است. تجدیدنظرطلبی یا فرصت طلبی گروه اخیر را به طور جدی محکوم ساخته و با آن مبارزه می‌کند.[1]
پایبندی لنین به ماتریالیسم دیالکتیک به حدّی است که حتی برتراند راسل ــ فیلسوف انگلیسی ــ را شگفت زده می‌کند. راسل که در سال ۱۹۲۰ به شوروی سفر کرده و با لنین دیدار نموده است، در کتاب «تئوری و عمل بلشویسم» می‌نویسد: «... انسان احساس می‌کند که درک ماتریالیستی تاریخ به او [لنین] حیات می‌بخشد. به هنگام سعی در تفهیم آن و ابراز خشم در مورد کسانی که آن را درست نمی‌فهمند یا مخالف آن هستند، با عشق و علاقه‌ای مانند یک استاد دانشگاه، به تفهیم آن می‌پردازد...»[2]

برخی صاحب‌نظران فلسفه معتقدند که تحقیقات لنین در زمینه ماتریالیسم

---

۱. فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی: توماس سووه، ترجمه‌ی خلیل ملکی، صفحه ۲۲۵

۲. تئوری و عمل بلشویسم: برتراند راسل، ترجمه‌ی احمد صبا، صفحه ۳۱

دیالکتیک و ارائه یک ماتریالیسم علمی، دو نقض بارز دارد: جزمی و سطحی است. به طور مثال، او در تقسیم فلسفه (به تبعیت از اِنگلس[1]) نظام‌های فلسفی را به دو شاخه ایده‌آلیست و ماتریالیست محدود می‌کند. سپس عین استدلال سطحی اِنگلس را تکرار کرده و می‌گوید: «فقط از طریق تحقیق تجربی می‌توان فلسفه تجربی (آمپریسم[2]) را رد کرد.» فلسفه پوزیتویسم[3] [تحققی] هیوم[4] را نوعی ایده‌آلیسم اصلاح شده جورج بِرکلی[5] و یک نوع دفاع پنهانی از بعضی انواع ایمان مذهبی دانسته است. لنین از این حقیقت تاریخی غافل است که تأثیر فلسفه تحققی هیوم، مؤثرترین حلاّل جزم‌اندیشی مذهبی بوده که فلسفه نوین توانسته است به معرض ظهور بگذارد.

تحقیقات لنین در باب دیالکتیک، جنبه سطحی دارد زیرا از مرز توضیحات و اصطلاحات اِنگلس فراتر نمی‌رود؛ حقیقت را در آنِ واحد، هم نسبی و هم مطلق می‌داند. به این معنا که می‌گوید حقیقت تا درجه‌ای ناصواب است ولی یک تخمین تقریبی است از حقیقت مطلق و عینی. جزم‌اندیشی او در همین جا ظاهر می‌شود.

در زمینه‌ی علوم اجتماعی، موقعیت دیالکتیک در علوم اجتماعی، و رابطه آن دو با علوم طبیعی، یک تفاوت آشکار میان عقاید مارکس و لنین مشاهده می‌شود. مارکس هنگام مقایسه ماتریالیسم متافیزیکی با ماتریالیسم دیالکتیکی، اوّلی را جزیی از علوم فیزیک و شیمی و دومی را یک روش شایسته علوم اجتماعی می‌داند که در آن، تکامل یک عامل بسیار مهم است. در واقع، مارکس علوم تاریخی را از علوم غیرتاریخی جدا کرده و شکافی میان این دو رشته از علوم به وجود می‌آورد. از سوی دیگر، لنین می‌کوشد تا با تفسیرهای خویش، این شکاف را پُر کند و علم واحدی را پدید آورد. ولی در عین حال یک شکاف جدید ایجاد کرده و معتقد به وجود دو نوع فلسفه علوم اجتماعی می‌شود؛ علوم اجتماعی متعلق به طبقه بورژوازی و علوم اجتماعی متعلق به

---

1. Engels
2. Empiricism
3. Positivism
4. David Hume
5. George

طبقه کارگر (پرولتاریا). سپس دلایلی را برای اثبات برتری علوم اجتماعی متعلق به طبقه کارگر ارائه می‌دهد.[۱]

تفکر سیاسی لنین اندیشه‌های سیاسی لنین اساساً بر محور انقلاب و استراتژی آن، نقش کارگران و دهقانان در انقلاب، دیکتاتوری پرولتاریا، رابطه میان شوراها و حزب، محدوده‌ی آزادی در نظام بلشویسم و کمینترن است.

دیدگاه لنین درباره انقلاب سوسیالیستی، دو مرحله متفاوت را پشت سر گذارد. پیش از جنگ جهانی اول، او با پیروی از پلخانوف، معتقد بود که برپایی یک انقلاب (بورژوایی یا پرولتاریایی) از طریق به کارگیری نیروهای پراکنده ممکن نبوده و بلکه باید در اثر تکامل سیاسی و اقتصادی یک جامعه فراهم شود. به زبان ساده‌تر، یک انقلاب بورژوایی باید مقدمه یک انقلاب پرولتاریایی باشد. لنین در کتاب «توسعه سرمایه‌داری در روسیه» (که در سال ۱۸۹۶ آن را در سوئیس تألیف کرد) یکی از هواداران نظریه مزبور بود و تأکید داشت که «یک دوره فترت باید بین انقلاب‌های بورژوایی و پرولتاریایی وجود داشته باشد.» ولی پس از بازگشت به روسیه (۱۹۱۷) و مشاهده حکومت دوگانه («حکومت موقت» و «شوراها») به این نتیجه رسید که می‌توان یک انقلاب پرولتاریایی را با کمک نیروهای کارگران و دهقانان برپا کرد و نیازی به سپری کردن مرحله‌ی انقلاب بورژوایی در روسیه (به دلیل شرایط خاص آن کشور) نمی‌باشد. این نظریه جدید در اثر معروف او به نام «دولت و انقلاب» عنوان شده است. لنین تأکید کرد که «هیچ چیز انقلاب، خود به خودی نیست [برخلاف نظر مارکس] بلکه باید آن را تدارک کرد... این کار مستلزم یک نظریه انقلابی و تدارک دراز مدت آن است...»[۲]

---

۱. تاریخ فلسفه سیاسی (جلد سوم): بهاءالدین پازارگاد، صفحات ۱۰۲۳ـ۱۰۲۵؛ فرهنگ روزنتال: ترجمه م. گوشه، صفحات ۱۴۹ـ۱۵۰؛ قوانین تکامل اجتماعی: گ. گیله زرمان، ترجمه‌ی پرویز بابایی، صفحات ۱۸ـ۴۲

۲. مارکس و مارکسیسم: آندره پی‌یتر، ترجمه‌ی شجاع‌الدین ضیائیان، صفحه ۱۱۵؛ تاریخ فلسفه سیاسی، صفحات ۱۰۳۱ـ۱۰۳۴

در زمینه‌ی استراتژی انقلاب، مارکس و اِنگلس بیش‌تر بر جنبش کارگری به عنوان مظهر تاریخ تأکید می‌کردند؛ در حالی که لنین بر «حزب» تأکید داشت. بیانیه اشتراکی [مانیفست کمونیست] مارکس و اِنگلس اعلام می‌داشت: «تمامی جنبش‌ها تاکنون به وسیله اقلیت‌ها یا به نفع اقلیت‌ها انجام گرفته است. جنبش پرولتری، یک جنبش خودمختار اکثریت عظیم در جهت منافع اکثریت عظیم است.» و شعار افتتاحیه بین‌الملل اول (۱۸۶۴) نیز با این کلمات آغاز می‌شد: «رهایی کارگران به دست خودِ کارگران خواهد بود.» به عبارت دیگر، از دیدگاه مارکس، جهش ناگهانی یک اخگر موجب حریق انقلابی می‌شود. ولی لنین این بار عقیده داشت که به کوشش سازمان یافته نیاز است تا بتوان خودآگاهی طبقه کارگر را سازماندهی کرد، و این کار باید به وسیله حزب صورت گیرد که از افراد انقلابی تشکیل شده و در واقع جلودار پرولتاریا هستند. لنین تأکید داشت که برای حزب، اشتباهی بزرگ‌تر از آن نخواهد بود که به دنبال جنبش فی‌البداهه کارگران برود و خود را به شکل «زائده‌ی جنبش فی‌البداهه» درآورد.

حزب باید به وسیله روشنفکران هدایت شود و ایده‌ئولوژی را عرضه کند تا به وسیله جنبش کارگری به اجرا درآید. او می‌افزاید که آیین سوسیالیسم ساخته و پرداخته‌ی «روشنفکران است؛ مارکس و اِنگلیس نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود، روشنفکران "بورژوا" بوده‌اند.»

اما در مورد نقش دهقانان در انقلاب. از نظر مارکس و اِنگلس، انقلاب بایستی حاصل پیکار طبقه کارگر باشد زیرا دهقانان اقشار عقب مانده یک جامعه را تشکیل می‌دهند؛ لنین اتحاد پرولتاریا و دهقان را یک امر اساسی به شمار آورد (علامت داس و چکش بر روی پرچم اتحاد جماهیر شوروی، مظهر همین تفکر است.)[1]

«دیکتاتوری پرولتاریا» محور اصلی اندیشه سیاسی لنین را تشکیل می‌دهد. از دیدگاه او، پس از آن‌که جنبش انقلابی پرولتاریا یک دولت بورژوازی را ساقط کرد دیکتاتوری خود را برقرار می‌کند که نوعی دولت است، لیکن حزب وسیله

---

۱. مارکس و مارکسیسم، صفحات ۱۱۸-۱۲۰

اجرایی آن می‌باشد. دیکتاتوری پرولتاریا بر مبنای زور و قدرت استوار است، چراکه باید یک رشته اقدامات انقلابی را انجام داده و یک «دموکراسی کامل» را در جامعه پدید آورد که سرانجام به یک جامعه بدون طبقات خواهد انجامید.

آزادی‌های مدنی و سیاسی مردم را باید در محدوده‌ی دیکتاتوری پرولتاریا و منافع مسلّم آن توجیه کرد.[۱]

استراتژی لنین در جریان انقلاب روسیه، یک استراتژی زیرکانه و استوار بر زور و خشونت بود. لنین هیچ علاقه‌ای به شیوه‌های صلح‌جویانه انقلاب نداشت، چرا که از به‌چنگ آوردن قدرت به وسیله کارگران و دهقانان و تأسیس دیکتاتوری پرولتاریا طرفداری می‌کرد. او مارکسیست‌هایی را که پس از ۱۹۱۴ «میهن‌پرست» شده بودند و حکومت‌های خود را در اداره جنگ پشتیبانی می‌کردند، تحقیر می‌نمود. لذا بلافاصله دست به کارِ واژگون کردن رژیم لیبرال بورژوایی (حکومت موقت) شد که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ پدید آورده بود. سپس با کمک «شوراها» یک کودتای نظامی را علیه حکومت موقت ترتیب داد و به قدرت رسید.[۲]

درباره روابط میان «شوراها» و «حزب بلشویک» (که از سال ۱۹۱۷ حزب کمونیست نامیده شد) یک نکته درخور تأمّل وجود دارد که در واقع لایه واقعی استراتژی انقلابی لنین را تشکیل می‌دهد. لنین از همان ابتدای کار، درصدد بود که یک حزب قدرتمند را که مرکب از انقلابی‌های حرفه‌ای باشد به قدرت برساند. از این رو، در اجرای یک هدف کوتاه مدت، خواستار انتقال تمام قدرت به شوراها شد. ولی هنگامی که مشخص شد هدف‌های انقلابی «شورا» در تعارض با اهداف حزب کمونیست است، لنین سیاست خرد و مطیع کردن شوراها را در پیش گرفت زیرا به هیچ رو حاضر نبود که قدرت انحصاری حزب از دست برود. از آن پس، شوراها به صورت آلتِ دست حزب درآمدند.[۳] هانا آرنت

---

۱. تاریخ فلسفه سیاسی، صفحات ۱۰۳۵-۱۰۳۸

۲. سازندگان استراتژی نو: ادوارد. م. اِرل، ترجمه‌ی محمدعلی پیروزان، صفحه ۷

۳. انقلاب: هانا آرنت، ترجمه‌ی عزت الله فولادوند، صفحات ۳۶۶-۳۶۷

نظریه جالبی را در این مورد ارائه می‌دهد. او می‌گوید که انقلابی‌های حرفه‌ای هدفی جز کسب قدرت ندارند، و لذا انقلابی‌های حرفه‌ای روسیه نیز برای حفظ قدرت خویش، اقتدار شورا را به سود حزب، درهم می‌شکنند.[1] پس می‌بینیم گفته معروف تروتسکی مبنی بر این‌که «لنین خواستار دیکتاتوری بر پرولتاریا است» و نه «دیکتاتوری پرولتاریا» مطلب در خور تأمّلی است.

اما درباره کمینترن (که کمونیست‌ها آن را «بین الملل سوم» می‌نامند) باید به این نکته مهم اشاره کرد که لنین با توجه به اوضاع و احوال ناپایدار اروپا پس از جنگ جهانی اول و زمینه‌های رشد سریع سوسیالیسم، درصدد برآمد که کمینترن را جایگزین بین‌الملل دوم کرده و احزاب سوسیالیست را به زیر سلطه‌ی حزب کمونیست شوروی درآورد. این سیاست باعث شد که احزاب سوسیالیست اروپا به دو گروه تقسیم شوند: اطاعت کنندگان از کمینترن و احزاب سوسیالیستِ مستقل و میانه‌رو، و به این ترتیب، یکپارچگی احزاب سوسیالیست از میان رفت.

تفکر اقتصادی لنین دیدگاه‌های اقتصادی لنین را باید در لابلای کتاب «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» (۱۹۱۶) جستجو نمود. لازم به یادآوری است که پیش از لنین، نویسندگان برجسته دیگری نیز موضوع امپریالیسم را در قالب کتاب‌هایی عرضه کرده بودند: هابسون[2] در کتاب «درباره امپریالیسم» (۱۹۰۲)؛ هیلفرینگ[3] در کتاب «درباره سرمایه مالی»؛ کارل کائوتسکی در کتاب «سوسیالیسم و سیاست استعماری»؛ رُوزا لوکزامبورگ در کتاب «انباشتگی سرمایه».

لنین در «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» می‌نویسد که سرمایه‌داری دچار تحولات عمیقی شده است، یعنی از شکل صنعتی به شکل مالی درآمده و از حالت رضایت فردی به حالت انحصاری و استیلاجویی مبدّل

---

۱. انقلاب، صفحات ۳۶۹-۳۷۸

2. R.A. Hobson	3. R. Hilfering

شده است. از این رو، مبارزه سیاسی میان دولت‌ها (برای تسخیر بازارها، مواد اولیه، مستعمرات و...) نیز به مبارزه طبقاتی اضافه شده است و جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ـ۱۹۱۸ سرانجامِ غم‌انگیز آن است.

از لحاظ تئوریک، لنین می‌گوید که تغییر شکل مزبور ناشی از ذات سرمایه‌داری است. به بیان دیگر، امپریالیسم همان مرحله تکامل یافته کاپیتالیسم است. زیرا رشد و تکامل سرمایه‌داری به طریق فوق‌العاده نابرابر (بر طبق «قانون رشد و تکامل نامساوی میان قدرت‌ها») پیش خواهد رفت. سوسیالیسم ابتدا در یک یا چند کشور که در آن‌جا سرمایه‌داری بسیار ضعیف است پیروز خواهد شد. از سوی دیگر، مارکس معتقد است که انقلاب سوسیالیستی در تمام کشورهای سرمایه‌داری و در زمان واحد صورت می‌گیرد.

نتیجه‌ی غیرمنتظره ـ ولی دیالکتیکی ـ امپریالیسم، این است که حتی بسط سرمایه‌داری (همانند تمرکز سرمایه‌داری) به ویرانی این نظام می‌انجامد. چرا که یک چنین گسترش، ضمن ایجاد یک «جبهه جهانی امپریالیسم»، انگیزه‌ی بروز تضادهایی بسیار شدید در درون آن می‌شود، و این تضادها در حُکم شکاف‌هایی است که انقلاب با سهولت بیش‌تری راه خود را از میان آن‌ها باز خواهد کرد.[۱]

لنین پس از آن‌که به قدرت رسید درصدد برآمد که نظام پیشین را کاملاً نابود کرده و یک جامعه سوسیالیستی صنعتی و پیشرفته را بنیان نهد. یک رشته برنامه ریزی‌های اقتصادی سوسیالیستی نظیر توسعه صنایع سنگین، گسترش صنعت حمل و نقل، برقی کردن صنایع و نظایر آن به اجرا درآمد. در زمینه سیاست‌های پولی و مالی، این برنامه‌ریزی بسیار خیالبافانه و غیرعملی بود. به طور مثال، در اوت ۱۹۱۸، شورای کمیسرهای خلق با صدور فرمانی نظام مبادله پولی را لغو کرد و سیستم مبادله کالا با کالا را برقرار نمود (به تبعیت از اندیشه‌ی مارکس در زمینه‌ی «امحاء پول»). اقدام نسنجیده مزبور باعث چنان مشکلات عظیمی شد که ناچار شدند در ۲۶ اکتبر ۱۹۲۱ نظام پولی را از نو برقرار سازند. لنین دریافت که برای عملی کردن این نظریه مارکس، باید روزگاری دراز را انتظار

---

۱. مارکس و مارکسیسم، صفحه ۱۱۵؛ اندیشه‌های سیاسی، چنگیز پهلوان، صفحات ۸۹-۹۳.

بکشد تا زمینه‌های مرحله عالی کمونیسم فراهم بشود. از سوی دیگر، کمونیسم جنگی (نظام اقتصادی حاکم بر شوروی در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۱) آن چنان خشونت‌آمیز و زورگویانه بود که اقتصاد ملی را با مصیبت‌های بزرگی روبرو ساخت: تورم وحشتناک قیمت‌ها، کمبود شدید تولیدات صنعتی و کشاورزی، وقوع یک قحطی در سال ۱۹۲۱، و طغیان‌های کارگری و دهقانی. در این مرحله‌ی زمانی بود که لنین پی برد جامعه روسیه آماده یک نظام اقتصادی سوسیالیستی تمام عیار نیست و لذا سیاست جدید اقتصادی (نپ) را به اجرا درآورد. او به طور غیرمستقیم پذیرفت که نظام سرمایه داری در شوروی پیروز شده است؛ به گفته‌ی خود او: «بارها تکرار کرده‌ام که سرمایه‌داری در مقایسه با سوسیالیسم، مظهر شرّ و ضرر به شمار می‌رود ولی از شرایط قرون وسطایی که در روسیه وجود داشت بهتر است. پس باید از جنبه‌های مثبت آن استفاده کنیم.»[1]

اندیشه‌های نظامی و استراتژیکی لنین

اگر بگوییم که لنین یکی از نظریه‌پردازان برجسته و موفق در امور نظامی و استراتژیک بود سخنی به گزاف نگفته‌ایم. دیدگاه‌های لنین در زمینه‌های انقلاب، جنگ، مفهوم صلح، جنگ روانی، و سازندگی ارتش سرخ، همگی آن‌ها گواهی بر هوشمندی او در امور نظامی و استراتژیک است.

هنگامی که لنین در اکتبر ۱۹۱۷ به قدرت رسید، اطلاعات کافی درباره مسائل نظامی و استراتژیک داشت و نقش «زور» و «نیروی مسلّح» در حیات انقلابی را کاملاً می‌شناخت. او نیز مانند اِنگلس آثار کلازویتس را خوانده و بر آن حاشیه نوشته بود. لنین در بحث از قول مشهور کلازویتس «جنگ ادامه سیاست است منتها با وسایل دیگر» حجّت می‌آورد و می‌گفت: «مارکسیست‌ها همواره این گفته را به عنوان مبنای تئوریک مفهوم هر جنگی به شمار می‌آورند.» علاوه بر آن، او معتقد بود که بین ساختار دولت و سیستم حکومت از یک طرف، و

---

۱. تاریخ سوسیالیسم‌ها، صفحات ۳۸۲-۳۹۵

سازمان نظامی و مدیریت جنگ از سوی دیگر، ارتباط نزدیکی وجود دارد.

لنین از مارکس و اِنگلس و دیگران، ادراکی را در زمینه‌ی واقعیات سیاست دولت‌ها به دست آورده بود. او آگاه بود که جنگ نه تنها خصیصه نظامی، بلکه دیپلماتیک، روانشناسی و اقتصادی دارد. وی عقیده داشت که جنگ و انقلاب با یکدیگر ارتباط دائمی و اساسی دارند و به قول مارکس «جنگ می‌تواند مامای انقلاب باشد.» او با خود می‌اندیشید همان‌گونه که حکومت نیکلای دوم در اثر بی‌لیاقتی و شکست در جنگ با ژاپن بی‌اعتبار گردید، امپراتوری روسیه نیز به سبب شکست و انقلاب، در اثر جنگ با آلمان سرنگون خواهد شد. مسأله حیاتی برای لنین، یافتن وسیله‌ی تبدیل جنگ ملی و امپریالیستی به جنگ داخلی بود ــ نه تنها جنگ داخلی در درون روسیه، بلکه جنگی که از مرزها و خطوط ملی بگذرد و انقلاب اجتماعی گسترده‌ای را تسریع کند؛ انقلابی که به فرمانروایی پرولتاریا بیانجامد.

پس از پیروزی بلشویک‌ها و آغاز جنگ داخلی روسیه، لنین درصدد برآمد که یک ارتش خلقی را بنیان نهد که از هر جهت، به رژیم جدید روسیه وفادار باشد. لذا ارتش سرخ در ۲۳ فوریه ۱۹۱۸ زاده شد ــ البته به ابتکار تروتسکی.

مفهوم «صلح» از نظر لنین، به خودی خود یک هدف محسوب نمی‌شد بلکه یکی از وسایل کاربرد سیاست بود. رژیم بلشویکی احتیاج به صلح داشت و ناگزیر بود شرایط صلح تحمیلی آلمان را بپذیرد. لنین با امضای قراردادِ بِرست ـ لیتوفسک در ۳ مارس ۱۹۱۸، ۳۴ درصد جمعیت، ۳۲ درصد زمین‌های کشاورزی، ۵۴ درصد صنایع و ۸۹ درصد معادن زغال سنگ خود را از دست داد. این شکست خفت بار به لنین فهماند که اگر روسیه واقعاً می‌خواهد بجنگد، نیاز به یک ارتش قوی دارد. البته لنین امیدوار بود که انقلاب سوسیالیست‌ها در آلمان به ثمر برسد و قرارداد برست ـ لیتوفسک لغو شود. ولی شکست آلمان از متفقین و شرایط قرارداد آتش بس موقت ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ آلمان و متفقین، عاملی بود که باعث بی‌اعتبار شدن قرارداد برست ـ لیتوفسک شد، نه پیکار و اسلحه روسی.

لنین یکی از بانیان «جنگ روانی» است. او با عنوان کردن موضوع «صلح بدون غرامت و الحاق»، می‌خواست که پایه‌های رژیم‌های سرمایه‌داری غرب را متزلزل کرده و کارگران را به قیام علیه حکومت‌هایشان وادارد. لیکن ویلسون (رییس جمهور وقت امریکا) با عنوان کردن چهارده ماده معروف خود، به جنگ روانی لنین پاسخ داد و راه پیشرفت او را مسدود کرد. لنین نیز کوشید تا از طریق کمینترن (بین‌الملل سوم) راهی را به درون جهان غرب بگشاید.[۱]

اخلاق، دین و خانواده

اخلاق

به طوری که پیش‌تر بیان شد (بینش فلسفی لنین)، لنین علوم اجتماعی را شامل دو شاخه بورژوایی و پرولتاریایی می‌داند، و بر همان روال، اخلاق را نیز تقسیم‌بندی می‌کند. لنین دیدگاه‌های اخلاقی مرسوم را که می‌گوید معنویات اموری غیرمادّی و روحانی هستند رد کرده و بر طبق بینش مارکسیستی معتقد است که اخلاق، یک مقوله تاریخی است که نمی‌تواند خارج از زندگی اجتماعی انسان‌ها وجود داشته باشد.[۲] او می‌افزاید که‌چون اخلاق بورژوایی مظهر نظام طبقاتی حاکم است لذا اخلاق کمونیستی نیز تابع منافع و هدف‌های مبارزه طبقاتی پرولتاریا است، یعنی نابودکردن استثمار و فقر از یکسو، و تحکیم رژیم سوسیالیستی از سوی دیگر.[۳]

دین

دیدگاه لنین درباره دین (و دین‌زدایی) کاملاً و قویاً متأثر از گفته معروف مارکس تحت عنوان «دین، تریاک مردم است» می‌باشد. کارل مارکس در کتاب «نقد فلسفه حقوق هگل» و نیز در «خانواده مقدس» می‌گوید که آنسان سازنده دین است، نه دین سازنده انسان، و ناپدیدی دین باعث خوشبختی واقعی بشر می‌شود و لذا دین زدایی را توصیه می‌کند. لنین نیز در

---

۱. سازندگان استراتژی نو، صفحات ۵ـ۹

۲. به زبان ساده‌تر، ضوابط و اصول اخلاقی، تابع شرایط تاریخی یک جامعه است

۳. فرهنگ روزنتال، صفحات ۴۹ـ۵۲

جزوه «وضع حزب کارگر در برابر دین» (۱۹۰۹) و در «نقش مادیگری مبارز» (۱۹۲۲) بر لزوم سیاست دین‌زدایی تأکید دارد.[۱]

سیاست دین‌زدایی لنین از سال ۱۹۱۹ شروع شد و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجد تعطیل شدند. تعداد زیادی از کشیش‌های اُرتدکس که به فرمان حکومت تن در نداده بودند، بازداشت و به جرم «ضدانقلاب بودن» محاکمه و تیرباران شدند. معروف‌ترین این محاکمات، محاکمه ۵۴ نفر کشیش بود، که همگی آنان تیرباران شدند. اسقف بزرگ «تیخون» به زندان افتاد و اسقف ونیامین (اسقف پتروگراد) را تیرباران کردند. این دین‌زدایی عملاً نتوانست کارساز باشد، به طوری که استالین در سال ۱۹۳۲، یک جنبش ضددینی را در روسیه تدارک دید. و چون باز هم مؤثر نبود، استالین ناچار شد دستور بدهد که کلیساها و کنیسه‌ها و مساجد را از نو بگشایند و خلیفه اعظم روسیه دوباره بر مسند قدرت بنشیند.[۲]

خانواده

نهاد «خانواده» نیز مشمول پاکسازی‌های ایده‌ئولوژیکی لنین شد. در آیین مارکسیسم این عقیده وجود دارد که چون نظام خانوادگی مسیحی زن و فرزندان را در واقع نوعی مالکیت برای مرد می‌داند، لذا یک نظام سوسیالیستی باید زن و فرزندان را از این اسارت آزاد کند، آزادی روابط جنسی را به رسمیت بشناسد و زنان را در کلیه فعالیت‌های اجتماعی سهیم سازد.[۳]

حال ببینیم که لنین در مورد پاکسازی نهاد خانواده چه اقداماتی را به عمل آورد. سیاست کلّی لنین در چهار محور بود: (۱) آزادی زنان؛ (۲) از میان بردن واحد اقتصادی و اجتماعی خانواده در اجتماع؛ (۳) دولتی کردن تعلیم و تربیت کودکان از هنگام تولد و آزاد کردن آنان از قیود خانوادگی و سلطه‌ی پدر و مادر؛ (۴) جایگزین کردن روابط جنسی آزاد میان زن و مرد، به جای روابط خانوادگی.

---

۱. مارکس و مارکسیسم، صفحات ۲۳۹ـ۲۴۰، ۲۸۳ـ۲۸۴
۲. تاریخ گویای دوران انقلاب اکتبر شوروی: میخاییل کوریاکوف، ترجمه‌ی فتح الله دیده‌بان، صفحه ۶۶؛ تاریخ روسیه: گُلنل والتر، ترجمه‌ی نجفقلی معزّی، صفحات ۵۱۶ـ۵۱۷
۳. مارکس و مارکسیسم، صفحات ۲۷۹ـ۲۸۰

مادام کولانتی (یکی از بلشویک‌های معروف) معتقد بود که خانواده نیز همانند مذهب و دولت، در مرحله‌ی سوسیالیسم از میان خواهد رفت.[۱] این بلشویک کارکشته، مراکزی به نام «خانه عشق» درست کرد تا جایگزین خانواده شده و نیازهای مردان و زنان را برآورده کند. ازدواج‌های ثبت شده در کلیسا را بی‌اعتبار اعلام کردند و ازدواج‌هایی را معتبر دانستند که در مراجع دولتی ثبت شده باشد. شرایط طلاق را بسیار سهل کردند. گزارشی که در سال ۱۹۲۰ در این باره منتشر شد نشان می‌داد که فساد اخلاقی به سطح غیرقابل کنترلی رسیده است و تعداد طلاق روند فزاینده‌ای دارد. وجود فرزندان نامشروع، مشکل بزرگی را برای خانواده‌ها و دولت به وجود آورد. تعداد فرزندان نامشروع در سال ۱۹۲۲ به ۹ میلیون نفر رسید.[۲]

۱. زیرا تولید نسل را نوعی «تولید کالا» به شمار می‌آورد. («خانواده و دولت کمونیستی» صفحه ۱۰)

۲. خانواده موعود مارکسیسم: شهریار روحانی؛ صفحات ۸۷-۱۲۵

لنینیسم از زبان لنین

درباره جامعه شناسی

مارکس و اِنگلس، روابط اجتماعی را به دو شکل تقسیم کردند: مادی و ایده‌ئولوژیک. وجه تمایز روابط اجتماعی مادّی ــ روابط تولیدی ــ از روابط اجتماعیِ ایدئولوژیک در آن است که روابط مادّی، مستقل از اراده و آگاهی بشر بوده و به مثابه‌ی نتیجه‌ی ضروری فعالیت‌های وی به خاطر بقا است. تولید، مناسبات اقتصادی مردم، و در مجموع ساخت اقتصادی جامعه، زیربنای واقعی آن و مناسبات ایدئولوژیک روبنای آن را تشکیل می‌دهد... موکول نمودن روابط اجتماعی به روابط تولیدی و موکول نمودن روابط تولیدی به سطح نیروهای مولّد، مبانی محکمی را برای این مفهوم که تکامل صورت بندهای (formations) جامعه عبارت از یک فرایند تاریخ طبیعی است، فراهم ساخت. به این ترتیب، ثابت شد که در تاریخ جامعه قوانینی عینی وجود دارد که از خصلت روابط مادی مردم ناشی می‌شود و از این رو مستقل از اراده و آگاهی ایشان است.

(مجموعه آثار لنین: «دوستان مردم چه کسانی هستند و چگونه با سوسیال دموکرات‌ها پیکار می‌کنند»، جلد اول، صفحات ۱۴۰ـ۱۴۱)

در همه‌ی صورت بندی‌های اجتماعی گذشته به طور کلّی و در صورت‌بندی اجتماعی سرمایه‌داری بالاخص، مردم در مراودات خویش از این‌که چه نوع روابط اجتماعی در حال تشکیل است و به موجب چه قوانینی تکامل می‌یابد، آگاهی ندارند.

(لنین: ماتریالیسم و نقد تجربی، صفحه ۳۳۷)

این امر که شما زندگی می‌کنید، به کاری مشغول می‌گردید، بچّه‌دار می‌شوید، محصول تولید می‌کنید و آن را مبادله می‌نمایید، موجب یک رشته حوادث ضروری عینی و یک رشته رویدادها می‌گردد که مستقل از آگاهی اجتماعی شما است و درک آن حوادث به طور کامل به وسیله این آگاهی، به هیچ رو امکان پذیر نیست.

(لنین: ماتریالیسم و نقد تجربی، صفحه ۳۳۹)

درباره تفکر سیاسی لنین

۱. حزب یا سلاح ضروری انقلاب

الف ـ تأکید می‌کنم که:

۱. بدون یک سازمان رهبری با ثبات که ادامه کار را تضمین کند، هیچ جنبشِ انقلابیِ استواری نمی‌تواند پدید آید.

۲. هر اندازه توده‌ی کسانی که فی‌البداهه به جریان مبارزه کشانیده می‌شوند بیش‌تر باشند، به همان اندازه لزوم داشتن چنین سازمانی بیش‌تر است و به همان اندازه نیز این سازمان باید استوارتر باشد.

۳. چنین سازمانی باید اصولاً مرکب از مردانی [افرادی] باشد که حرفه‌شان فعالیت انقلابی است.

۴. در یک کشور دارای حکومت خودکامه، هر اندازه که تعداد افراد این سازمان محدود باشد، به طوری که فقط شامل انقلابی‌های حرفه‌ای باشد که مبارزه با پلیس را آموخته‌اند، سلطه یافتن بر آن سازمان به همان اندازه دشوارتر خواهد بود و به همان اندازه تعداد کارگران و عناصر طبقه اجتماعی دیگری که بتواند فعالانه در جنبش شرکت کند، بیش‌تر خواهد بود.

(مجموعه آثار لنین: جلد اول)

ب ـ برای آن‌که طبقه پرولتر بتواند چنان‌که باید و شاید نقش سازمان دهنده خویش را ایفا کند، حزب سیاسی طبقه پرولتر باید در درون خویش تمرکز و

انضباط دقیقی را برقرار سازد. بدون یک حزب پولادین که در جریان مبارزه آبدیده شده باشد، بدون یک حزب که بداند چگونه به وضع روحی توده‌ها توجه کرده و در آن‌ها تأثیر بگذارد، ادامه موفقیت‌آمیز این مبارزه امکان‌ناپذیر است.

(لنین: بیماری کودکانه کمونیسم؛ مجموعه آثار لنین، جلد دوم)

۲. اشتباه جنبش فی‌البداهه

عنصر «فی‌البداهه» در اصل چیزی جز شکل اولیه شعور نیست.

همان‌طور که گفتیم، شعور سوسیال دموکراتیک نمی‌تواند نزد کارگران وجود داشته باشد. این شعور فقط می‌تواند از خارج برای آنان فراهم آید. تاریخ تمام کشورها گواهی می‌دهد که طبقه کارگر چون به حال خود رها شد فقط قادر است به یک شعور «تریدیونیونیست»[1] [سندیکایی] برسد؛ یعنی به این اعتقاد که بایستی به صورت سندیکا گرد هم آیند، با صاحبکاران مبارزه کنند، از حکومت قوانین لازم را برای کارگران خواستار شوند و نظایر آن.

(لنین: چه باید کرد؟)

۳. نقش روشنفکران

آیین سوسیالیسم زاییده‌ی نظریه‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی گروهی از نمایندگان آموزش دیده طبقات مرّفه یعنی روشنفکران است. مارکس و اِنگلس، بانیان سوسیالیسم علمی، از لحاظ موقعیت اجتماعی خود، روشنفکرانی بورژوا بودند. در روسیه نیز آیین سوسیال دموکراسی، مستقل از رشد فی‌البداهه جنبش کارگری ظهور می‌کند. این آیین نتیجه‌ی طبیعی و محتوم رشد فکری در نزد روشنفکران پیرو سوسیالیسم انقلابی است. بعضی‌ها تصور می‌کنند که جنبش کارگری محض و مطلق، به خودی خود قادر است برای خویش مرامی مستقل فراهم آورد ــ و فراهم نیز خواهد آورد ــ فقط به شرط آن‌که کارگران سرنوشت

1. tradeunionist

خود را از دست رهبران خویش خارج سازند. ولی این یک اشتباه بزرگ و فاحش است.

(لنین: چه باید کرد؟)

۴. درباره ایجاد دولت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا

ما حق داریم به خود ببالیم ــ و در واقع به خود می‌بالیم ــ که بخت و اقبال به ما یاری کرده است تا ساختار یک دولت شوروی[1] را آغاز کنیم و به این وسیله فصل نوینی را در تاریخ جهان بگشاییم؛ فصل فرمانروایی طبقه‌ای نوین، طبقه‌ای که در هر کشور سرمایه‌داری ستم می‌بیند، اما در همه جا، به سمت یک زندگی نوین پیش می‌تازد، به سوی چیرگی بر بورژوازی، به سوی دیکتاتوری پرولتاریا و به سوی آزادی بشر از یوغ سرمایه و رهایی از جنگ‌های امپریالیستی.

(مجموعه آثار لنین: جلد ۲۹)

«اکنون آسان است که مشاهده کنیم این اقدام [تأسیس دولت شوروی] یک جنبش ماجراجویانه افراطی نبوده، بلکه آغازگر دگرگونی جهان شمول عصر بورژوازی به عصر سوسیالیسم است.

[مجموعه آثار لنین، جلد ۲۹]

۵. دیکتاتوری و دموکراسی در شوروی

... اوّل این‌که سرمایه‌داری را نمی‌توان شکست داد و ریشه‌کن کرد مگر از راه سرکوب بی‌رحمانه‌ی ایستادگی استثمارگران. زیرا محروم کردن استثمارگران از ثروت، سازمان برتر و علم و دانش آنان، در یک زمان کوتاه مقدور نبوده و نتیجتاً آنان خواهند کوشید که در یک زمان نسبتاً طولانی به سرنگون کردن حکومت تهیدستان بپردازند. دوم این‌که یک انقلاب بزرگ، و به خصوص یک انقلاب سوسیالیستی، حتی اگر هیچ جنگ خارجی در کار نباشد، بدون یک جنگ

---

۱. در اینجا به معنای "شورایی" (Soviet) است.

داخلی امکان‌پذیر نمی‌باشد؛ جنگی که ویرانگرتر از جنگ خارجی است، و متضّمن هزاران هزار مورد از دودلی و ترک خدمت [نظامی] در همه جاست، متضمن یک وضعیت بسیار مبهم و نامشخص است، وضعیتی عاری از تعادل و مملوء از هرج و مرج.

(مجموعه آثار لنین، جلد ۲، صفحات ۲۷۷_۲۷۸)

دموکراسی سوسیالیستی شوروی به هیچ رو با حکومت و دیکتاتوری یک فردِ واحد تضّاد ندارد: این‌که گاهی اراده‌ی یک طبقه به بهترین طرز در دیکتاتوری یک فرد که به تنهایی قادر است دستاوردهای بیش‌تری را عرضه کند و غالباً به وجود او نیاز می‌باشد، تحقق می‌یابد.

(مجموعه آثار لنین، جلد ۱۷، صفحه ۸۹)

ما اعلام می‌کنیم که با کاپیتالیسم به آن‌گونه که هست، حتی از نوع سرمایه‌داری آزاد و جمهوری خواه، در حال پیکار هستیم. و اعتراف می‌کنیم که در این پیکار، پرچم آزادی را علیه ما به اهتزاز در می‌آورند. ولی پاسخ ما این است: «هر آزادی که مغایر با منافع نجات طبقه کارگر از ظلم سرمایه باشد، از دیدگاه ما یک آزادی دروغین و کاذب است.»

(مجموعه آثار لنین، جلد ۱۶، صفحات ۲۰۳_۲۰۴)

تبلیغاتی که باید در میان کارگران و دهقانان صورت گیرد باید فقط از نوع زیر باشد:

هرچه یک کشورِ بورژوایی «آزادتر» یا «دموکراتیک‌تر» باشد، دار و دسته کاپیتالیست شدت عمل بیش‌تری را نسبت به انقلاب کارگران نشان خواهند داد؛ جمهوری دموکراتیک ایالات متحده امریکا نمونه بارز آن است.

(مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸، صفحه ۱۰۰)

۶. انقلاب جهانی

توسعه اقتصادی و سیاسی نابرابر، یک قانون مطلق در نظام سرمایه‌داری است. از این رو، پیروزی سوسیالیسم ابتدا فقط در چند یا حتی یک کشور کاپیتالیستی امکان‌پذیر است. پرولتاریای پیروزمند آن کشور، پس از مصادره‌ی سرمایه‌ها و سازماندهی یک تولید سوسیالیستی خاصِ خود، علیه سایر کشورهای جهان سرمایه‌دار قیام کرده و تلاش خواهد کرد تا نظر مساعد طبقات تحت ستم آن کشورها را به سوی خود جلب نماید، قیام‌هایی را علیه سرمایه‌داران آن کشورها تدارک ببیند، و در صورت ضرورت، با نیروی مسلح به پیکار با طبقات استثمارگر و دولت‌هایشان بپردازد.

(لنین و زینوویف: در برابر جریان، ۱۹۲۵، متن روسی، چاپ لنینگراد، ۱۹۲۵، صفحه ۱۵۶)

تا زمانی که کاپیتالیسم و سوسیالیسم پابرجا هستند، ما قادر نخواهیم بود در صلح و آرامش زندگی کنیم. سرانجام، یکی از آن‌ها پیروز خواهد شد ـ یک مارش عزا برای جمهوری شوروی یا جهان کاپیتالیسم نواخته خواهد شد. این یک وقفه در جنگ است.[1]

(مجموعه آثار لنین، جلد ۱۷، صفحه ۳۹۸)

درباره تفکر اقتصادی لنین

۱. امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری

الف) از سرمایه‌داری رقابتی تا سرمایه‌داری انحصاری. تمرکز [سرمایه] پس از نیل به درجه‌ی معیّنی از توسعه خویش، خودبه خود مستقیماً به انحصار منتهی می‌شود... این تغییرِ شکل یافتن رقابت به انحصار، یکی از مهم‌ترین پدیده‌ها ـ و شاید مهم‌ترین پدیده‌ی اقتصادی سرمایه‌داری است.

ب) از سرمایه‌داری صنعتی تا سرمایه‌داری مالی. توسعه سرمایه‌داری به نقطه‌ای

---

۱. مقصود این است که هنوز پیکار نهایی سوسیالیسم و کاپیتالیسم آغاز نشده است.

رسیده است که گرچه تولید کالاها هنوز «حاکم» و اساس اقتصاد به شمار می‌رود ولی در واقع متزلزل شده است و بخش عمده منافع به «نوابغ» دوز و کَلَک‌های مالی می‌رسد.

(امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، صفحه ۳۱)

قرن بیستم به منزله‌ی نقطه‌ی تحولی است که در آن، سرمایه‌داری دیرینه جای خود را به سرمایه داری نوین می‌دهد و سلطه‌ی سرمایه مالی جایگزین سلطه‌ی سرمایه داری به طور کلی می‌شود.

(امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، صفحه ۴۷)

ج) امپریالیسم استعماری. مشخّصه اساسی سرمایه داری کنونی، سلطه‌ی انحصاراتی است که به وسیله کارفرمایان بزرگ‌تر برقرار شده است. این انحصارات، به خصوص هنگامی قوی و محکم است که تمام منافع مواد اولیه را به تنهایی احتکار کنند. دیده شده است که اتحادیه‌های سرمایه‌داری بین‌المللی با چه حرارتی می‌کوشند هر نوع امکان رقابت را از حریف سلب کنند و مثلاً معادن آهن یا نفت و غیره را یکجا بربایند. فقط تصاحب مستعمرات می‌تواند موفقیت شرکت‌های انحصارگر را در برابر هر نوع احتمالی در مبارزه با رقبایشان کاملاً تضمین کند، حتی اگر این رقبا بخواهند به وسیله‌ی قانونی که انحصار دولت را وضع کند از خود دفاع کنند. هرچه توسعه سرمایه‌داری در سطح بالاتری باشد، کمبود مواد اولیه به همان اندازه محسوس‌تر است. هر قدر رقابت شدیدتر باشد، به همان اندازه شکار منافع مواد اولیه در سراسر جهان شدیدتر و مبارزه برای تسخیر مستعمرات سرسخت‌تر خواهد بود.

(امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، صفحه ۸۱)

د) بالاترین مرحله: طُفیلی‌گری و گندیدگی سرمایه‌داری. همه می‌دانند که سرمایه‌داری انحصارگر تا چه اندازه تمامی تضادهای سرمایه‌داری را تشدید می‌کند. در این مورد، کافی است افزایش قیمت‌ها و خودکامگی کارتل‌ها را

یادآور شد. این تشدید تضادها به منزله‌ی قدرتمندترین نیروی محرّک دوره انتقالی تاریخی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایه‌ی مالیِ جهانی آغاز گشته است.

انحصار، اُلیگارشی، کوشش برای احراز سیادت به جای کوشش برای نیل به آزادی، استثمار تعداد روزافزونی از دولت‌های کوچک و ضعیف از طرف عده قلیلی از غنی‌ترین یا نیرومندترین ملت‌ها ـ همه این‌ها موجب پیدایش آن علایم مشخّصه امپریالیسم است که ایجاب می‌کند امپریالیسم را به مثابه‌ی سرمایه‌داری طُفیلی و پوسیده توصیف نماییم. ایجاد «کشور نزول خوار» یا کشور رباخواری که بورژوازی آن به طور روزافزونی با صدور سرمایه و «سفته‌بازی» گذران می‌کند، بیش از پیش و هر روز به طرز بارزتری به مثابه یکی از تمایلاتِ دیگر امپریالیسم ظاهر می‌شود. اشتباه است اگر تصور شود که این گرایش به سوی گندیدگی، رشد سریع سرمایه‌داری را منتفی می‌سازد. خیر، رشته‌های گوناگون صنایع، قشرهای گوناگون طبقه بورژوا و کشورهای گوناگون در دوران امپریالیسم با نیرویی کم یا بیش، گاه تمایل به سوی گندیدگی و گاه گرایش به سمت رشد سریع را نشان می‌دهند. به طور کلی، سرمایه داری با سرعتی به مراتب بیش از پیش، رشد می‌یابد ولی این رشد نه تنها به طور اعم ناموزون‌تر می‌شود، بلکه به طور اخص نیز این ناموزونی به صورت گندیدگی‌کشورهایی که از لحاظ میزان سرمایه از سایرین نیرومندترند نمودار می‌گردد (انگلستان).

از تمام مطالبی که در بالا درباره ماهیّت اقتصادی امپریالیسم گفته شد این نتیجه به دست می‌آید که امپریالیسم را باید به مثابه سرمایه داری انتقالی، یا به عبارت صحیح‌تر، سرمایه‌داری در حال احتضار توصیف کرد.

تجربه جنبش کارگری. امپریالیسم که معنای آن تحصیل سودهای انحصاری هنگفت از طرف مُشتی از ثروتمندترین کشورهاست، برای تطمیع قشرهای فوقانی طبقه‌ی پرولتر، امکانات اقتصادی به وجود می‌آورد و به این ترتیب فرصت طلبی را می‌پروراند، شکل معینی به آن می‌دهد و آن را تقویت می‌کند.

امپریالیسم دارای این تمایل هم هست که در بین کارگران، قشرهای ممتازی را برگزیده و آنان را از توده‌ی وسیع طبقه پرولتر جدا سازد.

(لنین: امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری)

تغییر دیدگاه انقلابی (لنین درباره امپریالیسم استعماری)

کشورهای سرمایه‌داری سیر تکامل خود را به آن طریقی که ما قبلاً پیش بینی کردیم انجام نمی‌دهند. این تکامل به شکل «پُختگی» منظم سوسیالیسم در آن‌ها انجام نمی‌گیرد بلکه به صورت استثمار بعضی دولت‌ها به وسیله سایرین است ـ استثمار نخستین دولتی که در جنگ امپریالیستی شکست بخورد ـ و این استثمار به تمامی خاور [مشرق زمین] افزوده خواهد شد.

(مجموعه آثار لنین، ۱۹۲۳)

۲. درباره‌ی برابری و نابرابری دستمزدها

الف) پیش از انقلاب اکتبر

در اینجا (در نخستین مرحله جامعه اشتراکی) همه‌ی شهروندان به صورت کارمندان و کارگران یگانه «کارتل» موجود تمامی خلق یا دولت در می‌آیند. مهم این است که آن‌ها به یک اندازه کار کنند، مقیاسِ کارِ دقیقاً مشابهی را رعایت کنند و به یک اندازه دستمزد دریافت دارند.

... تمامی جامعه چیزی جز یک دفتر بزرگ و یک کارگاه بزرگ با برابری کار و برابری دستمزد نخواهد بود.

(لنین: دولت و انقلاب، سپتامبر ۱۹۱۷)

ب) پس از انقلاب اکتبر

آگاه‌ترین بخش پیشتاز طبقه پرولتر روسیه از هم اکنون وظیفه‌ی تقویت انضباط در کار را برای خود تعیین کرده است. ما باید دستمزد به صورت پرداخت پول در دستور کار خود قرار دهیم، آن را عملی سازیم و مورد آزمایش قرار دهیم.

باید تمام جنبه‌های علمی و مترقی موجود در «تیلوریسم»[1] را به کار گیریم و دستمزدها را متناسب با عملکرد رشته‌های تولیدی تعیین کنیم...»

(لنین: وظایف فوری قدرت شوراها، مجموعه آثار لنین، جلد دوم)

۳. کشاورزی

الف) نخستین آیین رسمی (سیاست شدّت عمل)

به منظور از بین بردن بهره‌کشی انسان از انسان به طور قاطع و برای همیشه، به منظور سازمان دادن کشاورزی بر مبانی سوسیالیستی که موجب استفاده از تمام یافته‌های علوم و فنون شود، لازم است شیوه‌های فردی بهره‌برداری زمین‌ها کنار گذارده شده و شیوه‌های جمعی به کار افتد. واحدهای بهره‌برداری بزرگِ کمون‌ها، کار تعاونی و... بهترین وسایل برای رسیدن به این هدف است... تغییر و تبدیلات مربوط به زمین باید در جهت تغییر آن به صورت یک واحد بهره‌برداری منحصر به فرد باشد.

(قانون تغییر و تبدیلات سوسیالیستی، مصوب ۲۷ فوریه ۱۹۱۹)

ب) نرمش پذیری لنین (سیاست ملایمت)

دولت پرولتری باید با احتیاط تمام و به طور تدریجی گذر به کشاورزی جمعی را با سرمشق قرار دادن خود و بدون کوچک‌ترین اعمال زور به طبقه متوسط دهقانی، تضمین کند... خرده زارعان را تشویق کند که در جهت منافع خودشان به کشتِ جمعی و مکانیکی انبوه بپردازند.

(لنین: نخستین طرح مقدماتی تزهای مربوط به مسأله ارضی، ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۰؛ مجموعه آثار لنین، جلد ۲)

---

۱. (Taylorism): مدیریت علمی و فنی تطبیق کارایی کارگران برای ایجاد بالاترین بازده تولیدی؛ برگرفته از نام فردریک تیلور (۱۸۵۶-۱۹۱۵) و مؤلف کتاب «اصول مدیریت علمی». استالین در کتاب «مبانی لنینیسم» از روش مزبور تمجید کرده و آن را منطبق با مکتب اقتصادی لنین دانسته است. نک: مارکس و مارکسیسم، صفحات ۲۹۶-۲۹۷

ج) رژیم کولخوزها (در قانون اساسی سال ۱۹۲۳ شوروی)

ماده ۷ ـ بنگاه‌های جمعی مربوط به کولخوزها و سازمان‌های تعاونی و همچنین دام‌های زنده و مُرده‌ی آن‌ها، محصول کولخوزها و سازمان‌های تعاونی و نیز ساختمان‌های جمعی مربوط به آن‌ها، مِلک اجتماعی و سوسیالیستی کولخوزها و سازمان‌های تعاونی را تشکیل می‌دهد.

هر خانوار کولخوزی علاوه بر درآمد اساسی خود از محل اقتصاد کولخوزی رسمی، بر طبق اساسنامه «آرتلِ[1]» زارعی، دارای حق استفاده شخصی از زمین مجاور منزل است و بر روی این زمین صاحب یک اقتصاد فرعی کمکی، یک خانه مسکونی، دام تولیدی، طیور و خرده وسایل زراعی است.[2]

درباره اندیشه‌های نظامی و استراتژیکی لنین

الف) جنگ، دفاع ملی و صلح

هنگامی که شارلاتان‌ها یا عبارت پردازان یا افراد بی‌فرهنگ بورژوازی «شعارهای» احساساتی را [علیه امپریالیسم] سَر می‌دهند این وضعیت به معنای توقف جنگ امپریالیستی نیست؛ توقف واقعی هنگامی صورت می‌گیرد که طبقه‌ی هدایت‌کننده جنگ امپریالیستی که با هزاران تار و پود اقتصادی به امپریالیسم متصل شده است به وسیله طبقه واقعی انقلابی یعنی کارگران سرنگون شده و یک دولت پرولتری بر سر کار آید. هیچ راه دیگری برای خارج شدن از وضعیت جنگ امپریالیستی یا رها شدن از صلح یغماگرانه [تحمیلی] امپریالیستی وجود ندارد.

(مجموعه آثار لنین، جلد ۲۳، صفحه ۳۷۷)

آن‌چه که باز هم باعث نجات ما شده است همانا جنگ میان قدرت‌های امپریالیستی است. اگر ما ناگزیر هستیم که یک چنین اراذلی را به عنوان راهزنان

---

۱. واژه Artel در زبان روسی اساساً به معنای «تیم» و «گروه» است. در اینجا، مقصود نوعی «کمون دهقانی» است که در سال ۱۹۲۱ در شوروی ایجاد شد.

۲. موسوم به «متّصرفه شخصی».

کاپیتالیست تحمل کنیم ــ که هر یک از آن‌ها آماده است تا چاقویی را در بدن ما فرو کند، لذا وظیفه مستقیم ما این است که کاری کنیم که آنان به جان یکدیگر بیفتند. هنگامی که این راهزنان از پا درآمدند، انسان‌های شریف جای آنان را خواهند گرفت.

من [قبلاً] به یک خصومت امپریالیستی اشاره کرده‌ام، خصومت میان ژاپن و امریکا، و ما باید از آن به سود خود بهره‌برداری کنیم. یک خصومت دیگر نیز میان امریکا و سایر کشورهای کاپیتالیستی وجود دارد. تقریباً تمامی دنیای کاپیتالیستی «پیروزمند» منافع هنگفتی را در رهگذر این جنگ [جنگ جهانی اول] به دست آورده است. ولی امریکا قوی است، و اینک همه دولت‌ها [ی کاپیتالیست اروپایی] به آن دولت بدهکارند. هر چیز بستگی به نظر امریکا دارد، و روز به روز منفورتر می‌شود. امریکا همه را می‌چاپد، و به طریقی بسیار بدیع این دولت‌ها را می‌چاپد. ما باید این روند اوضاع را مدّ نظر قرار دهیم. امریکا نمی‌تواند با اروپا کنار بیاید ــ این درسی است که تاریخ آن را ثابت کرده است.

(مجموعه آثار لنین، جلد ۱۷، صفحات ۳۹۱ـ۳۹۲)

«ما علاوه بر این‌که در یک دولت [دولت جمهوری شوروی] زندگی می‌کنیم، که در یک نظام از دولت‌ها، و وجود جمهوری شوروی در کنار دولت‌های امپریالیستی برای یک زمان طولانی، غیرقابل تصور است. بالاخره یکی از آن دو [دولت‌های کاپیتالیستی و جمهوری شوروی] پیروز خواهد شد، ولی پیش از فرا رسیدن این فرجام، وقوع یک رشته برخوردهای سرنوشت‌ساز میان جمهوری شوروی و دولت‌های بورژوازی اجتناب ناپذیر خواهد بود.

(مجموعه آثار لنین، جلد ۱۶، صفحه ۱۰۲)

ب) استراتژی و تاکتیک‌های رژیم کمونیستی

حق رأی عمومی، شاخص وضعیت بلوغ و رشد فکری طبقات مختلف به لحاظ درک وظایف‌شان می‌باشد و نشان می‌دهد که چگونه طبقات مختلف تمایل به حلّ مشکلات خویش را دارند. ولی حل این مشکلات از طریق ورقه

رأی‌گیری امکان‌پذیر نبوده بلکه باید از راه مبارزه طبقاتی در تمامی شکل‌های آن، و از جمله برپایی جنگ داخلی، صورت گیرد.

(مجموعه آثار لنین، جلد ۱۶، صفحه ۴۵۵)

هیچ پارلمانی، تحت هیچ شرایطی، نمی‌تواند برای کمونیست‌ها یک قلمروی پیکار به خاطر بهبود وضع طبقه کارگر به شمار آید... تنها این مسأله می‌تواند وجود داشته باشد که کمونیست‌ها از نهادهای بورژوازی برای نابود کردن خود آن نهادها استفاده کنند.

(مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵، صفحه ۱۴۹)

یک کمونیست باید آماده باشد تا به هر فداکاری تن در دهد، و، در صورت لزوم، حتّی متوسّل به تمامی انواع طرح‌ها و استراتژی‌ها بشود، روش‌های غیرقانونی را به کار گیرد، حقیقت را پنهان کند، برای این‌که بتواند در اتحادیه‌های کارگری رخنه کند، حضور خود را در آن جا استمرار بخشد، و به فعالیت انقلابی در درون آن بپردازد.

(مجموعه آثار لنین، جلد ۱۷، صفحات ۱۴۲-۱۴۵)

درباره اخلاق، دین و خانواده

۱. اخلاق

آیا چیزی به نام علم اخلاق کمونیستی وجود دارد؟ آیا چیزی به نام اخلاقیات کمونیستی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. غالباً چنین وانمود می‌کنند که ما فاقد علم اخلاق برای خودمان هستیم، و بورژوازی، غالباً ما کمونیست‌ها را متهم می‌کند که تمامی اصول اخلاقی را مردود می‌شماریم. این یک روش خلطِ مبحث و فریب دادن کارگران و دهقانان است.

از چه جهت، ما علم اخلاق و اخلاقیات را مردود می‌شماریم؟

از این حیث که این اصول به وسیله بورژوازی موعظه شد که اعلام کرد اخلاقیات جزء فرامین خداست. البته ما می‌گوییم که به خدا اعتقاد نداریم، و

این‌که به خوبی می‌دانیم که کشیش‌ها، مالکان، و بورژوازی به نام خدا سخن گفتند تا منافع استثماری خود را دنبال نمایند. یا به جای این‌که این اصول اخلاقی را از فرامین خدا استنتاج کنند، آن‌ها را از عبارات ایده‌آلیستیک [خیالپردازانه] یا شبه ایده‌آلیستیک، که همواره شباهت زیادی به فرامین خدا داشت، استنتاج کردند.

ما تمامی اخلاقیاتی را که خارج از مفاهیم طبقاتی بشر باشد مردود می‌شماریم. ما می‌گوییم که این اصول اخلاقی یک فریب و نیرنگ است که مغزهای کارگران و دهقانان را در راستای منافع مالکان و سرمایه‌داران، پُر می‌کند.

ما می‌گوییم که اخلاقیات ما کاملاً تابع منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. اخلاقیات ما از منافع پیکار طبقاتی پرولتاریا نشأت می‌گیرد.

و این مبارزه طبقاتی چیست؟ سرنگون کردن تزار [نیکلای دوم]، واژگون کردن کاپیتالیست‌ها، نابود کردن طبقه سرمایه‌دار... ما اخلاق کمونیستی خود را به تبعیت از وظیفه مزبور توجیه می‌کنیم. ما می‌گوییم: «اخلاق آن چیزی است که برای نابود کردن جامعه استثمارگر قدیم و متحد کردن تمامی زحمتکشان در لوای پرولتاریا، که موجب ایجاد یک جامعه جدید کمونیستی می‌شود، به کار آید.»
(مجموعه آثار لنین، جلد ۱۷، صفحات ۳۲۱-۳۲۳)

۲. دین (سیاست دین‌زدایی)

مکتب مارکس همان مکتب مادّی‌گرایی است. از این لحاظ، به همان اندازه‌ی مادّی‌گرایی «اصحاب دایرةالمعارف»[1] یا مادّی‌گرایی فویرباخ[2] با دین عناد دارد. لیکن مادّه‌گرایی دیالکتیکی در مقایسه با کاربرد فلسفه در زمینه‌های تاریخ و

---

۱. (encylopédistes): نویسندگان دایرةالمعارف مشهور فرانسه (در سال‌های ۱۷۵۱-۱۷۶۵) که افکار فلسفی و علمی آزادیخواهانه و بعضاً ضددینی را منعکس می‌کردند، نظیر دِنی دیده‌رو و ولتر. م.

۲. لودویگ فویرباخ (۱۸۰۴-۱۸۷۲) فیلسوف خداناباور آلمانی (که تأثیر عمیقی در مارکس و اِنگلس داشته است). فویرباخ در کتاب «جوهر مسیحیت» می‌نویسد: «هستی متعالی همانا جوهر انسان است. لحظه حسّاس تاریخ هنگامی خواهد بود که انسان آگاه شود که تنها خدایِ انسان، خود انسان است.»

علوم اجتماعی، از «اصحاب دایرةالمعارف» یا فویرباخ بسیار دورتر می‌رود. بایستی دین را براندازیم. این الفبای هر نوع مادّیگری و مآلاً الفبای مارکس می‌باشد. اما مکتب مارکس دورتر می‌رود: باید دانست چگونه با دین مبارزه کرد. و برای این کار، باید منابع ایمان و دین توده‌ها را با مفاهیم مادّه‌گرایی توضیح داد.

مبارزه علیه دین را نباید به خطابه‌های مرامی انتزاعی محدود کرد... باید این مبارزه را با اقدامات ملموس جنبش طبقاتی در جهت نابود کردن ریشه‌های اجتماعی دین (و مهم‌تر از همه) ترس مربوط به نیروی بی‌امان سرمایه.... پیوند داد.

(لنین: وضع حزب کارگر در برابر دین، ۱۹۰۹)

اِنگلس، مدت‌ها پیش به رهبران طبقه کارگر توصیه کرده بود که ادبیات اِلحادی [خدا ناباوری] پایان قرن هیجدهم را ترجمه کنند تا آن را در مقیاس انبوه پخش نماید. ما با کمال شرمندگی هنوز چنین کاری را نکرده‌ایم (و این یکی از دلایل متعددی است که نشان می‌دهد در یک عصر انقلابی، تسخیر قدرت بسیار آسان‌تر از استفاده درست از آن است).

... بی‌شک در آثار خداناباورانِ انقلابیونِ قرن هیجدهم چیزهای غیرعملی و کودکانه‌ی بسیاری یافت خواهد شد. لیکن مانعی ندارد که ناشران این قبیل آثار به تلخیص آن بپردازند و پیشگفتارهای کوتاهی بر آن بیفزایند که با ذکر تازه‌ترین آثار مربوطه، پیشرفت‌های بشر را در زمینه‌ی انتقاد علمی از ادیان از پایان قرن هیجدهم تاکنون شرح دهد، و نظایر آن.

نوشته‌های پُر شور، پر حرارت، هوشمندانه و معنوی خداناباوران قدیمی قرن هیجدهم که آشکارا به کشیش بازی حاکم در آن زمان حمله می‌کردند غالباً هزاران بار بهتر از تکرار ملال‌انگیز و خشک مکتب مارکس، قادر است مردم را از چُرت دینی‌شان درآورد. تمام آثار مارکس و اِنگلس که حتّی کم‌اهمیّت‌ترین‌شان به زبان ما [روسی] ترجمه شده است. بیم آن‌که خداناباوری قدیمی و مادّی‌گرایی قدیمی از اصلاحاتی که مارکس و اِنگلس بر آن‌ها وارد آوردند محروم بماند، بی‌اساس است.

مهم این است، و این موضوع را کمونیست‌های ما که خود را مارکسی

می‌دانند ولی در واقع مکتب مارکس را تباه می‌کنند، اغلب از یاد می‌برند. مهم این است که بتوان توده‌هایی را که هنوز کاملاً بی‌فرهنگ هستند، با یک برخورد آگاهانه با مسائل دینی و انتقادی روشن بینانه از ادیان، به سوی خود جلب کرد.

(لنین: نقش مادّی‌گرایی مبارز، ۱۲ مارس ۱۹۲۲، «کارل مارکس و آیین او»)

۳. خانواده

زنان در انجام کارهای غول آسایِ بی‌ارزشِ خانه، فرسوده می‌شوند، اوقات خود را به هَدَر می‌دهند، افکارشان محدود می‌شود، قلب آنان کُندتر می‌زند و اراده‌شان تضعیف می‌گردد...

زندگی خانوادگی یک زن، ایثارگری در راه هزاران عمل سطحی و بی‌مقدار است. حق سیادت مرد هنوز در نهان زنده است. برده او [زن] نیز در خفا انتقام می‌کشد. عقب افتادگی زنان و فقدان درک آنان از آرمان‌های انقلابی مردان، لذت و اراده او [مرد] را در جنگیدن کاهش می‌دهد. آنان [زنان] مانند کرم‌هایی کوچک و غیرمرئی، آرام ولی مصممانه (روابط خانوادگی، شوهران و یا زندگی خود را) فاسد کرده و از بین می‌برند.

(مجموعه آثار لنین، جلد ۲۸، صفحه ۱۶۱)

بخش پیوست

○ واژگان فنی و تخصّصی و علامت‌های اختصاری

○ شخصیت‌ها

واژگان فنی و تخصصی و علامت‌های اختصاری

اُپوزیسیون (Opposition)

این واژه از زبان فرانسه به سایر زبان‌های اروپایی راه یافته و لفظاً به معنای «مخالف» یا «مخالفان» است. اُپوزیسیون در اصطلاح سیاسی دو معنا دارد: (۱) کوشش اتحادیه‌ها، احزاب، گروه‌ها، دسته‌ها و افراد برای دستیابی به هدف‌هایی در جهت مخالفِ هدف‌های دارندگان قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛ (۲) گروهی که در نظام‌های حکومت پارلمانی، موجودیت آن بر طبق قانون اساسی به رسمیت شناخته شده و یک گروه پارلمانی را تشکیل می‌دهند که مستقل از دولت یا حکومت بوده و از آن حمایت نمی‌کند، ولی خود را به قانون اساسی وفادار و پایبند می‌داند. در نظام‌های تک حزبی (نظیر حکومت بلشویکی) اُپوزیسیون به صورت رسمی و قانونی وجود ندارد و لذا هرگونه مخالفت با حزب و دولت حاکم (حزب کمونیست) در حکم مخالفت با نظم عمومی و قانون اساسی شمرده می‌شود.

استراتژی (Strategy)

برگرفته از واژه‌ی Strategia در زبان یونانی، به معنای «دانش جنگ» است. واژه‌ی استراتژی که در ابتدا صرفاً جنبه نظامی داشت، امروزه در گستره‌ی وسیع علوم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز کاربرد پیدا کرده است. در اصطلاح نظامی، استراتژی یعنی سنجش وضع نیروی خودی و نیروی دشمن و طرح یک نقشه نظامی برای روبرو شدن با حریف در مناسب‌ترین شرایط (سوق‌الجیشی). مراحل انجام این کار را تاکتیک می‌نامند. کاربست آن در علوم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، معنای ضمنی دیگری را پدید آورده است: بسیج تمامی امکانات و تغییر دادن شرایط در جهت مناسب، برای رسیدن به یک هدف اساسی؛ راهبرد.

اوخرانا (Okhrana)

حروف اول کلمات «سازمان حراست از نظم و امنیت» در زبان روسی است. پس از ترور الکساندر دوم (اول ماه مه ۱۸۸۱)، الکساندر سوم در سال ۱۸۸۱ اقدام به تأسیس «اوخرانا» کرد. این نهاد اطلاعاتی، بخشی از تشکیلات وزارت کشور روسیه

تزاری را تا فوریه ۱۹۱۷ تشکیل می‌داد (معروف به «پلیس سیاسی») و دارای شعباتی در داخل و خارج از کشور بود، با این هدف که مخالفان رژیم را شناسایی و دستگیر نماید.

بورژوازی (bourgeoise)

این واژه فرانسوی در اصل به معنای «شهرنشین» (برگرفته از کلمه «بورگ») است. با توجه به نقش مؤثر شهرنشینان در پیشرفت صنایع و امور اقتصادی، واژه بورژوازی برای طبقه متوسط سوداگر، پیشه‌ور یا شهرنشینانی که بر مبنای دارایی خود، از حقوق سیاسی برخوردار بودند، به کار رفت.

در اصطلاح مارکسیسم، بورژوازی یعنی طبقه سرمایه داران؛ کسانی که دارای وسایل اساسی تولید (مثل کارخانه‌ها) و بانک‌ها و وسایل حمل و نقل و توزیع و... هستند و از بهره‌کشی کارِ دیگران (پرولتاریا) زندگی می‌کنند. تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا، آشتی‌ناپذیر است، چرا که ریشه‌ی مبارزه طبقاتی دارد، و سرانجام منجر به انقلاب پرولتاریایی (سوسیالیستی) می‌شود.

بورژوازی را بر حسب این‌که سرمایه در کدام رشته به کار افتاده باشد، به لحاظ قدرت مالی و نفوذ اقتصادی و سیاسی، و نیز از حیث نقش اقشار مختلف این طبقه، به انواع زیر تقسیم کرده‌اند: بورژوازی صنعتی (کارخانه‌داران)، بورژوازی بازرگانی (بازرگانانِ بزرگ)، بورژوازی بانکی (بانکداران)، بورژوازی بزرگ و متوسط و کوچک (خرده بورژوازی)، بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادور.

بین‌الملل اول و دوم و سوم و چهارم (Internotional)

نام چهار همایش سازمان‌های کارگری و گروه‌ها و احزاب سوسیالیست برای نیل به همکاری جهانی و پیشبرد جنبش کارگری در مقیاس جهانی است.

«بین الملل اول» در سال ۱۸۶۴، در لندن تشکیل شد و کارل مارکس نقش مهمی را در آن ایفا کرد. «بین‌الملل دوم» (۱۸۸۹) به صورت سازمان مشترکِ احزاب سوسیالیست، به وجود آمد. حمایت احزاب سوسیالیست اروپا از کشورهای خود در طول جنگ جهانی اول، باعث شکست این جنبش شد. بین‌الملل سوم (کمینترن) در ۱۹۱۹ به ابتکار لنین در مسکو برگزار شد، ولی شرایط محدود کننده آن به لحاظ عضویت و اطاعت از رهبری حزب کمونیست روسیه، به این بین‌الملل پر و بال نداد. (و بعدها تحت عنوان «کومینفورم» ظاهر شد.) «بین‌الملل چهارم» به ابتکار تروتسکی در ۱۹۳۸ بنیان نهاده شد، و اینک نیز کم و بیش فعال است.

پرولتاریا (Proletariat)

این واژه در روم باستان به معنای «تهیدستان» و «رنجبران» بود. در اصطلاح مارکسیسم-لنینیسم، پرولتاریا به طبقه‌ی کارگر مزدبگیر اطلاق می‌شود؛ کسانی که فاقد وسایل تولید هستند و ناگزیرند نیروی کار خود را به صاحب وسایل تولید (سرمایه‌داران) بفروشند. مارکس معتقد است که پرولتاریا پیگیرترین طبقه انقلابی در جامعه سرمایه‌داری است زیرا با مترقی‌ترین و رشد یابنده‌ترین شکل تولید (صنایع ماشینی و تولید انبوه صنعتی) در ارتباط است و پیوسته رشد و تکامل می‌یابد. خصلت سرمایه‌داری به گونه‌ای است که زمینه‌ی تشکّل و آگاهی طبقه کارگر را فراهم می‌سازد. مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، یک قانون تکامل در جامعه سرمایه‌داری است. لنین بر نظریه مارکس این مطلب را افزوده است که پرولتاریا سازمان‌های طبقاتی و صنفی و سیاسی خود را در قالب احزاب کمونیست و کارگری، ایجاد می‌کند.

توتالیتر (Totalitar)

لفظاً به معنای «جامع و فراگیر» است، ولی در زبان سیاست معنای گسترده‌تری دارد؛ یک عنوان و صفت برای رژیم‌هایی که دارای مشخصات زیر باشند: (۱) نظارت دولت بر تمامی جوانب فعالیت اقتصادی و اجتماعی؛ (۲) انحصار قدرت سیاسی در دست یک حزب حاکم و حذف هرگونه نظارت آزادانه‌ی جامعه بر دولت؛ (۳) توسل به سیاست ارعاب برای سرکوب هرگونه مخالفت و نارضایی؛ (۴) تسلط یک فرد یا یک گروه بر حزب و دولت؛ (۵) تلاش برای تشکّل جامعه بر اساس ایدئولوژی حزبی؛ (۶) بسیج تمامی نیروهای جامعه در راه هدف‌های حزب و دولت؛ (۷) سلب آزادی‌های فردی. نظیر نازیسم (در آلمان)، فاشیسم (در ایتالیا) و کمونیسم استالینی (استالینیسم) در شوروی در سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۵۳.

حزب کمونیست شوروی

یک حزب مارکسیستی است که چند صباحی پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، نام رسمی خود (حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه - جناح بلشویک) را به «حزب کمونیست» تغییر داد تا توجیهی ایدئولوژیکی برای اقدام خود داشته باشد. حزب کمونیست شوروی نیز دارای مرامنامه و اساسنامه بود.

مرامنامه (Platform)

یعنی یک سند اساسی که در آن، هدف‌های حزب برای نیل به هدف نهایی (بر پایه تحلیل عمیق مارکسیستی) بیان می‌شود. مرامنامه در حکم «قانون اساسی» حزب است و هر یک از اعضا باید در عملی کردن و تحقق هدف نهایی آن بکوشند.

اساسنامه (Constitution)

عبارت است از مجموعه‌ی موازین و مقررات و قواعد ناظر بر حیات داخلی و نحوه‌ی تشکیل نهادها و فعالیت سازمان حزب.

بر طبق اساسنامه حزب کمونیست شوروی، این حزب دارای تشکیلات زیر بود:

۱. کنگره‌ی حزبی. (به کنگره مراجعه شود)

۲. کنفرانس حزبی (به کنگره مراجعه شود)

۳. کادر رهبری. به طور کلی «رهبری حزب» یک امر جمعی است ولی مسئولیت‌ها جنبه فردی دارد. نظام رهبری جمعی (بنا به گفته کمونیست‌ها) باعث می‌شود که دموکراسی حزبی پابرجا بماند، از «کیش شخصیت‌پرستی» جلوگیری کند، مانع بروز تحلیل‌های ذهن‌گرایانه شخصی و انفرادی شود. دبیرکل حزب (از زمان استالین به بعد) رهبر حزب بود.

۴. کمیته مرکزی. یک ارگان دایمی و برگزیده شده از سوی اعضا است که در فاصله بین دو کنگره، عالی‌ترین نهاد حزب به شمار آمده و فعالیت سیاسی و کارهای سازمانی حزب را اداره می‌کند؛ و در برابر کنگره، مسئول و جوابگو است.

۵. پلنوم کمیته مرکزی. واژه‌ی پلنوم (Plenum) به معنای مجمع عمومی یک ارگان یا یک کمیته انتخاب شده به وسیله یک سازمان است. «پلنوم کمیته مرکزی» به اجلاسی گفته می‌شود که در آن، اعضای اصلی کمیته مرکزی و مشاورین (اعضای نامزد عضویت در کمیته مرکزی) شرکت می‌کنند. در این نشست‌ها، مسائل مهم مورد بحث و گفت‌وگو قرار می‌گیرد. بعضی اوقات نیز عده‌ای از کادرها و مسئولین دیگر حزب را برای شرکت در این‌گونه جلسات دعوت می‌کنند (که اصطلاحاً «پلنوم وسیع کمیته مرکزی» نامیده می‌شود).

۶. دفتر سیاسی (پولیت بورو). تأسیس این نهاد، در اوایل اکتبر ۱۹۱۷ (پیش ازانقلاب اکتبر بلشویک‌ها) به پیشنهاد لنین در کمیته مرکزی مطرح گردید و به تصویب رسید. دفتر سیاسی به منزله‌ی رکن تصمیم‌گیری حزب بود و ریاست آن را رهبر حزب (لنین) به عهده داشت. در سال ۱۹۵۲ (در کنگره نوزدهم حزب)، استالین برای این‌که بر

رقبای حزبی خود پیروز شود، پیشنهاد انحلال دفتر سیاسی و تأسیس «پرزیدیوم» (هیأت رییسه دفتر سیاسی) را داد. پیشنهاد مزبور به وسیله کنگره نوزدهم تصویب شد.

۷. دبیرکل. چون «دبیرخانه» حزب به کندی کار می‌کرد، لنین در کنگره یازدهم حزب (مارس ۱۹۲۲) پیشنهاد پست جدید «دبیرکل حزب» را داد، و استالین را برای این مقام برگزیدند. پس از مرگ لنین، دبیر اول کمیته مرکزی حزب همواره مقام دبیرکل این حزب را داشت.

دیکتاتوری پرولتاریا (dictatorship of Proletariat)

یکی از مفاهیم مارکسیستی است که چگونگی اِعمال قدرت دولت را در فاصله میان انقلاب سوسیالیستی و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی، معین می‌کند. مارکس معتقد است که در گذر از مرحله سرمایه‌داری به سوسیالیسم، یک مرحله گذرا وجود دارد و آن را «دیکتاتوری پرولتاریا» می‌نامد. از دیدگاه مارکس، طبقه پرولتاریا پس از قبضه کردن قدرت سیاسی از راه انقلاب، حکومت طبقه خود را تشکیل داده و در نهایت به یک جامعه بدون طبقات (کمونیسم) می‌رسد. در این مرحله، خود پرولتاریا نیز به عنوان یک طبقه، از بین می‌رود و جای خود را به انجمن‌های همیاری برای اداره‌ی وسایل تولید می‌دهد. در برداشت لنین از «دیکتاتوری پرولتاریا»، حزب کمونیست به عنوان نماینده یا جانشین دیکتاتوری پرولتاریا عمل می‌کند.

سندیکالیسم (trade unionism, Syndicalisme)

منظم‌ترین و رایج‌ترین شکلِ سازمان کارگری و اقدام و فعالیتِ عملی است که جنبش کارگری به آن دست می‌زند. سندیکالیسم کارگری نیز مانند جنبش کارگری، به مناسبت شرایط تبعیت کامل و تحمل ناپذیر دستمزدبگیران منفرد و بی‌پناه در برابر ارباب صنایع، در آغاز دوران سرمایه‌داری زاییده شد و به تدریج رشد یافت تا این‌که حقوق سندیکایی آن‌ها از سوی کارفرمایان پذیرفته شد. نخستین هدف سندیکالیسم، بهبود بخشیدن به شرایط کار و زندگی دستمزدبگیران است. در مرحله بعد، هنگامی که به عنوان یک قدرت رسمی در داخل سیستم حاکم پذیرفته شد، می‌کوشد تا نهادهای رژیم اقتصادی حاکم را به سود خود تغییر دهد یا این‌که شکل‌ها و قدرت اقتصادی موجود را نابود سازد. لذا شکل‌های مختلفی از سندیکالیسم وجود دارد: (۱) سندیکالیسم از نوع مارکسیسم، که می‌کوشد خود را با مجموعه پیکره جامعه یکی بداند (یعنی این‌که آلت و وسیله‌ای برای مبارزه طبقاتی پرولتاریا باشد)؛ (۲)

سندیکالیسم رایج در کشورهای اروپای غربی که هدفِ اصلاحِ نهادهای اقتصادی جامعه را در راستای منافع کارگران دنبال می‌کند، و نه انهدام و ویرانی آن‌ها؛ (۳) سندیکالیسم رایج در ایالات متحده امریکا که به هیچ رو اصول رژیم اقتصادی را زیر سؤال نمی‌برد، اما می‌کوشد که تمام امتیازات ممکن را به دست آورد؛ (۴) سندیکالیسم در کشورهای کمونیستی سابق. در این شکل از سندیکالیسم، نقش کارگران محدود به پیشرفت تولید بود (زیرا فرض بر این بود که رژیم کمونیستی در راستای منافع آنان تأسیس شده است).

سوسیالیسم (Socialism)

اصطلاحی است برای نشان دادن گرایش‌های گروه‌های سیاسی خاصی که هرچند هدفی واحد دارند اما یکپارچگی‌شان با اختلافِ درجاتی، به تنوع انجامیده است. آنان جامعه سرمایه‌داری را رد می‌کنند (به ویژه در شکل لیبرال آن) و ایمان ژرفی به پیشرفت‌های ممکن برای زندگی در جامعه دارند. در این راستا، عزم آن دارند که با اقدامی دسته جمعی و عقلانی، دنیایی عادلانه‌تر بسازند که در آن، شانس هر فرد انسانی و هر کشور، برابر باشد.

سوسیالیسم به عنوان تجسّم یک ایدئولوژی، دارای دو وجه فلسفی و اخلاقی است؛ ناعادلانه بودن جامعه کنونی و امید به پیشرفت عمومی بشر. از لحاظ گروهی و طبقه‌بندی، چهار نوع سوسیالیسم وجود دارد: سوسیالیسم تخیّلی، سوسیالیسم علمی (مارکس)، سوسیالیسم اصلاحگر (رفُرمیست) و سوسیالیسم انقلابی.

سوونارکوم (Sovnarkom)

حروف اول کلمات «شورای کمیسرهای خلق» که در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بلشویک تشکیل شده و وظایف هیأت وزیران را انجام داد.

شورانش (agitation)

تلاش برای ایجاد نوعی تأثیر همراه با هیجان و عموماً آشوب برانگیز در میان مردم نسبت به یک امر سیاسی است؛ شورانشگر (agitator) کسی است که می‌کوشد با چنین عملی، بر اندیشه و کردار مردم تأثیر بگذارد. واژه شورانش را بیش‌تر در مورد فعالیت‌های تبلیغاتی احزاب چپ تندرو در کشورهای دارای رژیم‌های غیرکمونیستی به کار می‌برند. در اصطلاح کمونیست‌ها، شورانش یک وسیله تأثیرگذاری سیاسی در بین توده‌های مردم از راه گفت‌وگو، سخنرانی، نطق و میتینگ (تظاهرات)، جراید،

کتاب‌ها و رساله‌ها، رادیو، سینما، تلویزیون و سایر رسانه‌ها است. شورانش همواره وابسته به وظایف مبرم سیاسیِ حزب کمونیست است و استفاده از شکل‌های گوناگون آن نیز تابع شرایط موجود و این وظایف می‌باشد. لازم به یادآوری است که تبلیغات (Propaganda)، متفاوت از شورانش است؛ تبلیغات یعنی توضیح و اشاعه اندیشه‌های سیاسی و فلسفی و مفاهیم عمیق‌تر، و ترویج آن در میان عده کمتری از مردم.

شوونیسم (Chauvinisme)

این واژه از نام نیکولا شوون (یکی از سربازان ناپلئون بناپارت که به گونه‌ای بی‌چون و چرا از او اطاعت می‌کرد) گرفته شده است. «میهن پرستی کورکورانه» تعبیر نسبتاً دقیقی از واژه مزبور است. از دیدگاه کمونیست‌ها، شوونیسم عبارت از سیاست ارتجاعی است که هدف آن همانا به زیر سلطه کشیدن و برده کردن سایر ملت‌ها و برافروختن آتش نفاق و دشمنی ملّی و برتر شمردن ملّت خودی و خوار شمردن سایر ملل است؛ شوونیسم یک سیاست بورژوایی است و غالباً بر شالودهٔ نژادپرستی قرار دارد.

کاپیتالیسم (Capitalism)

به نظام اقتصادیِ سرمایه‌داری گفته می‌شود که ویژگی‌های زیر را دارد: (۱) تملک خصوصی وسایلِ تولیدِ صنعتی؛ (۲) کسانی که «کار» را ارائه می‌دهند غیر از کسانی هستند که سرمایه را فراهم می‌کنند و یا سهم می‌گذارند؛ (۳) مؤسسات سرمایه‌داری در راستای «اقتصاد بازار» فعالیت می‌کنند، و نه برای رفع نیازهای خصوصی؛ یعنی کالا را برای فروش یا مبادله تولید می‌کنند تا به مصرف‌کنندگان بفروشند.

کاپیتالیسم دولتی (State Capitalism)

ملی کردن بخش‌های مهم و کلیدی اقتصادی در یک نظام کاپیتالیستی یا سوسیالیستی.

کمون دهقانی (Commune of the Peasant)

کمون به سازمان و تشکیلاتی گفته می‌شود که در آن، اعضا فاقد دارایی خصوصی هستند و از حاصلِ کارِ جمعی به طرز یکسانی برخوردار می‌شوند. در روسیه تزاری، در سال ۱۸۶۱ (در دوره سلطنت الکساندر دوم) نوعی کمون دهقانی به نام «اُبشینا» به وجود آمد؛ مجموعه‌ی دهقانان یک آبادی که زمین‌های کشاورزی آن در مالکیت

مشترک قرار داشت. در روسیه شوروی نیز در سال ۱۹۲۱، شکل‌هایی از «کمون دهقانی» پدید آمد: «آرتل» و «سووخوز».

کمونیسم (Communism)

واژه‌ی کمونیسم یا «مرام اشتراکی» برای نخستین بار در سال ۱۸۴۰ به کار برده شد و باب گردید. از آن زمان به بعد، «کمونیسم» معانی مختلف زیر را به خود گرفته است:

۱. نظریه و تلاشی است برای عملی کردن آرزوهایی که برخی سوسیالیست‌های خیالپرداز سودای آن را در سر می‌پروراندند. طبق این نظریه، تمامی اموال و ثروت موجود در روی کره زمین باید اشتراکی شود. هرکس باید کار کند و به اندازه نیازش، از مصرف کالاها و نعمت‌های زندگی بهره‌مند شود.

۲. در اصطلاح مارکسیسم، کمونیسم یک سازمان اجتماعی و دارای روش علمی و واقع‌بینانه است. کمونیسم مرحله نهایی یک جامعه بدون طبقات (تحت لوای دیکتاتوری پرولتاریا) است. در مرحله کمونیسم، استعدادهای بشری تا سرحد کمال شکفته شده و تکامل خواهد یافت و منافع فردی با منافع اجتماعی هماهنگی کامل خواهند داشت. از لحاظ اقتصادی، این جامعه طبق این قانون اداره خواهد شد:

«از هرکس به اندازه استعدادش استفاده خواهد شد و به هرکس به قدر نیازش داده خواهد شد.»

۳. کمونیسم رایج در شوروی (سابق)، چین، کوبا و کره شمالی، مترادف با مارکسیسم ـ لنینیسم است. این کشورها هنوز در مرحله سوسیالیسم هستند.

۴. در کشورهای سرمایه‌داری، با نظام‌های لیبرال، اصطلاح کمونیسم برای نشان دادن گرایش‌های عقیدتی (ایده‌ئولوژیکی) و اقدامات استراتژیکی گروه‌های خاصی به کار می‌رود که خود را از پیروان مارکس می‌دانند و از سیاست نظام‌های موسوم به کمونیست پیروی می‌کنند؛ نظیر حزب کمونیست در ایتالیا.

کنگره (Congress) و کنفرانس (Conference)

یا کنفرانس، در اصطلاح سیاسی به گردهمایی رسمی نمایندگان، فرستادگان یا اعضای یک یا چند گروه سیاسی، فرهنگی یا علمی گفته می‌شود.

در زبان کمونیست‌ها، «کنگره حزبی» عالی‌ترین مقام و ارگان رهبری حزب است. (به «حزب کمونیست شوروی» مراجعه شود.) کنگره، اجتماعی است از نمایندگانی که اعضای حزب و سازمان‌های ایالتی معمولاً به نسبت تعداد عضو، انتخاب می‌کنند. در نشست‌های کنگره (حزب کمونیست) فعالیت‌ها و کارهای زیر انجام می‌شود: (۱) برنامه‌های حزب و اساسنامه حزب تدوین و تصویب می‌شود، و در

صورت لزوم، در برنامه‌ها و مرامنامه حزب بازنگری می‌شود؛ (۲) گزارش‌های رهبری حزب استماع می‌شود، نمایندگان فعالیت حزب را ارزیابی و بررسی می‌کنند و وظایف آینده و خط‌مشی حزب را در مسائل اساسی سیاسی و «طرح عمل» را تا کنگره بعدی تعیین می‌نمایند؛ (۳) ارگان‌های رهبری حزب، اعضای کمیته مرکزی و مشاوران آن (نامزدهای عضویت در کمیته مرکزی)، اعضای کمیسیون تفتیش (کمیسیون ناظر بر فعالیت اعضای حزب و رسیدگی به تخلّفات آن‌ها) برگزیده می‌شود.

واژه «کنفرانس» در اصطلاح احزاب کمونیست، به مجمع نمایندگان استان، شهرستان، شهر و بخش (مرکب از نمایندگان اعضای حزب در منطقه مزبور) اطلاق می‌شود. کنفرانس، عالی‌ترین ارگان رسمی در آن منطقه است و وظایف عمده آن عبارت است از انتخاب کمیته‌های حزبی و اتخاذ تصمیمات لازم برای فعالیت‌های آینده، تعیین نماینده برای کنفرانس‌های رده‌ی بالاتر (کنفرانس استان) و یا در مورد کنفرانس استان، انتخاب نماینده برای کنفرانس حزبی. (کنفرانس حزبی در مواقعی تشکیل می‌شود که مسائل ویژه و مهمی بروز می‌کند.)

مارکسیسم ـ لنینیسم (Marxism-Leninism)

مجموعه‌ی آموزه‌های انقلابی مارکس و انگلس و لنین است. لنین، دیالکتیک مارکسیستی را برای بررسی و تجزیه و تحلیل پدیده‌های نوینِ مرحله‌ی تاریخی جدید به کاربرد، ماهیت و قوانین مرحله‌ی امپریالیستی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را کشف و تحلیل کرد، تئوری انقلاب سوسیالیستی را تکامل بخشید و امکان عملی شدن آن را در یک کشور فراهم کرد. در عین حال، تعدیل‌ها و تغییراتی را در مارکسیسم پدید آورد (برای آن‌که با شرایط جدید روسیه و جهان، سازگار باشد). نویسندگان غربی مدعی شده‌اند که قاعده‌بندی مارکسیسم ـ لنینیسم، عاری از اغراض شخصی نبوده است. زیرا استالین برای تثبیت موقعیت خویش در برابر رقبای حزبی خود، لنینیسم را از نو تعریف و قاعده‌بندی کرد. رهبران بعدی شوروی نیز در کشاکش‌های قطب‌های کمونیسم (شوروی و چین) همان رویه استالین را در پیش گرفته و مارکسیسم ـ لنینیسم را طبق دلخواه خویش تفسیر و تعبیر کردند.

میلیتاریسم (militarism)

در زبان سیاست، واژه میلیتاریسم معانی متعدد دارد: جنگ‌طلبی، تسلط ارتش بر دستگاه دولت، ارج نهادن بر نظامی‌گری، و بسیج کشور برای هدف‌های نظامی. از

دیدگاه کمونیست‌ها، میلیتاریسم یعنی سیاست دولت‌های سرمایه‌داری در راستای تحکیم و تقویت مداوم نیروهای نظامی، استفاده از نیروی نظامی در امور سیاسی و تدارک جنگ‌های اشغالگرانه. کمونیست‌ها معتقدند که میلیتاریسم در عمل منجر به استقرار سیطره‌ی ارتجاعی‌ترین و متجاوزترین عناصر سرمایه داری انحصاری بر حیات اجتماعی و سیاسی کشور می‌شود. از سوی دیگر، همزمان با نظامی کردن اقتصاد، وضع زندگی زحمتکشان به مخاطره می‌افتد. از این رو، مبارزه زحمتکشان با میلیتاریسم، بخشی از مبارزه آنان به خاطر صلح، دموکراسی و سوسیالیسم است.

شخصیت‌ها

Axelord, Ivan Borisovich

آکسلرود، ایوان بوریسویچ (۱۹۲۸-۱۸۵۰). یکی از رهبران طراز اول جنبش سوسیال دموکراسی روسیه بود. در دهه ۱۸۷۰، آکسلرود ابتدا از باکونین جانبداری می‌کرد، اما بعداً به جنبش «پاپولیسم» (مردم‌گرایان) پیوست. در سال ۱۸۸۳ به گروه مارکسیست‌های روسیه ملحق شد. از ۱۹۰۰، دبیر روزنامه «ایسکرا» (جرّقه) شد و به تبلیغ مارکسیسم پرداخت. در بین‌الملل دوم (۱۸۸۹) نقش بسیار مهمی را ایفا کرد. در پی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه، آکسلرود یکی از اعضای «شورای نمایندگانِ کارگران و سربازان پتروگراد» بود. پس از به قدرت رسیدن بلشویک‌ها، روسیه را ترک گفت و به آلمان رفت و در همان‌جا درگذشت.

Struve, peter Berengardovich

استرووه، پتربرنگار دویچ (۱۹۴۴-۱۸۷۰). یک شخصیت سیاسی و انقلابی برجسته روسی، اقتصاددان، فیلسوف و یکی از نمایندگان برجسته گروه مارکسیست‌ها در روسیه بود. تحصیلات خود را در رشته حقوق در دانشگاه سن پترزبورگ به انجام رسانید (۱۸۹۵). از سال ۱۸۹۰ در مقام دبیر روزنامه‌های «سخن نو» و «آغاز نو»، به فعالیت پرداخت. در ۱۸۹۶، در چهارمین کنگره بین‌الملل دوم شرکت کرد. در ۱۸۹۸ به عضویت کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه درآمد.

استرووه از مخالفان سرسخت نظام استبدادی روسیه بود. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، به خارج از روسیه مهاجرت کرد و در پاریس درگذشت. استرووه آثار متعددی در زمینه‌های فلسفی و اجتماعی دارد.

Sverdolov, Yakov Mikhailiovich

اسوردولوف، یاکوف میخائیلوویچ (۱۹۱۹-۱۸۸۵). یکی از رهبران برجسته حکومت بلشویک بود. در سال ۱۹۰۱ به عضویت حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه درآمد و در ۱۹۰۳ به جناح بلشویک پیوست. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، اسوردولوف که در تبعیدگاهش در سیبری به سر می‌برد، به پتروگراد بازگشت و نقش مهمی را در طرح عملیات نظامی قیام اکتبر ۱۹۱۷ ایفا کرد. در حکومت بلشویکی،

اسوردولوف دومین شخصیت سیاسی پس از لنین بود و به ریاست کمیته اجرایی مرکزی شوراها برگزیده شد. در سال ۱۹۲۴، برای تجلیل از خدمات اسوردولوف، نام شهر «اکاترین بورگ» به اسوردولوفسک (Sverdlovsk) تغییر یافت.

Bakunin, Michael alexandrovich

باکونین، میخائیل الکساندرویچ (۱۸۱۴-۱۸۷۶). یکی از چهره‌های انقلابی روسیه و از بانیان مکتب‌های آنارشیسم و پاپولیسم است. او افسر توپخانه بود، اما در سال ۱۸۳۵ ارتش را رها کرد و به ادبیات و فلسفه پرداخت. در ابتدا، به فلسفه فیخته و هگل روی آورد. در سال ۱۸۴۰، روسیه را ترک گرفت و به غرب رفت. در ۱۸۴۴، با پرودون و مارکس و اِنگلس آشنا شد. در ۱۸۵۱، در اتریش بازداشت شد و به مقامات روسی تحویل داده شد و به سیبری تبعید گردید. در ۱۸۶۱، از سیبری گریخت و از طریق ژاپن، به امریکا و انگلستان رفت. در ۱۸۶۸، در شهر ژنو (سوئیس) مجلّه «خواست ملت» را انتشار داد. در ۱۸۷۳، کتاب دولت و آنارشیسم را منتشر کرد. باکونین در شهر برن (سوئیس درگذشت).

باکونین به عنوان یکی از بانیان آنارشیسم (باکونیسم) شهرت زیادی دارد. نویسندگان شوروی او را یک ایده‌آلیست پیرو هگل و یکی از دشمنان سرسخت مارکسیسم و سوسیالیسم علمی قلمداد می‌کنند. آراء فلسفی و جامعه‌شناسی او که اساس نظرات آنارشیستی وی را تشکیل می‌دهد، آمیخته‌ای است از ماتریالیسم ایده‌آلیستی و مابعدالطبیعه. مارکس و اِنگلس اشاره کرده‌اند که نظرات و تئوری آنارشیستی باکونین کاملاً جنبه التقاطی دارد. نگرش او از جامعه آینده بشر، شامل چند عقیده‌ی مختلط نظیر «مالکیت جمعی» (از ویژگی‌های جامعه کمونیستی) و عقیده آنارشیستی پرودون در زمینه آزادی مطلق فردی است. باکونین آیین مارکس را در زمینه مبارزه طبقاتی و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا قویاً محکوم کرده و بر لزوم «مبارزه اجتماعی» و «انقلاب اجتماعی» تأکید دارد. همچنین ضرورت گذر از مرحله سرمایه‌داری را در جامعه روسیه، نفی می‌کند. نظریه او در این زمینه، یکی از منابع الهام‌بخش مکتب پاپولیسم است.

علاوه بر مارکس و اِنگلس، لنین و استالین نیز آراء آنارشیستی باکونین را مردود می‌شمارند و آن را مغایر با مارکسیسم می‌دانند.

Balabanov, Angelica (Anzhelika Balbanova (با ضبط روسی

بالابانوف، آنجلیکا (۱۸۷۸-۱۹۵۶). سوسیالیست و انقلابی روسی. تحصیلات خود را در دانشگاه‌های زوریخ، بروکسل، برلین، لایپزیگ و لندن به انجام رسانید. مدتی با موسولینی در انتشار روزنامه «آوانتی» همکاری کرد. در جریان انقلاب روسیه، با لنین و

تروتسکی همکاری کرد و دبیر اول کمینترن بود. بالابانوف پس از مشاهده‌ی خشونت و خونخواری بلشویک‌ها، از روسیه به اتریش رفت و به تدریس زبان‌های خارجی در شهر «وین» پرداخت. تنها اثر او، موسوم به زندگانی من به عنوان یک طغیانگر است که در سال ۱۹۳۸ به چاپ رسید.

Bruyevich, Bonch

برویویچ، بونچ (۱۸۷۳-۱۹۵۵). بلشویک معروف و از دوستان نزدیک لنین است. در سال ۱۸۹۵ (پس از کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه) به بلشویک‌ها پیوست. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۰ مدیر داخلی شورای کمیسرهای خلق بود. برادر او موسوم به ژنرال برویویچ (۱۸۷۰-۱۹۵۰) از افسران تزاری بود که خدمات نظامی خود را در رژیم بلشویکی نیز عرضه کرد.

Bela Kun

بِلاکون (۱۸۸۵-۱۹۳۷). کمونیست یهودی تبار مجارستانی بود. بلاکون در ترانسیلوانی به دنیا آمد. ابتدا به شغل روزنامه نگاری پرداخت. در جنگ جهانی اول در ارتش اتریش ـ مجارستان خدمت کرد و به اسارت روس‌ها درآمد (۱۹۱۵). سپس به بلشویسم گرایید و به مجارستان گسیل شد تا به تبلیغات کمونیستی بپردازد. بلاکون در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ روزنامه «اخبار سرخ» را منتشر کرد. انقلاب کمونیستی مجارستان را در سال ۱۹۱۹ تدارک دید و به ریاست دولت شورایی مجارستان رسید. در پی اصلاحات کمونیستی او و ناخشنودی شدید مردم از این اصلاحات، ارتش رومانی (به تحریک متفقین) به مجارستان حمله کرد و رژیم بلاکون را ساقط نمود. او از راه اتریش، به روسیه رفت و معروف است که در پاکسازی‌های استالین در دهه ۱۹۳۰ (در سال ۱۹۳۷) اعدام شده است. نیکیتا خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی،از بلاکون اعاده حیثیت کرد.

Bukharin, Nikolai Ivanovich

بوخارین، نیکلای ایوانویچ (۱۸۸۸-۱۹۳۸). یکی از نظریه‌پردازان برجسته‌ی حزب بلشویک (کمونیست) روسیه بود. بوخارین در یک خانواده یهودی مذهب به دنیا آمد و در جوانی به حزب بلشویک پیوست و به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمد. با این‌که بوخارین از دوستان نزدیک لنین بود ولی مشمول پاکسازی‌های حزب در دهه ۱۹۳۰ قرار گرفت و در سال ۱۹۳۸ اعدام شد. اتهاماتی که در دادگاه به او وارد آوردند

(مشارکت در سوء قصد به لنین در سال ۱۹۱۸، همکاری با تروتسکی و فاشیسم آلمان) کاملاً بی‌اساس بود. واقعیت این بود که در دهه ۱۹۳۰، بوخارین در اوج قدرت خود بود؛ یک شخصیت برجسته در کنگره‌های حزبی، عضو دفتر سیاسی، رییس کمینترن (پس از زینوویف)، و نظریه‌پرداز برجسته حزب به شمار می‌آمد؛ و همین‌ها کافی بود تا استالین را نگران سازد و به فکر بیفتد که خود را از شرّ او خلاص کند. پس از برگزاری کنگره بیستم حزب (۱۹۵۶)، از بوخارین اعاده حیثیت شد.

Byelinsky, Vissarion Grigoriovich

بلینسکی، ویساریون گریگورویچ (۱۸۱۱-۱۸۴۸). یک شخصیت ادبی، سیاسی و فلسفی روسیه در قرن نوزدهم م. است. در یک خانواده فقیر به دنیا آمد و با شهریه ناچیزی به دانشگاه دولتی مسکو رفت. در دوره دانشجویی، نمایشنامه‌ای را برضد نظام «سرواژ» به رشته تحریر درآورد که باعث اخراج او از دانشگاه شد. ذوق و قریحه ادبی سرشار او باعث شد که به کمک یکی از استادان آزادیخواه دانشگاه مسکو (موسوم به نادژدین) به کار نقد کتاب بپردازد. از لحاظ سیاسی، بلینسکی یک سوسیال دموکرات بود و از سرمایه‌داری غرب انتقاد می‌کرد. آثار مکتوب او درباره نویسندگان بزرگ روسیه، شامل ۱۲ جلد است. استاد سعید نفیسی درباره او می‌نویسد: «بلینسکی مزاج مذهبی نداشت؛ دهری و طبیعی مسلک هم نبود، زیبایی پرست هم نبود؛ دانشمند و محقق هم به شمار نمی‌رفت. نویسنده‌ای بود اخلاقی، غیرمتدین، و مخالف تمام عیار کشیش‌ها و کلیسا. عقیده داشت که حقیقت عینی را می‌توان در طبیعت، در جامعه و در دل مردمان کشف کرد.»

Plekhanov, Georgi Valentinovich

پلخانوف، گئورگی والنتینوویچ (۱۸۵۶-۱۹۱۸). در میان اندیشمندان بزرگ روسیه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم م.، هیچ یک به اندازه پلخانوف در حیات آینده‌ی جنبش سوسیال دموکرات روسیه مؤثر نبوده است. پلخانوف در سال ۱۷۷۶ در دانشکده فنی دانشگاه سن پترزبورگ در رشته مهندسی معدن به تحصیل پرداخت. او ابتدا به سازمان «زمین و آزادی» پیوست و پس از انشعاب در سازمان مزبور، یکی از رهبران برجسته‌ی سازمان انقلابی «نوسازی گذشته» شد. در سال ۱۸۸۰ جلای وطن کرد و به سوئیس رفت. پلخانوف از دوستان فریدریش اِنگلس بود، حزب سوسیال دموکرات روسیه را بنیان نهاد و بسیاری از مارکسیست‌های روسیه (از جمله لنین) شاگردان مکتب او بودند. پلخانوف در سال ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت و در ۱۹۱۸ درگذشت.

پلخانوف «مانیفست کمونیست» را به زبان روسی ترجمه کرد. در سال ۱۸۸۳ که نخستین اثر او موسوم به سوسیالیسم و کشمکش سیاسی انتشار یافت هنوز اصول ماتریالیسم و دیالکتیک در جهان تازگی داشت و بسیاری از متفکران، آن را رد می‌کردند. پلخانوف نزدیک به بیست سال در موضوع‌های مختلف فلسفه دیالکتیک، مطالبی را به رشته تحریر درآورد، و به تبلیغ درباره اصول ماتریالیسم دیالکتیک و تفسیر عقاید مارکس پرداخت.

از لحاظ مشی سیاسی، پلخانوف در سال‌های آخر عمرش به منشویک‌ها گرایش پیدا کرد، و در سیاست با آنان همکاری می‌کرد. او بنیانگذار نظریه معروف «نفی تأثیر شخصیت در تاریخ» و تأکید بر «نقش عامل اقتصادی در سازندگی حیات بشر» است.

پلخانوف به ادبیات و هنر نیز توجه بسیار داشت، به اصول زیبایی شناسی علمی معتقد بود و استدلال کرده است که هنر تا وقتی که محرک و علت غایی نداشته باشد، نمی‌تواند باقی بماند و همه‌ی مظاهر فکری و هنری هر جامعه، بستگی به حیات مادی آن دارد.

آثار معروف پلخانوف عبارتند از: ترجمه‌ی «مانیفست کمونیست» به زبان روسی؛ سوسیالیسم و کشمکش سیاسی (۱۸۸۳)؛ پیرامون بسط و کاربرد نظریه یکتاگرایانه (مونیستیک) در تاریخ (۱۸۹۵)؛ چرنیشفسکی (۱۸۹۵)؛ درباره ماتریالیسم تاریخی (۱۸۹۶)؛ درباره نقش فرد در تاریخ (۱۸۹۸)؛ نخستین مراحل آموزه‌ها درباره جنگ طبقاتی (۱۹۰۰)؛ انتقاد از منتقدین ما؛ تاریخ از نظر مادی؛ مقدمه‌ای بر تاریخ اجتماعی روسیه.

در دهه ۱۹۲۰، مجموعه آثار پلخانوف در روسیه چاپ شد و لنین درباره او گفت: «آثار فلسفی پلخانوف را باید در میان کتاب‌های اجباری جا داد زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند مارکسیست حقیقی و فهمیده‌ای باشد مگر آن‌که آثار پلخانوف را در زمینه فلسفه بخواند، چرا که نوشته‌های او در میان مجموعه‌ی آثار بین‌المللی مارکسیست‌ها، از بهترین آثار است.»

Tsretelli, Herakion Georgivich

تِسِرتلی، هراکلیون گیورگیویچ (۱۸۸۲-۱۹۳۶). در گرجستان متولد شد. رهبر منشویک‌ها و از شخصیت‌های طراز اول در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بود. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، به عضویت حکومت منشویکی قفقاز («مساواتی‌ها») درآمد. بعد از آن‌که حکومت مزبور به دست بلشویک‌ها سقوط کرد، از روسیه مهاجرت کرد و در امریکا اقامت گزید.

Tkachev, Peter Nikitich

تکاچف، پتر نیکیتیچ (۱۸۸۶-۱۸۴۴). شخصیت انقلابی و نظریه‌پرداز تندرو در جنبش «پاپولیسم» روسیه است. تکاچف در رشته حقوق در دانشگاه سنت‌پترزبورگ تحصیل کرد. فعالیت ادبی او از مجله «سخن» آغاز شد. در جریان جنبش دانشجویی سنت‌پترزبورگ (۱۸۶۹-۱۸۶۸) همراه با نچایف، در رأس یک اقلیت افراطی قرار داشت. در ۱۸۶۹ بازداشت و زندانی شد. در ۱۸۷۳ به خارج از روسیه گریخت. وی با لاوروف و باکونین در ارتباط بود. افکار فلسفی و انقلابی او، از نوع چپ تندرو است، و لنین نیز تا حدود زیادی تحت تأثیر افکار او قرار داشت. آثار تکاچف در دهه ۱۹۲۰ از نو منتشر شد.

Tukhachevsky, Michael Nikolaiovich

توخاچفسکی، میخائیل نیکلایویچ (۱۹۳۷-۱۸۹۳). یکی از افسران گارد سلطنتی روسیه بود که در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به بلشویک‌ها پیوست (با درجه ستوانی). در جنگ‌های داخلی روسیه شرکت کرد و قیام ملوانان کرونشتات را درهم شکست. توخاچفسکی در دهه‌ی ۱۹۳۰ به مقام مارشالی و فرمانده کل نیروهای مسلح شوروی رسید. در سال ۱۹۳۷ در جریان پاکسازی‌های استالین در ارتش شوروی، متهم به همکاری با آلمان نازی شد و اعدام گردید. توخاچفسکی یکی از بانیان ارتش سرخ است. در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، خروشچف از او اعاده حیثیت کرد.

Chekheidze, Nikolai Simionivich

چخیدزه، نیکلای سیمیونویچ (۱۹۲۶-۱۸۶۴). یکی از رهبران منشویک‌ها از ژوئن تا اکتبر ۱۹۱۷ و رییس شورای پتروگراد بود. چخیدزه از حکومت موقتِ روسیه جانبداری می‌کرد. پس از به قدرت رسیدن بلشویک‌ها، در حکومت مستقل گرجستان به فعالیت پرداخت (عضو مجلس مؤسسان). بعد از آن‌که بلشویک‌ها گرجستان را اشغال کردند، چخیدزه به اروپای غربی مهاجرت کرد.

Chernov, Vladimir Michailovich

چرنوف، ولادیمیر میخائیلویچ (ویکتور) (۱۹۵۲-۱۸۷۶). از چهره‌های انقلابی سرشناسِ روسیه است. فعالیت انقلابی خود را از سال ۱۸۹۳ آغاز کرد. چرنوف یکی از بنیانگذاران (و نظریه‌پرداز) حزب سوسیالیست انقلابی بود. در کابینه کرنسکی پست وزارت کشاورزی را به عهده داشت. پس از به قدرت رسیدن بلشویک‌ها، به مبارزه با آنان پرداخت. سپس به آلمان، فرانسه و بالاخره به ایالات متحده امریکا مهاجرت کرد. وی

مؤلف کتابی است به نام انقلاب بزرگ روسیه.

Chicherin, Georgi vasilievich

چیچرین، گئورگی واسیلویچ (۱۸۷۲-۱۹۳۶). دولتمرد معروف روسیه شوروی است. در دانشگاه سنت‌پترزبورگ در رشته حقوق تحصیل کرد و به خدمت وزارت خارجه روسیه تزاری درآمد. در سال ۱۹۰۴ به بلشویسم گرایش پیدا کرد و از پست دولتی خود استعفا نمود، و در خارج از روسیه به فعالیت مارکسیستی پرداخت. چیچرین در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۳۰ کمیسر خلق در امور خارجی (وزیر امور خارجه) شوروی بود.

Khrustalev Nosar, G.S

خروستالف نوسار، گ.س. (۱۸۷۷-۱۹۱۸). رییس شورای پتروگراد در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بود. در سال ۱۹۰۶ بازداشت و به سیبری تبعید گردید. در ۱۹۰۷، از سیبری گریخت و به اروپای غربی رفت. در ۱۹۱۴، به روسیه بازگشت و زندانی شد. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، از زندان آزاد شد و از منشویک‌ها حمایت کرد. بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۸ او را تیرباران کردند.

Dzerzhinsky, Felix Edmoundovich

دزرژینسکی، فلیکس ادموندویچ (۱۸۷۷-۱۹۲۶). سوسیال دموکرات لهستانی که بعدها به صورت یک بلشویک متعصب درآمد. در سال ۱۸۹۷ به جرم فعالیت‌های سوسیالیستی به سیبری تبعید شد. در ۱۸۹۹ از سیبری گریخت و در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت کرد. دوباره بازداشت شد و تا سال ۱۹۱۲ را در زندان گذرانید. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، از زندان آزاد شد و به فعالیت شدید در حزب بلشویک پرداخت. تأسیس سازمان «چکا» از ابتکارات او بود، و به ریاست آن سازمان برگزیده شد. در ۱۹۲۱ کمیسر حمل و نقل شد و در ۱۹۲۴ به ریاست شورای عالی اقتصاد رسید. نامگذاری «میدان دزرژینسکی» در شهر مسکو، در سال ۱۹۲۶ و در بزرگداشت او صورت گرفت. دزرژینسکی یک بلشویک صدیق و مؤمن، ولی بسیار بیرحم و خشن بود. در دوره ریاست او بر سازمان «چکا» (۱۹۱۷-۱۹۲۱) متجاوز از یک میلیون و پانصد هزار نفر از مخالفان رژیم بلشویکی اعدام شدند. دزرژینسکی یکی از بانیان ترورِ دولتی و کشتار جمعیِ مخالفان بود. معروف است که او شخصاً مخالفان رژیم را شکنجه می‌داد، و از این کار لذت زیادی می‌برد.

Rykov, Alexi Ivanovich

ریکوف، آلکسی ایوانوویچ (۱۸۸۱-۱۹۳۸). سیاستمدار و دولتمرد حکومت

شوروی است. اکثر سال‌های عمر خود را در زندان و تبعیدگاه‌های رژیم تزاری گذرانید. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، به بلشوبک‌ها پیوست، و در پی پیروزی بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷، رییس شورای عالی اقتصاد و عضو دفتر سیاسی حزب شد. بعد از مرگ لنین (۱۹۲۴)، رییس شورای کمیسرهای خلق شد و این مقام را تا سال ۱۹۳۰ حفظ نمود. در سال ۱۹۳۱، با سیاست‌های استالین مخالفت کرد و از مقام خود برکنار گردید، ولی پس از ابراز ندامت، دوباره به این مقام گمارده شد (۱۹۳۶). در ۱۹۳۶، متهم به توطئه‌چینی برای قتل استالین و خیانت به کشور شد، دو سال را در زندان گذرانید و در ۱۹۳۸ تیرباران گردید. پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، از ریکوف اعاده‌ی حیثیت شد.

Zinoviev, Grigori Evseevich

زینوویف، گریگوری اِوسیویچ (۱۸۸۳-۱۹۳۶). یکی از رهبران برجسته حزب کمونیست شوروی است. در سال ۱۹۰۱ به عضویت حزب سوسیال دموکرات روسیه درآمد. در ۱۹۰۳، لنین را یاری داد تا جناح بلشویک را در حزب مزبور ایجاد نماید. در فاصله سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۸ زندانی شد و به سیبری تبعید گردید. در اوایل جنگ جهانی اول به سوئیس رفت و در زمره‌ی یاران نزدیک لنین درآمد. همراه با لنین، به روسیه بازگشت و در سال ۱۹۱۸ رییس شورای کارگران پتروگراد شد، و در عین حال به عضویت دفتر سیاسی حزب درآمد. در سال ۱۹۱۹ به ریاست کمینترن برگزیده شد. بعد از مرگ لنین، چند صباحی با استالین و کامِنف یک «مثلث» را در برابر تروتسکی تشکیل داد، ولی طولی نکشید که به همراه کامنف و تروتسکی، علیه استالین جبهه‌گیری کرد، اما در سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۷ تمامی مشاغل حزبی خود را از دست داد. در ۱۹۲۸، ابراز ندامت کرد و دوباره به حزب بازگشت. در ۱۹۳۴، متهم به مشارکت در قتل کیروف (رهبر تشکیلات حزب در لنین‌گراد) شد و در ۲۵ اوت ۱۹۳۶ تیرباران شد. پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، از او اعاده‌ی حیثیت شد.

Kamenev, Leo Borisovich

کامِنف، لِو بوریسوویچ (۱۸۸۳-۱۹۳۶). از بلشویک‌ها و کمونیست‌های سرشناس روسیه است. کامِنف در یک خانواده یهودی مذهب به دنیا آمد. در ۱۹۰۱ به حزب سوسیال دموکرات روسیه پیوست و سپس به عضویت حزب بلشویک درآمد. کامنف از دوستان نزدیک لنین در سال‌های اقامت او در خارج از کشور بود. در ۱۹۱۵، کامِنف به جرم تبلیغات ضدجنگ، بازداشت شد و به سیبری تبعید گردید. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، از زندان آزاد شد و به عضویت دفتر سیاسی حزب بلشویک (کمونیست) درآمد و

این مقام را تا سال ۱۹۲۴ (زمان مرگ لنین) حفظ کرد. در جریان مبارزه قدرت برای جانشینی لنین، ابتدا همراه با استالین و زینوویف علیه تروتسکی جبهه‌گیری کرد، و سپس همراه با زینوویف و تروتسکی در برابر استالین ایستاد. (کامنف با خواهر تروتسکی ازدواج کرد.) در سال ۱۹۳۴، متهم به هواداری از تروتسکی شد (در جریان قتل کیروف) و در ۱۹۳۶ اعدام شد.

Kerensky, Alexander Feudorovich

کرنسکی، الکساندر فئودورویچ (۱۸۸۱-۱۹۷۰). سیاستمدار سرشناس روسیه است. در رشته حقوق در دانشگاه سن‌پترزبورگ تحصیل کرد و سپس به کار وکالت دادگستری پرداخت. در سال‌های ۱۹۱۲-۱۹۱۷ نمایندگی مجلس دوما را از شهر «ساراتوف» داشت. وی از اعضای حزب سوسیالیست انقلابی بود. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، ابتدا وزیر دادگستری، سپس وزیر جنگ و آنگاه رییس حکومت موقت (نخست وزیر) شد. بعد از پیروزی بلشویک‌ها، کرنسکی ابتدا به فرانسه و سپس به امریکا رفت و در شهر نیویورک درگذشت.

کرنسکی تعداد قابل توجهی مقاله و کتاب را به رشته تحریر درآورد که از جمله می‌توان از پیش درآمد بلشویسم (۱۹۱۹) و فاجعه (۱۹۲۷) نام برد.

Kornilov, Lvar Georgievich

کُرنیلوف، لاور گیورگیویچ (۱۸۷۰-۱۹۱۸). ژنرال معروف روسی است. در جنگ جهانی اول، فرماندهی لشگر گالیسی را به عهده داشت و در ۱۹۱۶ به فرماندهی سپاه بیستم ارتش روسیه تعیین گردید. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، فرمانده نیروهای مستقر در پتروگراد شد، و متعاقب آن، به فرماندهی کل قوا رسید. چون برای سرنگون کردن حکومت کرنسکی توطئه کرد لذا از مقام خود برکنار و زندانی شد. در سال ۱۹۱۸ از زندان گریخت و «ارتش سفید» را برای مبارزه با بلشویک‌ها تشکیل داد. ژنرال کرنیلوف در سال ۱۹۱۸ در عملیات رزمی کشته شد.

Krupskaya, Nadezhda Konstantinova

کروپسکایا، نادژدا کنستانتینوا (۱۸۶۹-۱۹۳۹). سوسیال دموکرات روسی، بلشویک، و همسر لنین است. در سال ۱۸۹۸ با ولادیمیر لنین ازدواج کرد و همرزم او در فعالیت‌های انقلابی‌اش بود. کروپسکایا از نویسندگان روزنامه «پراودا» و «ایسکرا» بود. پس از پیروزی بلشویک‌ها، به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمد. بعد از مرگ لنین

(۱۹۲۴) بیش‌تر به کارهای فرهنگی پرداخت. کروپسکایا در سال ۱۹۳۷ خاطرات لنین را منتشر کرد که از منابع معتبر تاریخ انقلاب روسیه است.

Gertsen (Herzen), Alexander Ivanovich

گرتسن، الکساندر ایوانویچ (۱۸۱۲-۱۸۷۰). یکی از نویسندگان انقلابی و اندیشمند روسیه در قرن نوزده م. است. نام خانوادگی او هرتسن (Herzen) است اما روس‌ها آن را «گرتسن» تلفظ می‌کنند. از آثار مهم او، باید از رمان چه کسی را باید ملامت کرد؟، خاطرات او تحت عنوان گذشته‌ها و اندیشه‌های من و اثر فلسفی نامه‌هایی در زمینه پژوهش در طبیعت را نام برد. گرتسن آثار مزبور را در خارج از روسیه (در انگلستان و فرانسه) به چاپ رسانید.

Lunacharsky, Anatoli Vassiliovich

لوناچارسکی، آناتولی واسیلیویچ (۱۸۷۵-۱۹۳۳). شخصیت سیاسی و نویسنده سوسیال دموکرات روسی است. در سال ۱۸۹۵ به جنبش سوسیال دموکرات روسیه پیوست و از این زمان بود که با آثار مارکس و اِنگلس آشنا شد و به مطالعات فلسفی روی آورد. در ۱۸۹۹ بازداشت و تبعید شد. در اوایل قرن بیستم م. به مطالعه فلسفه آوه ناریوس پرداخت و اندیشه‌ی نقد تجربی (امپریوکرتیسیم) وی در او مؤثر افتاد؛ اثر او به نام دین و سوسیالیسم نیز نشانگر همین تأثیر است. از این رو، لنین، لوناچارسکی را به خداجویی و خداسازی متهم کرد.

لوناچارسکی در سال ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت و در حکومت بلشویکی پُست کمیسر خلق در امور آموزش و پرورش را به عهده داشت (۱۹۱۷-۱۹۲۹). او در سال ۱۹۳۳، سفیر شوروی در اسپانیا شد.

از لوناچارسکی آثار متعددی به جا مانده است، نظیر دین و سوسیالیسم؛ از اسپینوزا تا مارکس؛ چرنیشفسکی؛ فائوست و شهر.

Lvov, Prince Georgi Evgenievich

لِووف، شاهزاده گئورگی اِوگینویچ (۱۸۶۱-۱۹۲۵). دولتمرد و سیاستمدار نامدار روسی است. در مجلس دومای اول (۱۹۰۵) عضویت داشت؛ به جناح راست حزب دموکراتیک مشروطه خواه (کادت) پیوست؛ پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و استعفای نیکلای دوم، نخست‌وزیر حکومت موقت شد (از ۱۴ مارس ۱۹۱۷) اما در ۷ ژوئیه ۱۹۱۷ استعفا داد و به فرانسه مهاجرت کرد.

Martov, Jules Ossipovich

مارتوف، پولیوس اُسیپوویچ (۱۹۲۳-۱۸۷۳). از سوسیال دموکرات‌های بنام روسیه است که سالیان دراز با لنین در حزب سوسیال دموکرات روسیه همکاری داشت؛ در سال ۱۸۹۵ با همکاری لنین، «اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» را در سنت‌پترزبورگ تأسیس کرد. در سال ۱۹۰۳ که حزب مزبور به دو جناح بلشویک و منشویک تقسیم شد، مارتوف به منشویک‌ها پیوست و رهبری آنان را عهده‌دار شد. در سال ۱۹۲۰، حکومت بلشویکی دستور تبعید و اخراج مارتوف از روسیه را صادر کرد، او به فرانسه رفت و در همان‌جا درگذشت. با وجود اختلاف شدید عقیدتی میان لنین و مارتوف، لنین همواره از او تجلیل می‌نمود و از دوران دوستی خود با او یاد می‌کرد.

Malinovsky, Roman

مالینوفسکی، رومان (۱۹۱۸-۱۸۷۸). سوسیال دموکرات روسی (در جناح بلشویک) است. مالینوفسکی به دومای چهارم راه یافت و ریاست گروه پارلمانی بلشویک‌ها را به عهده داشت. بعدها ثابت شد که او عامل نفوذی سازمان «اوخرانا» در حزب بوده است. در نوامبر ۱۹۱۸، به وسیله بلشویک‌ها محاکمه و تیرباران شد. شرح حال کامل او در کتاب حاضر آمده است.

Mikhailovsky, Nikolai Constantionovich

میخائیلوسکی، نیکلای کنستانتینویچ (۱۹۰۴-۱۸۴۲). نویسنده، شخصیت اجتماعی و یکی از نظریه‌پردازان جنبش «پاپولیسم» است. میخائیلوسکی خود را جانشین و ادامه دهنده‌ی راه چرنیشفسکی می‌دانست. وی آثار متعددی در زمینه‌های فلسفه، علوم اجتماعی و سیاست تألیف کرد. او از جمله اندیشمندانی بود که اندیشه‌ی سوسیالیسم روستایی و دهقانی را در روسیه ارائه و تبلیغ کردند.

Miliukov, Paul Nikolaiovich

میلیوکوف، پل نیکلایویچ (۱۹۴۳-۱۸۵۹). شخصیت انقلابی و سیاستمدار روسی است. در دانشگاه مسکو تحصیل کرد و در رشته تاریخ درجه‌ی دکترا گرفت و به تدریس در آن دانشگاه پرداخت. در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شرکت کرد و از دانشگاه اخراج شد. میلیوکوف از رهبران حزب «کادت» بود. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، وزیر خارجه روسیه شد. سیاست میلیوکوف مبنی بر ادامه شرکت روسیه در جنگ جهانی اول، با مخالفت شدید شورای پتروگراد روبرو شد و میلیوکوف از پست خود استعفا داد. پس از به قدرت

رسیدن بلشویک‌ها، میلیوکوف به فرانسه مهاجرت کرد و در آن جا درگذشت.

Nechaiev, Sergei Gennadevich

نچایف، سرگئی گِنادیویچ (۱۸۴۷-۱۸۸۲). یکی از انقلابیون بسیار افراطی روسیه بود و افکار او تأثیر عمیقی در لنین به جا گذارد.

هنگامی که در سال ۱۸۶۶ به عنوان آموزگار به سنت‌پترزبورگ رفت، سودای فعالیت‌های انقلابی را در سر پروراند. تظاهرات دانشجویی سال‌های ۱۸۶۸-۱۸۶۹ را با همکاری تکاچِف سازماندهی و رهبری کرد. در سال ۱۸۷۰، گروه «انتقام خلق» را تأسیس نمود و تدارک یک انقلاب پنهانی را دید. وی به جرم قتل به بیست سال زندان محکوم شد. در سال ۱۸۸۰، با سازمان «اراده مردم» ارتباط برقرار کرد و می‌خواست از زندان فرار کند. ولی چون برنامه ترور الکساندر دوم از سوی سازمان مزبور طرح شده بود، لذا از فرار منصرف شد. نچایف در زندان مُرد. در تاریخ جنبش انقلابی روسیه، نچایف مظهر خشونت و ویرانگری است. نچایف اثری به نام کاتشیسم انقلابی دارد که بیانگر دیدگاه بسیار افراطی او از مفهوم انقلاب و یک فرد انقلابی است.

فهرست منابع

۱. منابع فارسی

آرنت، هانا: انقلاب، ترجمه‌ی عزت الله فولادوند، تهران، ۱۳۶۱، انتشارات خوارزمی
آشوری، داریوش: دانشنامه سیاسی، تهران، ۱۳۷۰، انتشارات مروارید
آفاناسیف: اصول سوسیالیسم علمی، ترجمه‌ی فریدون شایان، تهران، ۱۳۶۰، انتشارات پویش
اِرل، ادوارد: سازندگان استراتژی نو، ترجمه‌ی محمدعلی پیروزان، تهران، ۱۳۴۳، سازمان کتاب‌های جیبی
انجیل شریف: (ترجمه‌ی فارسی)
بردیایف: منابع کمونیسم روسی و مفهوم آن، ترجمه‌ی عنایت الله رضا، تهران، ۱۳۶۰، انتشارات ایران زمین
بِرس، اُلیور استانلی: فرهنگ اندیشه نو، ترجمه‌ی گروهی از مترجمان، تهران، ۱۳۶۹، انتشارات مازیار
برلین، آیزایا: متفکران روس، ترجمه‌ی نجف دریابندری، تهران، ۱۳۶۱، انتشارات خوارزمی
پازارگاد، بهاءالدین: تاریخ فلسفه سیاسی (جلد سوم)، تهران، ۱۳۵۹، انتشارات زوّار
پاین، رابرت: زندگی و مرگ لنین، ترجمه‌ی عبدالرحمن صدریه، تهران، ۱۳۶۴، نشر آبی
پولانسکی، آنتونی، خرده دیکتاتورها، ترجمه‌ی فیروزه خلعت‌بری، تهران، ۱۳۶۵، انتشارات شباویز
پهلوان، چنگیز: اندیشه‌های سیاسی، تهران، ۱۳۶۶، انتشارات پاپیروس
پیرن، ژاک: جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر (جلد اول)، ترجمه‌ی رضا مشایخی، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات امیرکبیر
پی‌یتر، آندره: مارکس و مارکسیسم، ترجمه‌ی شجاع‌الدین ضیائیان، تهران، ۱۳۵۷، دانشگاه تهران
تروتسکی، لئو (لئون): زندگی من، ترجمه‌ی هوشنگ وزیری، تهران، ۱۳۴۷، انتشارات خوارزمی
دوسَن پیر (پی‌یر)، میشل: سرگذشت خاندان رُمانف (۳ جلد)، ترجمه‌ی محمدعلی معیری و عیسی بهنام، تهران، ۱۳۵۶، دانشگاه تهران
دوورژه، موریس: احزاب سیاسی، ترجمه‌ی رضا علومی، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات امیرکبیر
راسل، برتراند: تئوری و عمل بلشویسم، ترجمه‌ی احمد صبا، تهران، ۱۳۶۲، انتشارات کتاب تهران
راهنمای کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و جمهوری‌های بالتیک، انتشارات گیتاشناسی، تهران، ۱۳۷۴
روتیچ، ن.: حزب کمونیست شوروی بر سریر قدرت، ترجمه‌ی فتح الله دیده‌بان، تهران، ۱۳۵۶، انتشارات فروردین
روحانی، شهریار: خانواده موعود مارکسیسم، تهران، ۱۳۶۴، انتشارات قلم
روزبه، خسرو: واژه‌های نو، تهران، ۱۳۵۸، انتشارات بامداد
روزنتال: فرهنگ روزنتال (بخش اول)، ترجمه‌ی م. گوشه، تهران، ۱۳۶۰، انتشارات پیشاهنگ
سدی‌یو، رنه: تاریخ سوسیالیسم‌ها، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، ۱۳۶۳، نشر نو
سووه، توماس: فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی، ترجمه‌ی خلیل ملکی، تهران، ۱۳۵۸، انتشارات رواق
فروّ، مارک: انقلاب روسیه، ترجمه‌ی جمشید نبوی، تهران، ۱۳۵۳، دانشگاه تهران
فونتن، آندره: تاریخ جنگ سرد (جلد اول)، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، ۱۳۶۴، نشر نو
فیشر، هربرت. ال.: تاریخ اروپا از انقلاب فرانسه تا زمان ما، ترجمه‌ی غ. وحید مازندرانی، تهران، بی‌تا، انتشارات دهخدا
کارمایکل، جوئل: تاریخ انقلاب روسیه، ترجمه‌ی هوشنگ مکری، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات رازی
کالیستوف و سایرین: تاریخ روسیه شوروی (دو جلد)، ترجمه‌ی حشمت‌الله کامرانی، تهران، ۱۳۶۱، انتشارات بیگوند
کِنان، جورج: روسیه و غرب در زمان لنین و استالین، ترجمه‌ی ابوالقاسم طاهری، تهران، ۱۳۴۴، انتشارات

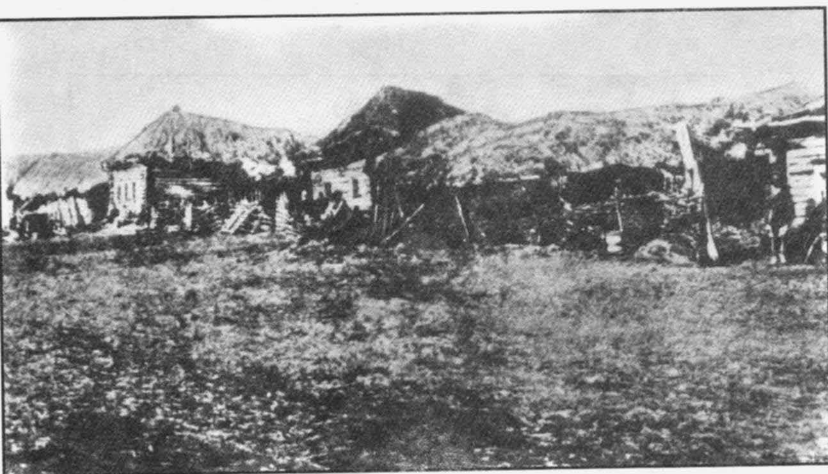
ایران مهر
کورولکوف، یوری: فلیکس یعنی خوشبختی [زندگینامه دزرژینسکی]، ترجمه‌ی رحیم رئیس نیا، تهران، ۱۳۶۱، انتشارات آگاه
کوریاکوف، میخاییل: تاریخ گویای دوران انقلاب اکتبر شوروی، ترجمه‌ی فتح الله دیده‌بان، تهران، ۱۳۵۶، انتشارات فروردین
کوزلف، گ. آ.: اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، ترجمه‌ی ف. مجیدی، تهران، ۱۳۶۰، انتشارات مازیار
گِله زرمان، گ: قوانین تکامل اجتماعی، ترجمه‌ی پرویز بابایی، تهران، بی‌تا، انتشارات نگاه
لیتل فیلد، هِنری: تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه‌ی فریده قره‌چه داغی، تهران، ۱۳۵۱، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
ماله، آلبر و ژول ایزاک: انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات دنیای کتاب و علمی
ماله، آلبر: تاریخ قرن نوزدهم، ترجمه‌ی حسین فرهودی، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات دنیای کتاب و علمی
مورن، ماکسیم: تاریخ دول معظم (دو جلد)، ترجمه علی‌اصغر شمیم، تهران، ۱۳۳۸، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی
موروا، آندره: تاریخ امریکا، ترجمه نجفقلی معزی، تهران، ۱۳۴۰، انتشارات اقبال
ناس، جان: تاریخ جامع ادیان، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۴۵، انتشارات پیروز (چاپ‌های بعدی توسط شرکت انتشارات علمی و فرهنگی)
نفیسی، سعید: تاریخ ادبیات روسی، تهران، ۱۳۶۷، انتشارات توس
نوو، آلک: تاریخ اقتصادی شوروی، ترجمه‌ی پیروز الف.، تهران، ۱۳۶۱، نشر تُندَر
والتر (سرهنگ): تاریخ روسیه، ترجمه‌ی نجفقلی معزّی، تهران، ۱۳۳۸، انتشارات کمیسیون معارف
ولف، برترام. د.: گورکی و لنین، ترجمه‌ی احمد شهسا، تهران، ۱۳۶۴، انتشارات کتاب سرا
وِیس، آرتور: مسکو و ریشه‌های فرهنگ روسی، ترجمه‌ی اسماعیل دولتشاهی، تهران، ۱۳۵۱، بنگاه ترجمه و نشر کتاب (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی)
هیوز، استوارت: تاریخ معاصر اروپا، ترجمه‌ی علی اکبر بامداد، تهران، ۱۳۶۱، انتشارات امیرکبیر

۲. منابع خارجی

Katkov, George: Russia 1917, The February Revolution, London, 1967, Collins Publishers.
Massie, Robert: Nicholas and Alexandra 1968, London, Pan Books Ltd.
Palmer, A.W.: A Dictionary of Modern History, 1964, England, Penguin Books.
Scott, Derek J.R.: Russian Political Institutions, 1965, New York, Frederick A. Praeger Publishers.
Taylor, A.J.P.: The Communist Manifesto, 1961, England, Penguin Books Ltd.
Ulyanovsky, R.A.: The Comintern and the East, 1979, Moscow, Progress Publishers.
Webster's Biographical Dictionary, 1980, U.S.A., Merriam Co.
Webster's Geographical Dictionary, 1980, U.S.A., Merriam Co.

نمایه

وضع کارگران و دهقانان در دوران حکومت تزارها



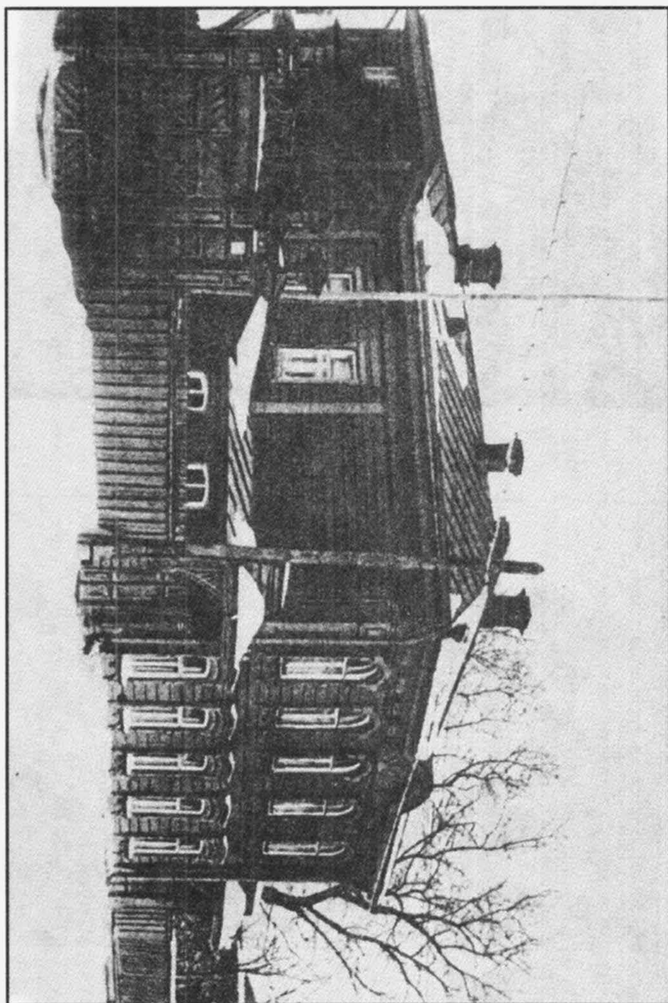
کلبه‌ی دهقانان اُزبک



شرایط زندگی به قدری سخت بود که نه فقط مردان، بلکه زنان نیز در ساحل رودخانه ولگا به کشیدن قایق و کشتی می‌پرداختند

لنین

کودکی، نوجوانی، جوانی



سیمبیرسک [اولیانوفسک فعلی] واقع در ساحل ولگا خانه‌ای که لنین کودکی‌اش را در آن گذراند.



خانواده‌ی اولیانوف

لنین ــ که در آن زمان، ۹ سال داشت ــ در منتهی‌الیه سمت راست نشسته است.



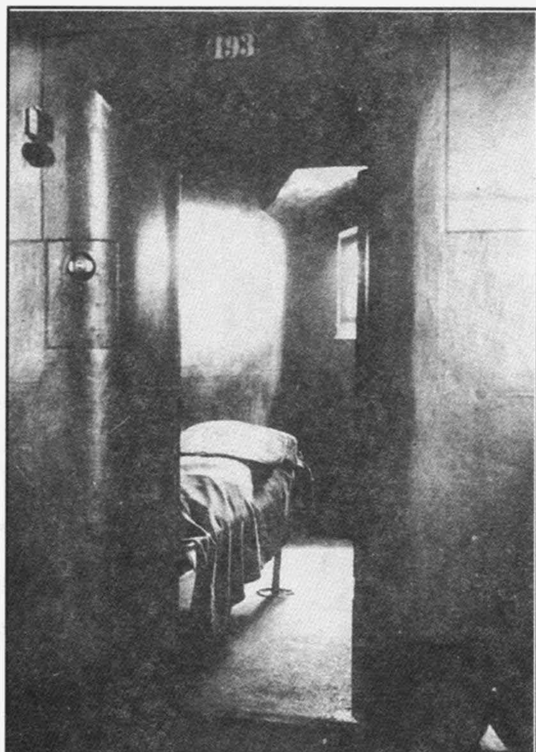
لنین در هفده‌سالگی با مدارج عالی از دبیرستان فارغ التحصیل شد



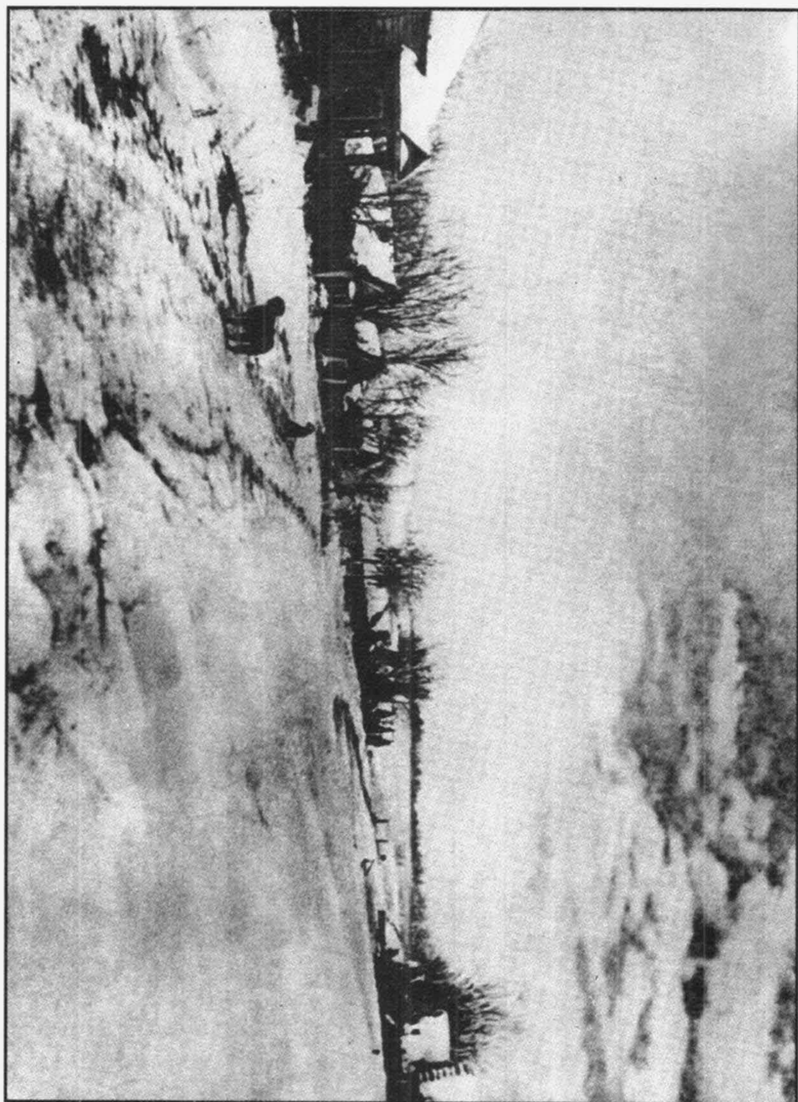
لنین در سال ۱۸۸۹

لنین

مبارزه، زندان، اعتصابات در روسیه‌ی تزاری



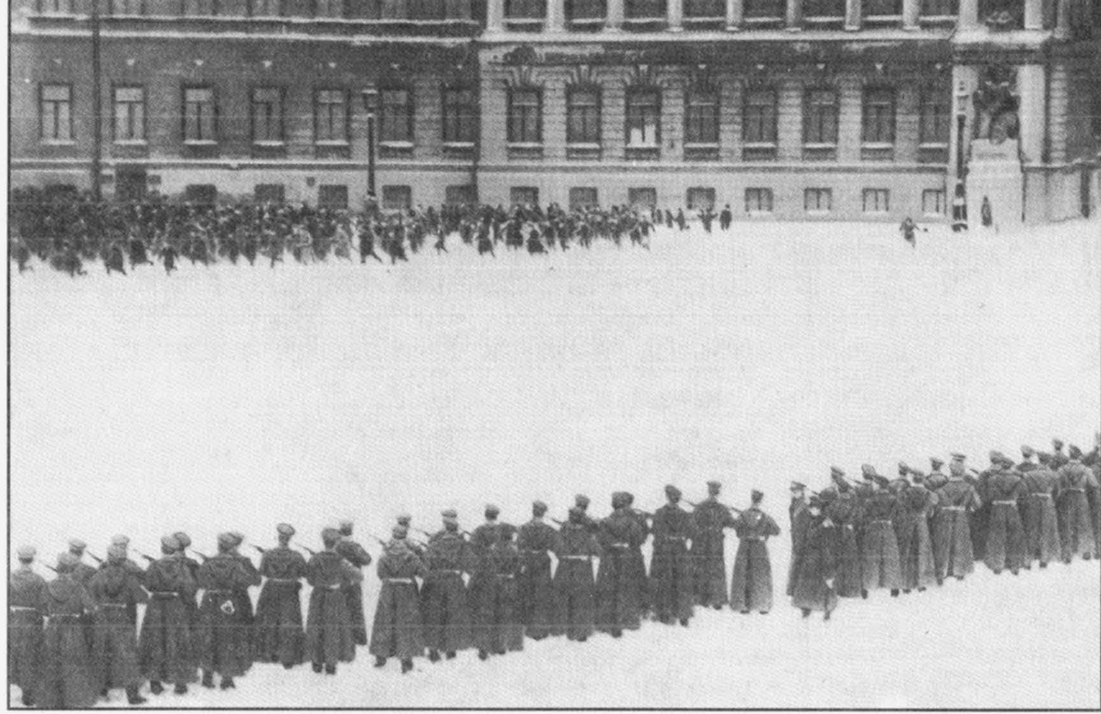
لنین در سال ۱۸۹۵، به عنوان رهبر جامعه‌ی مبارزه برای آزادی طبقه کارگر در سن‌پترزبورگ دستگیر و در این سلول، برای مدت ۱۴ ماه زندانی شد.



سیبری، دهکده‌ی شوسنسکو، تبعیدگاه لنین.
لنین ۳ سال در این دهکده تبعید بود. وی در این دهکده بود که با نادژدا کروپسکایا، آشنا شد و ازدواج کرد.



سالِ ۱۹۰۵. کارگران کارخانه پوتیلوف، اعتصاب کرده‌اند



۹ ژانویه ۱۹۰۵. کارگران سن‌پترزبورگ برای اظهار شکایت خود، تجمع کرده‌اند، ولی سربازانِ تزاری، آنان را هدف گلوله قرار دادند. آن روز، به «یکشنبه‌ی خونین» معروف شد.

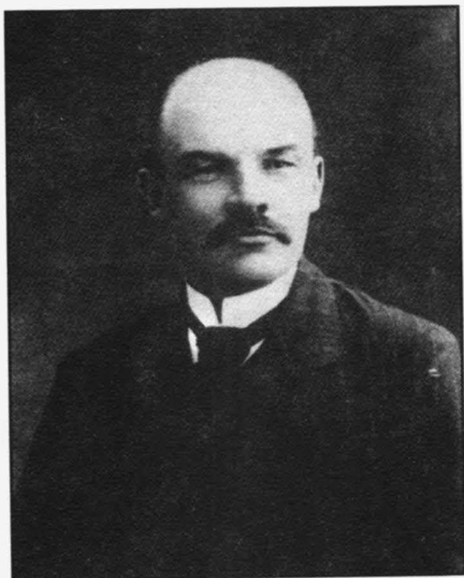


اکتبر ۱۹۰۵، سن‌پترزبورگ.
تظاهرات کارگری در اسکله‌های نوا.

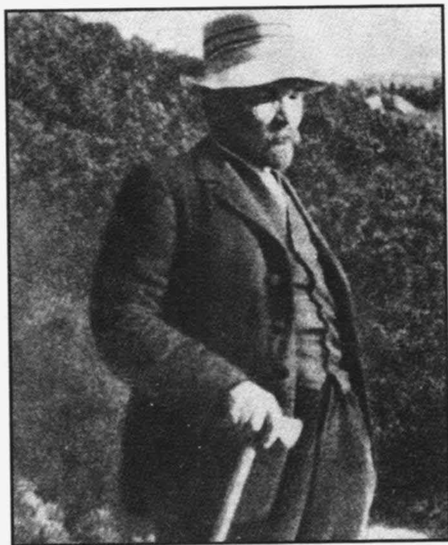
سال‌های تبعید



چون زندگی در داخل روسیه برای لنین خطرناک بود، لذا او مجبور شد سال‌های بسیاری را در خارج بگذراند و از جایی به جای دیگر برود. در مه ۱۹۰۸، لنین از پاریس به کاپری رفت تا با دوست نزدیک خود ماکسیم گورکی ملاقات کند، در تصویر فوق، لنین را با کلاه «ملون» هنگام بازی شطرنج با الکساندر بوگدانوف ـ فیلسوف و عالم اقتصادی روسیه، مشاهده می‌کنید. ماکسیم گورکی در حالی که دستش را به چانه زده است، بازی آنان را تماشا می‌کند.



سالِ ۱۹۱۰، پاریس



سالِ ۱۹۱۴، لهستان، دهکده‌ی کوهستانی زکوپان



Сестрорѣцкій Оружейн. Заводъ.

№

Примѣчаніе:

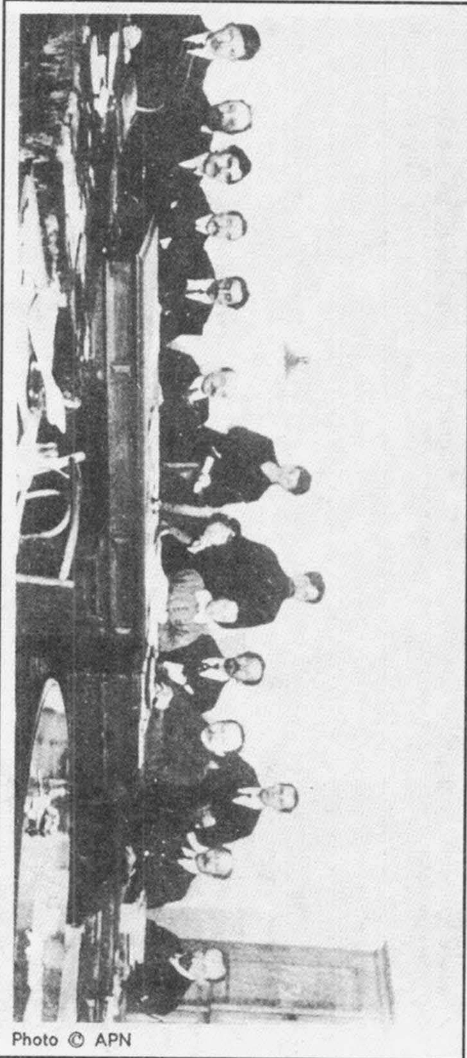
لنین با لباس مبدّلِ یک کارگر به نام «کنستانتین ایوانوف».

او، از این کارت برای رفتن به انستیتو اسمولنی استفاده می‌کرد، و از آن‌جا بود که لنین انقلاب اکتبر را رهبری می‌نمود.

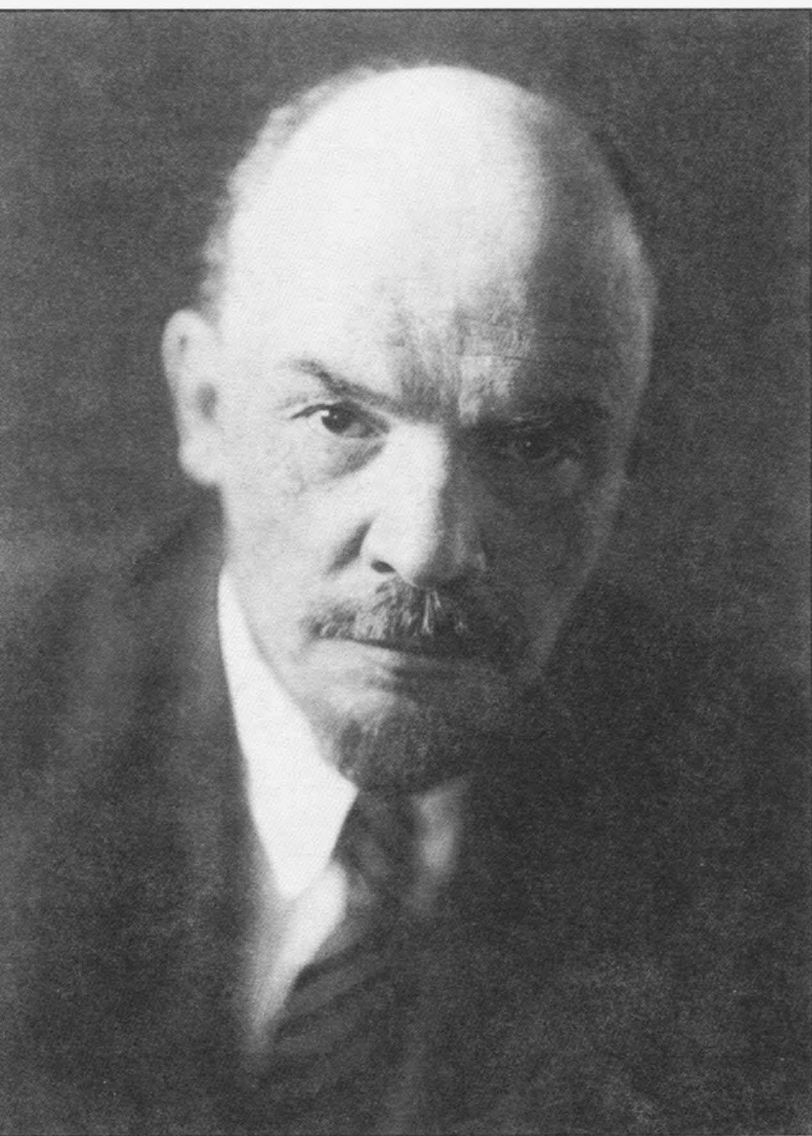


سالِ ۱۹۱۷، استکهلم (لنین چتر به دست، بارانی بر تن). به دنبال انقلاب فوریه ۱۹۱۷، رژیم تزاری سرنگون شده است.

انقلابِ اکتبر پیروز می‌شود



لنین (نفر وسط، زیر حباب چراغ)، یک روز بعد از انقلاب اکتبر، لنین به عنوان رئیس نخستین دولت روسیه شوروی - شورای کمیسران خلق - که متعاقب دومین کنگره‌ی شوراهای سراسری روسیه تشکیل شده بود، جلسه را اداره می‌کند.



ولادیمیر ایلیچ ـ لنین



اول ماه مه ۱۹۱۸. لنین، نادژدا کروپسکایا و ماریا اولیانوا ـ خواهر لنین ـ در اتومبیل بعد از رژه‌ی ارتش سرخ



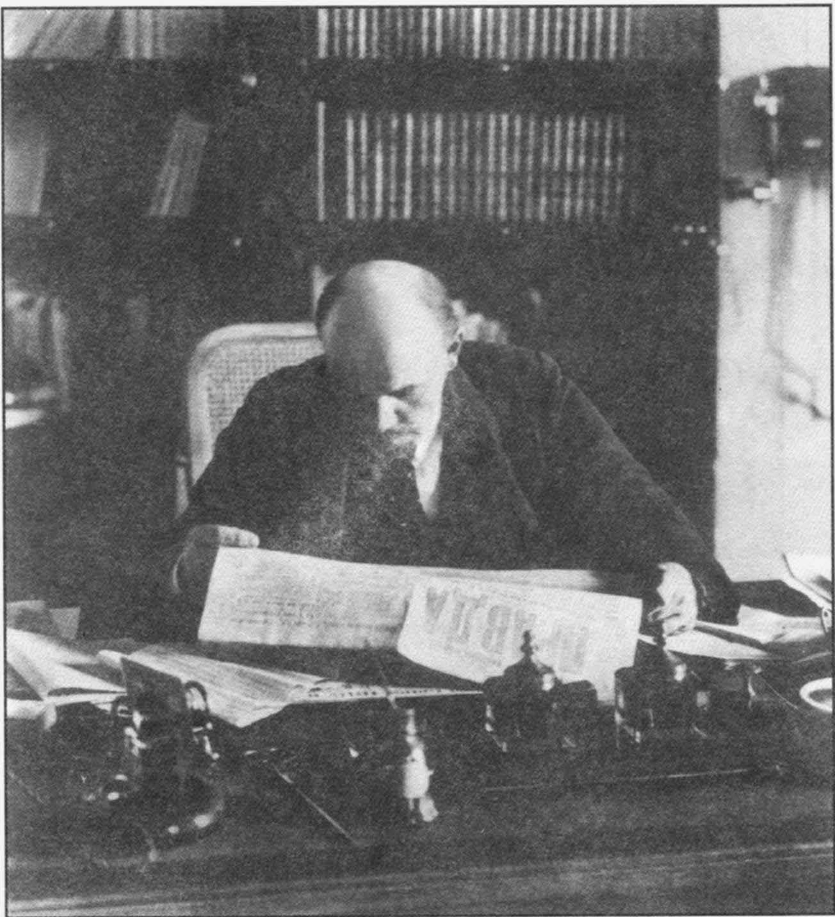
سالِ ۱۹۱۸. نخستین سال روز انقلاب اکتبر، لنین از لوحه‌ی یادبودی بر دیوار کرملین پرده‌برداری کرد. بر روی این لوحه‌ی یادبود نوشته شده بود:

«به آنان که در راه نبرد به خاطر صلح و برادریِ مردم، از دست رفتند.»

در آن موقع، لنین اهمیت زیادی برای آن چه که خود «تبلیغات یادبودی» می‌نامید، قایل بود. این لوحه‌ی یادبود، نخستین لوحه‌ی یادبود می‌باشد.



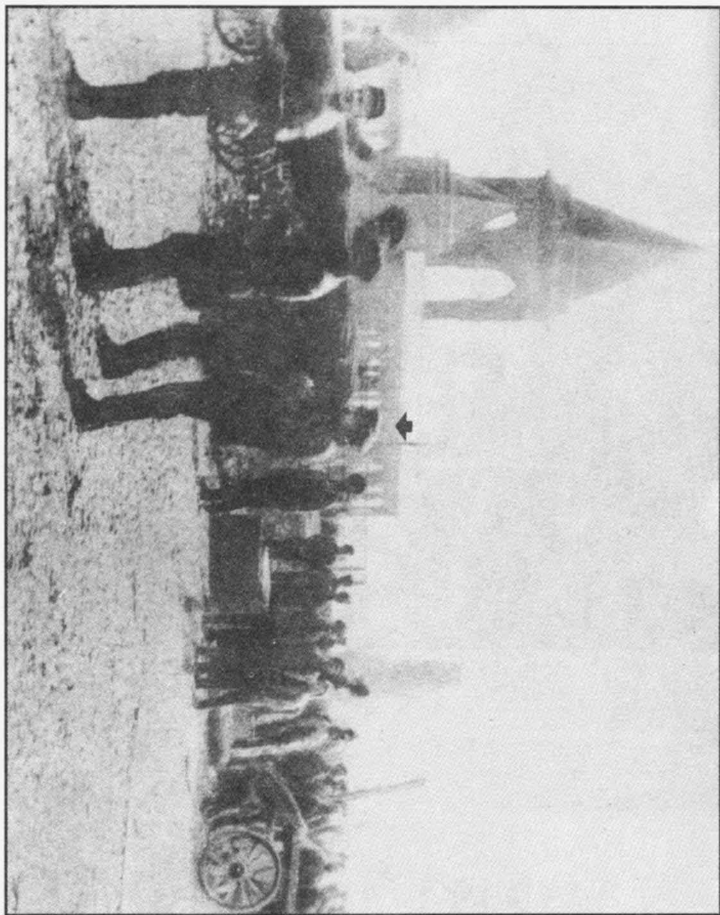
تابلوی نقاشی اثر سروف
لنین در دیدار با هیأت نمایندگان دهقانان



کاخ کرملین. اکتبر ۱۹۱۸.
لنین در دفتر کارش.



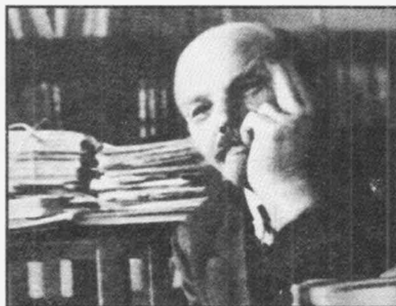
سالِ ۱۹۱۹. لنین با همسرش نادژدا کروپسکایا، بعد از کنفرانس ملّی ۱۹۱۹، که برای مبارزه با بی‌سوادی تشکیل شده بود. نادژدا کروپسکایا، به سهم خود نقش قاطعی در تنظیم و اجرای سیاست آموزشِ پرورش شوروی ایفا کرد.



سالِ ۱۹۲۰. روسیه بر اثر ویرانی‌های ناشی از جنگ جهانی اول و جنگ داخلی، وضع آشفته‌ای داشت. کارگران راه‌آهن مسکو تصمیم گرفتند تعطیلات ایام شنبه (به زبان روسی «سوبوتا») را داوطلبانه برای تسریع در پاک کردن و تعمیر راه‌آهن مسکو ـ قازان، کار کنند. لنین از این کار استقبال کرد و آن را «یک آغاز بزرگ» نامید. رفتار کارگرانِ راه‌آهن، سرمشق کارگران دیگر در سراسر روسیه قرار گرفت. کار داوطلبانه که «سوبوتنیک» خوانده شد، سال‌ها در اتحاد جماهیر شوروی ادامه داشت. تمام مردم شوروی، هنگام بهار، در چند روز کارِ بدون مزد، شرکت می‌کردند.

عکس بالا، لنین را (که با فلش مشخص شده است) در سوبوتنیکِ صحن کاخ کرملین در ماه مه ۱۹۲۰، نشان می‌دهد.

سالِ ۱۹۲۰. نزدیک دهکده‌ی ولوکولامسک.
لنین و کروپسکایا در میان کارمندان و کارگران مرکز برق دیده می‌شوند.



سالِ ۱۹۲۰. مسکو.
اچ. جی. ولز داستان‌نویس معروف
انگلیسی هنگام مصاحبه با لنین.

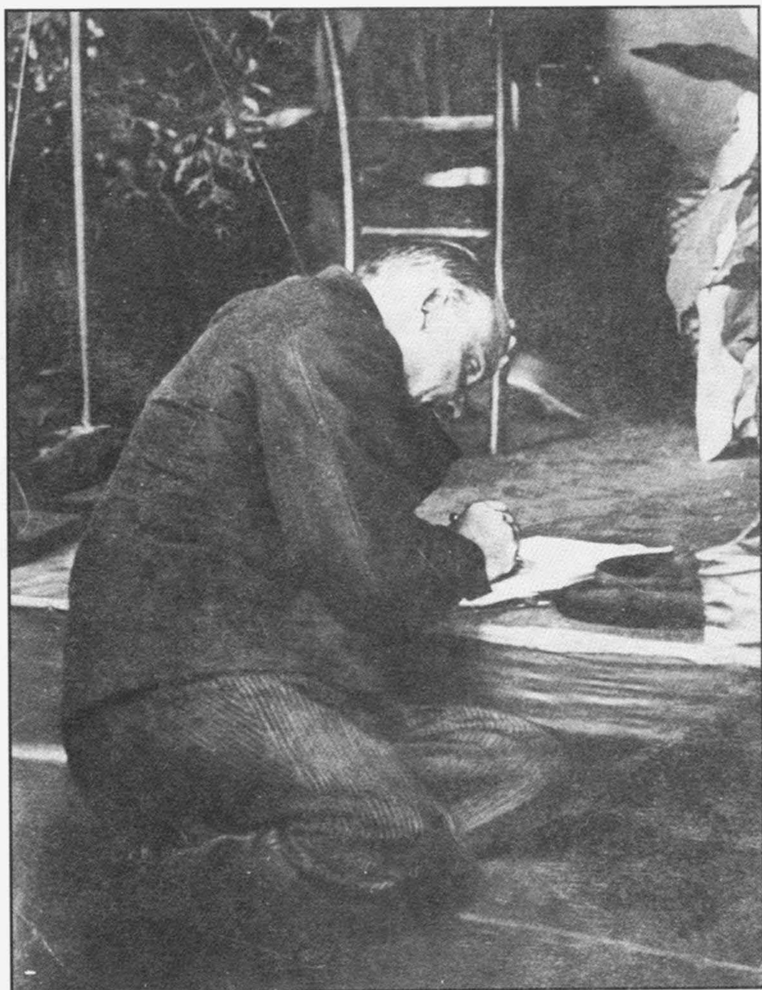


کاخ کرملین. محل استقرار کمیسرهای خلق،
کمیته مرکزی شورای نمایندگان کارگران

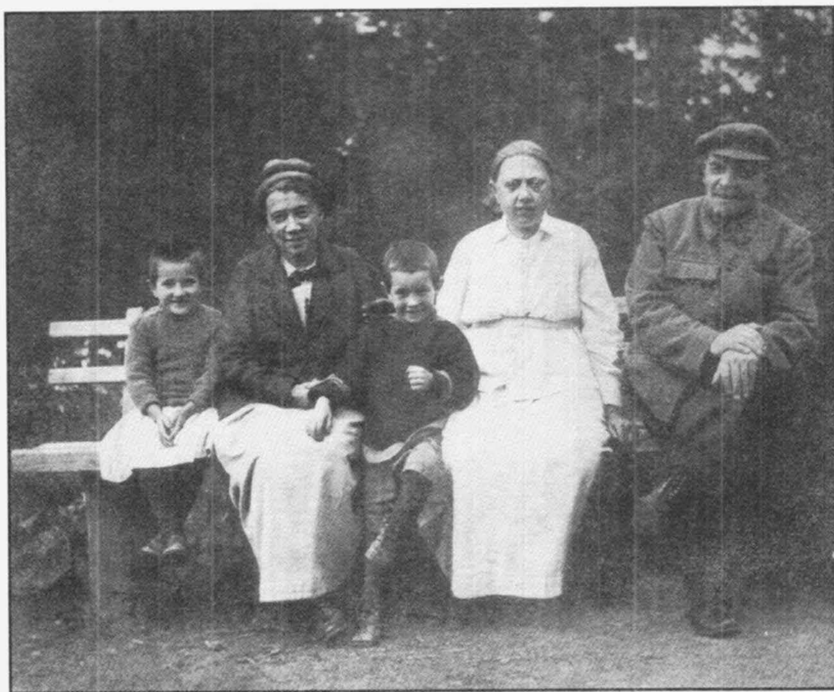
آوریل ۱۹۲۰. هدایای اعطا شده از سوی کارگران اُمسک به لنین به مناسبتِ پنجاهمین سالگرد تولد.



اکتبرِ سالِ ۱۹۲۱. لنین علاقه زیادی به پیشرفت تکنولوژی نشان می‌داد.
در این عکس ،وی طرز کار یک خیش الکتریکی را که در نزدیکی مسکو آزمایش می‌شود، مشاهده می‌کند.



سالِ ۱۹۲۱. برای لنین، همه جا می‌توانست دفتر کارش باشد و هر لحظه بی‌کاری، به عنوان فرصتی برای کار، مورد استفاده قرار گیرد.
عکس بالا، لنین، در حالی که روی پلّکانِ جلوی یک تریبون - در کنفرانسی در ۱۹۲۱ - نشسته، نکته‌ای را یادداشت می‌کند.



سالِ ۱۹۲۲. دهکده‌ی گورکی نزدیک مسکو

لنین، نادژدا کروپسکایا، آنا الیزارووْنا ـ خواهر لنین ـ و فرزندش ویکتور و دختر یکی از کارگران به نام وِرا



اوایل اوت ۱۹۲۲. دهکده‌ی گورکی نزدیک مسکو
لنین هنگام قدم زدن

پایانِ کارِ لنین



ساعت ۴ بامداد ۲۷ ژانویه ۱۹۲۴. میدان سرخ مسکو. صحنه‌ای از مراسم تشییع جنازه لنین. بامداد آن روز، کلیه فعالیت‌ها در سراسر شوروی برای ۵ دقیقه متوقف شد. این مراسم در بسیاری از کشورهای دیگر نیز به عمل آمد.